

جلد دوم حضرت حیدرہ

از تصنیفات امام علی بن ابی طالب
القرنیۃ الجعفریۃ قلع قلل البیع المخرجة للما تریة والاشتریه حسب
التصانیف الموققة والبوارق الموققة السیف السلول الیوم المصدق
الستار الساکب والشباب الشاقب الطود الشام الیوم انضمت حبة السدی
الخاص والعام فیقیر الی البیت علیم السلام باب سلطان العلماء
السید محمد قدس اللہ نفسہ وعطر نفوس افراد من ربه بفرمایش
حامی الفضائل والمناقب لوی مراد محمد علی ابن ابی طالب
در سنه ۱۲۸۵ سنه ۱۲۸۵ سنه ۱۲۸۵ سنه ۱۲۸۵ سنه ۱۲۸۵

قال السيد السند الوحيد فائدة سادسه در نقل بعض شبهات مخالفين که در باب
استحسان اصل مشروعيت متعه از برگذر عدم تدبير بآن متفوه شده اند و بيان جواب با صواب آن بود
عديه مخفی نماند که هر گاه در سابق واضح گردید که با اتفاق اهل اسلام اباحت متعه و تجویز آن در عصر حضرت
رسالت واقع شده و از اخبار و آثار که شطری وافی از آن مذکور شد ظاهر گردید که این امر بین مسلمین شیوع
و ظهور تمام داشته پس بعضی از متعصبان اهل سنت که در اصل این فعل مفاسد کثیره از نافی خود لازم و وارد
می سازند و در نظر عام استحسان و شناخت این امر را جلوه گر نمی نمایند و لالت بر کمال سخافت آنها دار و و
در حقیقت استحقاق است بشریت غرادر استخفاف بحکم خدا چنانچه عنقریب واضح خواهد شد انتهی قال
الفاضل الرشید حال جواب با صواب بر ادلی الالباب واضح میشود و کیفیت اتفاق اهل اسلام
بر اباحت متعه در جواب فائده اولی و حقیقت اخبار و آثار در رد فائده ثانی و واضح گشته فایده طالع ثمه
اقول قد سبق بایر علیه بما لا مزید علیه و ما سیاتی فجوابه یاتی قال السيد السند الوحيد
پس بدانکه در تفصیل این شبهه فاضل معاصر شاه عبدالغیر و بلوی بتحالی سلفه چنین گفته اگر علی علیه السلام
در اصل متعه تامل کند بدانکه درین عقد فاسد چه مفید است که همه آن شافی شرع و مضاد حکم الهی
است از آنجمله تفتیح اولاد و اہلاک معنوی شان زیرا که چون اولاد این شخص در هر شهر و هر دینیه منتشر
شده و نزد یک این شخص نماند لا بد رسیدن این شخص بتربیت و تدبیر آنها ممکن نشده و مثل اولاد او که
تربیت بر خاستند و اگر بالفرض ان اولاد از قبیل اناث باشند زیاده تر رسوائی است زیرا که نکاح آنها
با کفای هرگز صورت نمی بندد و از آنجمله و طلی موطوره پیروی به متعه باین نکاح بلکه و طلی دختر و دختر
و دختر پسر و خواهر و دختر خواهر و غیر ذلک سن الحرام و بعضی موارد خصوصاً در مدت طولی که زیاده تر است
یکماه بلکه زیاده از آن نیز عام بحمل زن حاصل نمیشود خصوص چون متعه در سفر واقع شود و سفر هم دراز
باشد و در هر منزل اتفاق متعه جدید افتد و در هر متعه علقه و لدر و و در و از بعضی از آن عارقات و حیران
مستولر شوند و همین شخص بعد پانزده سال از آن سفر رجوع کند یا پسر او یا برادر او بر آن منازل بگذرد
و بآن دختران متعه نماید یا نکاح کند و از آن مجاز است عدم تقسیم بین آنها کسیکه متعه با بی بسیار کرده باشد

در نه او معلوم می کنند و نه در آنها معلوم است و نه تمام آنها و نه مکان آنها پس تعطیل امر میراث
آید و همچنین تعطیل میراث کسانی که از شیهه پیدا شده اند نیز که بدان و برادران آنها معلوم اند و نه
میراث در مدوی معلوم نشود و تقسیم میراث مکان نیست و تا وقتیکه صفات و رتبه از ذکر و رتبه و از رتبه و حجب
تزمان معلوم نه شود سهم یک وارث یکم تعیین نمی تواند شد باطله و ضمن تحلیل شیهه بر هم زدن امر میراث
موصفاً امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید انتی اقول این کلام و قاست انجام دخول است چند
به اول اینکه اصل شیهه را حقه فاسد نامیدند و در آن احتمال اشغال بر فاسد شتفرق نمودن حقیقه بطور
شبیخ است بر خدا و رسول چه اصل شیهه بالاتفاق مباح و از سنن سنی پیغمبر خداست چنانچه بوجه
صن بمعرض ثبوت رسیده و کالشمس فی راجه القمار و اتمح و روشن گردیده باطله طعن سنی پیغمبر خدا
بدون و خود را بازا اهل سنت شمردن با عقل هیچ عاقل نیاید و قال الفاضل الرشیدی انچه
مناجب رساله در ان مقام زبان درازها کرده چون جوایش خلاصه شرط این عقاله است لکن اذان اشراف
بر زیده بخریر جواب اصل مطلب می پردازد و میگوید که هرگاه که صاحب تحفه آیات قرآنی و بیانات
نظامی فساد عقیده شیهه ثابت کرده و از احادیث مروی حضرت امیر علیه السلام که شیهه و سنی در کتب صحیح خود
روایت آن کرده اند از ردی روایات صحیح اهل سنت از ائمه اطهار و صحابه کبار که بعضی ازان در جواب
ائمه ثلاثه گذشته و نندی ازان در جواب فائده ماثره مذکور خواهد شد ضعیف شدن آن ثبوت رسیده
در نه صورت حکم بفساد شیهه عین اتباع امر خدا اکبر و رسول سید البشر و الاله و دیگر باشد آنرا
و شیع بر خدا و رسول گفتن و ادبی ادبی دادن است اقول زبان درازها صاحب تحفه
ی شیهه در کمال ظهور و شیهه پس چنین کلام جناب سید که مقتضای کما تدرع حصه واقع شد
لکن در باب الانصاف محل مواخذه نباشد اما کلاسیکه بر عم خود جواب اصل مطلب و نه است و پس بطور
یقین آن بوجه من الوجود ندارد و منشأش همان عادت قدیمه مستمره ایشان است یعنی هم از
طرائف و جواب مرام کلام خصم زیرا که اصل مطلب نیست که فاسد و سبک عقاید که از حد انکار
من و قبح عقلین در اباحت شیهه بر آورده اند از وقوع زنا بخوارم و خلط اسباب و شایب و ناک
باحت اجماعیه که در صدر اسلام واقع شده جاریست پس اعتراض و حقیقت برینست پیغمبر
او فرقت منوخته و آیات قرآنی و بیانات بر بانی بر اباحت شیهه فی الجمله و لکن در بعضی



ملحقه است و چون این معانی در متعه قبل نسخ هم بر عزم باطلی تحقیق پس ذکر نسخ محل و با اصل مطلب شایب
 سید غیر مرتب باشد و صاحب متعه خودش تصریح بازوم مناسبتی کرده در اصل متعه نموده و ظاهر تلمیح بر سید
 از لفظ اصل قبول راه یافته و این معنی بر او نه بلکه معلوم هم مخفی نیست فضلا عن الافاضل قال السید
 السید الوحید و از کلام شیخ عبدالحق دهلوی ظاهر میشود که اباحت متعه در زمان سید الانس و الجان
 معمول و شایع بوده و کلامش در کتاب تاریخ اینو چنین است که متعه مباح بود در اسلام تا غزو و
 خیبر پس حرام گردانیده شد و رنج که اهل ان قال بعد از ان حرام گردانیده شد انتهی و سابق اثر و
 کتب فحاشین بی ثبوت پیوست که برکت از صحابه مانند عبد الله بن عمر و عمر آن بن الحصین ابن سعید
 و ابن عباس و غیره قائل بحدود متعه بوده اند پس اینهمه تشکیکات در حق ایشان جاری خواهد بود و نیز
 چون عبد الله بن الزبیر متعه زاده بود و چنانچه از قول طبری ظاهر شد و معلوم است که زبیر از عشره مبشره
 و مادر عبد الله مذکور است و دختر ابوبکر بود پس نسبت چنین مناسبت بسوی زبیر و دختر خلیفه نبود با الله
 سنه راه دادن کمال سببه اولی است و همچنین در سبب امام مالک و حکایت متعه کردن اکبر پادشاه و فیروز
 بقول علمای سنیان در ملاحظه احادیث نشان مذکور گردیده پس تشیع بارتکاب فعل شیعی و تخریز آن بپادشاه
 خود و اولی الامر و ظل الهی کردن و این بزرگان را تکریمش بران نمودن بعد از دین و دیانت است
 انتهی قال الفاضل السید از کلام شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره ثبوت متعه در
 بعضی اوقات سید انس و جان ظاهر میشود و آن مسلم است پس اثبات آن از قبیل ایضاح
 و قیاسات باشد کلام در طریق نسخ بر آن و هم طریق است و اثبات طریق نسخ بران از کلام
 حضرت امیر علیه السلام و دیگر جمیع فقیر از صحابه کرام ثابت شده و آنچه گفته است که سابق از روی کتاب
 فحاشین بی ثبوت پیوست که برخی از صحابه را حج بر ایشان در فائده ثالثه گذشته پس اعاده خالص از کلام
 و آنچه از متعه زاده بودن عبد الله بن الزبیر اعاده فرموده پس حال این خیال محال در جواب فائده
 ثالثه در وجه هشتم گذشته فائده ثمة و تعجب تعجبات جمعه و جواب قائل بودن امام مالک بحدود متعه و
 متعه کردن اکبر پادشاه و فیروز شاه در فائده خامسه گذشته فایده ایها اقول سبحان الله
 هرگاه اصل اباحت دلوئی بعضی الاوقات اصریح و انصحات و غیر محتاج باثبات باشد پس از متعه
 تا مل نمیفرمانند که مناسبت آنرا ذکر کردن قبیح در اصل شریعت میشود چه آن مقام مخصوص

بصورت عدم نسخ نیست بلکه با اصل اباحت این تفرع میشود غایب مافی الیهاب و در صورت بقا اباحت
بقا مفاسد خواهد بود و در صورت نسخ ارتضاع ان و چون بقا حدیث جابر بن عبد الله و این
و این عباس طریقه استماع در زمان خلافت اول و اول خلافت ثانی مستمر مانده معلوم نیست که
درین عرض مدت چه مفاسد که مرتب نشده باشد و چه قدر از تابعین باطلی شبهه و نکاح حرمات
از وجه حرام یا اشتباه بهم نرسیده باشند باجماع چون طریقی نسخ و عدم آن مورد کلام در مقام است
پس این تطویل خالی از تحصیل باشد طرفه آنکه گاهی میفرمایند کلام در طریقی نسخ است و گاهی
آنرا قابل نسخ نمیدانند و از قبیل لغات قرار میدهند و گاهی اشاره بقوت آن میفرمایند و آنچه
در جواب فائده ثالثه و متعه زاده بودن ابن الزبیر و قاتل بودن مالک با اباحت سالها فائده خواهد بود
جواب آن نیز گذارش یافته و من لا یفیه الیه لا یفیه الا کثیر قال استیجاب استیجاب و حیدر و من
تشیعی که بیان نموده بعینه جاری میشود در نکاح و طلاق مثلاً کسی که بگوید اگر عاقلی در اصل نکاح تأمل
کند بداند که درین عقد فاسد چه مفاسد است که همه منافی شرعست مثلاً از بدکیالی با چهار زن و غیره
نکاح بست و بعد از یکماه مثلاً آنها را طلاق داده بخارار رفت و در انجام چنین نکاح کرد و باز به طلاق
و علی هذا القیاس و این بیچاره مطلع نشد که این زمان حامله شده اند پس در این صورت تعدیع اولاد
لازم آید چون در هر شهر و میرده منتشر شدند و نزدیک آن شخص نماندند پس رسیدنش تربیت تدبیر
آنها ممکن نشد و مثل اولاد الزانی تربیت برخاستند و اگر آنها از قبیل آنهاست باشند زاده تر
رسوائی است که نکاح آنها با اکهار هرگز صورت نمی بندد و از انجمله و علی موطوءه پدر و پسر بلکه طی و غیر
و دختر و دختر و پسر و خواهر و دختر خواهد در بعضی صور خصوصاً چون نکاح در سفر واقع شود و سفر هم دراز
باشد و در هر منزل اتفاق نکاح جدید شود و بعد از آن طلاق دهد و در هر مرتبه علوق و لدرود دهد و از آن
علوقات دختران متولد شوند و چون شخص بعد از پانزده سال از آن سفر رجوع کند یا پس از آن
بر آن منازل بگذرد و بآن دختر نکاح نماید و نیز در صورت لازم می آید عدم تقسیم میراث کسی که نکاح بسیار کند
باشد زیرا که نه عدد و نه معلوم است و نه مکان ایشان لهذا لفظی باللفظ بعینه اعم از احوال و غیره
قیاس مفاسد و استیجابات مذکوره بطریق اولی جاریست در صورتیکه مثلاً تاجری که از شهری به شهر
و دیگر میرفته باشد و در هر شهر و دیار جوای بسیار ابتیاع نموده بملک بکین خود آورده و مباشرت و علی

کرده آنها را لوجه المصنوع می ساخته باینکه و یا بیع آنها بدست بنامین دیگر نموده در بلدی دیگر میرفته باشند
 پس این را پس در پیش اهل خلافت را اسوة با سلافه و حقیقت طعن و تشنیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سید الانام مطالب است لیکن تشترک عن الفیضیه و تحقیقا عن طعن اهل الحق صراحة طعن بر
 اسلام نکرده اهل حق را بدست سهام طعن و تشنیع ساخت و در حقیقت این شکوک و شبهات مبتنیست
 از شکوک اسلاف او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده بود و چنانچه حکایات و مواخظات خلیفه ثانی بر حکام
 ربانی که بر زبان در بیان حضرت سید الانس و الجان جاری شده شاهد صادق این مدعا است
 و همین است شرح و تفصیل جواب که طبیعت و قاعده ضابط مطالب علی القاب که در پاسخ این رساله دیگر گرام
 همیشه خلعت تشرفیه پوشیده در پاسخ شبهه سیده اهل خلافت بان اشاره فرموده و در عده از تفصیل
 آن در فائده اول از فوائد این رساله آورده بودیم و ازین جا تناسل کلام و وثاقت مراد آن عالمیت
 که بتایید لک علام با فائده آن پرداخت بود و نکایه بی ظاهری در روشن گردید اگر استواری تو هم نماید که معانی
 کثیره که علی قیاس اشته نسبت بطلح هم لازم گردانیده شد باز در مبغضین نمیشود چه نزع ایشان
 در شناخت استشهاد و شرط است و معنی او را حسب است بر تالی که هرگاه از زوجه شش مفارقت نماید بیک
 وصیت کند و سایرگان در خود را با امتحان حال از زن و با ائمه خدای حال محل و اشتباه قرابت صورت
 نمی بندد و در جواب خواهیم گفت اما در وصیت تالی و قاعده او یا هر انش پس در عقا و استتبع از فائده
 از آن اهتمام در تیاب لازم است چنانچه از قدرای علی کاخا بستیم سفید در جواب این شبهه تصریح باین
 فرموده و شرط است که متذکره معشری از اخوان ایما فی خود را و یا در صورت تعدد آن قومی از اقام
 آن شهر را از حقیقت حال آگاه سازد و وصیت نماید که از اخوان و ملا حظه حال زن را لازم دارند و اگر
 فرزندی متولد شود او را مطلع سازند تا از ائمه واجب علیه من حقوقه غافل نباشد پس التباس
 و اشتباه در اینجا هم صورت نمی پذیرد و اما حال استشهاد پس از ارفع التباس و ارفع اشتباه
 و انش محض تحمیل است از تحمیل است چه هر دو شاهد مذکور چه لازم که تا عرصه پانزده بست سال
 زنده و باقی باشند و هرگاه درین حیات استعاریا پایدار و ذوق بالفعل نفس نفس حقوق قدم بقدم
 و استیفای بیم بقیم حاصل نباشد فلیکف بالبقا و استیفای بیم بقیم حاصل نباشد فلیکف بالبقا و استیفای بیم بقیم حاصل نباشد فلیکف بالبقا
 معین علاوه اقامت شان در آن بلده تا انچه مدت مدیدی بعد است صنف حوادث و ضرب قائل

سبب نفقت و برگردن کی مالی بلدی بر بلدی دیگر و ساکنین شهر یکدیگر را فرسود و مخصوص هرگاه آن شهرو
از ستر طنین آن باده نباشند پس از کجا که تا وقت عاودت او برین طبع عالم مانده باشند ازین بجا
را که فاضل محض است آگاه سازند و لکن متفرکان عن ذلک پس از کجا که نکاح مطلقه او و اولاد یک
از اینها بهر سببیه با مخصوص در مسکن شان تا این عود بقصد باشند پس تحتل است که در شهر
دیگر یک از دخترانش باز بر خود و چون این مرد بچاره غافل است و شاهدان و بنان این صبیبه از شهر
بیشتر نرفته اند آگاه شدن تا کج بسیار و شواست و در صورتیکه چندین مردوان از سکنه و از بانه
در یک شهر مجتمع شده چندین زمان و آورده آن شهر را بشهادت شاهین معینین خود استگار می
طلاق داده و متفر شده باشند پس معیت آن دو نفر با چندین زمان و اولادشان بر آن وقت
نیتوانند پس اگر این مفاسد در متعدد لازم است در نکاح هم موجود است لا محض غصبه
ولا تحیدر تا مفرقی بینا غیر مدیده لکن متفرکان عن ذلک مگر پس لزوم این شهادت و بیان
استیاد است در خصوص موطوعات بلکه بین خود ظاهر است از آنکه احتیاج به شهادت و بیان
در شهادت باشد و در اینجا افراط از سبب باطل و محض اشتباهی قال القاضی فی الکشفیه اکثر تصدیق
بواجب تحت اثنا عشر در دفع طعن لفتاح اولاد و غیر آن که با حب تحضر عقد لازم کرده شل
آیا یک صاحب رساله ذکر کرده است شهادت فرموده الزام به حب تحضر و نکاح چهار نفر و در طعن
را مشتمل آورده و قرار داده نفقت از حب تحضر است و در حق الزمان و دفع مشترک بودن چهار نفر
بچند نفر اول آنکه صاحب رساله شهادت صاحب تحضر را که بر عقد متفر کرده و نکاح و طلاق
جاری گفته و در بیان آن شده و در این شهادت در نکاح کرده حیث قال شهادت اگر با کسی
نکاح قال کند الخ قال آنکه لزوم پنج شهادت بر نفس نکاح ذکر کرده بل بر طلاق که عامه مالی نکاح
میباشد بیان فرموده حیث قال در بیان زین در قضا بر نکاح است و بعد از یک ماه شهادت از چهار
طلاق داده الخ پس بیانش که الزام شهادت بر طلاق است با دعوی او که الزام آن بر نکاح
مطابق نباشد و آنکه توهم این شهادت بر نفس نکاح از هیچ عاقل تصور نیست لهذا صاحب ترمذ
اثنا عشر ایراد آن بر طلاق نموده نه بر نکاح حیث قال باطله القرض مذکور در صورت تجزیه فراق و با
طلاق ظاهر آورده و است پس بنکرن طلاق را میسر که بر طبق آنچه فاضل مشاغب در مقام افاده

کرده است باز نکلیغری بگویند که در تجویز طلاق جای غیرت و پاس ناموس را که با جماع طل و نخل محمود و ضداد
 آن مذموم و مفسود است از پنج و بن برکنیدن است بلکه اگر عاقلی در اصل طلاق تامل نماید بداند که درین عقد
 چه مفسد یا است که همه آن منافی شرع و مفساد حکم الهی است از آنجمله نفیج اولاد و اہلاک معنوی نسل است
 زیرا که مثلاً ہر گاہ شخصی در شہر وار و گردید و بسبب طول عزوبت او را شبق میجان آید خوف وقوع و زنا بہتر
 نکاح نمودن بقولے سخب و بقولے واجب گردید بنا بران نکاح نموده اتفاق علوق رود و دادہ بعد چند
 بسبب از اسباب اور اطلاق دادہ بشہر دیگر وار و گردید و در اینجا نیز بسبب طول عزوبت و میجان شبق بخین
 دستور عمل آید بخین در اکثر بلاد و چون اولاد این شخص در ہر شہر و ہر دیہ منتشر شد و نزدیک این شخص
 نماند رسیدن این شخص بہ تربیت آنها ممکن نشد مثل اولاد الزانی تربیت برخاستند لے آخر اقال
 دوم آنکہ نکاح دایمی از انفع واجبات یا آزا کہ سنن ہدی است و متعہ النساء ظاہر بحکم احادیث شیعہ
 کہ در فایہ عاشرہ بندی ازان مذکور است فضل از نکاح دایمی و طلاق از بغض المباحات کما ہو
 مصرح فی الحدیث و اصل در ان خطر است چنانکہ صاحب ہدایہ در حق آن میفرماید ان الاصل فی
 الطلاق انما ہر الخطر لما فیہ من قطع الذی تعلقت بہ المصالح الدنیئہ والدنیائہ لیس صاحب تحفہ
 بر آن کہ بکمان شیعہ از انفسل واجبات یا از اعظم سنن ہدی باشد بالزام شتعالی شرعیہ بر آن بہ
 اشان طعن میکنند بقابلہ الزام مذکور را در بغض المباحات کہ اصل در آن خطر باشد جاری کردہ طعن یا
 شتر کہ اور و قرار دادن نزد عقلاناساب سوم آنکہ شیعہ کہ صاحب رسالہ و طلاق جاری کردہ اصلا
 گردان نیگردد پس تا بور و وچہ رسید یا تش آنکہ طلاق نزد ما قسم است یکی احسن و دوم حسن سوم بدی
 چنانکہ در کتب درسیہ اگر متداول بین اطلہ است موجود است قال فی شرح الوقایہ فی اول کتاب الطلاق
 احسنہ طلقہ فقط فی طر لا وطی فیہ حسنہ و ہولستی طلقہ لغير الموطوءة و للموطوءة تفریق التکلیف فی اطہار
 لا و طی فیہا فیمین حیض و بدیہ ثلاث او ثنتان بمرۃ او مرتین فی طر لا رجعت فیہ او واحدۃ فی طر و طیت
 فیہ او حیض موطوءۃ و بحسب رجعتھا فی الاصح انتہی بنوع من الاختصار لیس در طلاق احسن و حسن بحسب وقوع
 آن در طر یکہ و طی و آن اتفاق بنقارہ باشد احتمال حل و علوق نیست و ہر گاہ احتمال حل در ان باشد
 پس تولد اولاد و ترتب شتال بران چہ مفسد دارد و در طلاق بدی اگرچہ احتمال علوق و تولد اولاد و ترتب
 شتال بران تصور است لیکن بر نہ ہب اصح رجعت در ان و جب است کما ظہر الان من عبار شہر الوقایہ

و اگر طلاق و هتده طلاق بدعی داده رجبت نگرفته پس از دم این شناع بجهت بدعی بودن طلاق و سوسبالت
 او و عدم اصلاح آن در پیش آمده نه از نفس طلاق بخلاف عقد ستمه که گویا طلاق در ضمن آن عقد سرج است
 و شرط وقوع تفریق فی طر لا وطنی فیه که واقع شناع وارده است در آن از سرحد دم پس حمال حمل لاجل تفریق
 و ستمه قائم و شناع مودده صاحب تحفه بر آن واقع باشد و هرگاه فرق در میان تفریق طلاق و تفریق ستمه
 و در و شناع بر ثانی نه بر اول معلوم شود واضح گشت که اجزای شناع وارده ستمه و طلاق سناطه نامی
 و شنبت مثل ان بعید از علمای دیشان و بر بجز مغالطات طاهره البطلان بنیاد شتر اک طعن نهادن شناع
 بر صاحب تحفه عائد کردن بعید تر از آن چهارم آنکه چون در ستمه حضراتان نیست بلکه متمتع اختیار دارد
 هر قدر زن از آنکه خواسته باشد در حلاله عقد متمتع جمع کند و نیز اعلان و شهود در آن شرط نیست چنانکه نزد ما
 مرد و زن کاح دائمی شرط است پس هرگاه متمتع در حالت سفر و هر منزل و دیست زن را بقدر طاقت
 آنجا پیش وقت یک فده ستمه که در هر منزل انقضاء زن بر ستمه میسر خیا که برواقطان حال ایران زمین
 انظر برین تقدیر بحث نهایت کثرت اولاد این شخص و انتشار شان در اقطار و دیار و اتر بیت شان
 رسیدن و شوار و نیز بجهت عدم شهود انتساب اولاد بطرف آن شخص متمتع و محض قول زن در ایتمقام
 بجهت آنکه تمیل نسب بر غیر است کافی نیست پس تفصیح اولاد و اهلک معنوی شان لازم آید بخلاف نکاح
 دائمی نزد ما که اولاد یا بر محدود بودن سناطهات انقسم کثرت اولاد که منشاء عدم تربیت و هلاک معنوی
 شان است غیر مشهور و ثانیاً بهر سیدین چهار زن بر کاح دائمی در هر منزل و شوار تا لثا بجهت اعلان
 آن وجود شهود و اعتبار مجلس عقد یا شهود و سعی که در نکاح شهادت بقساع نزد ما جائز است لکن سناطه
 بیاید انتساب آن اولاد بطرف آن شخص چنانکه پس اگر با وجود ثبوت نسب و قلت اولاد آن شخص تفصیح شان
 خواهد نمود این شناع است از قصور اولاد هم خواهد آمد نه از نفس نکاح و طلاق بخلاف ستمه که در آن شناع
 مذکوره از دم علم بقبولت نسب و ثبات کثرت اولاد که در صورت مذکوره از لازم ستمه است لازم آمده
 قوله و هم برین قیاس مفاسد و استبعادات مذکوره بطریق اولی جاری است در صورتیکه شتر اناجر
 الخ که نیم این الزام عجیب تر از الزام سابق است زیرا که ثبوت نسب و لکن نیز زود ما موقوف است
 بر دعوت مولی چنانکه در فقاوای حساسیه میگوید الامه اذا جارت بالولد لا یثبت النسب من المولی من غیر
 دعوة و فی شرح الوقایه لا یثبت نسب ولد برای ولد الامه الا بدعوة سید یا پس اگر مولی دعوت خواهد کرد

با طریق که علوق ولد در حالت ملکیت کنیز از من است طفل مذکور ولد او خواهد بود و در پرورش او دخل
 پس تشیع و اہلک منوی طفل غیر لازم و اگر از مدعی اتفاق دعوت نیفتاده پس یا طفل کنیز ولد دیگر
 خواهد بود و نکاح و در پرورش او و یا مولای کنیز دخل و یا این الام خواهد بود و آن خود شہر عاشق است
 و در ضیاع ان استحال لازم نمی آید قوله و یا بیع آنها بدست دیگری نموده الخ گوئیم این الزام بدیع تر از
 سابق و صنوف تعجبات از مشاہدہ ان لاحق زیر آنکه در نیصورت نزد ما اعتبار بر شترے واجب است
 فی الهدایہ من شترے جاریہ فانه لا یقر بہا ولا یمسہا ولا یقلبہا ولا یطرہا لفرجہا بشوہ حتی یتبیر بہا و الا
 فیہ قوله علیہ السلام فی سبایا و طاس الا الا لوطاء الجبالی حتی یضعن حملن ولا الجبالی حتی یتبیرن حتی یجئ
 اقا و وجوب الاستبراء علی المولے و دل علی سبب فی المشتبه و ہو استخراٹ الملک و الید لانہ ہو لوجود
 فی معرض النص و ہذا لان حکمہ فیہ التعرف عن برارۃ الرحم صیاء للیاء المحترمة عن الاختلاط و لان سبب
 عن الاشتباء و ذلک عند حقیقہ اشغل او تو ہم اشغل بما یحترم و ہوان کیون الولد ثابت لنبی محب علی
 المشتري لا علی البائع لان العلة فی الحقیقہ ارادۃ الوطی و المشتري ہو الذی یریدہ دون البائع فوجب
 علیہ لے آخر ما قال پس اگر در اوقات استبراء کنیز را حمل ظاہر شد بعد دعوت بآن اول از او خواهد بود و الا
 بعد دعوت از شترے علی ما فصل فی کتب الفقه پس در اینجا تو ہم ضیاع اولاد اصلا نیست فضلا عن حقیقہ
 قوله پس این را اس درئس اہل خلاف را اسوۃ با سلاقہ و حقیقت طعن تشیع بر اصل اسلام و احکام
 شریعت سعید الانام مطلوب است الخ گوئیم در ان مقام صاحب رسالہ چشم از عاقبت اندیشی بستہ زبان
 بدشت گوئی کشادہ و انقدر خیال نکرده کہ جایجا در حکمت و کلام واقع است کہ یازم سن ہذا القول کہ ان
 ما دیا و تہتز یا و تہتز یا و شہما و کون الرسول کذا و کذا و احدی انرا طعن تشیع بر اصل اسلام تو ہم
 بلکہ مستلزم برات ساحت اسلام از ہجو شتالیع جالبۃ الملام میدانہ و صاحب شفعہ نیز بر ہمین طریقہ استحال
 شریعہ برستہ لازم کردہ تا بطلان آن با ظہر وجہ ثابت شود و بیان حرمت آن موجب طہارت فیل شریعت
 غرا از لوشہ ہجو شتالیع ناروا کرد و انفا واضح شدہ کہ شتالیع وارده برستہ اصلا بر نکاح وارد نمیشود پس
 مستعہ را از شریعات فرض کردہ تشنیعات وارده را بران بر نکاح مشترک الورود فرض کردہ انرا تشیع برستہ
 گفتن از عجائب اہام است بالجملہ بطریق خبر خواہی صاحب رسالہ عرض کردہ میشود کہ ہجو تشنیعات بتفصیل
 شہر وارده کہ ہر واحد از جملہ مسنت بر ذکر چند مثل آن قادر است شایان شان شمانیت اندکی غور فرمایند

که اگر سواى فقه و دیگرى از علمای اهل سنت مقصدى جواب سامى میدهد بحواب بعضى تشکیکات غیر وارده چنانچه
بیگفت و بکلام آراستگى در مای نظرافت مى سنت قول و حقیقت این شکوک و شبهات متنبس است از
شکوک اسلامت او که در صلح حدیبیه و غیره واقع شده الخ گوئیم هر چند جواب اجمالی اینکلام در لواحق فائده
را بجهت گذشته لیکن بنابر مزید اهتمام در انقیام ثانیاً عرض کرده ام که قصه حدیبیه تفصیلات بسیار است
بر آن امام ما اگر صاحب رساله را در نیاب یارای کلام باشد بسم الله همین گوی و همین میدان چیزى
در نیاب بنویسد تا معلوم او شود که انهم شافوا الرب و انما قولنا قول و در بعضى تفصیل جواب آن در فائده
اول از فائده این رساله مذکور بودیم گوئیم صاحب رساله این وعده در خطبه رساله خود نموده است و فائده اول
بسی در انقیام اصلاح نسخه خود فرمایند قول که اگر متوجه تویم که در معارضه کثیره که علی قیاس شده نسبت بکلام
گردانیده شده باند مذنب مخالفین نمی سازد الخ گوئیم این کلام حق است چنانکه اتفاقاً در همین فائده اشعار
بر آن بقدر کفایت گذشته و تفصیل آن عنقریب جائز که صاحب رساله بکمال خود البطل این شوق خواهد نمود
خواهد آمد فائده ششمیه قول و معذرت واجب است بزناج الخ گوئیم ما را حلیه بطرف اینکلام داعی نیست چه
اتفاق و جوه فرق در میان نکاح دائم و منعه مطلقاً مبین شده قول و اما حال استشهاد پس از ادفع
القباس در ارفع اشتباه دانستن محض تخمیل خالی از تحصیل است الخ گوئیم مد فوج است بموجب اول آنکه
این شبهه جاری است در طلاق نزد ما مایه که الشیطان دو شاهد در آن شرط میکنند و هم چنین جاریست در نکاح
امور که شارع در آن ایجاب دو شاهد فرموده پس اگر کلام شامق باشد لازم آید که شارع این مال را در شای
فرودگذاشته باشد ترک لایست بر مخالفین کرده باشد چه اکثر نزاع بالبعدی سنین واقع میشود و اتفاقاً هر دو
شاهد تا آنکه لازم نیست پس معاذ الله از انقیاس تشریع شارع حقوق مردم ضلوع و خطلال و بیگانه
واقع فاما بموجب آنکه مینا فوج ابناش و اگر گویند که شارع اگر چه تصاب شرادوت و کسب امتهر فرموده بیان
زیادت در آن متلوع نیست گوئیم تشریح فی اسفر از زیادت در شهود کلام مانع است که رضای سفر و
دیگر اهل اسلام در این منزل را با وجود هر شارع با اعلان نکاح و مزید حاجت او بطرف آن بنابر اشیات
نکاح و نسب دلالت نمیکند دوم آنکه نکاح نزد ما از اموری است که شهادت و تناسخ و آن جائز است
فی الامتیه لایجوز الا شایه ان الشیء لم یجایه الا بالنسب و الموت و النکاح الخ و از سیمیه در معاویه است
که همه شهود معانیه و معنی میسرند یا از شهر وقوع نکاح بدر شوند و نکاح که ای زنده مانده قول و لایست متلوع نکاح

پس از کجا که نکاحات طلاقه او و اولاد که از آنها بهر سبب با مخصوص در ساکن شان تا بیخبر نمیشود
باشند پس محتمل است که در شهر و دیگر الخ گوئیم جویش انکار قوم شده که در طلاق سنی جنمال علوقیت
پس دختران از کجا بود و خواهند آمد و اگر بالفرض بوجود آیند نشان آن سوره باشرت طلاق دهنده است
بطلاق از آن کلیتی لایق اصل طلاق غیر متوجه قولیه و لکن نزلنا عن ذلک کلمه پس لزوم این شایعات
و خبریان این تمام شواهد و در خصوص موطورات بلکه همین خود ظاهر تر است از اینکه احتیاج تحقیق بسط
و تفصیل داشته باشد الخ گوئیم چون حال ملک بین معلوم شد که این شایعات سیاسی بآن نذر دلیل تا بود
چو رسید فمال ملک باطله و پس اگر صاحب رساله اصل جواب رابع تنزل ذکر نمی نمود بغایت سبب بود
اقول بخت حاصل این جواب بتصدیر این جواب شفعه نیست بلکه در میان علمای قدای امامیه شایع و
ذاتی بوده پس این تحقیق منبج محل باشد علاوه آنکه اولاً خود افتاده فرموده است باینکه اکثر ستمدیان
جواب شفعه الاثم صاحب شفعه را در نکاح بهم جاری نموده اند و بعد از چند سطر گفته که صاحب زهره ایراد
بر طلاق نموده در نکاح پس کاش بیان منیر بود که اکثر ستمدیان جواب شفعه که لازم را در نکاح جاری
فرموده اند که امیران اند آما و چرا اول از وجهه حیرت خود که خبر فرموده اند پس خیلی از ملک
فتمثل و فکاد و رقاد و چه شبه نیست که در مثال نه که لزوم مفاسد است و در تعاقب آنکه و طلاق
بوقوع آمده نه در نکاح و احدا طلاق و احکام پس نشان لزوم مفاسد است مجموع نکاح و طلاق باشد و عبارت
آنکه نشان آن نکاح مستحب طلاق بوده باشد و باطله آن نکاح مستحب نیست سترام اشراق است و اولاده الموقوف
من غیر شایع نکاح و طلاق صورت آن است که اگر چه نظر باینکه طلاق باقی میماند و تفرد است نکاح است و تسویه کالایم انسان
آنکه پس نکاح نیز الخ و نظر باینکه ترتیب مفاسد طلاق است و گاه علیه اخیراً آنها است و آنکه پس طلاق چنانچه از صاحب
است بر علی التقدیر و جتواق شده نیز جوی جدید اگر چه تفاوت بین لازم این نکاح است و بهر حال لازم است و تفصیل
فان الدائم قطع قیام آن چه فرموده اند که لایم این نکاح بر نفس نکاح از هیچ مائل تصور نیست کلامی است که از عاقل
صدور آن تصور نمیتواند شد چه لزوم مفاسد بر نفس طلاق مترتب نمیشود اگر شفعه طلاق دید و باز نفس
از نکاح تمام چه مفاسد لازم می آید پس اصالة لزوم آن نیست مگر بر نفس نکاح خصوصاً نظر باینکه طلاق نیز
از مفاسد است نکاح است و قطع نظر از این در پیشه اش که لزوم مفاسد بر نفس نکاح بدون الطلاق نیست
مفروض میتواند شد مثلاً شفعه نکاح نمود و بعد از وقوع دفعات اتفاق مسافرت افتاد و بعد از آنکه مفروض

گفته حبیب و ابیض و رقی بشهره ذکر رفته و در اینجا بحسب اتفاق لاعن علم نکاح اب بابت واقع شد و
 در صورتیکه از چهار زن عقد بسته باشد و بعد فوت بعضی از آنها باز مثل آن عقد بست و بعد از علوق خیار
 مساوت نمودن پیش از دم الزام مذکور در بیع و رت اظهر و آشوب خواهد بود چنانچه امر ظاهر را انکار فرمودن میان
 عقلانیت علاوه آنکه از دم مفیده و متعنه نیز باعتبار اختیار قلب مدت آنست و الا در صورت امتداد
 در اصل متعنه هیچ شادی لازم نمی آید پس الزام آن بر اصل متعنه ثانیان عقلا نباشد و از اینجا بوضوح
 پیوست که تقریر کتب جناب سید بیان فرموده اند از الزام مفاسد بر مجموع امرین یعنی النکاح و الطلاق
 ارجح و اولی و حسن و اخیری است و انکان الاستناد الی کل منها صحیحاً فی الجملة باغراض نظر از تهیه
 این تدقیقات با حاصل مطلب ربطی ندارد و در رجوع بموافقه لغویه بنمایند خواه اصل ما بترتب علیه مفاسد
 نکاح باشد یا طلاق یا مجموع الامرین پس اینوجه را در جبر حیرت در فهم اشتباه طعن قرار دادن خاشه
 انصاف را بیاد دادن است و چون مراد جناب سید ازین قول که اگر عاقلی در اصل نکاح تا مل کند
 این نکاح مستعقب طلاق است پس قوه هر ناقص نباشد از عدم فهم مراع باشد اما وجه دوم پس
 آنهم مثل وجه اول ناموجه است زیرا که در استی که از دم مفاسد بر محض طلاق نیست پس تفرقه بیان
 نکاح و طلاق بنسب فاسد علی الفاسد باشد و ایضا چون اشتغال شی بر فاسد شرعی و محرمات مستلزم
 حرمت و منافی بااحت مطلقه آنست پس بر تقدیر تسلیم اینکه طلاق بغض سباحت علی الاطلاق بوده
 باشد لا محاله فروی از افراد مطلق مباح و بغض کریمه لا یشیخ علیکم ان طلاقه الشارک مالم یتم تسبیح غیره
 منعی الجنایع خواهد بود و ترتب مفاسد و قبایح بر آن مستلزم حرمت آنست و ظاهر بجزی او ذکره نقضاً علاوه
 آنکه میگویم چگونه طلاق علی الاطلاق بغض المباحات بوده باشد حال آنکه جناب سید علیه السلام فرمود
 و خیر پاکیزه گوهر حضرت عمر را طلاق داده بودند که بمواظب فی الواجب اللایسته و فتح القدر بر او تفسیر
 الکیفر غیر ما قال الرازی فی تفسیر قیل خلاصه فی ایوم حفصه فارضاً ما ینذک و مستحکماً فم تکتبه فالتقه و استزل
 نساره و کث تسعاً و عشرين لیله فی بیت ماریه و روی عن عمر قال لما لو کان فی ال اختلاف خیر لما طلقک
 انتی و طلاق بودن جناب امام حسن علیه السلام مشهور و بر کشته جمهور مذکور باطله و قبح طلاق فی آن
 از سنن نبویه بل سنت خلفای راشدین و صحابه خیرین بوده قال فی فتح القدر و اما روی عن الحسن
 و کان قیل له فی کثرة تزوجه و طلاقه فقال اصیب الشارک قال ایست فاسد و ان تفرقوا عن الله فلا تفرق

فتعبر کسی سه انگار علی ظاهره و کما اقل من طلاق الصبی بکے طلاق عمر ابته عاصم و عبد الرحمن بن عوف
 و المنیره بن ایشیه الزوجات الاربع و فقه واحدة فقال لمن اتقن حنات الاطلاق ناعتات الاطلاق طو بلات الی
 اذ بین فاقین للطلاق فحکمه و بر و الحاحه جائز و اما اذ لم تکن حاجه بحض کفران نیت و موادب فکره و الله سبحانه اعلم
 موضع الحاحه پس این سنت نیست یا نه پس است و قرار دادن بعد از نیت است یا قبل اگر چه پیش از نیت و چنانچه در باره خود را و
 اعتراف بحسن خلاق و خصال آنها بلا ضرورت طلاق داد و بنیاد این سنت بنوعیه نهاد و مقام محب از و
 نباشد لکن بتحریم که خلیفه ثانی واری حدان زانی با ان همه وانی چنانچه نیت بنوعیه را اختیار نمودند
 اما وجه ثالث این بدینست از سبب اینست ظاهر این است و الا نیت مصروف بجدل و اعتساف است
 و الا از چنین ابحاث بی سر و پا احتراز میفرمودند با کمال این افاده جدید که مقدم است بوجه عسیده
 اما اولاً پس از نیت که وقوع طلاق در طهریکه و طی در آن واقع میشود مستلزم نفی احتمال حمل و علوق
 نیست و الا بعد الطلاق که نشاء ان استبرأ و جم است واجب بود قال فی الهدایه الطلاق علی ثلثه اوجه
 احسن حسن و بدعی فالاحسن ان یطلق الرجل امرأته تطلیقه واحدة فی طهر لم یحایها فیهِ و یتبرکها حتی تنقض
 عدتها لان الصیابة کانه استیخون ان لا یرید وانی الطلاق علی واحدة حتی تنقض العدة و ان هذا افضل
 عندهم من ان یطلق الرجل ثلثاً عند کل طهر واحدة و لانه بعد من النکاح و قل ضرراً بالمرء و لا خلاف
 لاحد فی الکراهیه و احسن هو طلاق است و هو ان یطلق الرجل المذخول بها ثلثاً فی ثلثه طهارتیه و طاهراً
 چون این عبارت مشتمل بر ذکر عده بود و عبارت شریح و قایه عاری از آن لهذا آنرا شایسته فرموده و الا بداییم
 کتاب درزی است لکن برای منتهی نه مبتدی و در بحث عده میفرماید و اذا طلق الرجل امرأته طلاقاً یا نكاحاً
 رجعیاً او وقعت الفرقه بینهما بغیر طلاق و هی حرة ممن تخفیض عده تماماً لانه اقرار بقوله تعالى و المطلقات یتبررن
 بانفسهن ثلثه قروء و الفرقه اذا كانت بغیر طلاق فی فی معنی الطلاق لان العدة و حیث لا تعرف عن بارة
 الرحم فی الفرقه الطاریه علی النکاح و یتحقق فیها پس اگر بنا بر عموم فاضل معترض احتمال علوق نباشد
 احتیاج عده چه باشد پس این افاده تازه که منی بر نفی اعتداد است قابل اعتداد نباشد و قول صاحب تحف
 زید اگر عده یکماه بگذرد و از آن نیز عالم محل زن حاصل نمیشود نیز شعاری باین مطلب وارد و اما ثانیاً
 پس در عده سبب شافعی حیض مجامع محل متبرکانه شده و نزد ابو حنیفه اگر چه جمع آن با حمل صورتی ندارد لکن
 رویت دوم بالاتفاق ممکن است فاقه مانی الباب طلاق استخاض بران مینماید و تمیز در هر جا غیر لازم

این بنا برین محمل است که علوق بیشتر از طهر که در آن ایقاع طلاق نموده واقع شده باشد و ماطنه حیضا
 کان استخاضه قال فی الهدایه والدم الذی تراه الحامل ابتداء او فی حال ولادتها قبل خروج المولود استخاضه
 و امکان ممتاز انتمی یعنی وان بلغ نصاب الحیض کما فی الحاشیه و قد قال صاحب فسخ القدر فی ذیل
 شرح ما یتعلق بهنده است که بعد کلام بکنه اسع ان کون المرء حیضا غیر معلوم لم یؤثر کونه استخاضه و بی حال
 انتمی و اما ثالثا پس حکمیکه اگر شرح و قایه نقل نموده مختص است بذوات الاقرا و اما من لا یتحیض و بی حال
 من من حیض پس وقوع طلاقش در طهر غیر وقوع مع کونها موطوءه صورتی ندارد مع تطرق احتمال الاستبراء
 کما هو واقع و شاید فلا یتحتاج الیه ذکر شاید و اما رابعا پس طلاق بدعی اگر چه حرام باشد و محظور لکن
 ترتب احکام بر آن از شارع ما نورد و در کتب قوم مذکور فیلزم ترتب المفاسد علی ترتب الاحکام الی قررها
 الشارع علیه السلام قال فی الهدایه و طلاق البیة ان یطلقها ثلثا بکلمة واحدة و ثلثا فی طهر واحد فاذا
 فعل ذلک وقع الطلاق و کان عاصیا و قال الشافعی کل طلاق سباح لان تعدیه مشروع حتی یتفادیه
 الحکم و المشروعية لا تجتمع الخطر بخلاف الطلاق فی حاله حیض لان المحرم تطویل العدة علیه مالا یطلق
 انتمی و این عبارت چنانچه دلالت بر ترتب آثار سیکنه مخمین دلالت بر ابحاث مطلق طلاق بهنده است
 قال فی فسخ القدر قوله و طلاق البیة ما خالف قسمی است و ذلک بان یطلقها ثلثا بکلمة واحدة او متفرقة فی طهر
 واحد و اثین کذلک او واحدة فی الحیض او فی طهر قد جاسعها فی او جاسعها فی الحیض الذی یمیه یوفاد
 فعل ذلک وقع الطلاق و کان عاصیا انتمی موضع الافتقار یندر استیعاب متعلقات ینتظام حسب
 اسباب کلام است و توهم نشود که این صورت طلاق بدعی نادر الوقوع است و النادر کالمعذورم زیرا که
 صورت فحشاء و شهوة که مفاسد عدیده بر آن ترتب فرموده نیز منافی بر فرض و تقدیر است و نادر الوقوع پس
 بمقابله آن فرض و تقدیر بر صورت نکاح و طلاق کافی و کثرت وقوع آن غیر مبرر و کما لا یخفى علی اولی السداد اما وجه
 رایج پس اقصای مساویش کثرت ترتب مفاسد در نکاح مستعد و قلت آن در نکاح و ای است و اثین
 بعد تسلیم نافی اصل ترتب مفاسد بر نکاح نیست و مع هذا فرض کثرت نکاح و طلاق ممکن لیس فرق لغات
 و کثرت نیز باقی نخواهد ماند و فرض سترلم وقوع نیست بل کیفیه فرض المکان و لا ریب فی الاستکمال و اثین
 فیما یأتی متفتح میشود که ترتب مفاسد در عظمی و جراحی و امهات اولاد جاری غلا یکنون للاستیعاب و اسلخ
 چه کثرت زمان ملوک مثل متعه حد معین ندارد و نه حاجت بآیه شهاد و شهود و اعلان دارد و باز که وجودش

و اشراط آن هم نافی ترتیب معارضت کما بین فی اصل الرسالة و یستفیع جواب ما آورده علیه و هرگاه در
شود و هم عدالت مشروط نباشد و بر و فاجر مقبول القول و الشهادة باشند پس از چنین فمود چه حاصل
و اگر در منزل وجود منکوحات این متعسر یا متعذر باشد بهر سبب یا متعسر بهایک جامع اشراط باشند نیز
هر منزل متعسر یا متعذر است مع انحصار النظر عن ذلک اگر در منزل چنین منکوحات بهم نرسد لا اقل در شهر
بهم نمیتواند رسیدا حاصل در فرض و تقدیر تقریر کلام بر نحیکه فاضل رشید ذکر نموده از شیخ فضل و رشید
اجیده است، قوله گوئیم این الزام عجیب تر از الزام سابق است زیرا که ثبوت نسب و ولد کثیر نزد ما موقوف است
بر دعوت و سماع میگویدیم بل الزام در ان مقام بر اهل سنت عجیب تر و شیخ تراز الزام سابق است
چه عدد جاری غیر محصور و لزوم مقاسد بر آن اظهر و اوضح اما افاده که باین جواب آن بیان فرموده اند
البعد و شیخ از جواب سابق است زیرا که اشراط دعوت بنا بر مذہب امام شافعی غیر ثابت پس دفع
نقص از او نباشد و در سخن با حنفیه فقط نیست تا دست بدین دعوت زنند و بر نصف لیب حنفی
نیست که جهادات ابو حنیفه مبنی بر تخیلات مسیروا است و مبتنی بر اغراض و عدم التفات بسبب
اجبار و آثام نمویه و امام شافعی نسبت آنکه شلثه در اکثر مسائل چیز فهم واقع شده تفصیل این اجمال و تحقیق
این مقال آنکه افراط و تفریط امام عظم در ما نحن فیه ملاحظه باید فرمود گاهی شدت نفوذ و حدت مبنی را
باین تیه مفروض میفرماید که اگر نواح کبش شرق باشد و منکوحه بمنزله قوت نافذ لطفه اش را تا به انجام رساند
و گاهی جمود و برودت آنرا بعد از قرار سید هر که موی با ملوک در یک حجره باشد و هر روز و طی میموده و منزل
فی الداخل میشده باشد باز اگر دعوت نکند اولادش از او نباشد بکلل یا ایشار و تحريم یا ایشار و این دعوت
را شخص بولد اول میداند و پس پس همان آتش در کاسه قال فی الهدایه فان جارت بعد ذلک بولد ثابت
نسب یعنی اقرار متبغناه بعد اعراف منه بالولد الاول لانه بدعوى الاول لغین الولد مقصودا منها فصار
فراشا کالمعقوده سبحانه الله مغربیه فراش مشرقی باشد و اقم معقوده فراش پسرش و اولادیکه از طی
پسر با مادر هم رسد ملحق باو باشد خواه دعوت نماید و خواه نه اولاد اقم ولد که از لطفه سولایش باشد بدون دعوت
ملحق باو نباشد ان هذا شیء عجیب و هرگاه سنی فراش بنا بر فرعون نیمه تراش مقصود الاستیلا باشد
پس ممکن است که کوسه را در قره او لقمه سید یا باشد بخلاف مرات اخر پس دعوت اولی چگونه کافی باشد
و از کلام فحول اینست خیانت سفاد میشود که فراش اعم است از ملک پس معقوده قال ابن الاثیر فی النهاية

الولد للفراش وللعاهر النزاعی وقد علم غیره وکرم وهورا اذا اتی المرأة لیسلا للتجور بهائم علی الرضا
 مطلقا والمعنی لاحیة للنزاعی فی الولد وانما هو لصاحب الفراش لا لصاحب ام الولد وهورا وهورا
 مولد یا وهورا کقولہ الآخر له التراب کاشی له انتیر تعجب تراکنه ثابریں افاده لادم سے آید کیا قائل لیس
 ولات حیف برلفی حل شوند یا معترف بہ ترتیب فاسد شرعیہ بران زیرا کہ در قول آتے تصریح بوجوب کسب
 بحیضہ نموده اند پس بعد تحقق استبراء وطی صحیح و عدم دخول اجانب بر جاریہ احتمال احتمال سابق بنای
 معروف شان متطرق نیست و احتمال زنای اجنبی مفروض الانتفاء لیس اگر بحجرا عدم دعوت مولد لیس
 ولد فی نفس الامر حاصل شود لازم آید کہ در صورت مذکورہ نکاح نیت متوکدہ عن مایہ بعد الاستبراء صحیح
 باشد و هرگاه متوکدہ من الزنا نزد البیضیہ حرام است پس جواز وطی یا نیت متوکدہ عن ام الولد فحش
 و شتم بوده باشد و اگر گویند کہ حرمت نیت ام ولد در صورت مذکورہ ضابطہ حلیت بتبیت است بلکه از حیث
 بقول ان در حکم ربائب گوئیم تشنیع من حیث الذییت بجائز باقی علاوہ آنکہ در صورت عدم تحقق دعوت مولد
 کہ جناب سامی بفناء الفرق تشبیت بکل حیثیت متشبہان گشته بود و نیز بقدر نقد نمیتواند شد بقا و الحرام
 فیترتب علیها المقاسد السابقه غایه مانی الباب درین ہنگام کلام بنزاع لفظی منہر خواہد شد ملاحظہ است
 کہ امام اعظم افادہ فرمودہ کہ اگر شخص غائب شود از زوجہ خود تا بست سال مثلا و آن زن نکاح بدیگر
 نماید پس اولادیکہ از لطفہ زوج ثانی بہم رسد اولاد نکاح اول است سبحان اللہ این تجارت را بجا را
 تماشا بایہ فرمود قال فی میزان الشعر لے من ذلک قول اخیضۃ ان لو تزوج امرؤ وغاب عنها سن
 قاتہا خبر وفاتہ فاحتبت ثم تزوجت و اتت باولاد من الثانی ثم قدم الاول ان الاولاد لیحقون بالاولاد
 و یمنون من الثانی مع قول الاخیضۃ ان الاولاد لیکون للثانی ان یتیم و یتیم میگویم کہ مولد را
 دعوت واجب و ترک ان با عدم عزل غیر مشروع لیس مقام تعجب است کہ طلاق بدعی را انکار بعد
 مشروعیت آن از ما نحن فیہ طرح و ترک دعوت را با عدم مشروعیت متوکدہ خود و ربائب رفع تشنیع
 ساختن آن ہذا الشی عجاب قال فی الہدایہ وہ الذی ذکرناہ حکم فاما الذی یانہ فالتکلیف و لیسا و حسنہا
 ولم یغزل عنها بلزمہ ان یعترف بوجوب لان الظاہر ان الولد منہ و لکن قال غیرہ فی غیر ما نقل
 بالحدیث اگر بسبب ترک دعوت نیت ام ولد بہر حال حلال شود پس برک و طلی بات و تر ازین میل نمیداشد
 و اگر حرام است فالقرعین المفردین دعوت دعوت الی الباطل است و لیس قولہ کہ ہم ان الامام

بیع تر از سابق است از غفلت فاضل شیب در جواب زیاده از سابق و احصاف تعجب از ان لاحق
 چه هرگاه مراعات عده نامه واجب که برتنج بهاد واجب است بر سه لغت برات رحم و انتقاد مفاسد
 شرعی بنابر مغزش کانی نباشد غیر تمیمی رباید که اعتبار بحیثیه چگونه کافی و کافی مفاسد و از بد و لا یجا
 بر حسب شافعی که حقیق را جامع حل میداند آیا حضرت حنفیه یا س انبوت را بالای طاق گذارسته حضرت
 شافعی چندین ششایع چه را در او خواهند داشت و ملک بین آنها تجویز و خواهند فرمود و این هرگاه
 باین بعدیت و دعوت ساخت اختیار نمود لکن آن دختر را که در حال طفولیت گذارسته رفته نمی شناسد
 پس پیش که لا عن علم بعد از سه ساله که حاووت نماید یا زبان دختر که در زمان استر متکون شده بود
 و دعوت او هم کرده گنج بند و فیروز و لعل و دانه و کاک البلد که اینک اخبار شری ازین بایر تحقیق شود
 لکن بر این تقدیر بعد تسلیم حیات از عند العادوت و قبول قول او چرا اخبار حقه ششع به از دره ایش
 و جری علیهمانی حدتها کافی نباشد معذرت لکن گفت: مقوله فی عدة الاستبراء بیشتر از یک برود و ششتری او شری نباشد
 نباشد پس اخبارش چگونه ممکن تواند بود و ایتم اسقاط اعتبار بعد من میل که غلط آن حیل الیه ایست و
 باشد و قد سبق ذکره لکن بعد تلاسمی با انا و بعد اولین فی فیض من فی الطبعین فی نفس الاحتمال بل
 این احتمال ششتری فی احتمال الاحتمال بلکه آنکه نیاید ازاده سانی اگر بایم و ما و متکون فی زمان الاستبراء
 و وقت تمام و ششتری استی شود و ششتری خواهد بود و این فتوی باعث نزاع و حیرت است چه هرگاه بیشتر
 و فرض است پس و طی ششتری لا محاله تحقیق نخواهد بود و الا لم تحقیق الاستبراء پس احتمال طوق ادا و چگونه
 تصور باشد بل بنابر تقریر استثنای غیر متعبد و کاش بیان میفرمودند که دعوت عدم
 دعوت بایع و ششتری را بدین حد که طوق بایم کس نخواهد شد اگر انیک حال بضیع خانی مرغ خانی باشد
 و این کلام بر تقدیر فرض عدم دخول ایجاب برادر است فلا تغفل قوله گویم در این مقام صاحب رسالت
 از عاقبت اندیشی بجهت التجرای خدا اندک از خواب با غو جاج حق پرشی چشم باید بالید و از انصاف دست
 زیرا که ششیه است و فاضل شریب که باری طریقه فضا طحت و درشت گونی گشته بسا که سبک بود علیه القلب
 گردیده تا عاقبت انیشین نباشد و کسیکه بخیال دفع انچه با حجر علیها بد تا عاقبت انیشین باشد قال عربین
 تا انیشین انیشین علیکم فاضل و علیهم مثل ما شری علیکم اما آنچه فرموده که انقدر خیال نگرده الخ پس
 انشائی لکن لتفصیل است و فشار آن نیست که مراد کلام جناب سید دم طله بجا ششیه خیال ایشان

در قسم نخستین استقدیر خطاب با عدم فهم خطاب از به راه است و اصل مطلب که در این قسم مورد بحث است که در مورد
 و الا لزوم در آنکه ملک ایمان است و اصل بقدر و صدق اسلام با هر ملک غلام و ارشاد حضرت خیر الانام است
 بشایع بوده و بمقادیر اخبار سینه تا رسن خلافت و جلیله اول که حضرت بران خلیفه ثانی ستم و راجع بوده
 پس طعن بران در حقیقت طعن بر اصل اسلام باشد و معنی با اهل کلام متکلمین که یزید بن ذوالنفرین که در آن
 او یا و مانند آن گفته یعنی شرطیه متصله است و آن سبب کلام واقع مقدم نیست بلکه از آنکه آنکه مالی بیا آن که
 مقدم مطلوب است چه ربط و کدام علقه و اکتفا و تفهیم جزو یزید نیز اگر از دم مانی شکر الورد و باشد الزام با
 واقع فی موقعه خواهد بود و با جمله قیاس ما بین فیهر بر قولی متکلمین قیاس مع الفارق و از جمله محاسب او
 بلکه ما یا منغات احلام است و آنچه از رکنه غیر خدای از نام فرموده باشد حضرت تعجب اگر و دیگر بر آنکه
 بسیار است که این غیر خدای را بخیر است و ستاد و مظهر خود و خدای است و آنچه خود را مظهر و شجران از شیعیان
 است بقرینه وارده و توحین است مستحبه بارده که شایان شان نبوده و بیفرمودند و هرگاه بخت نشان
 این غیر خدای نگردیده باشند یا مقبول نشده باشد بتمام غیر خدای دیگران و بقرینه است آن نخواهد بود و آنچه
 مرقوم قلم نصیحت هم گردیده که اندک که غور فرمایند که اگر گویند از اهل سنت و تصدی جواب باشد بگویند
 بهیچ شیعیان چه میگویند رشادت پناها اگر دیگری بگویند گفت ما بحق خلفا چه که میگویند و بدانند
 در غیر نظر اقامتی نمی بینیم بلکه می بینیم که آنچه خلیفه می بینیم بر قسم میر و سبکی و ستم و بی احترامی
 می بینیم همان کلمات را بجناب سید که سلاله صاحب ذوالفقار است می گفت و او نیز در کلام الهی
 مثل اسیر بند جگر خواره معاقب و مردود می گشت و ما شاید و آنچه متنازع صواب نیز می بینیم که اگر دیگری
 تصدی جواب میشد زاده از قطا ظنیکر جناب ساقی و در تشریح است سالیانه بودست خدام سادات و علماء
 و ذریت طاهره حضرت سید الا امام علیه و آله الا که در اسلام و اسلام نموده اند که اهل سنت آورده اند
 بنا بر بعضی اغراض که لایعجله الا اندر و اگر استخوان فی العلم و درین حال فی الحکم که است سالن فرموده اند
 باز هم درین تحریرات بخلاف عهد که ام تصحیر و اسارت او یک نسخه و تکریم واجب الاحترام که با حضرت
 ساقی مورد و اید تطهیر اند چنانچه در بعضی تحریرات آن تحریر صحیح است و فرموده اند که الحال عمل به کار خدای
 چنانچه درین قول نکست عهد که فرموده و چشم از عاقبت اندیشی است و چنان است که لا یتعلق به است و بسیار
 بنا برین اگر خوشنوی از تحسین واقع شود مقبول الا اندر و نخواهد بود که اگر گویند بر سر خود است و آنکه این که

در اوست و نیز در فضیلت جللیه قرار دادن و او میداد و او است اگر فضیلت همین است که خودش میگفت
 ما شکست خدا سلطنت الایوم الحمد لله چنانچه در کتاب عینی و زاد المعاد مزبور است پس خداوند که کفر و
 بی ایمانی چه باشد شک را یقین و ایمان پیدا شدن و ست از ایمان برداشتن است طرّف آنکه اگر فضیلت
 جللیه بر آن امانش در قصه حدیثیه حاصل باشد لازم آید که خیاب رسالتی که او را منع و بر جر و تنهیم در آن پا
 فرمودند از فضیلت جللیه او را باز داشته باشند یا علم این فضیلت نداشته باشند و رشادت پناه آگاه از آن
 الصیاف با نندیده و انیم اگر نزد سنیان سهل باشد پس مشکل نیست که ابو بکر صدیق که از غایت تصدیق
 انکار بر قول عمری در باجره ای حدیثیه فرمود و او را فضیلت نمود و از آن فضیلت محروم باشد و دیگر را
 هم محروم داشته باشد و طرّف ترا نکه میسر کسر خودش میفرمود که من ببقاره این جرّت و جرّیک از من بزر
 حدیثیه مزبور با تصدیق و ادم و روزه با گرفتار و مرید رشید میگویند که فضیلت جللیه بود پس میخواهند که
 لغارات و تقدیقات امام خود را بیاورند و چون مقام سطر ادوی است جواب اجمالی مرقوم گردید کاش
 حضرت خلیفه زنده می بودند که صد کمال من بسیار زاری شنیدند و بیدان بسیار زده قدم جلالت مینهادند

لکنه نلر حال جلالت یوم فیروز خنین و لاح از کالراج نجفی خنین و یحق فی ان یقال و بدترین سعد القین
 و لا یعوب عن احد قراره یوم احد فی بیع الابرار للزنجیری فی الیاب خمین فی العدل و الا انصاف

ان خمین الخطاب اعطی رجلا عطاءه اربعة الاف درهم و زاده الف درهم فقیل له الا تزیّد انک
 کما تزیّد انک قال ان هذا ثبت ابو یوم احد و لم یثبت ابو یزاحق کاین عدل تحقیقی علاوه بر عدل تقدیر
 ایشان دلیل واقعی بر فرارشان از حقت و ناپاکیت بسیار عدل علی المدعی قوله گوئیم صاحب رساله این
 و عده و خطبه رساله الخ هر چند این تعرضات لفظیه قابل اعتنای محصلین نیست لکن بیاس خاطر رشادت ما فر
 میگوئیم که سابق ازین در مقامیکه تفصیف و تزئین طبری پرداخته اند استناد خود نقل فرموده اند که در کیه
 پنجاه و یکم میفرماید این کتاب یعنی تاریخ کبیر طبری بسیار عزیز الوجود است الخ حال آنکه در آن کید این عبارت
 مزبور نیست بلکه در کیه پنجاه و دوم واقع گیس در مقام اصلاح نسخه خود فرماید یا اصلاح تحفه استناد خود بر او
 قوله گوئیم اینکلام حق است الخ سابقا بسین کشت که این کلام باطل محض است و مزید تفصیل فیما سیأتی
 تاریخ خواهد کشت قاصط طبری و لا یجمل و لیس قلیل تلخیص ایضا حاصل قوله گوئیم ما را حاجت به تفسیر این کلام
 نه ای نیست الخ پس در این ضرورتی داعی بایرام آن نیست با و عده آنکه و وجه فرق بین النکاح الدائم و

که انقبایان فرموده اند مدخل و معلول است کما عرفت قوله گوئیم دفع است در وجه الخ میگوئیم بلکه
این هر دو وجه دفع است اما وجه اول پس باین وجه که نشان عدم فهم مرام است زیرا که اصل
انیت که مفاسد تخلیه در صورت جواز متعه در نکاح دائم و طلاق و غیره از احکام شرعی نیز لازم می آید پس
نثبت بان و حقیقت هم اساس اسلام است پس قول فاضل شیبانی که این شبهه جاری است
در طلاق نزد امامیه ساغی نه گشته باشد چه غرض ما انیت که شارع را از تمسکین و تاسیس احکام شرعی نفی
جمع نفاسه که در بعض صور بدست واقع شود مطلوب نیست و الا احتمال نفاسه در بعض شقوق در اکثر
احکام جاری میتواند شد تخصیص بمتعه نیست فدا کرده الفاضل المبادل لا رابط له بالمقام کما لا یخفی علی الا
اما لزوم ترک لطف که ایما بان نموده اند پس قالی از لطف است زیرا که تا حال با ادعا کثرت توکل در علوم
بمعنی لطف هم و اندر سیده اند و پیرامون ادراک و جوب آنکه مسئله دقیقه کلامیه است مگر دیده اند مصالح
و حکم که غیر از اعلام الغیوب دیگری بران اطلاع ندارد و اکثر احکام بقیدی است که عقل به ادراک مصلحت و علت
آن عاجز و مقام تفصیل آن علم کلام است فلا یطول الکلام فی ذلک المقام اما وجه دوم پس دفع
و مردود است باینکه نقل جواز شهادت نکاح تبساع قابل استماع نیست زیرا که در صورت مفروضه استماع
مسافر شخص و اکثر او را در ایقاع عقود و تخلیقات و در بلاد عجمیه و دیار بعیده اشتها بر جمیع عقود و
آن نادار الوجود و معند بر گاه ناگه بشهر بعیده از متسا معین رود و بعد از آن احتیاج بانشاء بهمان شهر وارد
شوند کجا شاهد تبساع و که تبساع تبس محذور از م نکاح با محارم غیر مرتفع و آنچه فرموده که احتیاجات عادی
است که همه شهود معاینه و محمی بهر شایخ از غرائب او نام است زیرا که اعلان و تبساع در نکاح شرط نیست
و وجود دو شاهد برین گاتا او قاجرین کافی و انهارا اعلان و تبساع دیگران نمودن غیر واجب و لازم و معند
مرت شاهدین و یکدیگر کس دیگر که تبساع آن نموده باشند از تمتعات عادی نیست علاوه آنکه اگر ناگه بشهر
رفت و بعد از مدتی بانشاء با او در همان شهر برخوردند و در هیئت کلام تبساع عادی تحقیق میشود قوله
جوابش آنعام قوم شده که در طلاق ستمه احتمال علوق نیست لکن اگر احتمال علوق نمیدود عده بر طلاق چه
لازم میشد و احتمال التبعید نه استعد بل باطل علی ما استفید من الهدایه و عبارت است و کما عرفت
سالمطافه آنکه خود میفرمایند که اگر بالفرض وجود آیند نشان آن سوء مباشرت طلاق و معنده است طلاق
الخ مقام عیب است که در طلاق ستمه احتمال سوء مباشرت طلاق چگونه متطرق باشد و چون خود

منسیده و مثل ضرب فعل بنیابت اول کار کرده نموده و جذا امام اعظمیکه تجویر چنین توسعه عیال
 برای مامونین فرموده و چون نقل این سلسله از میران شهر در سابق ازین نموده شده حالیا حاجت
 دیگر شهادت و از همین قبیل است فتاوی ایانیه ایشان باینکه اگر شخصی ازین پیش قاضی قیامت نکاح
 نماید و در همان مجلس سبک او برگردد و باز طلاق دهد بیرون آنکه طاقی با سبک شده باشد و آنکه شهادت
 آن عقیقه بجهت برآوردن طلاق سبک نام مطلق خواهد بود فی میزان اشعار فی ان قول مالک و اشافعی و احمد
 انه لو تزوج امرأة ثم طلقها عقیب العقد من غیر امکان و طی و انت بولد استه لا اکثر منها ولا اقل
 فان الولد من حیثه و نه قبل الطلاق استه و از جمله مضحکات این است که امام بزرگ سنیان بزرگ
 را کار فرموده فتوی داده است باینکه اگر زید بحسب سن بزرگتر از عمر و باشد و عمر و یگوید که زید پسر من است
 لمحق با و خواهد بود قال العلامة طاب ثراه ذیبت الامامیه الی انه اذا قال من هو اکبر منه سنیا ان هذا
 من النسب او انی من الرضاع لم یحیده و قال ابو حنیفه یقبل حتی انه لو کان عبد الله اعترق علیه نكاح اقران
 خمس عشرة سنة بان ابن اُمیة ستم و لده و ان ثبت ما ستم سنة ثبت و کان مملوکین له قبل اقراره عتقا علیه
 و هذا کذب الکفر و رد و فصل بن روزبهان توجیه حقوقی فرموده حیث قال مذهب اشافعی که ما من
 الا لحاق لا ینصور الا بالامکان و وجه ما ذهب الیه ابو حنیفه انه لو اخذ باقراره و کان له دعوی عدم الامکان
 فاذا ترک لم یتبرک المواجهة یعنی هرگاه او دعوی عدم امکان نبوت نکرد پس احکم نبوت بر او جاری نموده
 اگر چه در سن زیاده باشد اما چه ازین قصه که گاه و خوارفت و هر چند امثال این شناسان در مذهب امیه اربعه
 ظاهر است لیکن چون این امام اعظم است شناسان در مذهب میابیکه اعظم باشد و اما امامیه که مانع است
 عزت طاهره انه پناه بخدا که خدای شناسان را بدو اقرار مذهب و در مذهب ایشان بالاجماع لحوق ولد نمیشود مگر
 در صورت وقوع طلاق در امکان لحوق و مطلق و اما البعد آن در صورت عدم امکان قطع بانتفاء حصول
 ولد از همین جا است که امکان در مذهب با مشروط است بدخول و عدم نقصان از اقل مدت حمل و عدم
 زیادت بر اقصای آن و باینکه من اجماعیات مذہبنا قال المحقق فی النافع ولد الزوجه الذی لم یلق من المذنب
 و فی سلسله شریفین حین الوطی و وضعه لحدی الحمل و اقل و فی تسعة اشهر و قبل عشرة اشهر و هو حسن قبل
 سنه و بهر دوک استی قال خنیفا المقعد فی شرحه بکذا هنا فاید الا و فی للحقوق الولد شرک ثلث الوطی
 و غیر ما ظل من عقده مالک و شافعی و مذهب منشی ستمه ازاد من حین الوطی الی حین الولادة

ج عدم تجاوز اقصی الحبل فلو لم يحصل الحطب لم یلحق وان تقدم او حصل وطی وعقد وجار لدون استند لم یلحق
وکنذا لو جار لزايد على استند وتجاوز الاقصی لم یلحق کذلک اجماع منا الثانية بذه اشترک غیر مختصه لولد
الدائم بل ہی بشر انک ایضا لولد المستند والک و اشترک مع لاوله تخصیص ذلک بالزوجه الدائمة اللهم الا ان
یقال انها اذا حصلت فی ولد الدائمة انحقت ولو لغناه لم یفتت الا باللعان بخلاف باقی الاقسام فانها
اذا حصلت اشترک فی واحد منها لحق الولد لیکن لو لقاها اثم ولم یفتقر لے لعان انتهى قال العلامة فی
التحریر اولاد المعقود علیها وایضا لحقه بالزوج بشرط تلفه الذخول فی ستمه اشهر من حین الوطی وعدم
تجاوز اقصی الحبل و ستمه شهر او عشرة وقیل ستمه و لیس معتد فلو تجرد العقد عن الذخول لم یلحق به و کذا الوجه
به لاقل من ستمه اشهر من حین الوطی عیا کما لا اولاً اکثر من عشرة اشهر ابا اتفاقها او لخبیة المدة الزايدة عن
اقصی الحبل و مثله فی القواعد و ازینجا واضح گردید که اصل امکان لحوق و صلح علوق و تحقق وطی و دخول
از جمله شراک اجماعیه است که احد از علمای ما در ان خلا فی نه کرده و چون اجمال شکی مغربیه را بدون وطی
از محالات عادییه است انبیا ذبا فتد که احد از اصحاب ما آن قائل شده باشند قال العلامة فی القواعد و
لو تزوج المشرقی مغربیة و انت بولد ستمه اشهر لم یلحق به لعدم الامکان عادة و لا لعان یا قیما ذکلام و بعض
افراد وقاع که احتمال وقوع احتیال در ان بحسب جاری عادات غالبه سبب باشد پس بدانکه لحوق در
چنین صور نادرة الوقوع اختلافی است بین الاصحاب پس جمیعکه نظر بامکان وقوع حل و احتمال آن ولو
احتمالا البعد انموده اند حکم بالحاق در ان فرموده و برخه و هم اکثر الفقهاء نظر بنذرت و بعد احتمال عاقب
و عدم جریان عادت آن قائل بعدم الحاق گردیده اند و لکن ذکر منها صوراً عدیده پس میگوئیم از جمله
است وطی مراهق بالغ اے عشرتین پس جناب علامه علی الاطلاق در کتاب ارشاد الاذبان حکم
بالحاق فرموده چه احتمال بلوغ برای مراهق در هر وقتی حاصل و نظر باختلاف انزیه و قوت قوی و ضعف
ان من بلوغ متفاوت میباشد و مؤید قول علامه است بعض اخبار معصومیه که دلالت بر بلوغ ذی عشر دارد
قال المحقق فی قمع و قمع و یالن و هو بلوغ خمس عشرة سنة الذکر و فی اخری اذا بلغ عشر انتیه و فی حاشیه
القدوری زمان المراهقة فی رواية من عشرة إلى خمسة عشر کذا فی خبایة المروایات معلوم است که اختلاف
در سن مراهقة ممکن بل قریب الوقوع است قال السرخسی فی بحث الخیض مراهقة رات الدیم فمراهقة تنفی
قبل ان تنادی بها الدیم اے آخره باجماع در اصل امکان بلوغ و وقوع ان لو علی التذرة مقام ارتباطی است

اما قیاس ان بر سلسله شنیعه خفیه ممکن باشد بلی چون خلاف جاری عادات غالبه است آنرا اکثر اصحاب در صورت
 بهم قائل بعدم لحوق گشته اند قال مولانا السبزواری شے الکفایه ولا بد ان يكون الزوج ممکن میکن منه التولید فلولا
 صغیر جلد لم یحق به الولد وکتفی العلامة فی الارشاد بلیع العشر والوجه الرجوع الی العادة وقال الفاضل القاسمی
 فی المفاتیح ولا یلحق بغیر البالغ و فی ذی العشر قول بالامکان بل فی الطاعن فی السن ایضا وهو لیس فی شرح
 المفاتیح ولا یلحق الولد بالصبی الذی لم یبلغ عشرين بالاتفاق لعدم صلاحیه للتولید واما ذی العشر فقیل بل یلحق
 به لاسکان حصوله منه درمابقی بل یلحق بالشیخ الهرم الطاعن فی السن ایضا والا کثر علی عدم لحوقه بذی العشر وبالطاعن
 فیه وهو اقرب لبعده حصوله سنما کما شهدت به العادة والله اعلم وازرا یجمله است وطی خصی یا محبوب و
 مراد از خصی مرفوض النخصا سلیم الذکر است واز محبوب مطلق بعض الذکر که متکثر از دخول بالقی من اللثة
 بوده باشد وچنین کسی بربیل قدرت صلاحیت جبال وارو کما صرح به جمع من اهل السنة قال شمس الایمته
 الشری الحنفی کما یصح فی الولد والعدة لان فرشته کفر اش الصبیح وهو یصلح ان یکون والد او الوطی منه
 یتاتی مع انه لا معتبر بالوطی فی حکم النسب حتی لا یشتراط التکثر من الوطی لاثبات النسب بخلاف الصبی لانه
 لا یصلح ان یکون والد او بدون الصلاحیه لایعمل العلة قال كذلك المحبوب انکان نیل لانه یصلح ان یکون والد
 والا علاق بالحق منه یتیم وروایه ابی حفص انکان لم ینزل لم یأمر الولد ان یأمر قال فی الذمیرة فیما ذکره
 محبیر فیهما ایضا فی قول الخلفه لان له مال المارسی حق قائم فی العدة حق الولد وحق التذمیرة فیهما حتی یتزوج وخصی
 وحقیت یقول انما است یقول علامه لا یشرط الذهل فیه عند ما دونه عندهم ویرجی الخفیه بان یولی السین معتبر فی النسب قالکما
 لا یغنی طرفه آنکه صاحب خفیه نیز باسکان تولد از محبوب اعتراف نموده وان انکره فی الخفیه لکن یکذب به الشریع
 قال فی خفیه و نیز گویند اگر شخصی متطوع الذکر یا تمیم الخصمین فی نکاح کرد و بعد از خلوت صحیح طلاق داده و در جب
 نشود حال آنکه خود ایشان قائل اند به ثبوت نسب ازین شخص اگر فرزندی متولد شود پس احتمال علق ازین
 شخص بهر سبب نیست چه چاره واجب نشود زیرا که وجوب عده بر کسی معرفت علق است و امکان علق
 ازین شخص موافق قواعد طبیعیه ثابت و صحیح زیرا که محل منتهی خفیه است نه قضیب پس احتمال است که وقت
 ساحق یعنی از سوراخ برآمده در قعر رحم رسیده باشد و رحم آنرا جذب سریع نموده باشد و ولد متعلق گردید
 بخلاف کسی که متطوع الانثیین باشد که اولاد نمیکنند پس نیست که قضیبش سالم بود و حتی پس کلام و محبوب
 که قطع شد باقی ماند خصی مجوابه علی السرخس فانه اعترف باسکان العلق منه باجماع کسیکه تمام عبارت جازیه

علامه را ملاحظه نموده میداند که حکم مذکور متنی است بر اسکان علق انجبوب یا خصی چه عیالیکه فاضل شهید آنرا
نقل فرموده است آن نیست فلوم یخل اوجار لا قتل من سنجیا کما اول اکثر من عشرة او کان له دون عشر
سین او کان خصیا و مجبوراً لم یلحق به الولد و این کلام صریح است در اینکه کلام در خصی یا مجبور متکلف الوطی
است و هم دلالت دارد بر اینکه اگر شخصی هم مجبور و هم خصی باشد چون اسکان او ولد از وی نیست الحاق
با و نمی توان نمود بخلاف کل منهما منفردا و اگر مرغوم فاضل شهید صحیح میبود لاجاله در صورت اجتماع حبس و خصیا
نیز حکم بالحاق میفرمود چنانچه از کلام سرخصی و غیره لازم می آید و شتان با من القولین و چون قول با حبال
خصی یا مجبور متکلف الوطی هم خالص از قدرت نبود بعضی علمای ادیان اشکال و استبعاد نموده اند
و شعر الیه مافی المتعاجیل یلحق الولد بالخصی او المجبور الا شعر نعم بوجود آیه الحجاج و کمال الاستدراج انزل
ما یرقی فی الاول و وجود او عیته المنی و مافیها من القوة المحبلة فی انثائی و ان بعد الاحتمال فی الخصی جدا اما
مع العلتین فالشهور العدم لعدم الانزال فقد جریان العادة بان تخلیق لثله ولد انتی و از انجمله است
وطی نه الذبر و لا استبعاد فی عند اهل السنه زیرا که شافعی و اهل القولین بالحاق بوطی و بر قائل شده که صریح
به العلالت فی التذکره و اما خفیه پس آنها مطلق و طی را شرط الحاق نمیدانند پس غایه مافی الباب و طی فی
الموضع المکرره در حکم عدم باشد و هم بقولون بالحاق لوعدم الوطی مطلقا و نیز هرگاه احتمال وصول نمی از
مرد شرقی بر رحم زن مغربیه با حیل و سافست بعیده و شواهدی بحبال بود باشد پس در وصول ان بصورت
منفروضه چه جای استبعاد است و این الفرق بین المخرجین من التفاوت بین المشرقین با حیل در صورت
مذکوره محتمل است که وصول من سیدان از موضع مکرره بغیر رحم و انجذاب آن بباطن شده باشد و هم در یک
سبباً لاجبال فی فتاوی قاضیخان و از جماعت البکریه و دون الفرج و دخل المار فرجه فحیلت فزنا و ان
ولادتها قالوا یرا ل غدرتها بیفیه او یجوز در هم لان خروج الولد بدون ذلک لا یكون لنتی و از اینجا
که سحقی هم با غوث احوال میشود چنانچه شمس الایمه سرخصی و دیگر علمای اهل سنت بان تصریح نموده اند و
صاحب تحفه در مساحقه مجبور بخلق معترف گشته لجناب الرحم المنی المجبور من المجبور و در کتب حاوی
الایبیت از محمد بن مسلم ماثور است عنهما ان امرأه جامعها زوجها علیا قام عنهما قامت بحملها فو قعت علی
جاریته بکر فساقطتها فالتقت انما فخلت و فی منها اشارة اخر مستغنیة قال فی شرح المتعاجیل المشهور ان
فی الذبر الیم فی هذه الصورة منزل منسند الوطی فی القتل کما فی سائر احکام الوطی فان له بدوان لم

لیکن له مجری طبعی الی الرحم لکن لقرب منه یکن اشهر سال الماء الیه علی وجه تولد منه الولد انتهى و هم محتمل است احتمالاً
 بعبیداً جذب رحم از عروق و اعصاب باطنه لئلا ینها من الذوق القرب و مود این احتمال است تصریح اطباء بحج
 بول از اریه و اجزای کبدیه در اسهال بنابر تساع ماسار لقا و القرحه فی شرح القالون حکایات بدلیه
 ذکر ما منها ان قد کان رجل حبس لولده مدة فرشح من مواضع من قطنه و استمر ذلک حتی صار عند وقت الحکم
 الی البول یجری تکاک المواضع بولاً و قد کان عرض لنا خراج فی عقب رجلنا الیمنی فاجتخنا العیدان بطنا
 الی ضرب سهل و اتفق عند محیی احد المجاس ان لم یکن عندنا من نعیم علیہ الحریة الی سکان قضا الحما
 فحسنا ان یظن حضور غلام لنا فلما انفضنا للقیام عند حضوره حسنا بقرة الطبع راجع الی کبد
 ثم لم یزل نخس بقله و اصلاً الی حصیه الکبد ثم نازلاً الی الورك ثم الی العقب فخرج من الخراج
 نفسه فی مدة لیسیرة فحسنا ان یصیر ذلک مخرجاً مستمداً فاستعملنا الحقن و فیات فلم یخرج الا شیء اصغر
 من روث النعم صلب جواد الزمان جلنا الرفع علی وسادة عالیة مدة شهر او اکثر حتی اندلعت القرحة و
 کنا فی اثنای ذلک قد شغل فی رفع الرجل و تفرق شرب لقوع او غیره من الاشریة فخرج من سحر ذلک
 المشروب ما را بالکبد ثم خرج من الخراج علی لونه فطنا نه لم ییر الدم و ان المجری حادث انتهى و بعض
 اطباء حکایت تولد بعض اطفال از راه ناف مذکور ساخته فقبارک الله احسن الخالقین پس در صل
 اسکان علق و وقوع آن و لو علی التدریة مجال اشتباهی نباشد و مگر گاه این را دوستی پس نیگویدیم
 از عجایب سفوحات استشهاد و لعیارت ارشاد الاذیان است حال آنکه مطلقاً پیرامون ادراک مراد
 علامه نگشته اند زیرا که گفته فقره و لو وطیها زان قالوله للزوج نیست که در صورت وقوع وقاع از زوج
 و احتمال حمل و علق از او زنای زانی از محل اعتبار ساقط است فان الولد للفراش و للعاهر الحجر
 الحاق ولد در یقین از اجماعیات سائر اهل اسلام است و صح بتکاک اسماء السلامه فی القواعد فیم
 فقیه و لو وطی زوجته و وطیها آخر لبعده فحوراً کان الولد لصاحب الفراش لا یشفع عنه الا باللعان فان
 الزانی لا ولده سوا شابه الاب او الزانی فی الصفات انتهى پس این مسلمه را که اجماعی اهل اسلام
 است نشأ تشیع قرار دادن و تفریع جواز لحوق ولد مغربیه بانه زوج مشرقه با عدم تحقق وطی اصلاً بلکه
 عدم رویت زوج زوجه را اللهم الا فی المنام برآن بنود از عجایب ادیان و صفات احلام است و
 غالباً که فاضل شریعیم این چنین را ملامت غافل نموده باشند چه دخول از جمله شرط لحوق نزد است و عیانت

ارشاد و نیز بیان ارشاد میفرماید همانا که مطمح نظر فاضل مذکور غیر از جدل امر آخر نیست خیر از اقصای باطله
پوشیده که هست بر اعتقاد بسته اند و حنفیه را با امامیه درین مسئله شنیده شریک انگاشته و ادب و ادبی داده اند
و بر این اعتقاد هم اکتفا نفرموده و از رعایت خانگی خود غماض عین نموده در صدر کلام گفته اند که امامیه
با شیعه از آنچه حنفیه قائل اند قابل شده اند کاش بیان میفرمودند که شیعه از آن حیثیت و مثل آن کدام که
شیعیان بآن قائل اند بجا ناکند بهستان عظیم و چون حال اینجواب که نبی بر مردم فهم خطاب است بوضوح
انجام میدهد پس حال وجوه آخر که در خاطر شریف ایشان کاسن است هم برین قیاس باید نمود و اتجاه شدت
را بسوی امامیه نشان و اعراض از ذکر آن ساختن طرفه اختیار نیست چه در مقام مجامع و مناظره بل مجامع و مناظره
طبیعی است و تحت خصم مانع اظهار حال نمیشود بی چون میدانند که هرگاه تصدیق کنند بر سائل فرقه حقه امامیه باشند
شاید اندیشه ایشان زیاده تر بر غرض و عوام بخی و روشن خواهد شد این را اگر اعراض نموده باشند و جبهه
دشمنه باشند قال اسد الوحید چهارم آنکه تشیع نمودن بر جوانی که در بعضی صورتها جواز دینی و شرعی
مطوره میسر نیست آن لازم می آید قطع نظر از آنکه تشیع کی الی و در دست نهایت مستبعد نیست یعنی آنکه سائل
آنها قائل باشند در هر صورت جواز دینی و شرعی صورتها کتبی این مقال آنکه نزد امام شافعی ایشان مشرک
از زمانهم رسیده باشد و از نقطه این کس متولد گردیده کجای دینی کردن یا او چنانکه و مسلح است و حال و
فخر آنی میگردد قال ابو حنیفه الخلقه من ما الزانی تحرم علی الزانی و قال الشافعی انها لیست بتاوجب
ان لا تحرم و نیز در تفسیر کتب گفته و قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامته و دخل بها لایزنها الحد قال
الفاضل الرشیدی بر بعض استبعاد از مسئله مذکور بدون رد و دلیل ان با قاست استدل بر
ابطال ان بنیاد تشیع نهادن از مدعیان تبحر و تحقیق نامناسب است و هر صاحب ساله را کلام والد بزرگوار
نمود که در موارد جواب عقیده شانزدهم خطابا بے صاحب انچه فرموده بخاطر نموده والا بیکر استبعاد
منش از مذہب شافعی و تشیع بر آن بدون قبح در مقامات دلیل او از شاد والد ماجد خود خلاف دینی
و زید و کلاشن نیست که میفرماید اما آنچه تشیع نموده بر امامیه باینکه ابو اسحق ابراهیم الی تو بخت محقق
طوسی قائل شده اند باینکه اولی ملتذی شود و بصفت کمال خود پس آنها مجرود و عمو نموده اند تا اکتفا
بمحقق استبعاد کرده شود بلکه آنها بموافقت حکما استدل لال کرده اند باینکه حق تعالی عالم بذات استالی قوا
میسرند که بدون قبح در مقامات دلیل خصم مجرود تشیع نماید نهی حال و ختم دلیل قول مذکور از علما شافعی

کتاب
تکلیف و تکلیف
کتاب
تکلیف و تکلیف
کتاب
تکلیف و تکلیف

نقل میکند اگر صاحب رساله قدسی در آن یا اقامت استدلال بر خلاف آن میتواند کرد و بعد اثبات عدم سبب
دلیل و ظهور عجزنا صراحت آنرا بحدیث است و از رد دلیل صاحب رساله هر چه خواسته یا نپذیرد زبان آورد و اگر دلیل
شافعی از ایشان نقص پذیر نباشد و یا اقامت استدلال از او برطلان مذہب شافعی متصور نباشد پیش نیاید
چون معنی دارد و مختصری از دلیل شافعی نیست که امام سادات در رساله فضائل شافعی بعد بطول کلام در اول این سلسله
فرموده ثم الذی یل علی ان البنیة غیر حاصله احکام کثیره احد ما انه لا ترثه ولو كانت متاخره لقوله تعالى
وان كانت واحدة فلهما النصف و ایضا فلو ماتت لایرث منها ذلک الرجل و اما انما لا تجب علیه نفقة ما ولا کتبها
و اما انما لا یثبت له ولایة النکاح علیها و اما انما لا یثبت له ولایة علی مالها و خاصها قبل شهادته فی حقها و
سادسها لا یجوز له الخوة بها و انظر الیه او سابعها لا یجوز المسافرة بها مع ان سفر المرأة مع اہلها جائز و اما ثانیها
انه یقتل لقتلها و یقطع یدیه بسترته مالها و یحد بقدرها و یجوز له وضع الزکوة فیها و اعلم ان فی الخفیة من ینع هذه
الاحکام الاربع و اما الاحکام الاربعه المقدسه فی مسلمة لا نزاع فیها و اذ ثبت ان الشرع لهما بالاجانب فی
حق کل الاحکام فالقول بانها ملحقه بالاجانب فی جملة الاحکام و بالبنات فی حکم واحد فهو تناقض و تهاافت
انتهی و بجهت ظهور قوت دلیل شافعی درین مسئله نزد امامیه مثل علامه حلی اعتراف نموده است بفقہ بنیة
شرعیة از متولده من الزنا چنان که قلند و از ائمہ شریف و احقاق الحق از نقل کرده است قال و ذکر
المصنف فی التذکره من ان البنت ہی المتکونة من بی الرجل و نفیها عنه شرعا لا یوجب نفیها حقيقة لان
المنفی فی الشرع هو تعلق الاحکام الشرعیة من المیراث و شبهه انتهى و ایضا علامه مذکور در ارشاد الافغان در
مطلب اول از مقصد ثالث کتاب النکاح که در محرمات است در محرمات نسبیة میفرماید سوادکان النسب عن
نکاح صحیح او شبهه از زنا و ان اتفی شرعا انتهى و آنچه علامه مذکور از عدم نفی بنیة حقيقة گفته است جواریش
در کلام امام رازی که انفا از رساله فضائل امام شافعی منقول شده مذکور است حیث قال فالقول بانها ملحقه
بالاجانب فی جملة الاحکام و بالبنات فی حکم واحد فهو تناقض و تهاافت انتهى بالجملیج به خاطر نمیبرد که هرگاه
علامه حلی قائل شد بفقہ بنیة شرعیة از متولده من الزنا نسبت بزانی و نفی بودن تعلق احکام شرعیة از ان
مثل میراث و غیر آن پس چگونه قول او مستلزم نفی امتناع نکاح زانی بآن نخواهد بود و یا امتناع نکاح پدر با دختر از
احکام شرعیة نیست و هرگاه علامه بصیغه عموم که جمیع معرفت باللام باشد نفی احکام شرعیة از متولده من الزنا
کرده باشد پس نفی امتناع نکاح نیز در ضمن آن مندرج باشد و هرگاه امتناع نکاح نفی شد از ان ثابت گشت

پس فتح این شبهه وارده بر کلام علامه و اقامت دلیل شرعی بر تخصیص حکم نکاح از جمیع احکام چنانکه امام رازی طلبی
 کرده و نیز فکر دلیل تخصیص آن در کلام او که بصیغه عموم نفی تعلق احکام شرعی نموده است بر صاحب رساله لازم و
 بتقریر مختصر گوئیم کلام در بنیته شرعی است نه در بنیت حقیقیه چه احکام شرعی تعلق بنیت شرعی دارد نه بنیت حقیقیه
 که قوله من ما الرجل باشد و هرگاه بنیت شرعی از متوله من الزنا و همچنین تعلق احکام شرعی عموماً از ان شرعی باشد
 پس از کلام علامه حکم تزویج نکاح زانی به نیت مذکوره لازم می آید و طعن که صاحب رساله بطرف شافعی مایل بوده
 بطرف علامه حلی نیز راجع میشود و کلام محقق شیعه و شرایع دلالت بر عدم ثبوت نسب بزنا و شعار بر خروج
 اختلاف نزد علمای امامیه در حرمت مخلوقه از ما زانی جز ما زانی و زانیه دارد حیث قال فی کتاب النکاح فی الفصل
 الرابع منه النسب یثبت مع النکاح الصبیح ومع الشبهة ولا یثبت مع الزنا فلوزنا فخلق من مایه ولد علی الجهم لم
 ینسب الیه شرعاً و بل یجزم علی الزانی و الزانیه الوجه انه یجزم لانه مخلوق من مایه و هو یسمی ولد الفته انتهى و بر حال حساب
 رساله را تشیع شافعی بر شافعی نارد و خلاصه کلام در ختام آنکه متوله من الزنا نزد شافعی نیت نیست بلکه از حیث
 است چنانکه خود صاحب رساله از امام رازی نقل کرده حیث قال قال الشافعی انها لیت بشان النکاح
 ازانی بان نزد او مستلزم قیاحتی نباشد صاحب رساله برخلاف تصریح شافعی تعبیر از متوله من الزنا به نیت نموده
 بدون اثبات بنیت آن زانی طعن بر امام شافعی کشاده معذرا گوئیم نزد امامیه بر سر قوی و غلبه شخصی بر تباد
 پدر زانی و پسرا و همچنین ام غزنی به او نیت آن برین شخص حرام نمیشود چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذیان میفرماید
 لا تحرم الزانیه علی اب الزانی و ابنه مطلقاً علی ان لا تحرم المذنی بها و لا بنتها انتهى و صاحب منهای الزانیه
 فی بیان خصایصه الا یہ... بر حرمت علیکم احکام الله میفرماید و الظاهر ان المراد من تزویجها و طهرها بکلام
 رقبه اودک مغفقه دون المذنی بها و قبل نعم فی کل مطه و هو بعید لان الاصل فی الاطلاق تحقیقته و لان الزانی
 لیس له حرمة مطلقاً و لهذا تنکح و هی حامل و تنقض عدتها بالاشهاد الاطهار من غیر اعتبار وضعه انتهى در زیور
 ارشاد طعن بر شافعی بجا قوله نیز در تفسیر کبیر گفته قال ابو حنیفه اذا تزوج الرجل بامه و دخل بها لایزنها الحد
 انتهى گوئیم همین است مذنب امامیه نیز درین سلسله گرایند ایشان در حد توهم دلی صحت عقد را بر حرمت
 شرط میکنند و ظاهر است که این توهم او دافع تشیع امام را بر نمیشود پس هر چه که صاحب رساله از طرف
 علمای خود بیان خواهد کرد از طرف ابو حنیفه هم واقع خواهد شد حال آنکه این دعوی باید شنید پس باید دانست
 که علامه حلی در ارشاد الاذیان در اوائل کتاب الحی و دیگر باید فلو توهم العقد علی علی الحکومات افرد

سقط ولا يسقط المحل بالعقد مع العلم بفساده ولا باستيجار باللوطن معهما ولو توهم الحل به انتهى **اقول** وجوبه
 برامام شافعي انتهى كذا ودر این مسئله مخالفت كتاب الكافي من مذهب امام خود حسنا كتاب التمهيد را فراموش
 کرده و بدون اقامت دليل مقبول معول عليه كتابا كان اوستيخينين امر يك شتاعتش در عقول ارباب
 عقول تركيز است قائل گشته بتشبيه بحبوس را كذا قائل بجلت محرمات اشد بسيار نموده بيان اين اجمال آنكه
 جناب اقدس الكافي مي فرمايد درست عليكم اجتهادكم و بناكم الآية و معلوم است كه در لغت عاب اطلاق بنيت بتكليف
 عن الزنا و عن النكاح يكسانست و الاصل عدم النقل بالم مثبت فخر عا و لم مثبت بعد و قول بجقالت شرعية
 وراشال صلو و زكوة و حج و مانند آن مسلم اللفظ ابن و بنت و ام و خاله و عمه و نظائر آن پس حل آن
 بر سنا حقيقه لغويه عند الاطلاق متعين و اتصاله عدم نقل حاكم احتمال شرعية آن قال في البحر الرائق شرح
 كنز الدقائق و دخل في البنت بنته من الزنا فحرم عليه الصريح النص المذكور لانها بنت لقتله و الخطاب انما هو
 باللغة العربي المالم مثبت نقل كلفظ الصلو و نحوه فيصير لا شرعيا انتهى و كذا في فتح القدير و اقامت
 برهان بر اين مطلب از حوصله شافعي و اتباعش بيرون است و وليكم فان صغر شديد زنا از رساله فضا
 نقل فرموده مقتوح است اما اولاً فيمنع الملازمة بين البتية لم يثبت في طر الشرايع و لم يثبت في كثير من الاحكام
 المذكورة و منع انتفاء الثاني في بعضها بانه ان اكثر عوارض مفارقة فلا يستلزم انتفاء ما انتفاء و لا يستلزم
 شرع كيف يكون القضية القايله لو كانت بتا لو شت ايا بالزوم بية كليته عند الشافعي و الرازي مع ان البتية
 الرسول لم يثبت ايا بالشهادة الي كبر فليت يكون الارث من لوازم البتية و كان المدعي لزوم بية ملك البتية
 نيكو قرأ بهما من رسول الله ليس هذا اول قارورة كسرت في الاسلام فان ابن في الجوشن قد سبقه في
 انكار قرابة ابن رسول الله مع نص آية الميازة عليه بهيات بهيات ان هذا الاكفر بالله العظيم على ان كل
 جهما احد حوجب الارث كالقتل و نحوه لا تكون و ارشاد مع انها بنت اجماعا لغة و شرعا ايض على تقدير
 ثبوت الوضع الشرعي بها فكيف تيا في اللزوم و قدس على هذا حال النفقة و الكسوة فانها لا تزمان الا
 مع فقره و غناها و كذا مع جنونه و سفهه و لك ولاية النكاح و المال بل و لا ولاية في النكاح على البالغة كذا
 مطلقا و قد يقبل شهادة القريب للقريب لو افادت علم القاضي بالمشهود عليه و اما عدم حل النظر فهو
 محل نظر و كذا كذا عدم جواز النكوة و المرافعة بها فانها من توابع عدم التحريم و فروع في اول مسئله
 القول بالحرة فالذي يقضيها لا اصول حل كل هذه الاحكام ان اضطرب فيه كلام بعض الاصحاب هذا

مع عدم الرتبة والتعبد كيف وقد روي في بعض الاخبار ان سيد البشر نبي ابا بكر عن الحكومة من عالمية لما رآه
 جالساً عند ما مخاضة ان يعتره ما كان يعتره واما قبل بقلها وصدده ليقه فما واما شابهها فلو ثبت لكان عدم القتل
 وعدم الحد من لوازم البتة الكافية من النكاح والازدواج واللبنة المطلقة نعم دون اشياء خيرة القضاة وبالجملة انكم
 انتفاء البعض الاحكام الثابتة للبتة الكافية من النكاح عن البتة الحاصلة من الزنا ولكن ذلك لا يجبره بفساد
 ثبتت اشعار البتة في البتة الشكوية عن الحلال والغير بتقرير آخر ميگویم که این استدلال بدان مانده که کسی
 گوید که العام ملته اعني البقرة والغنم والابل حقائق شرعية است فلا يخلق بدو الاسمار من حيث الحقيقة الشرعية
 على المنزلة المرفوعة او المشقوقة الاول والمكسورة القرن مثلاً لانها لو كانت بقرة شرعية او غنماً شرعياً لجازت
 الاضحية بها ولاخذت في الزكاة مثلاً والعقول السليمة تالي عن قبول مثل هذه الاقوال واما ثانياً پس ميگویم که این
 متكون عن الزنا برادش حرام است نزد شافعی مع عدم الحساب الاحكام الشرعية فيه كالنسب والفرق بين
 الابن والبتة بحمل احد هما من الحقائق الشرعية والآخرة من اللغوية حكمه بحث واهي الالبته للبنات فحكمه انسان
 والحاجة الاجابة في جملة من الاحكام وبالاين في حكم واحد تناقض وتهافت على مفرغوه فالجواب الجواب قل
 فضل بن زور بهان مذهب الشافعي الزور في بارة فولدت بتالم تحرم على الزاني وعلى ابيه وابنه وحرم على
 ابيهما وابنهما وان ولدت ابناً حرمت هي وبنتها واهما عليه ولا يحرم عليه الزاني وابنته من غير ما انتهى وان نتجا
 بوضوح انما سيدك ارادة حقيقة شرعية نيز بر مذهب شافعی راست نمی آید لانه لا يقول محل الابن على الامم فتد
 مخالفت الكتاب العزيز على كلا التقديرين من الحقيقة الشرعية واللغوية واحمد الله على ذلك آية حديث الولد
 للفراس وللعا هر محسب که این زور بهان وغيره بان متکسر در زید اند پس مقدم است یا نیکه فادش
 اختصاص مولود له صاحب فراس است لا لایه علی کونه والا حقيقة وبعد التسليم نهاية الامر والبتة مولود
 ثبت له صاحب فراس ارفتم حقیقت شرعية جواب بود وان مستلزم لغی ولدیت شرعية او غیر فراس ودر مقام عدم
 تحقق فراس ثبت اولاد الله على المحسب ودر صورتیکه زنی را فراس حاصل شده باشد وبعده وطفل
 فرزند می زاید چگونه لغی تولد او از این خبر مستفاد تواند گشت وحقراً اخیره عنی للعا هر محسب ولا است بر محسب
 عا هر وار وپس وان مستلزم لغی ثبوت متكون عن الزنا ثبت که ان اقل من محسب علیه من المال بحسب آیه
 واضح ولا یجوز که این مستلزم است که از کتاب بدست ودر باب دار و دو جوان از طی این امر حلیه فانی میگویم
 میگویم که امام اعظم سنیه او عینه کوفی اگر چه در محسب نیست متكون عن الزنا ثبت فرقة کوفیه ودر الکفر پس بجایگاه

طاعت از سفینه اتباع الهیست از کجی مخالفت کتاب نجات نیافته و بوی خاست عاقبت قول اما مشن حسنا کت بافت
ازین صراط برای نیافه تفصیل این جمال آنکه بنابر مذہب او نه از ادعیه حقیقت لغوی از کرمی حیرت علیکم اہم تکریم و بیاکم
الایضی میشود و حقیقت شرعی و کفایتنا الفخر الای مؤتہ البیان و کفی امتہ المؤمنین القتال حیث قال فی التفسیر الکبیر
الشافعی انہا لیست بتاکل فوجب ان لا تحرم عایدہ انما قلنا انہا لیست بتاکل لوجود الاول ان ابا حنیفہ اما ان سقیمت
کونہا بتاکل علی الحقیقہ و ہی کونہا مخلوقہ من مایہ او بنابر علی حکم الشرع بشرت ہذا النسب والاول باطل علی نہ سبط و
و عکسا اما الطرد فہو انہ اذا اشرع جاریہ بکرا او افتضتہا و ہسبانی وارہ الی ان ملکہ فی الولد معلوم انہ مخلوق من مایہ
قطعا مع ان ابا حنیفہ قال لا یتب نسبہا الا عند الاستلحاق ولو کان سبب النسب ہو کون الولد متعلقا من
مایہ لما توقف ثبوت ہذا النسب علی الاستلحاق و اما العکس فہو ان المشرقی اذا تزوج بالمغربیہ و حصل بہناک ولد
فابو حنیفہ ثبت النسب مع القطع بانہ غیر مخلوق من مایہ فثبت ان القول بحصل الاخلاق من مایہ سببا للنسب
باطل طر و عکسا قاما اذ قلنا النسب انما ثبت بحکم الشرع فہنا جمع المسلمون علی انہ لا نسب لولد الزنا ولو نسب
الزانی لوجب علی القاضی منعہ عن ذلک الانساب فثبت ان اتسابہا الیہ غیر ممکن لابنہ علی الحقیقہ و لا بنابر علی
الشرع انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ و ہر گاہ از تبیین حال خسران مال مذہب شافعیہ و حقیقہ طریقہ شیعہ پس
غمان بسو کے بیان مذہب فرقة حقہ امامیہ عینا یحکم و سیکو نیم کہ نزد فرقہ اثنا عشریہ کہ اتباع الہیست اند بنت مشکوۃ
عن الزنا بنزائی حرام است و اجماع علمای ایشان بر نہی منعہ شدہ قال العلامة فی التذکرۃ مسئلہ لہبت
المخلوق من الزنا یحرم الزانی و طیہا و کذا علی ابنہ و ابیہ و جدہ و یا بحکمہ حکمہا فی تحريم الوطی حکم لہبت عن عہدہ صحیح
علی انما اجماع و بہ قال ابو حنیفہ لقرہ لعم و بناکم و حقیقہ التبتیہ موجودہ فیہا فان لہبت ہی مشکوۃ من منی الرجل فقیہا
عہدہ عہدہ لا لایجب لہبہا حقیقہ لان المستفی فی الشرع ہو لتعلق الاحکام الشرعیہ من المیراث و شہدہ انتہی و قال
شیخنا الشیخ علی فی شرح القواعد و اما الزنا و هو الوطی الذی لیس مستحق شرعا مع العلم بالتحريم فلا یتب بہ نسب جماعا
کن اجماع اصحابنا علی ان التحريم المستلحق بالنسب ثبت مع الزنا و اذا تولد فحرم علی الزانی المخلوقہ من مایہ کما یحرم
علی الزانیۃ المتولدہ منہا بالزنا فان ذلک بعد ولد اللغۃ انتہی موضع الحاجۃ من کلامہ و قال العلامة الخراسانی فی
الکفایۃ لا اعرف خلافا بین الاصحاب فی ثبوت التحريم و نقل بعضهم الاجماع علی ذلک و علامۃ فی ذلک خلا
انتہی و در علم اصول فقہ فریقین سہم کی شدہ کہ اجماع منقول حجت است بلکہ اجماع محقق ہم در ما نحن فیہ متحقق است
کما لا یشتی علی من فحصر المسئلۃ فحصر بالغا و ہوا العمدة فی باب الاب و ابیاب و لولا الاجماع لما قام للشرع عہد و لا اخضر للزنا

محرومان دلیل اگر تحقیق است و الزام بان بر مخالفین در بادی الزام و علی النظر صحیح نمی‌باشد و اما لزوم حاکم است
 باینکه چون اطاع البیت کاشت از قول الله وین است و اتباع لظنین بحدیث متفق علیه بر کافه خلق متحکم و لازم
 و اما بعرض مذہب کل امام بنقل المامون پس استنکاف اهل سنت از تسک تشریفات آن چه در گذشته باشد
 و مسلک اسلاک الانصاف و تنکبوا عن سبیل الاعتساف چنانچه بعضی انصاف نموده فرموده است اما کما تعلم
 بعد من الملة صحاب اتقل ان مذہب اخفیه و انشا نفعی و الاک العقل بالقیاس فکذا تعلم ان مذہب اهل البیت
 کما لیا قمره و القدر و غیرهما من الائمة انکار القیاس است و کذا البیض فی شرح المنهاج للکلبی و ناقلا عنه
 و ایضا و لالت و ارد بر این مدعا ظاهر قول حقیقانه و قلنا حرمت علیکم انما تکرر دناکم آله اما بر تقدیر اراده حقیقت
 لغزیه و هو الاقوی و الاظهر فی هذا الباب کما عرفت من قبل قاله لانه علی تحریم الشکونه عن الزنا بین الاستوفیه
 اما بر تقدیر فرض حقیقت شرعیه پس در ما نحن فیہ اراده حقیقت لغزیه نظر الی الاجماع متعین خواهد بود و فی التمهید
 الحکم للمحدثات قال فی المذاهب الخفیه و الجذات جهات اذ الام هو الاصل لثبوت حرمته بالاجماع انتهى فالتمیز
 و لاح ان الفرة الحققة تسکت بالکتاب الغریز علی التقدرین و الحمد لله علی ذاک کما هو اهل واحد از متفیه و من کینه
 ضد هم را محال او کما اجماع با وجود مخالفت شافیه بلکه الگ نیز علی قول نیست و هر گاه از پیاده این امر فارغ
 شدیم پس میگوئیم که آنچه در اکثر عبارات فقهای کرام ما وارد شده از لغتی نیست و لغی نسب شرعاً و از ان لغی حکما
 شرعیه است ازان علی طریق سلب الکی لا اسلب الکی و لعبارة اخرى لغی نسب خاص مراد است و هو استنبط
 و مستلزم جمیع الاحکام الشرعیة پس لغی نسب بالمرة ازان لازم نیاید و مستلزم ثبوت حقیقت شرعیه نباشد اگر چه
 اطلاعات عبارات مشربان است و بدل علیه قول العلامة فیما مر لعله لان اللفظ فی الشیخ هو تعلق الاحکام الشرعیه
 من المیراث و شبهه و لم یقل لان اشارة وضع هذه الانساب و جعلها حقایق شرعیه متقابل فقال فیمن خرج الحق منه
 صفات لا یتغیر بتغیر شیه النع و الادیان و منع الحاقهم بالانساب فی المیراث و غیره من الحقوق الشرعیه لا یجوز
 عن الصفات الحقیقیة و لهذا یضاف الیه فیقال ابنته و ائمه و اخته من الزنا و لیس هذا التقدیر موجبا للموازاة کما
 فی قولنا اخته من النسب لتفصیلهما عن اخت الرضی و لان التحريم شامل لمن یصدق علیه هذه الالفاظ و حقیقت
 او مجازا فان الجدة داخل تحت الام مجازا و کذا البنت و الاخت و لا خلاف فی تحریمها بهذه الالفاظ انتهى علی کما علم بعد از
 مصرح است با نهما من الخائف الشرعیه و انما ثبت عند دقیق النظر و لکن این قول مفسر نمی‌باشد و لکن ان اللفظ
 و هو العارض عن ارادة الحقيقة الشرعیه و ثبت و ناسیک بالاجماع الکاشف عن قول المصمم سارقا

الاثر على ان شمول الام للجدات العاليه والنباتات النازله من الباب على تقدير عدم كونها حقيقة فيها كما
 الظاهر وتوهم التهاافت في الحاقها بالا جانب في بعض الاحكام وبالنبات في بعض ليس بشئ اذ الدليل مما قام
 على اللاحاق بالا جانب ولو في مائة حكم مثلا وعلى عدمه في اقل منها وجب لصير اليه اولا لم تخرج سمعه انه ما من عام
 الا وقد خص وان كان بالقي تحته اقل مما خرج عنه ولا تهاافت ثم وله نظاير جمبه والمبعض في كلام الرازي من
 التهاافت والتناقض والاضطراب حيث يقول ينبغي كل الاحكام تارة وبجمله منها اخرى وثبوت بعض منها ان
 في الشئ عجاب وباجمله قلنا سند وحق على كل تقدير نعم لا يفر ولا مهرب للحنيفة ولا للشافعية عن مخالفة الكتاب كما
 درجه من قبل ولا نقص لهم في البين والاجماع وايضا استتبع كحاج با احداث ونبات طبعي هزفي عقل
 است وغالبا احدي از عقلا مجال احكاما ينبغي ندرسته باشد پس تم عقله آن ثابت باشد وكل تجميع حرام
 وقد ثبت في محله ان الوجوب والحرمة كالحسن والقيح عقليا ان ليس دوريت كالحسن والقيح عقليا ان ليس دوريت كالحسن
 ما باشد ولكن للنظر فيه مجالا عرضيا واما نحن لنطقت عنان القلم نحو نقض الفقرات المشهورة فنقول
 قوله محض استبعاد الخ وانستيكه بناسي تشيع برخص استبعاديت بل كساد نذهب شافعي بدليل وبرهان
 ثابت واطلاق ندرهش ودر طالع عقلا مركز ليس قياس آن بر بعض مسائل غاصه بحيث توحيد مثل خروج
 التزاوي عنه ادراك ملائم بر جناب باري عز اسمه كذا في سمارك اراي فخر است واکثر عقلا وحكما بان قابل قیاس
 مع الفارق است كما ان وکبار لیمان و مراد جناب سید در این مقام استبعاد است از اینکه با وجود
 اباحت متعه و در صدر اسلام بالا جماع در صد بیان شنائع ان بحسب مرسوم باطل خود باشند و چشم از
 شنائع مذاهب سخيفه خود که نهی از ان بسین کشته باشند و در اخفای حق بهر حيله و کيد کوشند قوله
 حالا احقر الخ حکم بقوت دليل شافعي و تنکب از طریق عظم امام عظم بنايت مستغرب همانا شاکست و حنیفه
 درین سبيله بافرقه طاعت تنقیر طبع والا کردیده باشد و صلاح من قبل ان مذہب الشافعی از من نشیخ انکسوت
 و ان بیته اسخف البیوت و بالقله من و لیلہ نقضاه فیما حلف عن اخره فارجع الیه قوله و بحسب ظهور
 قوت دلیل الخ آنچه از عبارت تذکره علامه متفاد میشود نفی بقیه است یعنی نفی اتقان حکام سیرات و شبهه آن از متوله عن الزنا
 و نفی بقیه بالمره از ان لازم نمی آید و مذاهب المذاهب النسب و لو سلمنا نفی البقیه لشرعیه فالمراد فی الکفریه بهر معنی اللغوی
 نظر الی الاجماع و از جمله عجاب توهمات که بحسب بر عیب می آید آنست که لفظ احکام را که در کلام علامه معروف بلا تردید
 شده مستغرق و شامل جمیع احکام انکاشته اند پیشتر النکاح و ما شبهه حال آنکه لفظ سیرات شوبه بیان آنست

مکان من البیان پس مراد از ان میراث و شبهه ان خواهد بود و بسبب جمیع احکام و معنی قاعده ما من عام
 الا و قد حفص مخصوص عومات است و عمدت مختصات در انخن فيه اجماع فرقه عقد است و هر چه مختص بتقریر
 برام خواهد بود همان یا مثل ان در باب نیت کافی قوله و بتقریر مختصرا لم گویم این مختصرا مثل تقریر مطول
 بین الفساد است زیرا که نفی جمیع احکام از کلام علامه غیر مستفاد و معنی استثنای کلام از سایر احکام
 بدلیل خارج ممکن و حکم به تعلیم احکام از نکاح و غیر ان با وجود تصریح و تنصیف علامه و اکثر اصحاب برست تنکات
 من الزنا بحسب الشریع پس عجیب و برع و تفریع تجویز نکاح نیت گذاشت بر عموم کلام اینها بحدود و خطی
 بیش نیست که ناشی از عدم فهم مرام ان امام عالمیقام شدت کیف و هو صحیح تحریم لیسنت البیضاء عن الزنا
 و مدعی الاجماع علیه فکیست بر جمیع الاحکام من لفظ الاحکام الواقعة فی دلیل التحريم والالزام الزنا قضی
 فی ذلک الکلام بعینه قوله و کلام محقق شیعه الحزمیون گفت که مراد از نفی نسب نفی تمام جمیع احکام است
 من حیث هو مجموع نه نفی جمیع نفی کلا و اینها و بعد تسلیم فوج التحريم فی لیسنت هو الوجود فی الابن و اشراف
 قول محقق طاب ثراه بر وقوع اختلاف را نسیب نماید است لکن مراد از ان اشاره بسبب اختلاف اهل اختلاف
 لان المخالف فی هذه المسئلة ليس معروفا بين الاصحاب كذا يستفاد من بعض الشرح و نقل است اشاره
 بسبب اختلاف اوله باشد من حیث احل علی المعنی اللغوی او شرعی وان لم یکن خلافا بین الاصحاب و ربما
 یتفق مثل ذلک فی کلامهم اما خلاصه کلام که بیان فرموده پس خلاصه اعتراض بر ان آنکه اگر احدی بر عزم فارسی
 قرار دهد که ام ابن متولد عن الزنا و در حقیقت نزد من ام نیست دفع تشنیع از و نکاح ماد باین حیل میتوان نمود
 فلذا اذا و در استیکه اول حقیقت شرعی درین الفاظ بثبوت ترسیده و ثانیا بعد تسلیم اناطه حکم معنی لغوی
 و دیگر احکام معنی شرعی مانعی ندارد و طلاق نیت برستکونه من الزنا بحسب الحقیقه است پس منع شافعی بنیت
 شرعی را دافع تشنیع نمیشود قوله و معنی گویم القیاس من ایهات و نبات نسبه برست محرمات من حیث
 المضاهیه قیاس مع الفارق است چه استقبال و شناعة و طی ایهات و نبات از امور طبعیه است
 بخلاف محرمات صهریه و معنی دانستیکه اصل تشنیع منی بر استبعاد محض نیست بل بعدد دلیل صالح شرعی
 علی حل لیسنت التکونه عن الزنا کما عرفت بخلاف مسئله شرعیست مصاهره بزنا می سابق علی العقد که
 نظر باختلاف اوله و اله علی احل او الحرمة اختلافی بین علماء الفریقین است و لکل وجهه هو مولیها پس
 قیاس بنیت نسبه بران صحیح نباشد کجا مسئله نظیر فیها که از سبب آرای فحول مجتهدین باشد و کجا

حرمت بنت که عند حایر العلما بین البتوت و در مذہب امامیه اجماعی باشد و لالت لفظ اجناس و بنا
 بر اعم و منع نسبی و لو کان عن الزنا ظاهر است بخلاف دلالت اجناس نساکم بر اعم مزی بها و دلالت لا یحکم
 المکح ابایکم بر حرمت مزی بها لا یت علی الابن لان اخذ النکاح کالمصلا و الصوم فی لسان الشرع یحکم
 دلالت حلال کل ابناکم و ما نه ان علی الموطوءة بالزنا لابن فالقیاس قیاس مع الفارق و چون کلام متجذبه
 مسئله تحریم منها هر گشت نسبت مناسب بنان شود که تفصیل اختلافات در این مسئله و اوله جانبین علی حسب مقتضا
 المقام همین شود تا ظاهر و با هر گز در چنین مسئله اختلافیه را که از معارک آرای فحول است و هر یکی از اهل سنت
 و امامیه در آن متمسک بآله قویه است قیاس علیه تحریم و تحلیل بنت نسبیة ساختن خانه انصاف را نهند
 ساختن است علاوه آنکه هر گاه از قیاس در داده تحریم این متکون عن الزنا نسبت مزی بها جاری نباشد
 پس چگونه در داده بنت که ایضا جاری تواند بود و تفصیل این اجمال آنکه اکثر اصحاب ما و از جمله شیخ الطایفه
 و قاضی ابن البرک و قاضی حلبی و ابن زهره و ابن خضر و علامه علی در مختلف قائل بحرمت گشته اند و مستحکم
 الا سی المنطوق فی دلالتها بقوله تعالی و لا نکح ابائکم بنا علی المعنی اللغوی و فیہ ما فیہ و قوله و ربائکم الا فی فی
 حرمه که من نساکم و قوله تعالی و اجناس نساکم فان الاضافه تصحح لا و فی ملائسته لکرب الخ فار و لا یغنی بعده
 روایات کثیره و هی الامره فی الباب منها صحیح محمد بن مسلم عن احمد بن محمد بن اسلم عن رجل یفخر بامه ایه ترج
 ایتها قال لما و رایت علی بن جعفر عن اخیه موسی قال سالت عن رجل زنی بامره هل یحل لابنه ان یتزوجها
 قال لا و فی معناها اخبار استفیضه اخرو عنین است مذہب ابو حنیفه و احمد بن حنبل و علی بن ابی طالب و فی المیزان
 الشری و محتشانی ذاک قوله تعالی و لا نکح ابائکم و قد بینا ان النکاح الوطی حقیقه فیکون آلیه ثنائیه
 تحریم موطوءة الاب علی الابن فالقیاس فیکون الوطی حلالا لا زیاده و لا یثبت هذه الزیاده بنجر الواحد و لا بالقیاس
 و لا الذلیل علیه ان موطوءة الاب بالملک حرام علی الابن بهذه الایه فدل علی ان المراد بالنکاح الوطی لا العقد
 و قد نقل شمل بن یزید بن عیاض عن ابن سعید و ابن عیاض و ابی ابن کعب و عمر بن ابن حصین بالقاطع مختلفه
 المعنی فیه انه و طی منه محله فیکون موجبا للحرمة کالوطی بالنکاح و ملک الیمن و تفسیر الوصفان المحل بکونه
 منبأ لان هذا الفعل حرث و الحرث لا یتکون الا فی محل منبت و کون المحل منبأ لا یختلف بالملک و تأثیره ان
 تیسرته الحرمه بسبب هذا الوطی فی المملکات لیس بغیر المملک و لکن المعنی البعینه لان الولد الذی تخلیق من المملک
 کون بعضا لکل واحد منها فیتعدی شجره البعینه الی اجدادها و نساها و الی ابائهم و نساها و شجره لعل علی حقیقه

فی ايجاب الحرمة الى اخر كلامه الطويل الذي لا طائل تحته ولبسب فطن مخفي نیست که انچه خبری در آخر کلام خود از
امارات خرمیه و حمیه تخمین و اجتهاد و مصطلح خود ذکر نموده از قسم بذایات بکر حسین و سید حسین است و بمن منبر
و شیخ صدوق و شیخ مفید و سید تقی علم الهدی و سلا رومی و محقق ابو القاسم و زنا فاع و ابن ادریس علی ان
اصحاب ما رضوان الله علیهم قائل بعدم اشهر حرمت انه بطاهر قوله لقائه و حل لکم ما عدل و لکم و عموم فاکملوا
طالب لکم من النساء و الاخبار کثيرة تنهار جل فجر بامرة تیزوج یا بنتها قال نعم یا سیدان الحرام لا یفسد الحلال بها
عن رجل یفجر بالمرأة جاریة قوم اخرین ثم اشتری انتها یحل له ذلک قال لا یحرم الحرام الحلال و حل فجر بامرة
حرما ما تیزوج قال لا یحرم الحرام الحلال و منها عن امرأة امرت ابنتها ان یقع علی جاریة لایس فیقع فقال فیتشتم
ابنتها و قد سألنی بعض هؤلاء عن بذر المسکة فقلت له اسکما فان الحلال لا یفسد الحرام الی غیر ذلک یحرم
نویس شافعی و مالک چنانچه شعرانی در میزان روشتة شمس الائمة سرخس گفته و اذا طلی الرجل امرأة بملک
یمن او نکاح او فجو یحرم علیه هما و ابنتها و یحرم هی علی ابائه و انبائه و قال اشافعی ان کان المولی یسک
او ملک فلک الجواب و ان کان یسک الزنا لا یشیت به الحرمة و استدل بقول الحرام لا یحرم الحلال بل یزاد فی ان
عباس و روی ابو هريرة ان النبی سئل عن تبتنی من امرأة حراما ثم تیزوج انتها فقال یزاد الحرام لا یحرم الحلال
و انما یحرم ما کان من قبل النکاح و علی اشافعی فی کذا به فقال الذلک امر حرم علیه و انما فعل فی حرمة
فانی یستویان و سئنی بذان ثبوت حرمة المصاهرة بطریق النکاح و الکراهة فان الله تعالی یمنع من یثلی عباده
بقوله فی حله تسبا و ضررا و هو معقول فان احما تمام ذیاتیة و کما حرمة و بیاتة من غیاب یمن و لیس و جریع و یاکونه
بطریق الکراهة و انما الحذف سبب الاستحلاب العقوبة فلا یصح سببا لاثبات الحرمة و الکراهة الاخری انه
لا یشیت به النسب و العدة و لک حرمة المصاهرة انتی مخفی نیست که تنسب شافعی یحیی مذکور است
و لیس که اجتهاد و رای خود آورده پس نزد ما مقبول چه نزد فرقة ما چه رای که ای اخبار ایه بن مختار و چه
عنه و مراد از رای ما اجتهاد منهنی عنهما همین است فلا یعمل علیه لکن قولهم ما لولا انما یجمل انی سلا از سلا که
ارای علای اعلام است و جمع روایات مختلفه باجای شستی ممکن و الا شهر الا قوسه عند الاکثر نشر الحرمة فی
الزنا السابق و هو الذي کلامنا فی هذا المقام عجب است که فاضل رشید رجبا بالنیب حکم بقول احد القویین
علی الاخر بحسب مذہب ما نموده نمیدانم که قولش را از کجا دانسته اجتهاد و در مذہب ما مثل اجتهاد و اهل تسنن نیست
که مثل معاویه و عائشة طائفة و هر یک از حضرت الارض که نام صحابی و تابعی ما شد و چه تو او را و سعاد

سن ذلک بل الاجتهاد عندنا مختص بنوی قرة قدسية اتنا اللفضل بن السنه سجانة خلاصة انک علماء فریقین
 با هم مختلف و علماء اهل سنت در هر قولی از قولین شریک با علماء ما هستند مسئله در نهایت وقت و نحو من پس
 قیاس حل نیت متکونه عن الزنا بران یعنی چه تشیع بران یعنی و این اختلاف شدید قرینه قویه است برانکه الفا
 و ال علی النسب و المصاهرة از حقائق شرعی نیست که لا ینفیه طرفه آنکه و او دطاهری از اهل سنت قائل شده باینکه
 ربیبه سگوه هرگاه در حجر او نباشد حلال و طیب است فضلا عن ربیبه الزنی بهما و سنا و این قول بسو جناب
 و لا یتاب نموده و حاشا جناب عنه و نحن اعوان بذهب فان اهل البیت البصر بما فیهم نحن و میت اقتاد
 با لینی و در تفسیر کشاکش و غیران تصریح بذهب و او و واقع فاربع الیه و موید قول داودی است آنچه ابن
 عبد البر احتیاج ترجمه سعد بن مسعود بن حنظل بن عبد الوهاب بن عبد المجید ثقفی عن ایوب بن سعید بن فرجار عن
 اصحاب البقی جمع بین امره و ابنتها من غیره و لا ینفیه فانی ظاهره من التائید و للمقال بحال عریض و فی بعض
 نسخ الاستیسا ب من غیر اقام غیره و هو غیر الظاهر که با هو ظاهر قوله گویم همین است مذهب امامیه الخ کبریت
 کلمه سخن سن اخرا هم اتحال لا یدر و ید که مذهب حنفیه و امامیه تفصیل در این مقام ذکر نموده شود تا فاضل
 را علم مذهب حنفی و هم اطلاع بر مسلک امامان شود پس بدانکه ابو حنیفه بنا بر طریقه کثیفه خود قائل شده است
 باینکه اگر احدی عالمی باشد با ما معتقد باشد یا خدا هرگز که در از و ساقط میشود و این مسئله از مشهورات اوست
 و احدی از ائمه ثلاثه بلکه صاحبیه نیز با او شریک نیستند فضلا عن الفرقة الحققة ابتلع اهل البیت قال فی
 ثم الشیبه عند ابی حنیفه ثبت بالعقد و انکان تنقفا تحریمه و هو عالم به و عند الباقین لا تثبت اذا علم
 بحرمه و لیکن ذلک فی کلام الحارم علی بابا تیک بیان قال بعض شراح فان العقد اذا وجد حلالا کان
 اوجرا ما تنقفا علی تحریمه او فتلقا فیه علم الواطی انه محرم اولم لیعلم لا یحکم عند ابی حنیفه و عند ما اذ لم یحکما
 جمعا علی تحریمه فلیس ذلک شبهة و یحکم ان علم بالتحریم و الا لا و فی فتاوی قاضی خان کو ترجع بذات جم
 محرم نحر البنت و الاخت و الام و العمة و الخالة و جاسعها لاحد علیه فی قول ابی حنیفه و ان قال علمت انها
 علی حرام و جناب علامه علی الاطلاق و ینج الحق فرموده و ذهب الامامیه لے انه اذا عقد علی امره و اخسته و
 بنته یا رضاعا و باقی المحرمات علی التامید عالما بالتحریم و النسب فانه لا یقید سقاط الحد بالوطی قال
 ابو حنیفه یقط لان العقد یفیه شبهة و قد خالف قوله قال لے الزانیة و الزانی فاجله و انتهی ابن روزبهان
 گفته مذهب اثنافنی ان مجرد العقد لیس شبهة و اریه للحد لان المراد بالشبهة ما یکون موجبا للاشتباه و لا اشتباه

از دیار اسلام متولد شده باشند سبب اشتباه حد از وساطت خواهد بود و آنچه اجماعی کافه اهل اسلام است و علیه اطلاق اهل علم
 طرا و لاریب فی تحقیق شبهه عند الجمل و توهم الجمل قائل الشیطان السعیدان فی اللغۃ المشقة و الرخسة البیة فلو تخرج الکلام
 ای ام التفریح او المحقة التفریح بنیره طائفا بکل اقرب عهد من المجوسية و نحو ما من الکلام لیسکان فی بادیة بعیدة عن
 احکام الدین فلا حد علیه المشیئة و الحد و تدری بالثبوت و لا یکنی فی تحقیق الشبهة الدارۃ الحد المقصد علی المحقة بحجده
 من غیر ان یلین الجمل اجماعا لا تنقار من شبهه حینئذ و نه بذک علی خلاف حقیقه حیث اتفی ب فی درج الحد اتفی
 و همین است مراد جناب علامه در ارشاد لکن چون رشادت پناه اسقاط اول و آخر کلام فرموده اند و مراد از ان
 خفای بهر سانیده و مانند کلام کلام ذلک الامام الاعلام قال فی الارشاد و تشرط فی الحد العلم بالتحکیم و الجبر
 و الاختیار فلو توهم العقده علی المحرمات الموبدة صحیح سقط و لا یسقط الحد بالعقد مع العلم بقساده و لا باستیجار الکلام
 معذور و لو توهم الجمل به او بغيره کلا لایبایة فلا حد و تشبیهت علیه محدثی و نه و انیکلام با و از بلند نایب بهر تدری
 از ای حقی و عدم استقامت بعد الا عند الجمل الداری الحد قال العلانی فی التحریر و القواعد و المخططات لای یلین الحد
 من یحرم علیه کما کلام و البنیت و الاخت و المرفعة و ذات البعل و المستدة و زوجه الای و الا لیسکان الحد
 باطلا بالاجماع فان و لم یساع علمه بالتحکیم حسب علیه الحد و لا یکنی الحد و حد شبهه فی سقوط الحد و لو طی جبالا بالتحکیم
 سقط الحد لکن ما یحتاج الیه و این عبارت صریح است در در حد و صورت جمل بالمسکله و عدم و ان الحد و عقد مع العلم
 بالتحکیم مع ان الباضیة لبقول بد روح کس توهم اکثر تشنیع و اتحاد دند سبب و بی ش نیست زیرا که کلام حد و حد
 علم تحکیم است که الباضیة به اندر حد در ان قائل گشته و همین منشأ تشنیع بر او است و اما الجمل فخرج عن مورد
 التشنیع و محل النزاع و الخلاف و چون مراد از توهم صحت عقد که در کلام علامه واقع شده توهم صحت آن از حد
 جمل مسماة است در حق کسیکه احتمال جمل با و امکان در گشته باشد پس قل فاضل رشید که این توهم واقع تشنیع
 امام رازی نمیشود توهم عجیب است و تشنیع در صورت جمل مسکله نزد حدی از اهل اسلام سابقی علامه و انما
 التشنیع فی صورة العلم ظاهرا معنی توهم انفعیده توهم اتحاد بین المشرین نموده اند مع النما شریک الی منفعته متن
 سن البقیة لایر تفهید احد من المسلمین و مشرب الامانیة فی ذلک صارت عن شوبه العلم فاین یواسن و اگر چه
 عذب فرات سائق شرابه و ذلک ملح اجل بل سیر بان مثلا اهل ثقلون قال سید العلم لایر تفهید
 بهر چه آنکه نزد معاشره طائفة کبیره اشاره که سواد عظیم نیست اند من قبح اشیا عقلی نیست و در مرتبه ایشان اگر حد
 زنا و شراب خوری و دوی احمات و نبات و باج ساز و جابر است و همچنین ابرار را و چون اهل الاما و قریب است

و لهذا حضرت ادریس و حضرت عیسی و حضرت خاتم الرسل علیهم الصلوٰۃ و السلام عروج بران فرموده اند
 و اگر چه این عروج بطریق خرق عادت است لیکن در خوارق عادات امکان شرط است پس نظر ارسطو
 امکانها ذاتی تکلیف بان جائز و نظر ارسطو الوعد حیث قال الله لا یكلف الله نفسا الا وسعها ان تقسم
 تکلیف غیر واقع علامه گفتارانی در شرح عقاید سیفنا بر مذهب علم تکلیف بمالین فی الوسع متفق علیه بقوله لا
 یكلف الله نفسا الا وسعها انتهى قوله پس بنا برین سیگویم که شمارا با عقلیات چه کار و کدام ربطی بخ گوئیم مفاد
 این کلام که خلاصه این جواب معراج صدق و صواب است هیچ بخاطر غیر سنده بر آنکه اگر احد بلسان فرض و تقدیر
 بگوید که ارسطو اشاعره را با عقلیات کاری نیست لیکن چون کلام ایشان با کسی است که عقل را حاکم میدانند
 لهذا ذکر و جوق در اصل مستعد بطریق حجت الزامیه نموده اند پس بجواب حجت الزامیه مخاطب اینقسم افاده فرمود
 بنیاد مجروح را منهدم نمودن و طرز صدق بر این جواب ان طرح کردن است انتهى کلام الفاضل الرشید
 اقول آنچه در صدر کلام افاده فرموده که جواب را با سوال ربطی ظاهر بخیاں نمیرسد ظاهر ناشی از اشتغال
 خاطر با اشتغال باطنیه گشته و الا معلوم است که از منکرین حسن و قبح عقلیین قائلین باینکه هر قبحی را که حق تعالی
 امر فرماید حسن خواهد بود حکم بقیح کلیح مستعد و بیان احتمال ان بر نفسا شدتی مع ابا حتما بالا جماع بین المسلمین و لکن
 فی الجملة نادر و است و عجیب تر آنکه نقل مذہب را در این مقام بسبب و دشنام بقیم فرموده اند احدی از عقل
 نقل مذہب را سبب و شتم گفته است اما بیتی که افشا و نموده پس بصدر مصرع کلخ انداز را پاداش سنگ
 می شکنند کاش از بد و امر افشا و ش بحضرت استادش شنید و حال اجماع اصولی شعریه لا شعوریه محکم بین
 گشته و باز هم بعضی تبیین خواهد آمد آنچه از اجماع اصول شیعہ کمون خاطر رشادت ماثر بوده باشد بیان نمایند
 و این پیوس را در دل خود پنهان ندارند اما آنچه در باب اثبات عاقلیت شعری کلامی محل مرقوم فرموده اند پس
 جوابش آنکه اگر مطلوب اثبات عاقلیت بر وجه ایجاب جبری است و لو بعض الادعایس انکار ختمین عقل را
 هیچ عاقلی نمیتواند کرد کیف و ضعف و اخف مذہب مذہب سوفسطائیه است و آنها نیز ادعا ارتجاع عقل دارند
 و با آنکه دست ازان بر نمیدارند بلکه در انکار بر هیات هم شبههائی چند که می اوند بر علم خود آنرا عقلیات می پذیرند
 و کم کسی نخواهد بود که راستا از حکم عقل انکار نماید و لو ادعای فلک سوفسطائیه مذہب الامه و قیاس خفی را دلیل شریست
 عقل آوردن طرز رایج نیست چه قول بقیاس از قبیل هیات صرفه است که عقل و نقل ازان ابی و اصل
 ان از قیاس تا سدا اساس اول من قاس تقیسن اینجاست حکم شرعی بران خلاف عقل و از عقل بر اصل

فراخ بپندیر که اتحاد حکم مختلفات و اختلاف حکم متفقات مثل وجوب صوم آخر ماه رمضان و حرمت صوم او شوال
و تفاسخ الحلق صوم را درین الصلوة ای غیر ذلک مالا یخفی کثیرا بام این اساس است و حدیث لو کان الدین بالار
لکان المسح علی باطل النخسین او می رسد المسح علی ظاهرها از جناب ملا یتیم بین الفریقین با نور و مشهور و انکار و قیاس
از انکه اهل بیت با عترت عظامی علماء اهل سنت مثل عنبی و غیره ثابت پس التزام چنین امر و محمی را دلیل بر
انکاشتن بعد از عقل باشد و قاعده لسانیه العقل مقدم علی النقل غیر مفید و بعد تسلیم غایتش ایجاب جزئی
است و هو لا یفید بالجملة چون بتقدیم عقل بر نقل در حصول دینیه قائل نیایستند و تجویز مستحکات می بردند
پس ادعا عقل در بعض مقامات چگونه مفید تواند شد و قاعده انصوص معلکه کلیه نیست و الای باید که فعال
الهیة معلل لعلل باشد از ان الاوامر والنواهی من افعاله سبحانه و ادعا مادیل آیات متشابهه بنا بر مذکور
خانی که محسوسه راست نمی آید و شبهه باعث بر اعتزال اشعری از صحاب اعتزال و دلیل بر ملاقات اوست نه
بر عاقبت او چنانچه صدق این کلام ملاحظه صوامر الالهیات و عماد الاسلام بتوضیح تمام منکشف میشود
و اختراع حکم و عقل و همیه در احکام شرعیه لقبیه که عقل ارباب عقل از ادراک اکثر من معترف بقصورت
و لالت بر نفی عقل از صحاب ابداع دارند بر اثبات و حجت بالغه و الدفاصل عزیز قائل تمامشای او می
العقول است اگر همین و هیات را عقلیات پنداشته اند مجال انکار که او اگر ادا ایجاب کلی است او فی اکثر الایا
پس ازین جزئیات محدود و بعد تسلیم اثباتش نتوان نمود و چگونه عاقلی ادعا عقل اینجا عهد الم حنی تواند
نمود که تجویز رویت حق تعالی بلامحیث و جهت مینماید و رویت طوم و رواج و مثال آن تجویزی انکار و نیک
بجواز رویت اعلمی صین لبقه اندلس را قائل و بکلام نفی که بنیاتی بیش نیست متفوه و ضلالت الیه یانه بین
نات دانند و نه غیر و فعال او سبحانه را عاری از اغراض و علل انکارند و بخلق افعال عباد و مکن و با وجود جناب
شباب و معاقب انکارند و کسب را که لفظی معری از معنی است اختراع نمایند و گویند تصرف در مال خود میکنند
ظلم نیست لهذا القذیب غیر حق از عباد جائز نپندارند و قیاس و فو اشر را بحق قائل مسند سازند و بعد رویت
جبال شاهقه و انبیه رفیه بلالان سن الرویه معتقد باشند و وصول لطفه مشرقی را بر وجه مشرقه حاکم شیخ
هشتاد و سال را بشاب شانزده ساله تجویز نمایند ای غیر ذلک مالا یخفی کثیرا پس بر آنکه ادعا عقل اند
باید نمود که ایا عاقلی ضعف چنین بزرگان را صاحب عقل میتواند گفت علامه دوانه نجاشی از اصحاب عظام
اشعریه را ذکر نموده متفردات انهارا بیان فرموده حیث قائل بعد کلام که آنکس و در ذلک الیه که

کاذب بنده شب شان جانز باشد و ثبوت فحش ان از سبب معلوم و در پس انفا باو عدم هم غیر لازم دوست بر اسن
 عادت اعتد زدن غیر مفید چه ثبوت عادت از کجا و خرق عادت هم غیر مستحق و تقریر سنی که در تنبیه اسفیه است در طاعت
 عاری و از سفاقت ناسی است زیرا که اگر یک لایعوب سن لیشار و لیغفر لمن لیشار لکظا هر با سفاقت بوجوب و فایز ان
 و از چه سفاقتش نیاز بر فرعون دی اخبار تنذیب مستحق و غیر مستحق است پس اساس آن عدم هم بر هم بخورد حال
 ساقا جناب رشادت آب فرموده که نظر بوجه صادق عطای اجور و جب و لازم و الجواب الجواب و بطریق حل
 سیگو هم مراد نیست که لایعوب سن لیشار و لیغفر لمن لیشار و لکن لا لیشار الا لایعوب سن استحقاق و غیر ان من استیجاب
 زیرا که شرک و کفر با اجماع منقوض نیست فلا تخصیص من التخصیص و ثبت بکرمه من ملک لکم من الله شکیا الایه
 امرت و اخرها از سابق است زیرا که فادش بیان قدرت کامله الهی بر اعلم و امانت حضرت عیسی و مریم
 است و در انمای انبیاء و اوصیاء من فی الارض جمیع المصلحین متاثر با الله لعل که دام قبح و نقص است تا
 استدلال بآن بر جواز قباح بر او تکیه نموده آید و قیاس قبلیج بر افتخار انبیاء و جمعه نذر دهنده کلام در قدرت
 اکثیه بر قباح نیست از لیس الا انکار فیه مجال بلکه کلام در عدم جواز وقوع است و مراد از حکم عقل تسلط او بر
 و عجز او سحانه از مخالفت است العیاذ بالله نه شده فانه لا یقول به احد من المسلمین بل احد من العاقلین است
 و لا تسلط للعقل علی العباد فان اکثرهم خیالون حکم و یا لکن بالقبح فلیست تسلط علی خالق و انما المراد
 حکم العقل و کشفه عن قبح القباح و الاتیان بها و این بر اسن ذاک و لا دلالة للکرمینه المزمونه علی نفی حکم
 بوجه من الوجوه و بنحوس انحرار الدلالة و لبعده غرض البصر عن ذاک سیگو هم که آیه مذکوره شتمل بر جمله شرطیه
 است و هو لا یستلزم وقوع المقدم و معلوم است که امانت حضرت عیسی و اقرع شده بلکه چون کفار مدعی نبوت
 و الوهیت حضرت عیسی بودند حق تبارک و تعالی در مقام بیان جودیت حضرت فرموده که اگر امانت و الهالک لیشار
 اراده فرماید که کس مانع و حاجز میتواند شد و اما فقره لو عقبتنی و عقبت اهل استیبات و الامم من پسین است
 بر طلبش و از چه ظاهر است که مراد از آن این نیست که لو عقبتنی طاعتی و هم تفسیر کن فی العباد و طاعت
 بلکه مراد از آن فرض تفسیر خود است فلا تیمم التقریب بل از حیثیت سفاقت ظاهرش با عصمت انبیاء و اولیاء
 دین و ملائکه مقررین واجب التاویل عند الكل بوده باشد لکن این بر اسن ذاک و تنبیه بر سوال است
 حال سناجات جناب امام موسی کاظم علیه السلام زیرا که هرگاه ضمیمه رب عیسی یک با سنان موجود است لایعوب
 تعذیب بر آن صحیح و تعذیب غیر مستحق از ان غیر لازم و کلام در تعذیب سن لا یجوز عیسی اثر علی ظاهرش سنان

عصمت است مثل ظاهر کریمه لیغیر لک الله بالقدم من ذنوبک و اما خرد مثل قوله تعالی و لمن اشرکت لیحبطن عملک
پس مانند سایر آیات و اخبار یا قول بوده باشد و لفظ عصیان و تعذیب هر دو محمول علی الظاهر یعنی اندر شد مثل المراء
ترک الاولی و التقصیر عن عبادۃ الله حق عبادت و من التعذیب فوات الزلفی هذا یتعلق بکلام السیفی چون
فاضل رشید کلاش را بطریق نقل کلام دیگرے آورده پیادش خشونتش نے الجملہ تخشین کلام منورہ شد اگر چه

بعض عرفا قائل یا تحاد قائل اند و باین شعر دل باسترش

هر لحظه اشکل آن بت عیار برآمد دل بر دیوانه
هر دم لباس در آن یار بر آمد گم بر دیوانه
و اما فقرات و ما صحیفه سجادیه علی صاحبها السلام پس مراد از آن یکا شینه خیال حضرت رشید علی او را که کلام امام کا
هر کس نیست و بدون تو غل و تریب در فن حدیث خلی شوار یا کجما محصل منقول آن نیست که عفو استحق مواخذة محض تفضل
است نه بر سبیل وجوب و لکن اعظم اصحاب ما قائل اند باینکه عفو بعد التوبه بمن استحق التعذیب تفضل است
کاش اینقدر زبهن شریف فاضل رشید بر سبب که تعلیل آن حضرت بقول خود اذ کان جزائی فی اول صلیک
النار فان التعذیبی فانت غیر ظالم لے نفس جلع است بر آنکه استحقاق تعذیب مترتب بر صدور عصیان سابق
است پس دلیل بر تعذیب استحق باشد نه بر تعذیب غیر استحق بلکه تفریع فان التعذیبی فانت غیر ظالم لے بر وقوع
عصیان با و از این بنا دی است و باینکه اگر سبق عصیان نمے بود تعذیب عین ظلم بود و این با دم اساس مذ
اشعری است که تعذیب بطیع را من حیث هو مطیع روا و از زنی که لانا لا علینا و علیهم لا لهم پس تسکین است
با پنجه سانی اصول خودش باشد مقام استعجاب و مراد از استعجاب مغفرت در کلام امام استعجاب تفضل است
نه حتمی ایجابی بقدریه التقدم یعنی فقره یا الکی لو کیت الیک حتی تسقط اشعار عینی و اتجیت حتی تسقط صوته
الی ان قال ما استوجب ذلک محسبیه و احد من سبائی قال اسید علیخان المدنی فی شرح الصغیفه الموسوم
برایض السالکین که از او استوجب مغفرت ای استعجاب تفضل و کم و حسان و لک قوله حین استحق فانه
سبحانه اوجب للعبد علی نفسه قبول توبه تفضلاً و کما قال انما التوبه علی الله للذین یعلمون استوجبوا التوبه
توبه بن من قریب فان علی هماغه و با الرعب ای و جبهه علی الله و جوب کرم لا و جوب استحق بترکه الذم فاعبد
بهذا الاعتبار استوجب نه تعالی المغفره و استحق العفو لا باعتبار ان ذلک له حق واجب لیستوجبه و لیستحقه فلا
سنا فاهیر فی الاستعجاب اولاً و اثبات ثانیاً استحق قوله گویم نسبت این تجویز لطرف اشاعره غلط محض
الحق اقول این کثرت سهو را چه علاج که در قول سابق تصریح بعدم وجوب امر من الاسرار الی الله فرموده اند

و الله اعلم

و قاعده لا یجب علی شیء عقلا مسمی ساخته و سلم داشته اند و حالا بامره ذی بول از آن فرموده ادعای وجوب
 تصدیق نبی و عدم تصدیق مبتدی میفرمایند آن بذلشی عجیب و احتمال وجوب سمعی متغی چه آن مستلزم دور و دور
 است و کاش کلام علامه گفتارانی هم بفهم شریف چنانچه میاید بکسی بطلبش جز این نیست که تجویز معجزه
 بریزنی صادق و عدم تجویز آن بر دست مبتدی کاذب بنابر عادت محضه است که ما هم من مقرحات علما هم کلام
 روز بهمان و غیره پس اینقدر غفلت از اصول مذیب نامناسب و بر کسی که این رساله را مطالعه نماید غفلت تا یک
 از فاضل رشید در علوم اصول کلامیه و فقهیه مسائل فرعی و قواعد عقلیه بکار رفته مخفی نخواهد بود و حال عادت
 این فرقه سابقا عرضه داشته شد که علم بعبادت کذائیه از استیلا و خرق عادت در هر وقتی محتمل پس یقین
 آن عادت نامکن قوله گویم عروج اشخاص انسانی الخ کاش اینقدر وقت طبع را کار میفرمودند که محال عاوی
 در هر گام خرق عادت استحاله عادی ندارد بلکه بسبب اعجاز یا ارباص در جرم الطایق داخل و از دایره مالا لایطایق
 خارج میشود و کلام در جواز آن حین کونه مالا لایطایق است پس اصل امکان ذاتی از جهت عدم اطلاق کینه طایق
 تکلیف است خارج نمیدارد و تمامه عقلا بر استحاله آن طایق و اتفاق دارند الا شریفته لایطایق هم تفصیل کلام
 آنکه محققین قدسشان تجویز تخیل و تکلیف مالا لایطایق علی الاطلاق پرداخته اند چنانچه علامه دواتی فرموده و اما
 تقریر کثیرین المحققین فی دلیل علی ان التکلیف بالمتنع لذاته کجای نقیضین جائز بل واقع قال امام الحرمین
 فی الارشاد فان قيل ما جوزه عقلا من تکلیف المحال بل اتفق وقوله شرعا قلنا قال شیخنا واک واقع
 شرعا فان الرب تعالی امر ابا جمل بان یصدق ویوسن به فی جمیع ما یخبر عنه و ما یخبر عنه انه لایؤمن فقامه
 ان یصدق بان لا یصدق و ذلک جمع بین النقیضین و کذا ذکر الامام الرازی فی المطالب العالیة و قال الفخر
 ان الامر بتحصیل الایمان مع حصول العلم بعدم الایمان او بجمع الوجود و عدمه لان مجرد الایمان بتحصیل
 مع العلم بعدم الایمان ضرورة ان العلم بالنقیض المطالبه و ذلک بحصول عدم الایمان انته و چون تاخرین
 اشاعره بر شاعت این قول مطلع شده اند دست و پای زده بتولیع انواع استحالات پرداخته اند چنانچه علامه
 دواتی خود در شرح در بین کتاب مراتب مالا لایطایق را بر سه قسم تقسیم ساخته گفته است که ادعای مراتب است که
 متمنع باشد بسبب علم الهی لعدم وقوع آن اولاد و دونه ذلک اولاد باره بذلک و لا نزاع فی وقوع التکلیف به
 عن الجواز فان من مات علی کفر من اخبار الله بعدم ایمانه یعد عاصیا اجماعا و اقصای مراتب است که متمنع است
 باشد کقلب الحقائق و جمع القیدین و النقیضین و فی جواز التکلیف به تردد و مرثبه و سطحی است که فی حد ذات

ممکن باشد لکن متعلق قدرت عین باشد اصلاً مثل خلق جسم یا بحسب عادت کما بصورت الی السوا و همین مرتبه را محل نزاع
 قرار داده و فرموده که جمیع بران رفته اند که نزاع در جواز تکلیف یا تقسیم است و اما وقوع پس منفی است بکلیه مستقلاً
 و بشهادت کرمیه لایکلف الله نفساً الا وسعها نیست مخصوصاً فاده علامه نقل ازانی پس بوضوح انجامید که در هر دو قسم
 محال یعنی ادنی و وسطی در جواز نزاع شاعره همچنین در وقوع تکلیف بادل کلامی نه و در اقصی تردد است حق نیست
 که این تحقیق متاخرین قرار عین تشبیه از تفصیل تماماً لیسین و لا یعنی من جمیع است چه اگر استطاعت و قدرت بشرط
 و سوا تکلیف است پس همه اقسام متمنع متساوی الاقدام باشد ذاتی او عادی و الا فکذا لک لا اقام للشر و دو الکلام
 فی بعض دین بعض و شهادت قول الکی علی مخرجهم من عدم وجوب الوفاء بالوعد و عدم لزوم الصدق فی الکلام
 اللفظی غیر مقبول و حال مستقر معلوم بالجمله فرق مخرج متاخرین حکم بحت است و اصل مذہب اشعری جواز بل
 وقوع تکلیف جمیع النزاع محال است من غیر فرق کما لا یعنی علی ذی العفة من الفرق و بحال التاویل وسیع
 و التوجیه البار و بدیع قول که گوئیم مفاد این کلام آنست که در کلام جناب سید مدظلہ ایمانی بحجوب ان ایراد شده و
 ادراک ان خالی از تقصیر نیست یعنی قوله و لا یرى بالجواهر من کان یتى من الزجاجة شیشه خش آنکه الزام دیگری
 بکسی سیرید که مثل ان یا شمع از ان بلندش سائغ و جاز نباشد و الا الزام بعید از الصفات و قریب باعتبار
 و ایضا کلام استادش که در صدر عبارت حقه سالفه ذکر شده یعنی قوله اگر ملاحظه در اصل متعه تامل کنی می بینی
 که درین عقد فاسد چه مفید است که همه ان سنائی شرع و مضاد حکم الهی است الخ و لالت صریحه دارد بر اینکه
 سلاوب او بیان استقبل عقلی بر وجه تحقیق است نه بسبیل الزام و همچنین قول او بالجمله در ضمن تحلیل متعه هر دو
 امر شده لیت خصوص امر نکاح و امر میراث صریح لازم می آید نه پس حل کلامش بر الزام از قبیل التوجیه القول
 بما لا یرى به قائل بودده باشد علاوه آنکه الزام نیز است نمی آید چه این احتمالات سخیفه در نکاح و شهادت شایان
 و جمیع احکام شرعی متفرق است و مدار او امر و احکام شرعی بر طوایر احوال است و انکان محالاً لما فی النفس
 مثلاً اگر شایان این نظریه اسلام باشد و بحسب ظاهر کمال شواهد آنها نباشد لازم نیست که در واقع هم شهادت
 شان بر طبق واقع باشد پس احیاناً اگر مفید بر شهادت شان مرتب شود عاید بشمارع العیاد بنا بر آنست
 باشد و از ترتیب چنین مناسک غالباً ناشی از تصور تکلفین است هم اساس حکم شرعی نمیتوان نمود پس چگونه
 اصل اباحت متعه را تحلیل کما سلف و مناسک باطل میتوان ساخت قال السید الوحید فاده سالفه
 و در دفع شبهه مایکه بر دلالت آیه کریمه و اصل کلمه ما و ذلک ان یفوا بانوا لکم محصنین غیر ساقین فاما مستتمعه به منهن

قانون اجورین فرقیته ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریقه ان الله کان علیما جلیلاً جلت سنته فکر کرده اند
 و ما در این مقام مذکر کلام شاه عبدالغزیز و لفظ فقرات ان انکما منینا لیم قال الفاضل المعاصر الدهلوی فی الفقوسیا
 تبعاً لاسلامه آنچه گویند که فاضل مستقیم به من قانون اجورین فرقیته در حق مستعد نازل است غلط محض است
 روایت ان از عبداللہ بن مسعود و دیگر صحابه محض اقراست اگر چه در تفاسیر معتبره اہل سنت نیز نقل کنند
 زیرا کہ خلاف نظم قرآنی است و تفسیر کہ خلاف نظم قرآنی باشد گوشت روایت از صحابی کنند سماع و قبول نیست
 زیرا کہ حق تعالی اہل محرمات را بیان فرموده است قوله انکم حرث علیکم اہما لکم فی قوله و المحرمات من النساء
 الا مالکات ایما لکم باز سیر باید و حل لکم ما اولو لکم یعنی ما سوار این محرمات بر شما حلال کرده شد مگر باین شرط کہ
 ان تمبنوا باہما لکم یعنی مال خود را خرج نکنید و هر دو نفقه پس تحایل فرج و اماره ان ازین شرط باطل شد
 زیرا کہ ان مورد است باز فرمود و محضین غیر سائین یعنی در آن حالت کہ آن زنان را خاص کنید پس خود
 و محافظت کنید تا بدیگر رابطہ پیدا نکنند آنکہ محض تشکا شہوت منظور و اید و اب خود بخشن و او عین حق
 کردن قصد نماید پس مستعد ازین شرط باطل باشد زیرا کہ در مستعد احتیاط و اختصاص اصلاً منظور نیست
 راہین معمول است کہ بہرہ ایاری و ہرسال در کنارے باز بر جل نکاح متفرع سیر باید فاضل مستقیم بہ من الایہ
 چون در نکاح مہر مقرر گردید پس اگر تمتع شدید بدخل و طمی پس تمام مہر لازم میشود بر شما و الا لکصف مہر را کہ
 ما از اقبل خود قطع کردن و بر ابتدای کلام حل نمودن صریح باعتبار عیبت باطل است زیرا کہ حرف فاسخ میکند
 از قطع و اہبت و مروط میسازد و ما بعد را با قبل آنچه روایت کنند کہ عبداللہ بن مسعود این آیه را باین لفظ میخواند
 فاضل مستقیم بہ من ایہ جل سہمی پس اول در صحت این روایت حرف است زیرا کہ در کتب معتبره یافتہ نمیشود
 و دوم آنکہ اگر روایت ثابت شود فقرات منسوخہ خواهد بود و فقرات منسوخہ در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا کہ قرآن مانع
 و ذخیر است علی الخصوص کہ آیات دیگر صحیح مخالف این فقرات شاذہ منسوخہ است سوم آنکہ اگر از نیمہ در گذشتیم
 باز ہم بر جل متعہ دلالت نمیکند زیرا کہ ایہ جل مستحق است متعلق بہ تمتع است نہ بقدر و مدت عین و متعہ متعلق بہ
 عقد میشود نہ بہ تمتع پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع یافتہ از زمان منکوحہ تا مدت عین پس تمام مہر او ادا
 نماید و فایده افزودن این عبارت آنست کہ کسی توہم نکند کہ وجوب تمام مہر متعلق بہ یک شق تمام نکاح
 چنانچہ در عرف مشہور است کہ ثلث مہر باطل میکنند و ثلثین را مہر ادا کنند ایہ لفظ نکاح پس این
 بسبب لغت زن و دختر یا را و حاصل میشود و الا در حدیث بعد از یک طمی اگر خواہد تمام مہر را مطالبہ نماید میرسد

حادی عشر حالی را بر باب نظر خواهد شد و آنچه صاحب رساله در عبارات اطلاق لفظ ناصبی بر جناب قطاب
 صاحب تحفه کرده اگر شرط سابق در بیان نمی بود احقر العباد از کتب شیعیه ثابت می نمود که شیعیه حقیقه کیست و ناصبی کیست
 لیکن حال اینج نمی نگار دو انصاف این امر را بر طبیعت قاده او می گذارد و دیگر در انقیاد نقد و شمار می کند که
 احقر العباد پاره از طلب شیخ حقیقه و نصیب اتعی سالها است که در رساله غرة الراشدین و فکرة الفضالین مستند
 صاحب نزهة انما عشریه نوشته چون نقول آن رساله نزد اکثر احباب موجود است هر یک که خواسته باشد نظر
 آن در جرح نماید قوله آنچه فرموده که اگر چه در تفاسیر معتبره اهل سنت نیز نقل کنند نهایت عجیب زیرا که هر گاه
 مانند تفسیر کبیر و نیشاپوری و کشف و بیضاوی غیر معتبر باشد پس دیگر تفسیر معتبر از کجا خواهند آورد الخ گوئیم این
 استعجاب صاحب رساله نزد هر مایل به لبیب و غریب است زیرا که مراد او لفظ تفاسیر که در کلام صاحب تحفه
 در غلطه الکامله واقع است کتب تفاسیر نیست بلکه اقوال مفسرین قرون ماضیه است که در بیان معانی آیات قرآن
 مستقول است و این اطلاق لغات شائع است چه علما بعد نقل معانی آیات جای می گویند که تفسیر فی بیان
 کتب و تفسیر این مسعود و نیز سگویند علی تفسیر فلان کیون مفاد لایه که از اسل غیر ذلک من الشواهد التي
 کما دان لا تخصه و اگر چه مراد او انقیاد فکر احتمال صحیح کفایت میکند لیکن به طریق تبرع گوئیم دلیل ظاهر
 همین اراده آنکه صاحب تحفه در انقیاد فکل اول ترتیب داده حیث قال زیرا که این تفسیر خلاف نظم
 قرآنی است و هر تفسیر که خلاف نظم قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند بسموع و مقبول نیست انتی و مثل
 این قیاس از کتاب تهنیه شیخ طوسی در قول آتیه می آید و ظاهر است که در کبری مراد از تفسیر بیان معنی آیه
 است نه کتاب تفسیر چه بر تقدیر اراده کتاب تفسیر معنی عبارتش چنین میشود که هر کتاب تفسیر که خلاف نظم
 قرآنی باشد که روایت از صحابی کنند بسموع و معتبر نیست و مخافت نمیند اگر چه بر هر که کلام علما مخفی نیست
 لیکن بنابر مزید افزوده گوئیم معنی باطل است بجهت آنکه کتاب تفسیر عبارت از الفاظ متعلق به بیان آن
 یا معانی آن الفاظ یا مرکب از این هر دو است من اولها الی آخر یا نه بعضی آن و هیچ کتاب تفسیر من اوله
 الی آخره مخالف نظم قرآنی نیست و محبتین عامه کتب تفاسیر تاجار وایت از صحابی واحد نیست پس ثابت
 که مراد از لفظ تفسیر در کبری بیان معنی آیه است نه کتاب تفسیر و هر گاه در کبری معنی مراد باشد در صغری هم
 همین معنی و جویم مراد خواهد بود و الا لم تکرر الاوسط کس معنی کلام صاحب تحفه چنین باشد که روایت نزد کبری
 در حق مستعد از عیب است و مسعود و دیگر صاحب تحفه فقر است اگر چه این روایات در اثنای بیان معنی آیات

ان بیانات نزد اهل سنت غیر معتبر است نقل کنند زیرا که آن بیانات خلاف نظم قرآن است و هر یانیکه چنین
 باشد گوید روایت از صحابی کنند سمیع و مقبول نیست و چون مراد صاحب تحفه دریافت رسید پس به غیر معتبر
 بودن تفسیر کبیر و غیره از عبارت صاحب تحفه که صاحب رساله محبت درم التفات بطرف معنی ظاهر آن یاد دارد
 دانسته وارد کرده است متوجه نباشد چه از ذکر بعضی اقوال غیر معتبره لایب یا اذکانت بصیغه التقرین و الالفاظ
 الدالة علی تضعیف الروایة ورود با غیر معتبر بودن تفسیر کبیر شتمل بر آنست لازم نمی آید و اگر چنین باشد پس چون
 والد بزرگوار صاحب رساله روایات قدح هشامین و اشاکهار که در کافی کلینیه و احتجاج واقع است ضعیف گفته
 از ان ضعیف و غیر معتبر بودن کلینیه و احتجاج لازم آید انتهی اقول حال روایت عمران بن حصین سابقا
 مبین گشت و اگر فاضل شیدیه سناد از البیرونی عمران افترای نامند پس بنا بر هر نحو شتمل ثقله و فخر راز
 نیشاپوری مفتی و مستحق حد فتر خواهند بود و دیگر در حال شیعه حقیقه و ناجیه تحقیق بر کسیکه کتب کلامیه
 ویده کالشمس فی رالقه النهار نجلی و روشن تفصیل این اجمال موکول بر ملاحظه کتاب خطاب صوامم الالهیات
 و مصصام قاطع و غیر آنست و احتمال اولیا خلفای ثلثه لقب شیعه حقیقه را برای خود بادعا ضعیفه ابتلع شامی
 و مالک را و ادعای خارج حشمن را میازای غیر ذلک و لکن الحمد که اکثر مطالب عمده رساله غرة الراشدین درین
 عجاله دیگر رسائل شریفه منقوض گردیده پس تشبیه آن رساله با ستم مذکور از قبیل تشبیه زنی با خور باشد نعم لاراد
 من الراشدین اتباع الایمه المخصوصین و من الفضالین النجافین لهم لکان التسمیه وجه وجهه کما لا یخفی علی القلیه
 قوله گوئیم این استعجاب صاحب رساله الخ اقول اگر چه در این مقام برعم خود خیلی وقت بکار برده اند و اطهار
 بتجر خود و علم منطق بترتیب شکل اول فرموده اما با اقتضای **س** لن یصلح الطار ما افسد الدهر
 اصلاح فساد کلام عزیزی از ان نامکن زیرا که هر کس بهره از فهم کلام دارد میداند که مراد از قول قائل که فلا
 روایت را در تفاسیر غیر معتبره نقل کنند کتب تفاسیر است و اطلاق تفاسیر بر آن شائع و ذائع چنانچه
 میگویند در تفسیر کبیر و تفسیر بقیادی و کشان چنین نوشته و خود فاضل عزیز بعد از چند سطر در باب قرأت
 اجل سمیع گفته زیرا که در کتب معتبره یافته نمیشود و قد مر نقله عن فی الکلام السابق و هذا من مؤیدات ما قلنا و یطنون
 آنست که اگر این تلبیس شیدیه بخت استاد خود این ترجمه القول بما لا یرش به قائله نقل میفرمود البتة و است رة
 بر سینه قبول میزد و ایضا میگوییم که این روایت تفسیر است که مایل علیه شکله الاول پس معنی عبارت عزیزی چنین
 بوده باشد که این تفسیر را در تفاسیر معتبره نقل کنند و همگایا معنی که و نیز در صورت لازم می آید که تفاسیر دیگر

که در ذیل آیه مذکوره نوشته اند و از انجمله است حمل آن بر کجای و انبی نیز غیر مستند و نامقبول باشد و لایق نیست این
و ایتیم معلوم است که نقل روایات مفسره کار مولفین و مصنفین کتب تفسیر است نفس و التوهم اگر شدید و تشبیه
بشکل که بعد از تمام آنرا بیان ساخته عجیب است چه حد و وسط در آن علی با صرح به لفظ تفسیر است که مفسر تفسیر باشد
نه تفسیر و لایق من ارادة معنی من احدها ارادة من الاخر بلکه تغییر عنوان و تبدیل بیانی دلالت بر تبدیل معنی
دارد و آنچه در آخر که همیشه فرموده که مراد استادش نیست که اگر چه آن روایات در اثباتی بیان معانی آیات
النج پس عجب بر عجیب می افزاید زیرا که لیساک امر حق را در اثباتی امر باطله بسین میازند و بالعکس پس دلیل
بر ابطال آن نخواهد بود و معتمد امر و فاضل رشید از آن بیانات نیست الفاظ متعلقه به بیان تفسیر است
و بر هر دو تقدیر اطلاق کتاب بر آن صحیح است و جزو کتاب را نیز کتاب میتوان گفت مثل کتاب الطهارة
و کتاب الصلوة و مانند آن گوئیم کتاب خاص که عبارت از مجموع المکتب باشد بر هر واحد صادق نباشد
فقط باز غم و از جمله امارات چهارت رشید به در فن منطق نیست که خواسته است که عبارت استاد خود را اصلاح نموده
بشکل شکل اول بیت آنرا درست سازد لکن سبب سوء تحریر چنانچه باید بر قریب آن نه پرداخته آیمانی بینی
که لفظ تفسیر را در قول استاد خود زیرا که خلالت نظم قرآنی است زیاده نموده چنین اصلاح فرموده زیرا که این تفسیر
خلالت نظم قرآنیست و هر تفسیر که النج و درین مقدمتین تفسیر را حد و وسط قرار داده حال آنکه تفسیر در شکل مذکور
داخل اصغر است نه اوسط و هیئت را بوضع مذکور ساخته که گویا صغری تمامها موعود کسی گشت و اوایل اگر چه
ممکن است بالتمام حذف و ایصال یا از کتاب بعضی اخر از احتمالات باورده لیکن در مقابل خصم این چنین نشاید
معتمد او عویش اخر بودن روایت مذکوره است و قول او اگر چه در تفسیر غیر معتبره النج جمله مستتره است پس
تطابق بیان دلیل و دعوی می باید نه در دلیل و جمله مستتره و از عدم تطابق بیان آنچه و بعضی الفاظ اهل
المقدمین عدم تکرار اوسط چگونه لازم تواند آمد و حق عبارت چنین بود که بگویم در این روایت تفسیر است جناب
نظم قرآنی و هر تفسیر که مخالفت نظم قرآنی باشد مقبول نیست لکن بر این تقدیر هم افزای آن ثابت نمیشود و چه
آن عدم مقبولیت است و آن مستلزم قرینه نیست و کاش بدین وقت آفرین سیر می که فقره غریبه که از کبریا
این شکل ساخته اند دلالت دارد بر ثبوت روایت مذکوره زیرا که قول او که روایت از صحابی کنند مشهور است
اینکه اگر چه آن روایت از صحابه وارد شده مقبول نخواهد بود پس روایت غیر مقبول باشد نه غیر ثابت و این نه این
آنکه آنچه فرموده که قدح در روایات قدح هشامین و تضعیف آن ستاریم تضعیف تمام کتابی و ترجیح باشد

پس وقتی انقیاس صحیح میشد که از عظمای مایه فرمود که روایات صحیح تر است این در روایات غیر مستند یا کثرت و اکتاف
 غیر مستند نقل کرده اند و از این فلیس قال السید العلامه الوجودی عجیب است که فاضل ناصب این تفصیله
 که دارد نظم قرآنی را بداند و صحاحیه پیغمبر مثل عبد الله بن عباس و عمران بن الحصین و ابن مسعود آنرا بفهمند و
 مفسران ایشان مانند فخر رازی و نیشابوری و سیوطی و امام زاهدی که سابقا کلام ایشان مذکور گردیده از ان خبر
 نداشته باشند ان هر اشیای عجایب قال الفاضل الرشید حال قائل بودن این کبریا معتبره انساو قسیر که
 مفسرین مذکورین در تفاسیر خود کلام کرده اند سابق ازین مکرر مرقوم شد و فالظنه و معتمد گویم کلام صاحب سلم
 سعاض است بآنچه که صاحب تهذیب در باب سن اهل الله نگاه بعد ذکر حدیث جمیل بن دراج و حماد بن عثمان
 و حدیث منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام گفته اند ان النجران قد وردوا شاذین مخالفین لظاهر کتاب الله
 عز وجل و کلمه حدیث در و هذا المورد فانه لا يجوز العمل علیه چنانچه صاحب رساله میتوان گفت که صاحب تهذیب علیه
 قرآن را بداند و اصحاب ائمه مثل جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و منصور بن حازم آنرا بفهمند البته اقول قصه تقدیم
 جواب بالقدم اما متاخره بر روایت جمیل بن دراج و لفظ آنرا که مخالف لظاهر قرآن مجید دارد پس ناشی
 از خوش فهمی کلام است چه کلام مادرین است که ابن مسعود و ابن عباس و دیگر صحابه اعتقاد به نزول کریمه کوثر
 در خصوص متعه داشته اند و بر طبق ان عمل نموده اند و نیز عظمای مفسرین اهل سنت روایت ایشان را
 در ذیل تفسیر کریمه فما استمتعتم نقل نمایند و حج و قدری در آن ارجحیت مخالفت نظم قرآنی نمینمایند و این مسئله
 فی الحقیقه تسلیم این تفسیر است چه اگر مخالف نظم و غیر متبرک بود چرا در تفسیرش نقل میکردند و حج آن
 نمی برد و ختم و عجب است که صنادید مفسرین از مخالفت نظم غافل باشند و بآن پیرانه برند بخلاف روایت
 جمیل و مانند آنکه اعتقاد و عمل جمیل و غیره بر ان روایات ثابت نیست و مفسرین و علما آنرا تلقی بقبول لغوه
 و در ذیل تفسیر کریمه نقل نموده اند و دانستیم که مجرد روایت امری دلیل بر اعتقاد راوی بحدوثش نمیشود و فضلا
 غیره پس دلیل بر جعل راوی نیز نباشد لاحتمال شبهه او و اولی کما فی روایات تجسیم و تشبیه پس قیاس آن
 بر ما نحن فیه جائز نباشد علاوه آن که ثبوت خطای جمیل بن دراج ممنوع است بخلاف خطای حسن و حسن الزاد
 و مزین آنرا و در فضل و کمال بلکه مزین و فضیلت جمیل بن دراج نیز بر جناب شیخ الطالیفه که هندیست
 سلم الثبوت بوده ممنوع است بل الامر بالعکس بخلاف ما نحن فیه که فضیلت زنجیری و لغوی و غیرشان بر فاضل
 حماد و ظاهر و از غایت ظهور متفقین عن الامان و کما از ظاهر او پس تسلیم صنادید مفسرین و عدم قبح ثنائی روایت

مفسر ابن عباس و ابن مسعود و شافعی افکاشتن صاحب تحفه از نظم قرآنی مقام نهایت استغراب باشد و نقل
قال السيد الوحيد علاوة آنکه چون ناظم نظم قرآنی خلیفه ثالث اندر احتجاج بان بر شیعیان درست نمیتواند شد
استه قال الفاضل الرشید مطابق تفسیر کجاست که اکثری از آنها ملقب بصدوق و علم الهدی
و ثقة الاسلام اندر احتجاج بان بر شیعیان درست میتواند شد حال آنکه از لغوی این کابر باید شنید پس باید دانست
که آیه الاسلام ابو علی بلیری و مجمع البیان فرموده ذکر السید الاجل المرثی علم الهدی ذو المجدين ابو القاسم علی
بن الحسین الموسوی ان القرآن کان علی عهد رسول الله صلعم محبوبا لعلی با هو علیه الان و استدل علی ذلک
بان القرآن کان یدرس و یحفظ جمیعہ فی ذاک الزمان حتی عین علی جماعۃ من اصحابہ فی حفظہم و ان کان یعرض
علی انبی و تابعی علیہ و ان جماعۃ من القویاء کعبه التمدین مسعود و ابی بن کعب و غیرہما یختموا القرآن علی انبی و صحابہ
و کل ذلک باقی تا مل یدل علی انه کان محبوبا عامیا غیر مشور و الامتوث و ذکر ان بن خالفت بن الامامیه نخستین
لا یعتبر بخلافهم فان الخلاف مضاف الی نوم من اصحاب الحدیث نقلوا اخبارا ضعیفة ظنوا صحتها لایرجح ثبوتها
من المعلوم المقطوع علی صحیحہ انتہی و ملا صدوق شارح کافی کلینی و شرح بابی که در ان ذکر صحیفه و جرد جامع
مصحف فاطمه علیها السلام است میفرماید و یظهر القرآن بهذا الترتیب عند ظهور الامام الثانی عشر علیہ السلام
و لشیریه و اما قبل الظهور فالواجب ان یسلم بالترتیب الذی رتبہ عثمان بن عفان کما ورد فی صحیح عبارات
الامامیه انتہی و قاضی نور الله شوشتری در مصابح النبوا حسب بحواب طالع ثامن از چند باب میفرماید ان سید
الشیخ الامامیه من قوام بوقوع التفریق فی القرآن لیس مناقل بجمهور الامامیه و انما قال بشیر ذمہ فلیکن منہم علماء
بهم فیمینہم انتہی و نیز در کافی کلینی در باب الاخذ بالسنه و دیگر ابواب ان کتاب بر سر ترک حدیث مخالف بهمین
نظم از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وارد حضرت ابی عبد الله علیه السلام امر است و نیز صاحب تهذیب ترک اکثر
اخبار بحجت مخالفت با ظاهر بهمین نظم قرآنی مینماید و اگر چه در ان مقام شواهد بسیار از کلام علمای اعلام شیعه
وال بر وجوب اتباع بهمین ترتیب قرآن و شنیع بر سنکر آن است محفوظ خاطر است لیکن رد و الاختصار بر
اکتفایت اگر صاحب رساله بمقابلہ کلام مدلل اینها کابر علمای خود چیزے نوشتن میتواند بر سه خطا و خلط
گرداند انتہی اقول مخفی نمائند که مسئلہ نقصان قرآن اختلافی است بعضی علمای اعلام مثل جناب صدوق
و سید علم الهدی و ثقة الاسلام طبرسی بعد تمحلیف و نقصان قرآن قائل شده اند و بر سه نقصان قرآن
و آنچه بعد تا مل صائب ظاهر میشود نیست که مراد فاه نقصان تحریف لغوی نقصان آیات و احادیث است

اما عدم تحریف بالمردود و بعض الالفاظ او بکثرت بعض من الاحرف سبعة ليس قول بان نهايت مستغرب و سبعة
 است و سبعة اربعة و تحريف و تقصير في الجملة از اخبار متواتره فریقین و لو انما اثر معتبر ثابت و نقد ان احرف سبعة که
 قرآن مجید بیان نازل شده و آن غیر از قرات سبعة مشهوره است و دین قرآن که فی زماننا موجود است بری قلا
 لا قول بعد راسا و هر چند تفصیل این امر موقوف بکتاب عماد الاسلام است و خطری از احادیث اهل سنت که
 دلالت بر نقصان قرآن فی الجملة دارد در کتاب صوارم مسطور لکن محله از آن در این مقام نیز مبین میشود و قال
 السیوطی فی الاتقان قد روحدیث نزل القرآن علی سبعة احرف من رواية جمع من الصحابة ایة بن کعب و
 ابن انس و حذیفه بن الیمان و زید بن ارقم و سمرة بن جندب و سلیمان بن مرد و ابن عباس و ابن مسعود
 و عبد الرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب و عمر بن ابي سلمة و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل
 و هشام بن حکیم و ابی بکره و ابی جهم و انس بن سید الخدری و ابی طلحة الانصاری و ابی هريرة و ام ابی ایوب
 فهو لا واحد و عشر و بن صحابی و قد نقص ابو عبدة علی التواتره و اخرج ابو یعلی فی مسنده ان عثمان قال علی
 المبرور ذکر انتم رجلا سمع ابی قال ان القرآن انزل علی سبعة حروف کما شاف کاف فقا مواضع لم یحصول
 فشهدوا بذلك فقال وانا اشهد بهم لے اخر ما قال و فی اتقان السیوطی ایفم انه قال ابو شامة طین قسم ان القرات
 السبع الموجودة الآن هی التي اریدت فی الحديث و هو خلاص اجماع اهل العلم قاطبة و انما یلین بذلك البعض
 اهل الجمل و قال انکی من طین ان قراءة هؤلاء القسمة کرکنا ف و عاصم ہی الاحرف سبعة التي فی الحديث
 فقد غلط غلطا عظیما الخ و هرگاه حروف سبعة غیر قرات سبعة باشد و الموجود انما هو حرف واحد پس مجال انکار
 طرق تحریف و نقصان و لونی الجملة نباشد چه استقام باقی احرف تحریف است و اختلاف معانی آیات باختلاف
 حروف و لغة و طریق جمع ظاهر است پس استنباط من حیث اجمع بین تلمک الاحرف بسامی جمیل عثمانیه بیاو
 رفت و چنین تغییرات را جناب سید مرتضی علم الهدی طاب ثراه نیز انکار نفرموده باشد کفیت و قد قال فی اشارة
 جو اباعا اجابت به القاضي عبد الجبار عن الطعن الوارد علی عثمان فی جملة القرآن بلکه ان اختلاف الناس فی
 القراءة و الاحرف ليس بموجب لما صنع عثمان لانهم يرون ان النبي قال نزل القرآن علی سبعة احرف کما
 شاف کاف فمما لا اختلاف عندهم فی القرآن بصلاح مسند عن الرسول فکيف یخبر علیهم عثمان من اتوسع فی
 الحروف ما هو بصلاح فلو کان فی القراءة الواحدة تحصین القرآن کما ادعی لما اباح النبي فی الاصل الا القراءة
 الواحدة لانه اعلم بوجوه المصالح من جميع امته من حیث کان مویدا بالوحی موافقا فی کل ما یاتی و ینذر انتی

بالحق من الوطروا ليقول سيد في مقام آخر فاما قوله ان ابن مسعود ذكره جمع عثمان الناس على قراءة زيد بن
 ثابت و احراقه المصاحف فلا شك ان عبد الله ذكره ذلك كما ذكره جماعة من اصحاب رسول الله و تكلموا فيه وقد
 ذكر الرواة كلام كل واحد منهم في ذلك فضلا عما ذكره عبد الله من ذلك الا انه ما هو الذي يقول رسول الله في حق
 من سوره ان يقرأ القرآن خضا كما انزل عليه فليقره على قراءة ابن ام عبد و روى عن ابن عباس ان قراءة
 ابن ام عبد هي القراءة الاخيرة ان رسول الله كان يعرض عليه القرآن في كل سنة في شهر رمضان فلما كان
 العام الذي توفي فيه رسول الله عرض عليه دفعتين فشهد عبد الله بالسخ منه و ما صح في القراءة الاخيرة و روى
 شريك عن الاعشى قال قال ابن مسعود لقد اخذت القرآن من في رسول الله سبعين سورة و ان زيد بن ثابت
 لعلماء يهودي في الكتاب له ذواته انتهى قال سيدنا الاستاذ العلامة و البحر الموعود الغمامة اعلى الله رتبة و
 ترتيبه في عماد الاسلام بعد نقل ذلك الكلام اتول و ينقح من هنا ان مال قول السيد المفضل لهم تطرق لتغيير
 و التخرع في القرآن فضلا عما يكون بحسب الاثبات و الالاتين فما زاد الامثلة لتغيير بحسب مفردات الالفاظ
 و الاكلامه صحيح ههنا في ان القرآن كان في زمان رسول الله مختلفا لئلا يفسد بحسب اختلاف القراءات الى اثر
 ما افاد و اجاد خلاصه مرام انك مجموع فرقان موجود و هو ظاهر است كما موافق قرات ابن ام عبد كما امر بقرات ان
 از حضرت نبوي صادر شده و ستائش آن فرموده و اخير قرات بوده با عرافت سيد علم الهدى نسبت الاجاب
 عثمان و ضرب ابن مسعود و جبي مذمت پس تغيير و تحريف نز و جناب ايشان هم ثابت باشد آيد كم بر بيان حال
 ترتيب قرآني پس بگويم اگر چه ظاهر كلام سيد سند علم الهدى دلالت بر ايجاز ترتيب محمد نبوي دارد و لكن قول
 فيصل در اين مقام است كه بقاي ترتيب في الجملة مسلم است پس اگر در حقيقت را و جناب ايشان بين است
 فتم الوفاق و در نتيجه صورت عموم كلام شان ماول بالتخصيص خواهد بود و معروف من الظاهر و اگر اول ترتيب
 جميع سور و تمام آيات است فهو محل نظر بل هو ظاهر الفساد و كيف و بر اين تقدير كه جناب و لايتياب
 براي جمع قرآن و اشتغال آن جناب به ترتيب ان بعد وفات جناب رسالتايب كه از روايات متواتره متفق
 عليه ما بين المحرمين ثابت است بحث و لغو محض ميشود و في الروايات المحصية انه متروك موضع عذر و
 العصر عليه السلام و اقيم از بعض اخبار مستفاد ميشود كه ترتيب آن برونق ترتيب زده و بوده و هذا القرآن
 مرتب على ذاك الترتيب بالفاق الفقيين و كيف يقال به حال آنكه تهذيب صناديد غريب سنين الترتيب
 عثمان في موافق نز و دل قرآني نسبت قال صاحب المداكر من العامة في تفسير سورة الاحزاب في بيان قوله تعالى

قطعیة فرقة امامیه است و اخبار متواتره معصومیه ثابت و ما عند ائمت است اخبار و روایات و اقوال علمای اهل سنت
 پس صحت احتمال نزول آن فی نکاح المستعجم اجماعی اهل اسلام باشد و بر این تقدیر هرگاه بعد از تنزل و تسلیم ترتیب
 عثمانی برینجه واقع شده باشد که انانی و سنانی احتمال نزول کریمه مزبوره و مخصوص مستعجم باشد پس آن ترتیب قطعی
 متروک اعمل خواهد بود و عدول از مودای آن لازم و تنسک بعضی علمای دین و بعضی مقامات ترتیب موجود و از
 عمل بالاضطرار است و مستلزم وجوب عمل علی الوجه المکمل نیست و کلام سید شوشتری و نقصان آیات و کلام
 نه در ترتیب آیات الاتری از قال فی احقاق الحق فی بیان آیه التطهیر بکذا و ایضا فی الدلیل علی ان هذه الايات
 نزلت دفعة واحدة بهذا الترتیب او کانت فی المصحح المحفوظ بهذا الوجه و اما ما لا یخ من ان یکون قوله تعالی انما یرید
 الله الایة نزلت فی غیر الوقت الذی نزلت فیہ اثنان الصلوة و اثنان الزکوة و یکون عثمان او غیره جعلها فی هذا
 الموضع ظنا منه انهن المعنیات بها او اجتمعا و انی الترتیب و لیس یکن انکار هذا لان من المعلوم انه وقع
 اختلاف کثیر فی ترتیب المصاحف حتی اصطلاح الناس علی مصحف عثمان و الاختلاف انما هو فی الترتیب التبعی لان القرآن
 سترکما لا یخفی انتهى قال السید السید الوحید و متنبها بامتنان علمای ایشان در صورت دلائل کریمه عز و جل
 مستعجم علی و نظم قرآنی واقع میشود و مخبر از ای از ابو بکر رازی نقل کرده که او در مقام استدلال بر اینکه مراد از کریمه
 بیان حکم نکاح دائمی است نه مستعجم وجه ذکر کرده بیکه آنکه چون اول ذکر محرمات واقع شده که نکاح بآنها حرام
 است پس فرموده عز و جل علیکم احوالکم بعد از ان فرموده و احل لکم ما و ار ذلکم پس مراد از تحلیل در اینجا همان
 باشد که در تحریم بوده یعنی تحلیل نکاح نه مستعجم بعد از ان مخبر از سر خود تضعیف این دلیل نموده گفته که حق تعالی
 در آیه سابقه ذکر فرموده است اصناف زمان را که طای آنها بر آدمی حرام است پس فرموده و احل لکم ما و ار ذلکم
 یعنی ما سو که ان اصناف بر شما حلال کرده شد و طای کردن بآنها و کلام فساد و خلل واقع میشود و نظم این کلام
 انتم قال الفاضل الرشید ان جواب جناب را با کلام صاحب تحفه لطیفی بخاطر نمیرسد زیرا که مراد صاحب تحفه
 از نظم قرآنی در دفع مستعجم از کریمه مذکوره و ذکر جمله فاستمتعتم بها فی تفریع است که مقتضی لصوق با قبل غرض
 حیث قال باز بر حل نکاح متفرع میفرماید فاستمتعتم بهن من الایة یعنی چون در نکاح هر متر که دید پس اگر تمتع
 شدید دخول و طای پس تمام هر لازم میشود بر شما و الا لعنت من و این آیه را از ما قبل قطع کردن و بر استبدال
 من ان صریح باعتبار عزیمت باطل است زیرا که حرف فایضا منع میکند از قطع و ابتدا و مراد از طایضا و بعد از طایضا
 است کلامه و حاصل کلام ابو بکر رازی که امام فخر الدین از وی بیان نموده است آنکه حق تعالی اولاد ذکر محرمات فرمود

در قول خود حرمت علیکم اهماکم الخ پس در آخر آیه فرموده و اصل لکم ما ورثکم لیس مراد ازین تحلیل حلال گردیدن چیزیست
که در سابق مراد بتحريم بود حيث قال الاول انه لما ذكر المحرمات بالنكاح اولانی قوله لیس حرمت علیکم اهماکم ثم قال
فی آخر الایه و اصل لکم ما ورثکم فكان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد هناك بالتحريم لکن المراد هناك بالتحريم لیس
الانی نکاح صحیح انتهی پس محط نظر ابو بکر رازی جمله و اصل لکم محل بحث صاحب تحفه جمله فما استمتعتم و استللال
ابو بکر رازی بسوق کلام دست لال صاحب تحفه بجزت فاذا چون در میان کلام صاحب تحفه و ابو بکر رازی
بون باطن باشد پس خداوند که قول امام رازی که در کلام ابو بکر رازی گفته چگونه در کلام صاحب تحفه
جاری خواهد شد انتی اقول چگونه از این جواب جناب سید کلام صاحب تحفه بخاطر عاقل تواند رسید که منو مراد صاحب تحفه از کلام
بنیال شریف لکین می شمرم نکست از بنیال شریف می عالم بالا و وقت طبع والا توان دریافت باجماع مقصود صاحب تحفه نیست که اکثر
داخل لکم الخ متحقق نکاح و می است و ان تنفخ علیه فما استمتعتم است پس اگر مراد از منفخ عدا و فرغ علیه نباشد خلل در
نظم واقع میشود و تفریع باطل و جمله تفریعیه را جمله استمانه قرار نمیتوان داد و قول صاحب تحفه که باز بر حسب
نکاح کسفر میفرماید الخ دلیل واضح است بر آنچه بیان نموده شد و هرگاه با احتیاط فخر الدین رازی التمیم
کریمه و اصل لکم از نکاح دائمی و متعه ثابت گشت و منافاتش با نظم قرانی که ابو بکر رازی توهم نموده بود
منفی گردید پس متفرع علیه عام بوده باشد و تفریع فرد خاص بر عام شش تنه ندارد و منافاتی با نظم هم نمیرسد پس
توهم منافات نظم که استاد فاضل رشید نموده آرد به اعتبار ساقط باشد و نه از جهت جناب السید بکذا
شیخه ان یفهم به المقام و عدم تطفن الفاضل الرشید بمنزله متعرب عند ولی الاقام بالجماع هرگاه دخول متعه
در آیه و اصل لکم موافق نظم باشد تفریع متعه بر آن نیز موافق نظم خواهد بود و فلا تغفل قال السید الوحید
بلکه سیکویم که اگر محمول باشد بر حکم نکاح لازم آید و وقوع نکاح در بیان حکم نکاح در یک سوره چه در اول آن حق تعالی
فرموده فانکحوا مطایب لکم من النساء الا یتعدا زان فرموده و اتوا النساء صدقاتهن بحکم لیس مثل این آیه بر متعه
اولی باشد از حل آن بر دوام نکاح لازم التکراه و التاسیس اولی من التاکید و این وجه را فخر رازی از قبیل
شیعیان ذکر کرده و جواب آن نتوانست که بیهوده پس موافق نظم آیات سابقه هم حمل ان بر متعین است
قال الفاضل الرشید این است لال که از قدامی شیعه متواتر است مقام کمال استجاب است
بر وجه اول آنکه وقوع نکاح بر مسلم نیست زیرا که کریمه فانکحوا مطایب لکم من النساء الا یتعدا نفس است در بیان عدد
و ظاهر است در اباحت نکاح صاحب کاشف البیض میفرماید قوله تعالی فانکحوا مطایب لکم من النساء شمی و

(The following text is transcribed from the manuscript page shown in the image above.)

و عدم تعرض فقر رازی را در آن سخن فی بر آن قیاس فرموده اند پس منشا آن عدم تامل در مطاوع کتب است
صواب است زیرا که جناب طبعین با طایفه اشاره جواب از طریق اشارت بیان فرموده و سبب آن بخلاف این است زیرا که
بیانش آنکه جناب طایفه بعد از اثبات اینکه اتحاد یعنی البطلان در سبب اولیا نیستند و سبب اولیا از علایق این نیستند و در این
اتحاد و قبول نیست که گردید بحدیث قدس سره و بیعت شریع مناصب و غیره آنرا مقبول است و بحدیث از علما کشیدند پس هر چند
بعضی و اثبات آن متعلق نیست چه عده آنچه در صد و اثبات آن بودیم الحمد لله منصفه ظهور سائریم و آن نیست که فرقه حلوه
و فرقه اتحادیه یعنی باطل از اصناف صوفیه اند مطالب آنچه علامه بآن تصریح فرموده مکن ترا میگویم که آنهم غیر حقه
علما می منشورین است چه معلوم است که قرب و منزلت الهی که جناب ابنیاد و اصیار حاصل بود و سبب حاصل
نیست و بعد از اینکس از لغات روایت نموده که ایشان یعنی آنکه معصومین بلکه که دلالت بر اتحاد ایشان با خدا داشته باشد
گفته باشند بلکه چون اشال عبداللہ بن سبا جناب علی بن ابیطالب را خدا گفتند حضرت آنهارا با آتش سوخت
و حسین بن منصور نیر گاه دعوی خدائی کرد و توفیق متضمن لعن او بیرون آمدن است و این کلام دلالت تمام دارد
اولا بعدم تعلق غرض بعضی و اثبات بعضی اتحاد که بحدیث قدسی و خطبه البیان و غیره بآن تمسک بسته
و ثانیاً بر اینکه احدی از لغات کلمات ضمنه اتحاد را روایت نکرده پس لا محاله خطبه البیان و الاصحاح از روایت
ثقات نباشد و شتمار عدم اعتبار خطبتین مذکورترین فیما بین علما می مذکور است اما غرض از تذکار است از
تصریح تزییف و تضعیف آن فرموده ما اشاره و کنایه که نزد عقلا ابلغ من تصریح است گفتا فرموده کتب
احدی از علما می اعلام فرقه ناجیه در کتب معتبره آن هر دو خطبه مذکور کرده و اگر بعضی از علما بقوله روایتش
کرده باشند از محل اعتبار ساقط است پس قیاس آن بر آن سخن فیما بین صحیح نباشد زیرا که فقر رازی در صد بیان
اوله و احتجاجات اما به برابحت متعده و تنصیری نقص گفت و با و معنی آن تعرض شد جواب اولی و دوم آنرا اشاره و
صراحتاً فرموده بخلاف مسئله اتحاد و کلاً یعنی علی اولی الرشد اما اینکه فرموده که جناب سید کلام صاحب خطبه
پاره پاره ساخته بعضی اوله او را ذکر فرموده پس جوابش آنکه چون رساله شریف باریقه موضوع و موضوع بر آن
نقص تخف نیست بلکه رساله مفروضه بر اسباب است و مطالب عده در خوانند معروضه پسین گشته پس هر جا که فقر
بنقل کلام صاحب تخف داعی گشت در اینجا قطعه از کلامش بقدر حاجت منقول گشته و چون آن رساله نقص
نیست استیجاب کلامش و نقل عبارتش لفظاً با حفظ غیر لازم یا جمله هر قدر یک از کلام تخف در فائده را بخواج
بود در اینجا ذکر شد و هر چه در فائده نماند طلب بود و منقول گردید و لا غایه فیہ و لا غایه اما عدم نقل دلیل تقدم

تحریک بر تحلیل پس وجش آنکه اکثر اعلام سخنان مثل خرازی و قیابوری و غیرشان تعرض بذكر ان لغرض بوده
پس هر چه وجه عدم تعرض شان خواهد بود همان وجه اعراض جناب سید از جواب است و اشارت بقوت آن دلیل
یا وصفت ظهور و بین ان مقام استغراب است چه هنوز محل اجراء قاعده تقدیم تحریم علی تحلیل بجای نیاید
شرعیت نرسیده زیرا که امر قطعی محل مشکوک استخبر بر اصل حل بمقتضای یقین لایزال الایقین باقی است
اتفاقا کما سلمه اکثر مشیدین قبل پس اجراء قاعده تقدیم تحریم در ان باطل و از حلیه صحت ماطل باشد و قد
تقدم ما یعلق بذلک فیما تقدم علاوه آنکه در بیان عدم نقل کلامی و اسقاط ان فرق بین است چاکرانی
و آخر عبارت منتظمه متقدم بدون اشعار حذف البعض من البین منقول شود و وسط آن از میان سا قط
کرده اید البته اسقاط و تغییر فی نقل لازم آید اما کلامیکه ناقل را غرض بقا نشد و تعرض بوجهش منظور باشد
حذف ان از ثوب نقض میراست و تغییر عدم ذکر کلامی یا ذکر ان و عدم تعرض بجهاب آن تفاوت بین دارد
اینجا ذکر عبارت تحفه بنا بر عدم تعلق غرض به آن نشده و خرازی فکر دلیل ختم نموده و تعرض بوجهش نکرده
فان هذا من ذاک و فصل و کمال احدی منافی بحج او از جواب بعض اوله و تحفه او در بعض سائل نیست
چنانچه قول امام مالک لا اوری و جمل سئل مشهور است و در کتب سنیة مذکور و ظاهر او جناب محقق مکی
از ملک المناظرین که در حق خرازی فرموده ملک المجادلین است چنانچه علامه و جوینی از علمای اعلام
در شمس باز موده و تلقای طین بنای لغت الجسم من اشهر الایضیه شیهات جلها و ایهة واقفی شیهة
المنیرین و غیره زیوان الاکبر و طالما اعتنم به اشکون و نهتم الامام الرازی است و امام الشکلیان
القاب مشهوره این بزرگ است اما لفظ فاضل و علامه سید از القاب ذالیه متعارفه و آداب مخاطب
علما است و چنانچه بعض القاط مشهور بتعلیم او در کتب شرح اشارات واقع شده همچنین تصریح بجهل و تجاہل و خط
خطوات او نیز فی شرح واحد من الموضع واقع فلی موضع و قول الفاضل الشیخ ان الشیخ لم یبین ان نه

القضية اولية او برهانية ثم حكم عليها بانها برهانية ثم تجل في اقامة البرهان على ما قدمتموه من البرهان في جوابكم عن الاشكال
في الاشغال بها انتهى وفي موضع اخر في نفسى ان تعلم ان الرجل في علم قدر من العلم انما هو بانها في الاشغال
في الجاهل في كثير من المواضع تقر بالجهل انتم وقد قضيت مثل الخرازى او سائر علماء عامه
مجال ارتباطي ليست لكن انصاف كذا في مستلزم سلوك اير بر جاده انصاف انصاف لا سيما انظر الى قاعدة
جواز تفصيل الفضول على الفاضل قال السيد الوحيد قولك ليس تحليل فروع اسئلة قوله سودا
سفت است قولك بر قولك است بانك يابز غم فاسدش لازم ورايد كه اگر كه كبرى بد كبرى سفت بد بحث سفت
مردن بان كنى حرام بوده يا نذير كه سوداى مفت است ورايد بان در انجا عمل يابزده حال را كه
اير اسلام جاز است پس در حقيقت مطلوب انصاف است ورايد بان اسلام است ودر حقيقت
شيعيان كار خود ميكنند انتم قال الفاضل انكر شيعي از عبارات واضح الدلالة است ورايد بان
مردن و زبان به سب و دشنام كردن جواب عالمانه نيست چه اينكه راجع به طرقيين بخوبى سر و قلم برده است
پس حاجت بطرف طرف عزيز در تحصيل فضل و كمال و اكتساب قوانين نظر و استدلال بهر جهت است
اين اجمال آنكه كلام صاحب تحفه نفس صحيح است ورايد كه ميه داخل لكم ماورد لكم مفيد تحليل است ورايد بان
محرمات است بشرط طرح كردن مال درهم و نفقه و چون در تحليل فروع و اعاده ان اين شرط يافتند ورايد بان
آن سودا سفت است پس اين هر دو باطل باث و چون كلام صاحب تحفه بلكه بطور كبرى ذكر و در حقيقت
ورايد بان اين تحليل باعث بار كجاست تحليل بلكه ميهين از انصاف الاما ملكت ايمانكم مستند ورايد بان
ايمانكم اعم است از انيكه بشرط باشد يا بهر بابا رثا پس جاريه موهوبه در يك از انواع تحليل است ورايد بان
داخل است بخلاف جاريه محله معار و كه ملك ميهين واطى است و نه سگ و متبذرة بالمال و سگ و متبذرة
داخل باشد و بيقام بر ذمه مجيب و اجب بود كه جاريه معاره و محله را از محرمات خارج و در محله است ورايد بان
سگ و نه اينكه بر لفظ سوداى مفت بطريق نزاع لفظي كاوش جاكرده از جواب اصل مطلب انصاف است ورايد بان
ميرفت و با انيمه گويم جاريه موهوبه سوداى مفت نيست بلكه طعام و سكوت و در اوقات عار و ديگر فروع
سعيشت او بر موهوب له لازم پس سوداى مفت نشد بخلاف محله معاره كه چيكيه از اين ضروريات است
او بر تحليل له لازم نيست پس سوداى مفت باشد انتم اقول براي هذا اين ماجراي شكوت را بايد ديد كه خود
عبارات استاذ در البصفت واضح الدلالة متصفه ورايد بان انصاف است ورايد بان

که پس تحلیل فرج و عارده آن ازین شرط باطل شد زیرا که آن سودا مفت است دلالت صریح دارد بر آنکه تحلیل در جملة
داخل کلم داخل و بقین ان متغوا باوا کلم خارج است و در شاد و تاب میفرمایند که کلام صاحب تحفه بلکه منطوق کریمه مذکوره
نص است در اینکه تحلیل مختص بنکاح است بجهان الله اگر مرد از احوال در کریمه مذکوره احوال بالنکاح است و پس
تحلیل جاری از اول امر خارج است تسبیح اخراج بشرط ابتیحا چیت و اگر احوال مذکور شامل غیر نکاح هم است پس
لا محاله عام باشد از جمیع احکامات منحلله مثل نکاح بقسمه و ملک بجهن و در صورت اگر اخراج تحلیل بقید ابتیحا خواهند فرمود
خارج همه ملک بجهن نیز لازم خواهد آمد و هو المطلوب و ظاهر عبارتیکه از تفسیر زاهدی در صدر رساله خود نقل فرموده اند خبر
عامه مخزون نموده که در تفسیر اجتماعی فرماید که بخوبی بهای خورشید یا بجا بین معلوم بعشره فمافیه یا ملک
بجهن بجهن غیر معتدراست و استثنای الا مالک ایما کلم از حرمت محضات دلالت بر عدم حرمت محضات ملک بجهن
کفار دارند نص بر اباحت مطلق ملک بجهن مگر بر دلالت انحرافی و خود تکرار احکام قرآنی و اینکه و اب کلام الهی تکریر است
مستحق باطله تحلیل علی اختلاف القولین یا از قسم نکاح است یا از ملک بجهن چه ملک اعم است از ملک بجهن و ملک بجهت
نیکون المحلله خارج عن المحرمات و داخله فی المحللات علاوه آنکه تحریم و تحلیل بعضی بحدای منصوص فی القرآن بسیار
متواتر و شایع است میشود پس بر اقتدیر عدم شمول ظواهر قرآن صراحة بعضی احکام را نفی آن را سا غیر لازم که
فی تحریم نکاح المرأة علی عتتها مثل نفی تفسیر زاهدی قوله تعالی و اصل کلم و در کلم ای ماسوی ذلکم و لیس فی کتاب الله
غیر ذلک و قد ورد ان خبر تحریم نکاح المرأة علی عتتها و خالها و هو من الاحادیث المشهوره حتی بخبر تخصیص الکتاب
و هو قوله تعالی و اصل کلم ما و در ذلکم بذراع خاص منه المرأة علی البنته و علی الخالة و علی بنت الخال و علی بنت الاخت
اتقی اقول فلیکن التحلیل که ذلک پس واضح گشت که در کلام سید سید از اصل مطلب صاحب تحفه عماض
بوقوع نه پیوسته بلکه تعلیم زرشید را غفلت از مطلب استاذ خود طاری گردیده و مسند است و ششم باعث
گشته به کلم سودای مفت و مقام تشیع بر زبان آوردن و تحلیل را از مجرمات شرعی قرار دادن که راجع است
اباست زنا بسوی قائلین تحلیل است و ای قدر ابلغ منه است و ششم نباشد و آنچه بخیرش در مقام سازه
شود و لازم این تشیع معترض بیان آید سبب و ششم نباشد ان بذلشی عجاب و اما اتفاق و کسوة جاری پس از
توابع ملک بجهن است نه از شرط اباحت و طی و ملک و لهذا اگر احدی اخلال بانفاق و غیره نماید تارک و واجب
خواهد بود و اینکه و طی بر او حرام باشد فلا یكون كما یوقف علیه جواز الوطی و بشرط به کیفیت و اگر شخصی بعد وقایع
عدم یدیه اعتاق نماید مطابقا تعلق انفاق و کسوة با او نخواهد شد مچنین اگر بهیة منفعت بشرط انفاق و ارب و التزام

بوده باشد اتفاق برادر لازم خواهد بود فان المؤمنین عند شروطنهم قاتل قال رسید الوحید بلکه سودای
در ان مقام بر زبان آوردن سیر ادب بجناب رسالت است و این امر اگر چه نظر بکلیه و ان الرجل غلب علیه
الوجه که از سیر ایشان سر زده بعید نیست لکن شاید اینست هم با سارت ادب شاه صاحب در حق آنحضرت
نباشد بالجملة بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کشف و در ذیل تفسیر کریمه و امرة مومنة ان و بیعت انفسها
للنبي الاية تصریح نموده اند باینکه از خصائص آنجناب بوده که اگر زنی خود را با آنحضرت همبند نماید و بخشود و در حق
بر آنحضرت حلال باشد و نقل نموده اند که از این قسم بوده اند میونه بنت حارث و زینب بنت جهمه و ام شریک
جابر و خولیت حکیم پس بنا بر زعم فاسد صاحب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفتاح اهل آورده باشند
قال الفاضل الرشید از کلام صاحب رساله که خواب صفت تحفه فاده میفرماید حیرت بر جبهه پیش
می آید و عجب بر عجب روحی نماید و کلاسیکه در ان مقام فرموده کل سید عجب و درة التاج غایب است
بیانش آنکه خود از بقیای وی و صاحب مدارک و صاحب کشف نقل کرده که انیمه تهریج نموده اند باینکه از خصائص
آنجناب بوده که اگر زنی خود را با آنحضرت همبند نماید و در حق بر آنحضرت حلال باشد و تهنه مخصوصه
آنحضرت صلعم از حکم ابتغای مال مخصوص همین کریمه است که صاحب رساله جابر تویم ارجاء شنبه خود باره
از ان نقل کرده تتمه آید رساله مذکوره است و بی زده و امرة مومنة ان و بیعت انفسها للنبي الاية و ان الرجل غلب علیه
یستلکها خالصة لک سن دون المؤمنین و تحقیق شیخ فیر جابر بودن همبند کرده را از خصائص نبوی قلمی
علیه و آله و سلم گفته اند صاحب شریع و را و اهل کتاب النکاح میفرماید ان ثالث فی حصان النبی و بیعت
عشرة حصانها موفی النکاح و هو تجاوز الاربع بالعقد و کان الوجه الوثوق بعدل منسوخ و ان غیره در ان
بالنبي و لا یزیم بها حر ابتر و لا انتهار انتی پس خداوند که از کلام صاحب تحفه که طعن بر کسانی میکند که
ان متعوا باسوالکم و دخل اند و بالعقبه زنهار که حالت شان با بقاء و بالمال بقید است و ان ابتغای مال غیر
و می کنند و چگونه سیر ادب بجناب رسالت آید صلی الله علیه و آله و سلم که بشهادت قاتل قول ان متعوا بالمال
از عموم آن خارج اند متوجه میشود بلکه آنحضرت را از منصب عالی خصوصیت فرود آورده و زعم ان متعوا بالمال
فهمید و طعن صاحب تحفه را بطرف آنحضرت متوجه دانستن سوطن و ماخذ ان مذکور ان کمال بجهت ادبی و فقهی
که نیم انچه گفته است که پس بنا بر زعم فاسد صاحب لازم می آید که آنحضرت هم سودای مفتاح اهل آورده باشند
انتی غایت بنیاست و از وزیر که خود کریمه و امرة مومنة ان و بیعت انفسها للنبي الاية از کتاب الله نقل نموده پس

قول الی آخر آیه نیز در رساله موجود است پس تنبیح او شنیع باشد و احدی از عقلا بان تنفیذ و نیشود و از ادب
 منصفین بمراحل دور و سن لم یجعل الله له فوزا فما له من فوز و نهانی الطهور کما النور علی شامق الطور قال السید
 الوحید در فتاوی کافوری چنین نوشته رجل غاب عن امرایه عشر سنین فترجعت بانثروا کانت المرأة
 تلک کل سنة ولد افا لاه لاد الزوج الاول عند یحییة و علیہ الفتوی انتم سبحان الله شاه صاحب این بود
 مفت خود را چهره افروشی کردند که بدینکه زبان طعن و ملام دراز میکنند انتی قال الفاضل الزید
 شاه صاحب این سودای مفت را فراموش نکرده اند لیکن بحجت شریک غالب بودن امامیه در برج و خنجران
 ابن سودا از طرف ان اطمینان خاطر حاصل دارند بآتش آنکه علامه حلی در ارشاد الاذمان بحضرة فاضله قریب
 که دل زانیه پس زوج او میباشند چنانکه در کتاب النکاح در مطلب ثالث از مقصد خامس آن کتاب که در لواحق
 نکاح است میفرماید ولو وطیها زان قال له للزوج الی آخر الروایة لیس بحکم این روایت اگر شخصی نکاح کرده غایب
 شود و تا پنجاه سال بلکه قدری زاید بر آن در غیبت بگذراند و زنش در هر شک شاه بچازد و نازاید این قریب
 صد اولاد که بر سر مال زوجه اش ریج حاصل شده براسه زوج او خواهد بود و اینجا باید دانست که احقر بسیار
 در یمقام و بعضی مقامات دیگر محض بغیر درت جواب ذکر بحج روایات امامیه نموده است نه باین تنبیح و لهذا ذکر
 مسئله متعه و در تیه که قاضی نور الله شوشتری در مصاب النواصب در طالع شانه دهم از جند چهارم بان عبارت
 صاف نموده است و ذکر سائل عجیب دیگر در یمقام و مقامات دیگر که مناسب نموده اند بر قدر ضروری جواب
 در است ترک کرده اقول کبریت کلمه تخرج من افواههم حال خوش فیه علامه سنیة ملاحظه باید فرمود که بجا تعبیر
 علمای اعلام فرقه حقه و انیسر سید و بنافه خود بهمتان و افتراب ایشان می بندند و تا حال احد از ستانین
 بدهب امامیه هم چنین مسئله تراشی نکرده باشد که بدهب شان العیاذ بالله با وجود غیبت زوج و عدم حرم
 تا سالهای و از اولادیکه از زانی بهریج و محن بزوج او می باشد حاشا و کلا بلکه این ارباب تجارت محض
 یکاسب فرقه کبیه است و بس مطلب عبارت ارشاد الاذمان نیست که اگر زوج و زانی هر دو با زانی در
 نموده باشند بمعا و الولد للفراش و للعاهر الحجر بحق ولد بزنج خواهد بود اجماعا من اهل الاسلام طر او جناب
 علامه در ارشاد او کلا تصریح فرموده باین شرط دخول و من غیره است شهر من حین الوطی و عدم تجاوز اقصای الحمل و بعد
 بیان ما يتعلق به فرموده و اقول قول الزوج لو اختلفا فی الدخول او الولادة دخیل و متعلق بالجنون لکنه لیس بمشهور
 لا یشترط الا باللعان و کذا اختلفا فی المدة ولو وطیها زان قال له للزوج انتی ویرک سیک اندک ادا کی و ادا کی و ادا کی

عبارت ختانی نذر دو یوضه مانی قواعد العلایمه حیث قال بعد ذکر شروطه الثالثه المذكوره مفرا علیها بکذا فلیعلم
 او ولدته حیاً کلاً لا قتل من ستة أشهر من حین الوطی او اکثر من نفی الحمل باتفاقهما او بغیبه لم یحضر الحاقه وینی
 عنه لیر لعان مع جماع بشرط لا یجوز له الغیبه لیتهم فحوراً او لیتقنه فان لقاه لم یقت الا باللعان ولو وطی له ویتهم
 وطایا اخر لبعده فحوراً کان الولد لصاحب الفرائض لا یفتی عتلاً باللعان فان الزانی لا دلالة لیسوار شایه الاب او الزانی
 فی الصفات انتی وصرحت ان عبارت در مطلق حاجت بخشم بیان ندارد و نمیدانم که در صورت غیبت زوج یکسال
 یا زیاده چگونه عدم تجاوز اقصی المحل من حین الوطی که شرط الحاق است متحقق خواهد بود ولی فاضل رشید اقصی محل را
 بنابر مذہب حضرت سبکدگفته باشند که تا هفت سال هم بعض شان قائل شد و حضرت مالک خود در بطن والده اش
 چهار سال رحل اقامت انداخته ازین ذوالشهادتین شایه می بهتر چه بخوابی و اما ستمه دوریه که نصی مخصوص در کلام
 اصحاب ما بران غیر وارد لکن از عدم وجوب عدّه بر آنکه زمره طاعنین لقوی بر ستمه دوریه برآورده آنرا مناسی تشیع ختم
 اند و چون در حال یاس احتمال علوق و اختلاط الساب مفقود بناسی طعن بران فاسد باشد حال آنکه در بعض
 صور بنا بر مذہب اهل سنت صحت نکاح دوری در ذوات الاقرار هم متصور میشود و فضلاً عن الایس خباب حکمت
 آت زبده الفضلاء المدققین حکیم مرزا محمد دهلوی طاب ثراه در مجله فقهیاتش فرموده این سلسله معارض است
 بنکاح دوری که موافق قواعد و مسائل حنفیه جائز و سباح است بیا تش آنکه در برابریه و شرح و قایه واقع شده که چون
 طلاق در مردی زن خود را بطلاق یا کن باز خود در عدت نکاح کرد او را و یا قبل از مدی طلاق داد او را پس
 نزد محمد واجب میشود و نصف مهر و تمام کردن عدّه او لے فقط و برای طلاق ثانی عدّه نیست بروی برائے آنکه
 طلاق ثانی قبل از مدی است و نزد امام زفر عدّه بر او اصلاً نیست برائے آنکه عدّه او لے بنکاح کردن ساقط شد
 بر حسب نشد برای طلاق ثانی برائے آنکه قبل از مدی واقع شده چنانچه امام محمد گفته و هذه عبارة شرح الوقایه
 و لکن کس متدبر من یامن و طلق قبل الوطی فلیه مهر تمام و عدّه مستقلة هذا عند ابی حنیفه و ابی یوسف فان اثر الوطی
 فی النکاح الاول باق و هو العدة فصار کان الوطی حاصل فی هذا النکاح و عند محمد یجب علیه نصف المهر و علیها
 اتمام العدة الاولی فقط و لا عدّة للطلاق الثاني لان الزوج طلقها قبل الوطی فیه و عند زفر لا عدّة علیها اصلاً
 لان العدة الاولی سقطت بالتزوج ولم یجب بالنکاح الثاني بدلیل محمد انتی و در برابریه بعد نقل قول امام محمد فرمود
 قاله قال زفر لا عدّة علیها اصلاً لان العدة الاولی سقطت بالتزوج فلا تعود و الثانية لم یجب انتی پس بنا بر قول
 امام زفر که از اجله تلازمه و اصحاب رئیس الفقهاء ابو حنیفه است و ده بست کس موافق گنجائش وقت در یک روز باشد

یک زن نکاح و طی خوانند و در طلاق خوانند و در مقبول عادی گفته ان اصحاب ایحیة بقول ان کل قول قلنا
 به فقه کان قولاً لا یحیة فیه نتمی کلامه زیرا که امر فاضل رشید در رساله عزة الراشدین بعد نقل این کلام گفته
 بحیرتم که از عبارت شرح وقایه چگونه استدلانی کرده میشود بر جواز نکاح و طی کردن ده بیت کس موافق کجایش
 وقت در یک روز با یک زن بطلاق دادن آن چرا که در نیعاریت بصاحت و وقید موجود اند که سبب آنها
 را که قدرت بر فهم عبارت عربی داشته باشند این قسم توهم باطل بخاطر نخواهد رسید مگر آنکه مسئله مفروض است
 در آنکه زوج زوجه خود را طلاق بکن داده باشد و باز خود در عده باو نکاح کرده باشد باز طلاق داده باشد چرا که
 گفته است و لو نکح معتدته سن یا نیه آنکه غیر زوج باو نکاح کرده باشد تا نقد و آنکس ثابت شود و دوم آنکه فرض
 کرده شده است که طلاق ثانی قبل از طی واقع شود چرا که گفته است و طلق قبل الوطی و هرگاه طلاق قبل از طی
 واقع شود پس از زوج مطلقه هم یک مرتبه طی باو باید طلاق صورت نگیرد بابت چه جای آنکه ده بیت کس باو طی
 کنند و زوج او را نیز پیش از دو تطلیق در صورت بودن زوجه است و باینکه تطلیق در صورت بودن او حره جائز
 نیست پس تا به این چه رسد که اشخاص کثیره در یک روز باو نکاح و طی کنند و طلاق دهند اصلاً بخاطر نمیرسد
 که از این عبارت بجائے خود چه معنی فهمیده اند و چگونه بر نکاح و در یه بان استدلال کرده اند استی اقول سبحان الله
 خوش فہمی علمای سنیه را ملاحظہ باید فرمود که بطالب عبار کتب فقیہ سہلۃ متداولہ مذہب خود و انیسر سند پس تا
 بطالب عبار خصوم و دیگر کتب فاسفہ مذہب خودشان چه رسد باجماع محصل مضمون عبارت شرح وقایه است
 که اگر زوج زوجه خود را طلاق بکن دهد و در آن ساعه نکاح نماید و باز قبل از طی طلاق دهد و زوجه خود را از
 زن ساقط است و فوراً با مرد اجنبی و دیگر نکاح میتواند کرد و او را طی با آن زن جائز است پس در این صورت
 هرگاه بکر زوجه خود را طلاق بکن و او را باز نکاح کرد و قبل الوطی طلاق داد و همانوقت عمر را نکاح و طی با او صحیح
 است و بعد ساعتی هرگاه عمر چنین حرکات نماید خال را نکاح و طی با او در همان هنگام جائز خواهد بود و بطی
 جراً الی ما لینی طاقۃ المرأة و توار علیہا الرجال و یتعاقب علیہا الوطی و یل یزید الی الانکح الی الدورۃ و التبع
 الفورۃ پس بحیرتم که از تقدیر بقیدین مفروضین اعنی تطلیق او لم یزوج زوجه خود را بطلاق بکن و تطلیق ثانی
 او قبل الوطی چگونه مخدوم و لزوم دوریت نکاح مترفع میشود کاشش اینقدر می فهمیدند که نشاء لزوم دوریت ساقط
 عده است که بعد از فرض وقوع قیدین لازم شستہ پس قیدین سابقین که بحسب زمان سابق از زمان سقیزاد
 اسقاط عده است چگونه موثر دفع مخدوم تواند بود و بل تیغہ مثل ماقفہ بر جل رشید و لایفیک مثل خیر

دیگر صورت های شکار دوری نیز بر آوردن ممکن چون مقام استیلاوی است بنقل عبارت مجله فقیهات اکتفا رفت
و نظر باختصار از ذکر مسائل بر بیهوده سینه شل لغت تحریر و غیر آن اعراض نموده شد من شار فلیح جمع الی مصائب
النواصب و غیره قال السید الوحید علاوه آنکه عطاء بن ابی رباح که از جمله تابعین بوده و ابو حنیفه کوفی در
حق او کلمه مارکیت فیمین لقیث افضل من عطاء بن ابی رباح فرموده چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در رجال مشقه
گفته قائل بجواز تحلیل بود این خلکان سیگو یکدفعه نقل اصحابنا عن مذہبہ ان کان یری وطی الجواری باذن
از بابین و از ابو الفرج عجله نقل کرده ان عطاء کان یبعث بجواریه الی اصفیانه سجان الله انیت حال شواہد
ایشان اینست قال الفاضل الرشید بن طعن مدخوع است بچند وجه اول آنکه معارض است بائجه که
علامه حلی در نسخ المحن بر فقهای اربعه و دیگر مجتهدین اہل سنت بر اصول و فروع ایشان طعن کرده مخالفت حکام
ایشان را بکمان خود با عقل و نقل ثابت نموده حال آنکه در اکثری از ان احکام اجله علمای امامیه با مطعون فہم
شکرت دارند اگر چه انقسم مسائل در کتاب مذکور بسیار است لیکن در بنیقام رد الاختصار بزرگ و شایہ اکتفا
میسر و اول آنکه علامه مذکور در سلسله سالبعه که در مباحث اصول فقه است در فضل ثانی در بحث سابع میفرماید
فہیت الاماۃ من تابعہم من المعتمد الی انہ لا یجوز لشیخ الشی قبل وفقہ و فہیت الاشاعرة الی جوازہ انتہی
مختصر و حال آنکه شل نسخ سفید کواستاد شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی است در نجی یا اشاعہ شکرت دارد چنانکہ
صاحب معالم الدین از امامیہ سیگو یکدفعه الحق عن المغیر القول بجواز لشیخ قبل حضور وقت الفعل و ہونہ
اکثر اہل الخلاف انتہی شایہ دوم آنکہ علامه مذکور در کتاب مزبور و دیگر مولفات خود و دیگر علمای امامیہ در
معنی فہیت خود روایت بہو آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در صلوۃ از مطاعن اہل سنت شمرده اند چنانکہ
آنکہ فلیحی در کافی و شیخ الطائفہ ابو جعفر طوسی در تہذیب باسانید صحیحہ قصہ مذکور را روایت کرده اند و شیخ
صہبوق ابن بابویہ فی کتاب عیون اخبار الرضا از ابو الصلت ہروی روایت کرده قال قلت للرضا
علیہ السلام یا بن رسول اللہ ان فی سواد الکوفۃ قوما یرعون ان الہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لم یقع
علیہ السہونی صلوۃ فقال کہ یو اللہم اللہ ان الذی لالیس ہو اللہ انتہی و اکف شیخ مذکور در سن لا حنفیہ
الفقیہہ در اخبار باب احکام السہونی الصلوۃ بتفصیل ہرچہ تاملہ اثبات سہو آنحضرت صلعم نموده و بر شکرین
روشنی فرموده و وعدہ تصنیف کتابی مستقل در اثبات سہو آنحضرت نموده و صاحب شانی شایہ کافی گنجد
نیز در شرح باب حج اللہ اثبات سہو آنحضرت نموده پس انچہ صاحب رسالہ از طرف علامہ حلی بجت ذکر انقسم

مطالعن مشترک الورود جواب خواهد داد از طرف اهل سنت نیز بحجت اشتراک عطا یون الی براج بالانصب در آخر کلام
 بر عظم صاحب رساله طعن مشترک الورود است همان جواب را قبول خواهد فرمود و دوم آنکه صاحب نزیه شافعی
 جایجا بحجاب باینهم تحفه اثنا عشریه میگودید قولیکه صاحب تحفه ذکر کرده شاذ و متروک است مناظره اعتراض بر
 فرقه یحییوندانند چنانکه نقل یحیی عبارات آن در جواب فائده ثانیه گذشت و چون قول شاذ و متروک مطابق
 تصحیح او مناظره اعتراض بر فرقه نشود پس چگونه قول فردا حد از فرقه عظیمه موجب اعتراض بر فرقه تواند شد
 سوم آنکه مناظره طعن بر فرقه سائل مسئله جمهور آن میباشند قولیکه شخصی از ایشان بر حسب اعتقاد آن فرقه خطا
 گفته باشد و تمامی علماء فرقه تحفه او در آن قول کرده باشند و از طریق استعجاب و استغراب ذکر کرده
 باشند قال الشيخ الکامل المکمل ابو الحسن الشافعی قدس سره فی المنح الوفیه علی شریع المذنبه الفقهیه الکلیه
 یعنی الوطی لایحوز فی الشریع الا باحد من عقد نکاح او ملک بین لقوله تعالی و الذین هم لغیرهم جافلون الا
 علی ازداجهم او مالکات الیما منهم یریدون الا ثلاث لهما و ما روی عن عطاء من اباه الطریق العارثه لایح علی
 استی در کتاب طبقات تابعین مذکور است که گویند از عطاء دو حکم غریب در باب فقه مروی است حکم دوم چنین
 دی است و طی جاری را باذن ارباب شان انتهی و چون جمهور علمای امامیه و یانیه تحلیل فاکل از طعن خطا
 تحفه بر ایشان متوجه باشد بخلاف علمای اهل سنت که جمهور ایشان قول تحلیل را که بطرف عطاء منسوب است
 بطریق استعجاب و استغراب ذکر میکنند و در آن میانند آنچه طعن آن بر جمهور ایشان منتهی نماند و چهارم آنکه
 چون شل هشام بن الحکم و غیر آن که سبب افترا پردازی آنها بر ائمه اطهار در اجابت عقاید از طرف انجمن طاعت
 نمکدیب و طرد آنها به ثبوت صحیده باشد چنانکه نقل آن معزیا الی الکافی در جواب فائده رابعه گذشت و کیرا امامیه
 آنها را از مخالفین ائمه قرار داده باشند چنانکه نقل آن از احتجاج در رد همان فائده گذشت و با وجود آن که ائمه
 آنها را از ثقات شمرده طعنه بر آنها نمی نمایند در تصویرت ایشان را بر اهل سنت بحجت توثیق عطاء که در سلسله
 تمکیز و طرد او نموده و نه گذر بے از او در اصول مذہب یا فروع ان منسوب الی معصوم او غیره واقع شده و
 روایات طعن او در کتابهاست که نزد اهل سنت در اعتبار و صحت احتجاج شل کافی طینه و احتجاج طبری
 باشند واقع است بهیچگونه طعن سزاوار نیست بحکم آنکه هرگاه با وجود صحت شتاین اعتقادیه و غیر آن از
 امثال هشامین و غیره و نسبت آن بطرف ائمه اطهار اخبار قبح شان نزد شیعه تاویل پذیر باشد چنانکه
 والد ماجد صاحب رساله تاویلات بسیار برای آن اخبار در صورت جواب عقیده ششم ذکر کرده اند و کلام است

آنکه فرموده اند چون با وجود اخبار حرج که در حق چنین بزرگان مروی گشته هرگاه در عقیده علمای شیعه که در باب
جلالت شان ایشان دارند و این راه نیافت پس معلوم گردید که این نیست که بحجت کمال جلالت شان حضرت
عالیشان پیش از صواب نهاده ایشان انتم مختصر پس اهل سنت نیز همین کلام لفظاً باللفظ از طرف عطار
بن ابی رباح در پایه جواب خواهند گفت انتی اقول این کلام مدفع است باینکه وجه ادل از وجه مذکور تمام
است زیرا که علمای مکه در مقام طعن بر اهل سنت بعضی از مسائل را ذکر کرده اند با وجود اشتراک بعضی علماء
اعلام در آن سببش غالباً آنست که در انعقاد جماع بنابر مذہب ما دخول امام شرط است و هو الکافی
فی تحقیقه و مخالفت بعضی معلوم السبب در آن غیر مفرگوشل شیخ و سید بوده باشند بخلاف جماع مخالفین که
مستسک شان در باب حجیت آن حدیث لا یجتمع علی الفصل است و ان بدون اتفاق جمیع است از حاکمیه
عاری است پس هرگاه در ما نحن فیه که سئله تحلیل جواری باشد مثل عطار بن ابی رباح که ای جمله تابعین و یقین
و ممدوحین مثل امام عظم است قائل بحجیتش باشند لا محاله اجماعی اهل سنت نتواند بود اجماعاً ثابت حجیتش آنها
را نمی رسد که بمسئله که در مذہب شان اختلافی باشد طعن نمایند بر شیعیان بخلاف سئله جمیع تابعین الامیه
و ان خالف فیها بعض منهم من معلومی السبب مخصوص مرام آنکه قول مخالف اجماع چونکه از محط اعتبار ساقط است
و وجودش کالعدم میباشد لهذا در ما نحن فیه قول نادر مخالف اجماع را معتبر ندانسته اند بخلاف قول نادر که از علماء
سینه سرزده زیرا که آن قول چون در حقیقت با دم اساس اجماع ایشان است نه مخالف آن و مجوزند است
و عدم شهرت که اقصای کای سنیا ان است دلیل بر بطلان آن نمیشود و خلاصه اوده کالعدم و استحال
بیت مشهور مثل مشهور النادر کالعدم مستلزم دور است مع ان قولهم ربه مشهور الاصل له ایضاً مشهور
پس اعتنا و تعرض بآن منتهی آن بود بقی ان لقاتل ان ليقول در انصورت لازم می آید که قائل بقول نادر
از علمای امامیه نیز مورد طعن باشد من حیث که نه مخالف اجماعهم جوایش آنکه مخالف اجماع مع علمه بالعقاده
مذموم و ملامت میباشد و محتمل که مخالف را در وقت اجتهاد علم بآن حاصل نشده باشد یا در نفس الامر انعقاد
آن بعد از اقرارش او صورت گرفته باشد فلا یتوجه الیه الملام بخلاف اهل الخلاف لا ینتمون که در حجیه اجماع
اهل البیت حجراً و غداً و اوان علما و متحققه فاما طعنک باجماع اتباعهم علی مذہب المخالفین و ایضاً میگویدیم فارق
موجود است و ان اینکه اختلافیکه میان علمای ما رضوان الله علیهم واقع میشود هر یک موافق را بخود و مستند
از ادله معتبره از کتاب و سنت نبویه و احادیث امامیه معتبره در دست دارد پس اختلاف شان و خطای بعضی

نشان در اجتهاد معتبر خواهد بود بخلاف اهل خلافت که چون ناکب از طریق قومیة ابتلاع اهل بیت ظاهرین اند
 احیاناً اگر در بعض مسائل لقیل نادری بعضی از فرقہ حقہ شریک باشند چون مستندشان مخالف تقلید است که
 مستند ما است اتجاه طعن بر ایشان خواهد شد نه جواب نشان باعث ثواب است و نه خطای نشان معصوم
 معتبر و این طعن بلاخره آنکه در ارجح بسوی مستند ایشان میشود نه بسوی نفس مسکله و بوجه آخر سبکویم چون
 فروع فقهیه متفرع است بر اصول و مبدء وصول مخالفین را با بدلائل قطعیه و بر این قاطعه باطل ساخته ایم
 پس همه فروع نشان از حیثیت شرع بر اصول مستاصله کاسده فاسده شان باطل بوده باشد و همچنین دلیل
 اجمالی بر ابطال کشته فروع نشان که نبی بر رای و قیاس است کافی لیکن تبرعاً علمای اعلام و تفصیل
 نیز از اول فقه تا آخر تعرض مسائل نامربوطه شان نموده اند و اشتراک بعض علمای و بعض مسائل با ایشان
 دفع اتجاه طعن بر ایشان بنمایند که معرفت و هرگاه انیراد استی پس سبکویم که حکایت محقق علیه الرحمه از شیخ
 سدید مفید قول بجواز نسخ امر قبل وقت انقضی اگر چه محتمل التاویل است باینکه مراجع باین شیخ ازامر است
 که عرض امر از ان تحت بار لو طین نفس مامور بر انجا عرض بوده باشد و پس نه اینکه ابقاء فعل مامور
 حقیقه از ان مطلوب باشد و در حقیقت ان امر باینکه نیست و از غل نشاء خارج چنانچه بعضی فقهین متذکرین
 در تحقیقات خود افاده فرموده که امر که ای قبل الوقت نسخ میتوان شد و تمسک کننده بعد از آنکه نسخ و بعد
 زانیه است بزمان است یا صدق تو بهما لیکن بعد تسلیم مذکور نسخ سبکویم که شبهه نیست و آنکه این قول
 مخالف اجماع است و در تمسک به خلافت معلوم انبب مضر نه در انعقاد اجماع ندارد و کیفیت و تجویز نسخ گذارے
 مستلزم اقرار به بدو انکار حسن و قبح عقیدین است چنانچه جناب علام در کشف الحق و غیر آن بان تصریح فرموده
 حیث قال فیه ذببت الامایه و سن تا لعم من المعترایه او لا یجوز نسخ الشی قبل وقت لان الفضل فی ذلک
 الوقت امکان معالیه استحال نسخ قبله و امکان مفسده استحال الامر به او لا و لا یلزم الیه و ذببت الامایه
 الی جواز و العجب انهم نسبون الیه الی فیه من اهل الحدیث من القائلون به فی الحقیقه لانه لا یمنع للبدل
 الا لامر بالشیء الواحد فی الوقت الواحد علی الوجه الواحد و النسخ عنه فی ذلک الوقت علی ذلک الوجه استی پس
 قولیکه مخالف اصول اصلیه باشد در حکم عدم زمان نسخ و العجب کل العجب که اهل سنت با آنکه سبکویم که انهم
 بنا بر محض اتهام اسناد قول ببدو یا شرع بسوی فرقہ حقہ بنمایند خود بان قائل اند و علمای مالک و امامیه
 الشیخ میفرمایند که انیقول مستلزم بد است و هذا اول دلیل علی انکارهم الیه و اقرارهم انما فی غیره

مجریه و اسناد بهم ام شیخ صدوق پس قائل بخوار سهرولی بنی علی الاطلاق نیست بلکه با سهراب بن السد فی
 غیر الاحکام الشریعیه قال فی الفقهیه لیس سهرابی کسی که مالان سهراب من اندر و جل و انما سهراب لیس انما بشری
 فلا یخذریا سهراب و او نه و لیس الناس سهراب حکم سهرابی سهراب سهراب من شیطان و لیس للشیطان علی الهی و الامیه
 سلطان و انما سلطان علی الذین یتولونه و الذین هم بشری و علی من تبعه من القادین انتم موضع الحاجة من
 کلامه لیس او لا یأثمیات باید رسانید که اهل سنت نیز با سهرابی که فی قائل اند تا اشتراک این بابویه با ایشان
 ثابت شود و متهمان را بقول هم بر عزم طاعتین خلاف اجماع امامیه است قال الشهد فی الذکر و بدو فی الیه
 من رو که بین الامامیه لقیام الدلیل القطعی علی عصیه النبی عن السهراب لیس فی ذلک غیر این بابویه انتم و اگر
 مخالفین نیز دعوی اجماع در بعض مسائل با وجود خلاف بعض ایشان نمایند مجرد اصطلاح توابع بود که خطی از
 جمعیست در رویه محصلش اتفاق اکثر است است و اعصمه مخفقه با جماع الكل علی ما لفظ به الحدیث النبویه
 و قول اکثر همان قول مشهور است و جمعیست مشهور بنابر مشهور ساقط از ساقط اعتبار اما وجه ثانی که ذکر کرد
 پس دفع است باینکه مراد جناب حکمت باب صاحب نزهه اثنا عشریه است که قول شاذ ساقط اعتراض
 بر جمیع فرق نمیشود و اسناد قول بسوی تمام الفرقه که باب صاحب تحفه است و مفاد طاهر کلامش از طایفه صحت
 مسری و مراد از ذکر قول عطانه طعن آن غیر مستطایلین از فرق سینه است بلکه غرض اصلی آنکه هرگاه عطانه تحلیل
 قائل باشد و او از مذهبین و مقبولین ابو حنیفه کوفی پس لا محاله قول تحلیل از ضروریات مذهب اهل سنت و
 اجماعی است نباشد که لا اخرج او از دائره تسنن لازم آید و کفایت یخرج عن تسنن من کیون مذهباً
 لا یحنیفه و هو لیس فی ما رایت فیمین لقیست افضل منه و هرگاه قول تحلیل منافی تسنن نباشد البته ضروری
 مذهب و اجماعی جمیع است بلکه جمیع اهل سنت نیز نخواهد بود فیکون مسلمة اختلا فیه منیم و در مسلمة اختلا فیه طعن
 اهل سنت شریعیان با نچه بعض مقبولین ایشان قائل باشند و اق فی غیر محله بود و باشد بخلاف طعن بر ایشان
 در مسائل اجماعیه خود و آن مخالف فیما بعض منازع حیثیت اعراض شان از قول معصوم بعد القبول
 عمت هم فساد تفصل و اما وجه ثالث این جواب از جواب وجه ثانی متضغ میشود و متهمان چون اصول
 مستاصله سنی علی اصل محض است که افضلیت فی الکتاب الکلامیه و عدم غرض ما الطال اصل کاسره ایشان
 پس ذکر اقوال نادیده علمی شان نیز در مقام طعن بجا است زیرا که متشابه در این اقوال همان شاذ است
 شان از ائمه اهل بیت و تنکب شان از ائمه اهل بیت و حضرت طاهر و بتول است بخلاف طعن شان بر اهل بیت

فقیه زمره تابعین و ائمه سنی معصومیه نادیده گشت از مشهوره که بوجوه طری از صحت ندارد اما وجه چهارم
 که متضمن بیان حال بهائیان و نظری شان است پس جواب با صواب ازان در مطای اوجه اتفاق و دلیل
 سابقه همین گردیده و محصلش آنکه باجماع علمای امامیه که کاشف از قول معصوم است مقبولیت اینحضرت
 ثابت در روایات مثالب مثل آیات تشابه مآد است و لیکن فیہ الطرح مطروح پس حرج و قبح شان مقدوح و
 مجروح باشد و صدور امر که قاض در مقبولیت شان باشد نزد فرق حق غیر ثابت بجلالت قول تجلیل که منقول
 از عطاسه تابعی است که نزد اهل سنت مسلم و ثابت پس هرگاه با احترام خودش توثیق عطا ثابت باشد
 معلوم و متیقن گشت که قول تجلیل منافی توثیق و مقبولیت نیست پس چرا باعث بر طعن شیعیان که مثل عطا
 قائل بقول مذکور هستند بوده باشد و نه اهل المطالب و باجماع مقصود در انقیاد طعن نمودن بر عطاسه تابعی از
 حیثیت بقول او بقول مذکور نیست کیفیت و بهیذ هیب الی مانند هیب الی فی نه الاستسکان پس آنچه توهم فرموده
 واهی بیش نباشد اما وجه پنجم پس ناشی از عدم فهم مرام است زیرا که قول عطا بجلالت تجلیل امری است مسلم
 پس صرف تاویل در آن نباشد و خود جلالت شائش نزد اهل سنت محل کلام نیست پس که ام کس در
 توثیقش نزد ایشان کلام دارد تا مقابل ان عبارت صوارم را لفظ بلفظ اعاده میفرمایند و این خود بیحسب
 ما است که جلالت شائش نزد شما ثابت پس مقام استعجاب است که عین مطلب خصم را منافی مطلبش
 انکاشیه و منافی مطلب خود را عین مطالب خویش پنداشته ان به اشی عجاب قال السید الوحید
 قوله باز فرموده محصنین غیر مسافحین الم اقول بیضاوی گفته الاحصان العفاف و السفاح الزنا و
 قریب منه فی الکشاف و معلوم است که عفاف بلا شبهه در مرتبه تحقیق میتواند شد چنانچه در کتاب بلاغ
 فی ذلک انتمی قال الفاضل الرشید احصان و لغت بمعنی بازداشتن است و بر حرمت
 و عفاف و غیر ان ملحوظ همین معنی اطلاق میکنند چنانکه صاحب کشف در اصطلاحات الفنون میفرماید
 الاحصان لغت لقیح علی معان کلها يرجع الی معنی واحد و هو ان یحیی عن الشئ و یمنع منه و هو الحرمة و هو
 و الا سلام و ذات الارزواج فان الحرمة تخص عن قیما العبودیه و العقید عن الزنا و الا سلام عن القواش
 و الارزوح تخص الزوجه عن الزنا و غیره انتمی و آتام را غیب صفتی در مفردات قرآن میفرماید و الاحصان
 فی الجمله المحصنه اما و لغتها بزوجه او مبالغ او مانع کنش سرعها او حرمتها ليقال امره محصن فاحصن کبر
 الصاد ليقال اذا تصور حصنها من نفسها و المحصن اذا تصور حصنها من غیرها و التوهم اوجه من محصن است

و بعد فاذا احسن فان اثنين بقا حقه تعليل نصف ما على المحضات و لهذا قيل المحضات المخرجات لقصور
 زوجهما هو الذي احسنها و المحضات من النساء بعد قوله حرمت بالفتح لا مفعول احسن انتهى بالجمله احصان معني
 نگاه داشتن بمرتبه اشهر و اظهر است که صاحب زوجه اشاعره با آنکه گمان خود در تحفه اشاعره نموده و در هر مسلک
 راه مخافتش پیوده در تفسير لفظ محضين سوای آنکه ترجمه آن بلفظ نگاه داشتن نماید چاره ندیده و آنرا بهمين
 تفسير نموده عفات را از متعلقات آن قرار داده نه آنکه تفسير محضين بمتعفين کرده باشد چنانچه در محبت متعه
 از تفهيمات کتاب خود يفرمايد و حالیکه بآن تزويج يا تشرية گرفتن نگاه دارند گمان خود با شديد از عفات و بنايد
 از زنا کنندگان انتهائيس صاحب تحفه بهمين معني لغوي ظاهر الدلالة را سبب لازم آن که اختصاص است
 در نيقام ذکر کرده و متعنا گوئيم اراده بهمين معني در ان مقام متعين است بدو وجه اول آنکه در صورت اراده عفات
 از احصان تکرار لازم می آید چه محضين البته غير مسافحين میباشند پس بعد ذکر محضين ايراد غير مسافحين تکرار باشد
 چنانچه امام رازی در تفسير کبير بعد ذکر اراده متعفين از لفظ محضين فرموده و هو تکرير التاكيد انتهى و از آنجا که صاحب
 رساله به تبعيت علمای خود کريمه فرماست متعفين بهمين الایه را برسته حل کرده تا تکرار در بيان حکم نکاح بر نعم اول لازم
 نیاید پس مطابق گمان ما و در ان مقام هم اراده عفات از لفظ محضين متعين باشد تا تکرار لازم نیاید دوم آنکه
 چون ثابت شد که معني حقیقی احصان باز داشتن است و صحت اراده آن در کريمه مذکوره بر هر اسر ظاهر و با هر
 پس همان معني مراد باشد چنانکه قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق در سئله نسب يفرمايد و اما ثانيا فلان
 ذکر داده نظر را ان الحقیقه الشرعيه لواء و ردت علی الحقیقه اللغويه بصیر الحکم فی الشرع للحقیقه الشرعيه دون اللغويه
 مردود بان الاصل عدم النقل إلخ پس مطابق تصریح قاضی نور الله باید که معني لغوي در کريمه مذکوره مراد
 باشد و در صورت اراده انچه مطلوب صاحب تحفه ثابت و ظن صاحب رساله تحقق آن در متعه باطل باشد
 اقول مفاد این انچه عاری از رشاد و بعد از منجس سداوست اما اولایس استنکاف از تفسير احصان
 بعفات و در ان انصاف است و نزدیک با اعتساف بلکه عین ان چه جایز مفسرين بان اعتراف دارند
 پس این چون و چرا چرا قال الزمخشری فی الکشاف الاحصان العهد و تحصين النفس عن الوقوع فی الحرام
 و قال البیضاوی الاحصان العفات و إسقاط الزنا و فی التفسير الكبير قوله محضين غير مسافحين فی ما
 کوئم محضين و قوله محضين استعفين عن الزنا و قوله غير مسافحين غیر زانیين و هو تکرير التاكيد انتهى
 و فی تفسير المذارک الاحصان العهد و تحصين النفس عن الوقوع فی الحرام و إسقاط الزنا فی من اسفح و هو با

نفسه اختراعی محض جمیع بحث است و کلام سید نه قاضی شوشتری بیاختن فیه ارتباطی ندارد لکن لا حقیقه شرعیست
 بنا که علی تقدیر التفسیر بالعفاف ایضاً مع ان مخدوم مخدومه صاحب الفلوق صرح بان الاحصان بر او به ^{حقیقه} لا حقیقه
 شرعی فیه و هو الذی یوجب الرجم قال السید الوحید و این کلام صاحب نیز فاخذ است از کلام ابو بکر را که
 چه او در وجه ثانی از وجه ثالثه که سابقاً بان اشاره شد گفته که حق تعالی لفظ محصنین فرموده و احصان متحقق نمی شود
 مگر در نکاح صحیح دایمی و در وجه ثالث گفته که او سبحانه و تعالی از ما را سفلح نامیده در قول خود غیر سفلحین با نخبست که
 از زنا مجرد و یختن اب است و اینچه در متقه متحقق پس سفلح بوده باشد خیر رازی که امام اهل سنت است خود طریق
 لغت پیورده در تضعیف و تخریف این هر دو وجه گفته که آنچه نوشته که احصان متحقق نمیشود مگر در نکاح پس
 دعوی بلا دلیل است اما آنچه گفته که متقه سفلح است پس بگوئیم که اطلاق سفلح بر زنا نمیشود مگر از نخبست که
 معهود از ان رنجین آب است و در متقه چنین نیست زیرا که معهود از ان رنجین آب بطریق مشروع است که
 از جاسب خدا اذن بان بهره شده پس اگر بگوئید که متقه حرام است خواهیم گفت که این اول بحث است
 و اما اینرا مسلم نمیداریم پس واضح گردید که کلام ابو بکر رازی را خود ضعیف است و نتیجی حاصل ترجمه و بر مقل ضعیف
 پوشیده نیست که چون کلام نامی در مقام ما خود از کلام همین ابو بکر است و تقدیر آری اعتراض جمیع لغت
 نموده به مقتضای الحق لیاء و لا یلیع لک حق بر رویش جاری شده پس ما را حاجت تدریس و تضعیف آن نیامد
 و کفی الله المؤمنین القتال است قال الفاضل الرشید چون امام رازی در ان مقام دعوی
 ابو بکر رازی را به دلیل گفته و صاحب تحفه دلیل آن فکر فرموده پس نقل اشکال امام در ان مقام از زو
 کلام باشد و تفصیل دلیل صاحب تحفه آنکه احصان در لغت بمعنی محافظت است و اختصاص لازم است
 و این احصان را حق تعالی بر قید حل نسأ سائیه حیث قال و اعل لکم الی قوله محصنین پس حل نسأ را بر قید محصنین
 محافظت و اختصاص باشد لا بالی محافظه و صد هما و بالا اختصاص مع انیافیه و لحاظ حروف محافظت و اختصاص با قطع نظر از
 لحاظ زمانی آن که مفارقت است لیکن باشد لا در نکاح دایمی بخلاف متقه که در آن بوقت عقد چنانکه محافظت و اختصاص مع
 وقت لحاظ نیاید همچنان عدم آن فی وقت آخر منوط پس در آن محافظت و اختصاص و عدم آن هر دو با و
 صلب عقد و اقل می باشد و چون شرط حل نسأ لحاظ محض محافظت اختصاص بوقت عقد است محافظت و اختصاص
 مع الکلیه و ظاهر است که اختصاص مع اقران المانی محض اختصاص نیست در صورت قید حل که محض محافظت و اختصاص
 و در آن متقه بهایافته نخواهد شد پس زن مذکوره در محرمات داخل خواهد شد قوله ناقلاً عن الامام الرازی امام نخب گفته که

متعه سفاح است پس بگوئیم اطلاق سفاح بر زنانشود مگر با نیت که مقصود از آن برختن آب و قضای
شهوت است بدون قتران قید احسان بان که این الفاظ جانی که محض برختن آب بدون قید حصول
خوابند زن را خواهد بود و بطریق این جواب هم صاحب متعه اشاره کرده بقول خود حیث قال نه آنکه محض قضای
شهوت منظور دارد و آب خود برختن و او نمی خالی کردن قصد نمایند پس متعه ازین شرط باطل باشد زیرا که
در متعه احتیاط و اختصاص اصلا منظور نیست الا تخلف قرائن اطلاق عن الامام الزاری زیرا که مقصود از آن برختن آب
بطریق مشروع است اگر بگوئیم اگر اینکلام امام بطریق معارضه است بر دلیل البکر باری پس بودن آب بر باری
در متعه بطریق مشروع اول بحث است و اگر بطریق معارضه است پس چون دلیل مقدمه منوعه ذکر کردیم منع
آن هر دو ساقط باشد البته اشکال محاطت الا اختلاط با اجانب در اکثر مرتبه مبنی بر قبل زناه است
متحقق میشود پس اگر مراد فاضل رشید عین محافظت و اختصاص است می باید که زنا با آنها مباح باشد
و این فتوی از فهم امام عظم هم دور افتاده و اکثر نا محین فساق او باش حفظ مسکوحات خویش از اجانب
نمی نمایند پس باید که بنا بر فتوی این امام صغیر بر نا محین آنها سلام و بر دیگران که محافظت باشند حلال باشد
ان بدانش عجب پس نیست این محافظت و احسان مگر محافظت از حرام که لازمه عقد سفاح است
کیفها کان و الاول تحقق فیما نحن فيه زیرا که تامة متعه احسان حاصل و بعد آن که خارج از اول متعه
غیر حاصل پس بعد قضای آن احسان و حل هر دو متعه باشد و قبل از آن هر دو تحقق و حکم نهایی
باعتراض او باینست است اطلاق محرمین بر اهل حلیین احسان فی متن العقد پس نشیوانی عن الزاری
است بلا استثناء شرعی و هو التفسیر الحقیقی عنده و هو المهر و حیث اطلاق المتعه عنه علاوه آنکه از نسخ و اطلاق
در هر کس از آنات زمان نکاح دائمی ملحوظ می آید و آنکه من از ازم صحت النکاح و تولد البهائیس اگر از آن
مسانی بخواست احسان باشد لحاظ جواز بطریق تسخیر است آن خواهد بود و این از زمان المعین فی المتعه
زمان العمر فقط ما رعمه سن رس و ایام عظمای صحابه و تابعین و بعضی علمای اهل خلافت مثل ابنی مسعود
و عباس و عبد الملک بن جرج و مالک بنابر بعض روایات بجل و اباحت متعه قائل فاما بوجوبکم عنهم فهو الجواب
عنا و اباحتش در صدر اسلام مسلم بین الانام و نسخ آن در اواخر اسلام که بدلول بعض روایات صحیح است
مستلزم اباحت آن بعد نزول کریمه مذکوره فلیف می کن کون الاحسان الماخوذ فیها سائفا بوجان فاعطکها
بذامن سوانح الوقت و آنچه گفته گوییم اطلاق سفاح بر زنانش در رفع است باینکه احسان عن الحوام با نیت

مستحق و مخصوص زاید بر آن غیر مراد کما مر غیر مره مع تحقق الحافله فی بعض صور الزنا لیم و تجدید بزنان غیر
 منافی ان علاوه آنکه میگوئیم المنته کانت مباحه فی صدر الاسلام باجماع الانام و لا شیئ من اسفلح بمباح قطع
 فی الاسلام شیخ ان استعینت بفتح و هو المطلوب و لعل الحمد علی ذلک اللهم الا ان یلتزموا بان اسفلح کان
 سباحا فی الاسلام و لا یخبر فی علیه احد من المسلمین و آنچه فرموده گوئیم اگر ای کلام امام الحج نه امن قبیل بنار القاسم
 علی القاسم زیرا که در استیکه سفاح من نه است و امری را که خدا در سوش مباح فرموده سفاح ناسیدن سفاهت
 است و دلیل فرمودم علیل است کما دریت من قبل فلا نقول الکلام بعد قال **السید الزاهد**
 طرقة تر آنکه در باب مطاعن نوشته که مراد از احسان در این ایه بان احسان است که موجب رجم میشود و در
 محسن و در اینجا باینکه نوشته که محظمت کردن زنان تا بدیکر را بکنند پس معلوم نیست که ازین هر دو
 کلام کدام راست است نزد او و که در دو نوع است **قال الفاضل** **الکرشی** این شبهه از طرف
 اشکالات و عجایب اعضا است زیرا که استلزام صدق یک کلام کذب دیگری را در صورت ثبوت
 تناقض و منافاة در آن هر دو کلام الذبیه مقصور و بدولت آن غیر مبسر کس بر ذمه صاحب رساله لازم بود که اول
 تناقض و منافاة درین هر دو کلام ثابت نمیشود و بعد از آن زیان باین قول میشود و ثبوت آن در انقیام
 از ادوایم به الفاظ عبارت کثافت اصطلاحات الفنون مستفاد شده که معنی احسان که مستوجب رجم زانی است
 از مصادیق معنی احسان باشد و ما خود از احصائی که در کتب آن بتنبوا باموالکم الایه مراد است و هرگاه احسان
 که مستوجب رجم است از مصادیق احسان لغوی باشد و هر دو معنی با هم علاقه ما خود و ما خود منته که شسته باشند
 پس تناقض در میان آنها چگونه تصور شود و معنی عبارت صاحب تحفه در طه در باب مطاعن نیست
 در قرآن مجید هر جا که تحلیل استملاء بزنان دارد شده متعبد با احسان و عدم سفاح است قوله تعالی و علیکم
 ما و آرد لکم ان تنفوا باموالکم محسنین غیر مسافحین و المحسنات من المؤمنات و المحسنات من الذین اولوا الکنا
 من قبلکم اذا انتموهن اوجوه من محسنین غیر مسافحین و در زن متعبد بالیده احسان حاصل نیست و لهذا
 شیعه نیز اوجوب احسان نمی شمارند و در رجم مرتجع غیر ناجح جاری نمی کنند از تنهی کلامه اشرف و
 حاصلش چنانکه بر سر ظاهر ظاهر است استعال است بر اینکه متعبد محسن نیست زیرا که عظمای امامیه
 تصریح کرده اند که یک از شروط احسان عقد دائم است چنانکه علامه علی در ارشاد الاذبان در ادال
 کتاب الحدود و دیگر کتب ایشان در موافقات خود مان تصریح فرموده اند پس متعبد با مطابق تعریحات علماء

نتیجه احسان حاصل نباشد حال آنکه در قرآن مجید تحلیل استلزام بر زبان میاید با احسان است پس عقد شریعت
 از تعلق قید احسان از مرکب آن موجب تحلیل استلزام بر زبان نباشد صاحب رساله جواب اصل مطلب مطرح
 ساخته تذکره کلام دیگر که از قبیل مواخذات لفظیه باشد پرداخته انتهی اقول این شبهه از عجایب غلطای مطلق
 فلسفیات است زیرا که احسان حقیقت شرعی است در معنی مستوجب رجم کما اعترف به فواجبه استاده پس
 لغوی مجاز شرعی باشد اراده حقیقت و مجاز معانی اطلاق واحد غیر مجاز و هرگاه صاحب تحفه از لغوی حدیث
 بر شمع استدلال برنی احسان نموده پس لابد که آن احسان معنی شرعی اراده نموده باشد والا تقریباً تمام
 میشود چه از لغوی لازم الاخص لغی اعم و لازم آن غیر لازم و معنی لغوی اعم است از معنی شرعی پس لا محاله
 مراد از آن فرد خاص شرعی باشد من حیث هو خاص لا غیره من الاضافه پس کلام ادرباب مطاعن نافی
 اراده عام من حیث العموم باشد و چون در فتویات منی عام راسن حیث انه عام اراده نموده کما بتشعیر من غیر
 القاضی الرشید بنی کلامه السابق و اللاحق حیث سلم تحقق الاحسان فی المتعین از یافیه و لغوی شفته
 الاحسان فیها فلا تغفل پس هر دو کلام تحفه با هم شهادت و تقاضای باشد علاوه آنکه معنی احسان بحکم
 در فتویات بیان کرده نه معنی شرعی است و نه معنی لغوی زیرا که محافظت کردن از آن تا بدگره ربطیدند
 این معنی اختراعی محض است که در لغت و شرح هیچ یک پیدا نیست و اما جواب اصل این شبهه که صاحب تحفه در باب
 مطاعن بیان فرموده پس جناب سید در کلام سابق خود بیان افاده فرموده بیاکش آنکه جماعه را باقی است
 تصریح و تنقیص فرموده از بابیکه احسان عفاف عن اسفاح و احرام است لهذا انحرار از بی و نظایر این غیر بیان
 تا که محضین اراده اند پس اراده معنی خاص بر خلاف لغی جمهور چه ضروری و چون در فتویات خود تصریح
 با اراده معنی عام نموده بر لغی احسان خاص مستلزم لغی عام نباشد و در حقیقت کلامش در آن باب
 جواب کلامش در باب مطاعن است پس بناد طرح اصل جواب را به جناب سید متذکران از طریقه شریعت
 باشد قال استید الوحید و لو تمزنا عن ذلک پس میگوئیم که این معنی در متهم هم متحقق است چه محقق است
 زن از اجنبی چنانچه در نکاح واجب است تا چنین در متهم و معذور هر دو واجب است انتهی قال الفاضل
 الرشید الفاضل برض بیان آمده که حق که محض احسان را قید نسا اگر داند و در متهم وقت عقد
 احسان مع النانی یافته میشود و قید احسان مع النانی محض احسان نیست پس احسان که قید نسا
 است در متهم یافته میشود و همچنین عدت که در قرآن مجید برای منکوه مطلقه مقرر است بر آن متمتع به او نیست

اما سیاقی است که قول سابقا معروض نمیشد که تحقق منافی در زمان استماع غیر متصور و تخیل منافی بعد از قطع
 الاستماع غیر منافی احصان کمافی تخیل منافی انکاح لمن عدم الطلاق بعد از استماع منافی عقد و کمافی تخیل جواز
 طلاق منافی و استعقاب انکاح ایضا میگوئیم که نکاح مسافر بعد از مفارقت عند السفر بلا شرطی متن عقد جاری
 است پس اگر تخیل منافی منافی صحت نکاح باشد نکاحش چگونه صحیح باشد نه المنع الوفیة شرح الرسالة الغفریة لابی
 الحسن الشافعی که از تزوج الرجل مسافر امره علی ان یستیع بها و فارقا اذا سافر کان نکاحا علی ثلثة اوجه
 شرط اول آنکه کان فاسدا و هو نکاح المتعة و اختلفوا اذا نما ذلك لم یشرط طه قال ابو محمد النکاح باطل و هو متعة
 و عن مالک جوازه و الثالث یزوجها علی ان یفقیه طهرها و یغسلها و یتیمم کما و لم یشرط ذلك علیها و لا فیهما و لا اخرها
 بیک مالک فان النکاح جائز علی ما ذهب الیه مالک و ان تزوج امرأة علی انها ان وافقته علی و نیها و وجدها غیر
 اسکها و الا طلقها و لوی ذلك فان النکاح جائز اتفاقا و یستحب پس رشادت ماب افاده فرمایند که در صورتین مجوز
 عند مالک که دیگران آنرا استعفاء نامیده اند و همچنین در صورت اخیر مجوز به بالاتفاق احصان تحقق است تخیل
 المنافی بر عهده یانه علی الاول فلین الاحصان فیما نحن فیه ایضا متفق و الا فان النکاح تحقق بلا احصان و اخذ من
 عدم اشتراط فی المتن و در حقی احصان معنی تراشی است و پس چنین خلق معافی از طرفین ممکن فلا تغفل و
 حال در جواب عده در مقام موعود بسین خواهد شد لکنه بخلاف الوعد و نفی بالوعد انشاء الله تعالی قال السید
 الوحید قول زن متعه را همین معمول است که هر ماه بایاری و هر سال در کناری الخ و حقیقت این کلمه سوره
 در حق صحابه کبار که در زمان جناب رسالت صلوات الله علیه کرده بودند و در صحاح ایشان موجود است جاریست و استیک
 جابر بن عبد الله و عبد الله بن سعد و عبد الله بن عمر و عمر بن الخطاب و غیره اینها را در حدیث خود آورده اند
 پس این کلمه ادلی گوید در حق ایشان نموده و چون باینکه در حدیث طبری است و در حدیث ابوبکر بن زبیر نیز است
 کرده بود پس بیایم که در حق دختر خلیفه خود لغو باینکه هر ماه بایاری و هر سال در کناری الخ و حقیقت این کلمه سوره
 لعجب است از اینها که بگوید در حق زوجه زبیر که او را از عتبه مبعوثه میفرستادند و او دختر خلیفه ایشان
 بود چنین قریب محضه بعمل آورده است قال الفاضل الرشید درین کلمه نسبت بعضی صحابه کبار که وقت
 ایاحت متعه ترکب آن شده بودند سوره اب غیر واقع و در حق زنا و متعه بهایان واقع پس لغت شریک بر آن
 و زبیر بن ابی عامر است و کشتام الودن ناشایان چه ظاهر است که اگر گفته شود که صحابه مرکبین متعه در زمان
 ایاحت آن هر ماه بایاری و هر سال صاحب هم کناری شده بودند در آن که ام ابیها سوره ابست فضلا

حقیقت و جهل گویم تشنیع بر چیزی بعد اعتقاد حرمت آن تشنیع بر کسی که از کتاب آن بوقت اباحت نموده
 بود و نزد هیچ ذی عقل نشود و چنانکه اگر کسی در حق شراب بگوید که آن نجس از عمل شیطان و بی فایده
 فراوان است پس ازین نگوئیم سوره ادب در حق صحابه که در زمان اباحت تناول آن نموده بودند لازم نمی
 آید شریعت عدم لزوم سوره ادب از کلام صاحب تحفه بلکه العالی در حق صحابه که بار ختم الله علیهم اجمعین و
 بیان واقع بودن آن در حق سائر تشنیع بهایمتقه مشهوره و آنچه بین الشیعه ظاهر و در حق تشنیع بهایمتقه دوریه
 بیان صاحب تحفه قاصده هر ساعت بایاری و هر روز در کناری می باشد قوله چون بنا بر روایت طبری
 گوئیم لطائف این روایت در فائده ثالثه بحجاب وجه شتم که در این روایت در اسنون بعنوان حکایت لطیفه
 نموده ذکر فرموده است تشنیع و بسط گذشته فالطریق فیما یصلح و اقل منه انجذب فی المسارعه الصیاح فی
 اقول درین کلام اعتراض تشنیع بر صحابیات زیر آنکه بودن آنها همراه بایاری و هر سال در کناری نزد
 عقلا شنیعت بالغة است بلکه از حیث ترک اعتداد واجب قدت عفاف در حق محسنات است و بعد
 بحث بر خلاف واقع و نفس الامر معلوم است که تشنیع بر ازواج مستلزم تشنیع در سائر ادب با صحاب
 ازواج است و لهذا اگر درباره احدی از احاد ناس و ماد و زویه و چنین کلمه قاضیه بر زبان رانند الا انهم
 اشمیر از نماید پس این تشنیع بحق صحابیات صراحت بوده باشد و بحق اصحاب گنایه و بی ایمان تشنیع
 و بالجمله کون الانشاعه الکسبه قوافل للنفایه تشنیع علی اصحابها امر بین الامرین و فی این کلمه
 بیان واقع است انهم لغت شرین و کسان و ایام سب و دشنام نمودن ناشایان تشنیع بر امر که خلاف
 واقع باشد بر امر که بالا جماع خدا و رسول از اسباح ساخته باشند نامناسب ایشان بر بیان تشنیع ناشایان
 خمر و سیه هم عمر پس البته مورد تشنیع اند از جهت که حرامش و او را باین سابقه نیز ثابت و منافق کلمه عقل
 ظاهر پس نزد اهل حق بلکه نزد کافه اهل عقل شرب خمر مستحب و مذموم بوده باشد الحاصل اباحت خمر و رواج
 عهد ثابت نیست و بعد التسلیم اگر بعد تحمیک کسی نفاسه خمر را بر چه میانی سازد که لازم بایست آن را
 در و دلام بر صحابه شاربین نمی بین الا با حجه نیز لازم خواهد آمد و در این تشنیع در شرب الخمر و بهیچ وجه
 الا با حجه اطر عزمه علی اگر احدی اقتضای بر بیان حرمت شرعیه خمر نماید و یا بحت آن در حدود ادب قابل باشد
 قوی تشنیع بر شاربین حین الا با حجه بنابر زعم فاسدش نخواهد بود و لکن فیفسر بطریق معنی فی قوله تشنیع
 این طائفه کسبیه اقتضای بر بیان حرمت شرعیه متقه نمی نماید بلکه سفاسد از تشنیع بر شاربین در حد لازم

اباحت ان کہ اجماعی اہل اسلام است بر ترکین لازم می آید فکذا لشکر ابایان مفاسد نکاح دوری که من اہل سنت
 و ائمہ سنی زبان عام از تخریر آن قاصر اما آنچه گفته است گوئیم لطائف این روایت الخ پس میگوئیم سخا لعلنا ان کلام
 در مقام حکم عہد بودہ اتم پسین گذشتہ فارجع الیه یا صاحب نقد طبع البراج و لا نقض العجب من الحق اصرار قال السید
 استمد الوحدہ قولہ و این آیه را از اقبل خود قطع کردن الخ اگرچہ این عبارت در عہد کذب اقوال مفسران
 صحابہ است کہ اعتراض بدلائل آیه بر مل متعہ نموده اند چنانچہ در سابق بتفصیل واضح گردید اما معتقد عہدیت
 خلیفہ ثالث است کہ حکم لعن و غلط بودن قولہ تھا ان ہذا ان ساحران یفرعونہ من کل اقل عن الثعلبی فی تفسیرہ و
 یحسین معتقد عہدیت امام عظمی شان است چنانچہ این حکمان تصریح نموده باینکہ ابوحنیفہ عیب کردہ میشد
 ثقلت عہدیت ۱۲ بیکہ سیگفت کہ قصاص و جب نمیشود و قتل کردن بمنقل ثم قال ولو قتلہ بابائیس و صحیح بابی
 قیسین است یعنی باطل قول تھا و احل لکم ما و آرد زکام الایہ بطاہر و متناول است مطلق نکاح را و شامل نکاح
 دوم از جزوہ اولہ است پس حق سبحانه تعالی شخصی قسمی از نکاح مطلق را کہ متعہ باشد نموده میفرماید فما
 الخ و این عبارت مجرئی قول قائل و قد حرم اللہ علیک نسایا عیانتہن و احل لک ما عداہن فان استمتعت
 منہن فاکفیک فی کذا و ان نکحت نکاح اللہ و من فاحکم فیہ کیت و کیت و چون نہ کہ حکم نکاح در آیات سابقہ بر این آیه
 فرمودہ و از آنجا اقتضای بیان حکم متعہ فرمودہ و ایراد فادور مقام تفصیل بعد اجمال شائع است در کلام عرب
 و این وجہ تہاد و کلام جناب شیخ سدید سعید مفید طالب شراہ است و یکی نیست کہ در بصورت مطلقا مخالف است
 و قطع کلام کتاب لازم از سابق لازم نمی آید و احتمال دیگر نیز در آیہ ممکن میتواند شدہ و آن نیست کہ مراد از متعہ
 ایہ الذین یزنیون بائنا و بصورت متعہ باشد و کس در بصورت ربط فالبطریق اولی دست خواهد کرد و بعد قطع
 باطلی از سابق لازم نخواہد آمد و استدلال بر سہ من یثا و آلہ صراط مستقیم استنی قال الفاضل المرشد
 آنچه در تفسیر قول صاحب شہدہ را کہ ب اقوال مفسران صحابہ کہ آنہا را بکمان خود مستتر فین بدلائل آیہ محل
 متعہ است گفتہ است پس اولاً بر ناظر لازم است کہ اقوال مفسرین صحابہ را در تفسیر کہ می فرماید متعہ نہیں فالتحریر
 ابو سعید بن ابی حمزہ در قرآن موجود است از کلام سابق او بر آورده بہر بند بعدہ جو بعضی از جاہانجا دریافت
 سابقہ تا حقیقتہ الامر بر آنکہ عن شود و بعدہ آنچه گفته است کہ اما معتقد عہدیت خلیفہ ثالث است کہ
 کہ لعن و غلط بودن قول حق تھا ان ہذا ان ساحران یفرعونہ من کل اقل عن الثعلبی فی تفسیرہ و
 و این کہ عہدیت ان ہذا ان ساحران بود چنانکہ قرأت حضرت عائشہ و ابن زبیر و سعید بن جبیر و حسن و غیرہم

پس نزد ایشان قول حق تعالی آن بن سحران باشد نه آن ندان سحران تا متوجه شود بر ایشان
 طعن حکم کن در قول حق تعالی حضرت عثمان ترجیح قرأت خود بر قرأت دیگران بموافقت قرأت خود باطل
 ستعارف عرب و لزوم حکم در آن بر قرأت دیگران نموده اند پس استدلال حضرت عثمان را که بر ترجیح قرأت
 خود و مرجحیت قرأت دیگران بلزوم حکم بر قرأت دیگران بطوریکه اصحاب آن قرأت محتاج لطیف توجیه
 آن شده قائم نموده اند تخطیه در قرآن نامیدن از عجایب اشکالات باشد آری اگر قرأت حضرت عثمان
 آن ندان سحران می بود و با وجود آن ایشان بر آن قرأت اعتراض می نمودند البته شبهه صاحب رساله
 که بتبعیت ما وارد کرده است بر ایشان متوجه نشد و لیس فلیس امام رازی در تفسیر کبیر و تفسیر کبیر
 مذکور سیف ریای القراءه اسررسته آن ندان سحران و منهم من ترک هذه القراءة وذكر او جوا احد القراء
 ابو عمرو و عیسی بن عمران بن سحران قالوا هی قرأه عثمان و ما لیفته و این الزبیری و سعید بن جبیر و الحسن
 بعده دلیل این قرأه نقل کرده بعد از آن فرموده در وی عن عثمان انه لفرغ المصحف فقال اری فی الحجاز
 و سقیمه العرب بالستهم انتهم ما از دنا نقله و این جواب که بعضی تحریر آن جواب ظاهر می است و جواب
 تحقیقی موقوف است بر بیان معنی کن در انیمقام و معنی جمله سقیمه العرب و چون آن جواب تفصیلی و تحقیقی نخوا
 و از نقایس فن قرأت است و مقام لطفه اندا ضرورتی لطرف ذکر آن داعی ندانست بر همین جواب ظاهر می
 اکتفا کرده و آنچه گفته است همچنین مصدق عبت امام عظیم ایشان است الخ اگر احقر العباد بجواب این طعن
 بنکر عربیت دانی اکابر علمای شیعه پرواز و دفتری بر طراز دلیکن آنرا در انیمقام زائد بر مرام و از فصول کلام و است
 ترک کرده بر قدر ضروری از جواب اکتفا ننماید و میگوید که مخالفین بر اندک دین اعتراضات در اکثر فنون نمودار
 در فن عربیت خصوصاً دار و نموده اند چنانکه بر لایم شافعی نیز با وجود کمال مهارت او در فن عربیت متوجه کرده
 چنانکه امام راز سه اکثر این شبهات را در مناقب شافعی ذکر کرده از آن جواب و ششتم مخنین بر امام عظیم هم
 با آنکه بجز تمام در فن عربیت داشت اشکالات غیر وارده و شبهات بارده نموده اند و این ششم و هفتم
 شبهات معدود و جوابات عدیده از آن در کتب متداوله حنفیه موجود حافظ ابو المودت خوارزمی در اوائل مسند
 امام عظیم در جوابات اشکالات خطیب خوارزمی سیف ریای و اما قوله ان ابا حنیفه لکن حیث قال فی مسئلة نقل
 بالمشغل و کوراه بابا قمیس فاجواب عنه بوجه ثلثة الاول انه ذکر الامام الحافظ سبط ابن الجوزی انه افترقا
 علی بحنیفة و انما المنقول عنه بالی قمیس کذا قال الثقات من ارباب النقل و الثاني انها لغة مشهورة قال

ابن انباری بزرگوارترین قال شاهرهم سید ان بابا و بابا ابابا و قد باناسی المجد غایا ما به و قال
سیبویه قد جازنی القرآن شکاک فی قوله تعالی ان هذا لاسعیران و ارشد الزجاج و هو بیت الکتاب
تزو جهام بن اذناه سرت به و مناسی الی السیرایه قیم + قال العبد الضعیف یولفت المطول لقد رايت
شیخا امام المسلمین و سید المؤمنین علی بن ابی طالب قمی و قد عنه باری سر عند اولاد قسیم الداری توارثوه من
آبائهم کتب علیه اسلام الی الفیه علی التوراة و السلام و قد وضع النبی صلعم جیردن و کذا قری سن الشام منها قری
و تحلیل علیه اسلام التوراة و الفیه و کتب فی اخره بحکم الشریف کتب علی بن ابی طالب و شمس بیک الی
بن ابی طالب و قال ان سید المؤمنین علیا فصح العرب لعبد النبی صلی الله علیه و آله و سلم فکتب
ابو طالب و یقانه لانه کتب فی کتب السیرایه فکتب علیا علی بن حنیفه لوقال ابی قیس لان ابی قیس
اشتهر بکتاب فلا یغیر و انما لک ان من اراد ان یعرف مقدار حنیفه فی علم النحو و الاعراب فلیطالع مسائل
الایمان بن الجانح الی غیره و من یحضره فی علم الاعراب لان محمد اما اخذ ما و اکثرها الا ان یحضر حنیفه و قد
شهرجه من ابی النخوع بن جته و الفاضل البوسیدی السیرانی و ابو علی الفارسی و شمس و ابی جهم علی تغافل صاحبها
و بلو قد فی علم النحو الدرجه الحلیه و النهایه العقوی و انه دلیل علی ان الخلیل اطالع من مسائل الایمان
ما یخلو بالانوار و ما یقت علیه اذا و قد فی شمس منها ما یجری مثل هذه المبرکة و ان غلبه الهوی لان العالم
یفتقر الی العالم الاخر لا یکنه الطبع القوی فی و المکابرة فاما الجاهل فیحرقه لجهلته استمع اختصارا لیسر و ادب
تغیر لایحکم و انما سیرایه جرات کردن بر تلخیص قولیکه مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی مر
علیه السلام و قد را بشیر عیبه یا بشیر و انما نخشل ابن انباری و سیبویه و زجاج لقیح ان بذکر شواهد
شیره با شواهد و انما سیرایه جرات کردن بر تلخیص قولیکه مطابق کلام حق تعالی و قول حضرت علی مر
بدرجه قدری و در جدول و سیرایه او فرزان داده باشد که کار پس دلیل ان است و آنچه گفته است بالجملة
قوله تعالی انکم باعدتوه لکم الایة بلایا هر تنادول است مطلق منکاح رائج گوئیم این کلام بعد اعراض
نقد از آنچه بر طایفه منکاح وارد شود و درین است باینکه لغا بعض بیان آمده که کریم و اصل لکم الایة بحسب تیه
چون نیست فی سیرایه منکاح شامل متعه نیست بلکه اخصا و این قید در حقیقت برای اخرج انست و آنچه گفته است
که چون مذکر منکاح در آیات مسا بقیه بر این آیت فرموده و در اینجا اقتضای بیان حکم متعه فرموده انست گوئیم منکاح
ازین ظاهر شده که کریم و اصل لکم رائج شامل متعه نیست و بر تیه بر تنزل گوئیم چون سابق ازین بعض بیان

آمده که آیات سابقه معوق بر سه بیان حکم نکاح نیست بلکه کریمه فاکر اطلاق کلمه لایه سوف بر سه بیان مدد
 و کریمه و الله النساء صدق فاقتن سوف برای ادای صدق است پس اگر حکم نکاح در ایام در این مقام مذکور شود صلا
 حکم نکاح در مقصود لازم نمی آید و معجزه گویم در اکثر احکام مذکوره در قرآن نیاید تاکید در حکم دیگر تکرار واقع است بلکه
 این قسم تکرار دایب کلام است پس دایب قرآن را در این مقام ترک فرمودن و اجمال که امور عمده و غیر عمده
 در آن منظوری باشد در تفصیل آن از ذکر امر عمده یعنی نکاح که مناسط تدبیر سنزله نبی آدم و حوا عظیم نظام عالم
 بقایات مهم با ایشان و کثیر الوقوع در میان عالمیان باشد اعراض نمودن و امر غیر عمده یعنی مسته را ذکر فرمودن
 موجب وقوع کمال اختلاف در نظم قرآن است بجملة اعمال تفصیل اجمال تحقیق نیست که آنچه در تفصیل
 فاجمل است در ابعاد آن مفصل نموده شود و آنکه قسم غیر عمده را از اقسام مجمل ذکر کرده فرض عاقله قسم عمده بر
 ما قبل که در اینجا بطریق اشاره باقتضای مذکور است نموده آید و چون ترک بعضی از اقسام مستند بر تحت مجمل
 بعد جوت فاحلاف محاوره فصاحت است لهذا صاحب توجیه مذکور نظیری که برای کریمه حل کلمه اوله فاقتن
 ذکر نموده بضرورت در آن نظیر هر دو قسم نکاح ذکر کرده حدیث قال و این عبارت مجرئی قول قائل و قسم
 الله علیک لئلا یاعیان من و اصل لک ما عدا من فان استتعت من فالحکم فیہ کذا و کذا و ان نکوت نکاح
 الدوام فالحکم فیہ کیت و کیت انتی و انقدر خیال نموده که این کلام جاری مجر اسکیمه مذکوره نیست بلکه در
 مجر اسکیمه آن بر طبق افاده شیخ مفیدین است و قد حرم الله علیک النساء و اصل لک ما عدا من عدا من فاقتن
 بالمال الذی یوجد فی النکاح الدائم و الاستمتاع فان استتعت من فالحکم فیہ کیت و کیت و من عدا من
 بشاعت این کلام انظر پس انساب انشائی ان بسبب خالق قوسه و قدر از عقل غیر متصور و آنچه گفته است
 از او قاصد مقام تفصیل بعد الاجمال شائع است الخ گوئیم ارسه ارباب قادر مقام تفصیل بعد الاجمال بقایات
 شاکه لیکن در قسم قبیل الجودی و ترک قسم علیه را تفصیل بعد الاجمال نامیدن از بدلت احوال و اقوال
 قائلین بنزد آن کریمه در حل مستحق تفصیل هر چه قاصر بیشتر بدین گفته اعاده ذکر آن غیر لازم و اعاده نظر محاسب
 را لازم نامعلومش گردد که قول صاحب تحفه ناسما با سلافة مکذوب اقوال مذکوره است و در این کلام
 امام رازیه نیز مشعر تسلیم نزول و دلالت کریمه بر حل مستحق است اما جواب یک از قبیل خلیفه ثالث برای مخطوط
 عربیت او نوشته بقایت طریقین است اما اول پس از رجعت که بعد تسلیم اینکه قرأت ثمانیه ان بنین لیا حرن
 یا شید لازم نمی آید که قرأت مشهوره اخر خارج از قرآن باشد کیفیت و قرآن سببه نفی قرآنیت از قرأت بعد از کشف

و قطع نظر از آن نزول قرآن بر احرف سبعة که آن غیر از قرات سبعة است از جمله متواترات پس عثمان چکاره
 که برخلاف خدا و رسول قرات خود را بخصوص قرآن نام و قراتها را دیگران را قرآن ندانند و جعل این امر
 از شل جامع قرآن پس بعید ایس بر جل رشید و ثانیاً حیرتم سیر باید که اگر آن بدان ساحران را قرآن
 انکار شد چه چرا حکم آن فرمودند و مثل سایر مصاحف احراق آن نمودند و چرا محول با قاست و تصحیح نمودند
 داشتند و چرا بزبان در بیان فرمودند که آن کسی فی القرآن لحنا هر گاه قرات بالرفع قرآن نباشد حکم نه
 سخن در قرآن خواهد بود و بار خدا یا مگر بر سیل مجاز و تغلیب مطلق قرآن فرموده باشند و اگر قرات دیگر
 را هم قرآن میدانستند طعن بر ایشان البته متوجه خواهد گشت که اعتراف به الرشید الیقوم و نیز بحیرتم که چون
 جامع قرآن خودشان بودند پس این قرات که نزد ایشان قرآن نبوده از کجا داخل شد و که ادخال آن
 نمود مگر اینکه اهل سنت عقوباً للتخلفه بواجب انکار الحقیقه غیر قرآن را در قرآن داخل ساخته باشند و بهو بعید
 یکن فیه بر جل رشید و اگر عثمان خود دیده و دانسته آنرا و او داشته اند فحش خواهد بود و ثانیاً قرات مشهوره
 بهین قرات بالرفع است پس جامع قرآن چرا برخلاف فرعون رشیدی مشهور را محجور و غیر مشهور را
 خود ساخته و آنچه رشادت پناه افاده فرموده که این جواب ظاهر است و جواب تحقیق سبب تطفله
 بودن مقام فکر ساخته پس حال جواب ظاهری ظاهر گشت و اما جواب باطنی پس تا که آن سر مکتم از
 فیقر و اطن لبعصه شود و جلوه گر نشود اهل طوا بر چگونه کشف حال آن توانند نمود کاش بیانش سفیر بود
 و این آرزو را مکتم نمی نمود علاوه آنکه حکم ثانی بجز این اختصاص بهین آیه نیست پس تا کجا رحمت تاویل خوش
 قال الرازی فی ذیل تفسیر قوله تعالى و للمقیمین الصلوة و لم یؤتوا الزکوة انه روی عن عثمان عایشه
 انها قالوا ان فی القرآن لحنا و تقیمهما العرب بالسنه و قال السیوطی فی الالتقان قال ابو عبیدہ
 و تسأل القرآن حدیثاً ابو معاریه عن هشام بن عروہ عن ابيه قال سالت عائشه عن الحسن القرآن عن قوله
 ان ندان السحران و عن قوله ان الذین یهدوا الذین یهدوا و اما لعابهم قال ابن خنیة هذا عمل
 اللطاب اخطوا و ان الکتاب یهدى و یستمد و یخرج علی شرطه فیه یخبر و قال حدیثاً حجاج عن یزید بن موسی
 ان جریر بن الحارث عن عکرمه قال لما کتبت المصاحف عرفت علی عثمان فوجد فیها حرفاً من المعجم
 فقال لا یتدری ما کان العرب یسمونه و قال ان العرب یسمونه الکتاب من تحقیف و الحلی سن
 و دلیل لم یجد فی هذه الحروف ثم قال بعد ظلام و یقرب ما لخدم عن عائشه ما خرج الامام احمد فی مسنده

به ناطقه الیوم ولا تسلیم اشتہار ابی قیس منعم بابل لو کانت ہناک شہرۃ فی شہرۃ ابو قیس یا ریح
 والحمد لله الذی اجبر علی لسانہ حیث اقر بان علیا رضح العرب بعد البنی فلیت شعری لم لم
 یرجع عثمان فی جمع القرآن الیہ صلوات اللہ علیہ وکیف علم باللحن فی ان ندان لسا حران من
 مراجعت الیہ علیہ السلام ولما الثالث فبان قصاری ما یرشد الیہ بعد تسلیم صحۃ ہو کون محمد من صبرۃ
 فنون الادب وذاک لایستلزم کون ابی خدیجۃ کذا کلم من تلمیذ فاق استادہ فیما تعلم منہ فکیف فیما
 لم یاخذہ منہ ومن این آن محمد استغفاد منہ بذہ الفنون وحب ان الامر لک فقہ لغوی المستفید
 علی المفید کما اودانا الیہ من قبل علی ان غفلۃ الخلیب من مثله عجیب واطلاع الرشید ومن مثله
 علیہ و نہ بسید فالنصف ولا تک من المعتنفین اما وعلک ولفی حقیقۃ بعد کلام خوارزمی فرمودہ پس
 اولی وحق بآن خلیفہ ثالث بودہ چہ در بارہ او بنیفرماند کہ جرأت بر غلطی قول حق نکند و محاورہ
 عرب عربا کہ مثل ابن انباری و سیبویہ و زجاج از ائمہ نحو تفریح بآن نمودہ و تصحیح آن فرمودہ باشند
 کار پس دلیران است وگو یا قائل این معراج **س** چہ دلاور است دزدی کہ بکفت چراغ دارو
 ہمین دزد و قرازا خواستہ و چہ دلیری و دلاوری زیادہ ازین خواہد بود کہ با وجود اعتراف بقرابت
 اظهار لحن ان نماید کما بدل علیہ قولہ اری فی القرآن لحناً و انجہ گفتہ است کہ گوئیم این کلام ان
 مد فوج است بانکہ ایراد بر ظاہر و باطن کلام حقیقت انعام خباب سید ناشی از عدم فہم مرام است
 و چون اغراض نظر از بیان ایراد علی الظاہر نمودہ ما نیز اغراض بصر از تعرض بآن نمودیم اما بانکہ
 قید محضین احتراز از متعہ است پس و استیکہ احصان در متعہ موجود پس اخراج آن ازین قید ناموجہ
 باشد و حکم بعد م شمول کریمہ و اصل کلمہ نکاح متعہ را حکم بخت است و انجہ گفتہ کہ گوئیم قبل ازین ظاہر
 شدہ الخ جوایش نیز بمنعہ ظہور جلوہ گر شدہ کہ آیات سابقہ بر کریمہ سابقہ متضمن حکم نکاح است حجت
 او اشارت و ہو کاف فی لزوم التکرار پس تکرار سخن سابق تکرار بے نمک بودہ باشد و تکرار بزرگ تکرار
 غیر قابل التکرار است و اما الکلام فیما اذا تردد الامر بین التکریر و التکسیر و ہوا لایثبت مافکرہ
 و اگر تکرار ادب کتاب اللہ باشد پس در مقلد خواہد بود کہ مقصود و محض تاکید باشد و احتمال ہمین
 نشنی و الا فخر از سبب چہ اوست یا من لزوم تکرار سبب و کما عرفت سابقاً و چون نکاح متعہ کثیر الوقوع
 و سہل التیسر و باعث افتخار و تفاخر از عالم مباد و لولائے عمر بنیما زنی الاشقی میباشند پس عمدہ قسام

محک باشد و لا اقل مساوی با محک و انمی و لو سلم پس تقدیم عمده علی غیرها حاصل و اعمال تفصیل احوال
 اگر چه مقتضی ذکر قسمین باشد لکن سبق ذکر احد القسمین معنی عن التکرار است و در آیه سالفه ذکر نکاح و نکاح
 بالخصوص وارد شده اگر چه بیان عد دیاصداق که از قبیل لازم نکاح است نیز در آن مبین گشته و مثل
 آن در محاورات فصحاء عبارات بلغا واقع بله ترک ذکر احد الاقسام بالمره در مقام تفصیل غیر مجوز
 و ان غیر لازم و در نظیر یکم سمت بیان یافته ذکر قسمین بنا بر عدم ذکر احدی تا فیما سبق من هذا النظر واقع
 شده و مقصود از نظیر آنست که هر گاه در محت این نظیر عجب محاورات فصحاء بیست نیست پس در آن
 فیه چه جای اریایب باشد غایه مافی الباب در کریمه مذکوره بسبب ذکر احد القسمین فیما سبق اقتضای
 بر ذکر اخر القسمین واقع شده و در نظیر مذکور عدم سبق ذکر هر دو و لا غایت فیه و جناب سید ابی سعید
 تصریح بانمی فرموده و اما نظیر یکم معترض تحریر فرموده بشاعت سلطان نظیر بعدم سبق ذکر احد القسمین
 و اقتضای بر مجرد شق واحد و اگر ضمیمه فالحکام طالب لک من النساء مثلاً بان منقسم شود بشاعت آن منقسم
 میشود و اگر اسناد چنین کلام بسوی خالق قوی و قدر از عقلا غیر متصور باشد پس بیاید که بسبب
 عقل از صحابه مرخصین مثل عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن مسعود و ابی بن کعب و تابعین شان
 از صحابه و تابعین قائل باشد و احدی از عقلای سنیان باین شناعة راضی نخواهد بود و با کمال قائل
 بودن این اصحاب جلیل ایشان بدلول قرارة الی اجل سیم و محت آن در دفع شبهه موده مذکوره
 کافی است چه آنها علم از معترض و استدلالش بوده اند اما آنچه فرموده که ذکر قسم قلیل المجدوس و
 ترک قسم اعلی را تفصیل بعد الاجمال نامیدن از بدائع پس بیا بخش میگویم که قسم اعلی و کثیر المجدوس
 را قلیل المجدوس نامیدن از بدائع و چنین بدائع در وزن اشتقاق قرار الی اجل سیم فیما بین صحابه
 شائع بوده پس طعن بر اجله صحابه نمودن از مثل فاضل رشید پس بعید و تشنج بران لغایت شنیع
 و کیفما کان مقتضای رشادت نیست که بر مذہب صحابه کبار بعض توافق آن بمنزله اسیب آید
 زبان درازها نمایند و چشم از صفات پیشین در ترویج باطل بهر نحوی که ممکن باشد گشودند
 ما ذاق الرشادة والوفاء انما یسکونکم که نظیر کریمه تمتع نکاح است که به تمتع حج قائل من قائل
 و المتواجج والعمرة لست فان احصرتم فما لیتسرن المدی ولا محلقوا و سکونکم حتی یبلغ الیسی حمل من کان
 شکم من لیساً و اذی من راسه فذری من صیام او صدقة و انک فاذا انتم من تمتع بالعمرة و اذی من

قاضی شهر بن المهدی صدر این آیات مسوق است برای ماعدای حج تمتع بمنزعم اهل سنت پس تفهیمات
 متناهیة نیز مسوق برای ماعدایش باشد حال آنکه مراد از قول او سبانه فمن تمتع الحج تمتع حج است و این
 هر دو دعوی بشهادت فاروقی و رشیدی ثابت دای شهادة اعظم من شهادة هذين العادلين خليفه
 باشد و لميند رشیدی یا شش آنکه صاحب جامع الاصول آورده عن عمران انه قال لعمر بن ابي موسى ما هذا
 بلعني انك احدثت في شان النك فقال ان تاذن بكتاب الله فان الله عز وجل يقول وامتوا لهجه واما
 الله وان تاذن بسميتنا فانه لم يحل حتى نخر المهدى وقال الرشيد في جواب القائدة الحادية عشرة ترجيح
 افراد بر تمتع از كرميه و امتوا لهجه و العمة ثابت است زیرا که این كرميه مسوق است برای اتمام حج و عمره
 بصيغة امر که دلالت بر وجوب دارد بخلاف كرميه فمن تمتع بالعمة که مسوق برای سوق پدری و ظاهر است
 در جواز تمتع نه در وجوب آن و لا تخافني ترجيح الدال على الوجوب على الدال على الجواز و كذا في ترجيح
 النص على الظاهر انتهى لمخصا پس بنظر الفصاحت ملاحظه باید فرمود که هرگاه صدر آیات مسوق بر آن افراد
 باشد و در مقام تفصيل اجمال او سبانه احكام مخصوصين و آئينين را بيان فرمايد بقرينه فان احصرتم و قوله
 فاذ انتم فمن تمتع بالعمة اسم الحج پس مقتضای نظم اینست که مراد از تمتع هم همان قسم افراد باشد
 لان المحصرين و الاثنيين قسما للتمتع و هم المفردون بر عمة پس اراد حج تمتع خلاف نظم باخصوا
 نظر بدخول فاروق و وقوعه جزا لا اذ مقتضى التصاق و ارتباط بما قبل است پس پاره آتی را محمول بر
 افراد ساختن و قطعه را از ان محمول بر تمتع ساختن چگونه مخالفت نظم و عربیت نباشد و هرگاه چنین
 مخالفت نظم باعتراف رشیدی جائز است پس استنکاف از آن در ماده تمتع و نکاح سالیع نباشد
 زیرا که در كرميه گفته الكفا محض حزن فاباغت اشبهت من خاطرها طرقت و در كرميه تمتع الحج هم جزا است
 و هم قایا لجملة مراعاة نظم بر سبیل کلیت غیر لازم و بر طریقیکه فاضل رشید در ماده تکرار سر و مقال نموده
 و آنرا ادب کتاب الله قرار داده میتوان گفت که عدم نظم کنایه نیز ادب کتاب است چه بر تمتع
 احكام از آیات آئیه و دوافع تفاسیر مخفی و پوشیده و مترادف بود که در اکثر مقامات صدر برای حکمی مسنون
 و مجز برای دیگر و سباق و ال بر لغوی و سیاق و سبب معصیه به است در بعض اخبار معصیه
 فنی اخر رواية جابر الجعفي عن ابي جعفر ان الاية ليكن اولها في شيء و اخرها في شيء و هو كلام متصل بنص
 على وجه و نظائر كثيرة قال السيد السند الوحيه قوله ليس اول در صحت این روایت حجت است

اقول: دانستی که قرارت الی اجل مسی رانیزی در مختصری و غیره از ابن عباس روایت کرده اند و فی الجمله
 و مختصری از ابن کعب و هم از ابن عباس آورده و حاکم در مستدرک بعد نقل آن گفته و بذات حدیث هم
 علی شرط مسلم پس انکار این روایت ناشی از کمال سفاهت است و این لقب مستدرک را غیر مستدرک نامیدن از
 دست خود برپای خود تیشه زدن است انتی قال الفاضل الکاشغری السید صاحب تحفه
 انکار این قرارت نموده بلکه حرف در صحت آن فرموده و بر عامه محصلین اظهر است که انکار روایت خبر دیگر
 است و حرف در صحت آن امر اخر پس فرق درین بر دو نوعیدن و خود مطلب دیگری ناقصیده و اراستیه
 گفتن بعید از علمای دقیق نظر و باجمله لغوی و مختصر است این قرارت را العبدان صحت ذکر کرده اند تا
 بقول شان رد صاحب رساله بر صاحب تحفه صورت بند و متهمانگویم که والد بزرگوار صاحب رساله
 در صراط مجاب عقیده و دوازدهم تحفه انکار قطعی الصدور در بودن بعضی احوادث کافی کلینی که در دست
 هشام و غیره دارد است نموده و محض بیخبری بیان سبب آن رواة ان احادیث را ضعیف و مخرج
 و آن اخبار را ساقط از معرض اعتبار گفته است و اینست قال و ما منی گوئیم که هرگاه از احادیث کافی که رواة
 آن ضعیف و مخرج باشد قطعی الصدور انداخته و چنین جواب عقیده ششم احادیث قدح را که
 در حق کافی از مولی آنکه قال بعد مطلق و دیگر صفات کافی در انزل بودند و در دست ضعیف و مزبور
 حدیث قال میگویی نمیک نیست که شطری از اخبار بطریق رایج دارد و شری که دلالت دارد باینکه اشکال
 چنین بزرگان مخرج بوده اند لیکن چون رواة اشکال چنین اخبار اکثر ضعیف و مخرج و حسن و معتبر است
 اخبار معارض با احادیث بسیار قوی و اجماع اما مسند بود با تهمینه دیگر قرارت که بر ضعف آنها قائم شده
 چنانچه محلی از آن عقرب ظاهر میشود اصحاب از ضوان اعتداییم ان اخبار از معرض اعتبار ساقط دانسته
 اند از آنکه حال آنکه اخبار قدح ریحو اشخاص در کافی کلینی که یک از اصول اربعه شیعیه است موجود است پس
 هرگاه والد شما بخاطر هشام و اشکال که الله اظهار میرتبه قوی ندست و تندیب شان فرموده اند احادیث
 کلینی را ضعیف و غیر قطعی الصدور و ساقط از درجه اعتبار و رواة ان احادیث را بلا سبب ضعیف
 مخرج و حسن فرموده باشد پس اگر صاحب تحفه در حق روایتی که در صحیح کتاب از صحیح مستدرک نزد اهل سنت
 بجای اصول اربعه شیعیه اند موجود باشد لفظ حرف در صحت بر زبان آورده باشد و از اهل کرده باشد
 بعد مخرج آن در کتب معتبره و فن روایت و بجای لفظ اکثر آیات آن قرارت چگونه مورد غیظ و غضب

صاحب رساله سنی از تند و هرگاه بجهت وقوع روایات ضعیفه ساقط الاعتبار در کافی کلینی و مخرج بودن
روایه آن غلطی در اعتبار آن راه نیابد پس بجهت نقل روایتی که در صحت آن باعتبار فن روایت حرف
باشد مخرج آن در کتب مشهوره و سلیقه الضمّه اتفاق نیفتاده باشد چگونه تفسیر کرد و عالم التفریل را بیشتر
نماید شود و آنچه صاحب رساله تصحیح نقل آن روایت را از مستدرک حاکم نقل کرده پس نقلش صحیح
لیکن بودن آن روایت در کتاب مذکور حاکم حرف در صحت آنکه صاحب تحفه فرموده است نمی نماید
چون بر بسا احادیث مستدرک الله فن حدیث تقییدات نموده اند و حرف حرف در صحت آن فرموده اند
چنانکه در جواب فائده ثانیة گذشته فائده ثانیة استیاق قول سبحان الله هرگاه حال فهم عبارتست
چنین باشد پس شمس فقهی عالم الاسلام نقل صحت در کلام صاحب تحفه یعنی ثبوت روایت و معتبر علیه
بودن است نه بجهت مصلح بین المؤمنین و تحلیل با آنکه روایت مذکوره در کتب معتبره نیست مخرج است
در آن و الا صحت مصلحه و عدم آن متوقف بر وجه آن آن حدیث در کتب معتبره و غیر معتبره نیست پس
قول صاحب تحفه و اگر آن روایت ثابت باشد از شیخ نیز قرینه علیه بر همین معنی است که لا یخفی پس کلام
استاد را تقیید بن و تفهید به توجیه بقول بالا پیشتر به قائل نموده بود بر رشاده بر چه چیز محمول تواند شد
عجب که تا حال فرقی میان صحت لغوی و صحت اصطلاحیه نموده اند تا بدیگر و قائل فن حدیث چه
دور اعتبار کتب لغوی شکل کثافت و تشویش و لغوی حرفی نیست و آنرا غیر معتبر نامیدن حرف عاقلانه
نه و احادیث کافی که بزم بهشام و غیره وارد شده و ضعیف الاسانید و قابل طرح یا تاویل است
کیست که حرفی در صحت آن بجهت نبودن آن در کتب معتبره داشته باشد بلی حرف در صحت اسانید
است و قیاس مخرج روایات امری دیگر است و عدم وجه آن در کتب معتبره امری آخر پس فرقی درین
هر دو تفصیل و بر سبب غرض تفهید و احتراض نمودن کار پس دلیران است و در وجه حج و کتب
رجال بسیدین و ما بین محدثین بیشتر اگر مقام اشتباهی پیدا شد نقل آن در صوارم میفرمود و معتبر
صاحب تحفه که قریح در صحت این روایات مینماید و محض مخرج مجرب بیان سبب آنرا مخرج مسایره
و ساقط از معرض اعتبار سیانند پس جوابیکه از جانب او ستاد خود ذکر خواهد فرمود همان جواب است
از ما نحن فیه هم مقصود خواهد نمود و تقیید کتب غیر معتبره کتب حدیث با اینکه اصلا عبارت تحفه بر آن
ولایت نه داد و بجا بشن نیاز و در مقصدش منجبتیم هرگاه روایتی در تفاسیر شهریه معتبره ماثور

و صنفین ان از مقبولین شایسته باشند در اعتبار و صحت آن روایت چه جای حرف است که در صحیح کشته
 نباشد و این تا ویلات علیله آب رفته بخوبی آید و بعد از آن حکم بحرف صحت من حیث ان لم یوجد فی
 کتاب معتبر نیست چه احدی مستدرک حاکم را غیر معتبر ندانند و گفت در صحت سند بلا دلیل غیر
 مسلم و لو سلم پس از عدم صحت سند عدم اعتبار حدیث غیر لازم با احسان و موثقات که واجب العمل
 است که حرف در صحت آن بلکه جزم لعدم آن بالمتن المعطوع حاصل باشد و از تعقیبات متأخرین صحت
 کلام آنها لازم نمی آید و بعد از تسلیم تحقق تعقیبات درین روایت خاصه از کجا و اگر باشد صحت آن
 کجا ثبوت رسیده قال السید الوحید قوله دوم اگر روایت ثابت شود الخ منسوخیت این قرار است
 ممنوع است و دعوی آن تخکم بحت است و از عدم ثبوت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید و آنچه
 در آن کلام حکم شده و ذاین قرار است مندر پس بر تقدیر تسلیم مطلوبش ثابت نمیشود مگر بعد ثبوت عدم
 حجیت قرار است شکار و آن مخالفت مذہب امام اوست و ظاهر اما حال فاضل معاصر را از مذہب خود
 هم اطلاع کمابختی حاصل نیست چه جای مذہب خصم ما محجب اند بهاری و مسلم و شراح ان بگو
 عبد العلی گفته که القارة الشاذة وهی ما عدا العشرة الذی نقله عن الرسول من لا یبلغ حد التواتر و ان
 اشبه عنهم فی القرن الثانی و هو المردم منا و قد تطایق علی ما نقل باخبار واحد عن واحد حجة طنیة عندنا
 و احب العمل و دون العلم خلا فالتا فنی علی ما حکى امام الحرمین و جزم به این الحاحیه فاجوب التتابع
 فی صیام کفارة الیمین لقارة ابن سعید فصیام ثلثة ایام متتابعات و فکر الرفض من کبار اصحابه و
 القاضی ابو الطیب و القاضی حسین بن قدم العمل به کثیر الواحد و صححه السی فی جمع الجوامع شرح
 و قد اجمع الصحابة علی قطع بمن السارق لقارة ابن سعید مع انها من الشواذ کذا فی الاتقان انما
 قال الفاضل المرشدید آنچه گفته است که از عدم ثبوت آن در مصحف عثمانی نسخ آن لازم نمی آید
 پس مدفع است باینکه که در جواب همین فایده از کتاب شانی شرح کافی کلینی از وجوب تسلیم بهترین تب
 عثمانی و نیز از تفسیر مجمع البیان نقل عن السید المرتضی ذکر مجموع و مؤلف بودن قرآن بتبوی که الحال
 موجود است مع اقامت استدلال بر آن و اطلاق ثبوت بر سکر آن گذشته پس آتی که در نظم
 عثمانی نباشد بی شبهه منسوخ خواهد بود و آنچه بر تقدیر تسلیم شد و گفته است که مطلوب صاحب تحفه
 ثابت نمیشود محاب است باینکه داب علماء است که لفظ بر تقدیر تسلیم جا ذکر میکنند که عدم تسلیم هم تصور

پس بنا بر علی بن ابی طالب در صاحب رسال لازم است که عدم تسلیم شد و دان نموده که از آن ثابت نماید و
اشتهار ذلک خصوصاً در صورتیکه کار بر شیعہ حکم بشود و ذلک قراوت نموده باشند چنانچه ملا فتح الله شیرازی
صاحب تفسیر شرح الصادقین در بحث کریمه نما استقامت به من الخ از لفظ نقل میکند که گفته است در قراوت
شاذ و نقل از عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر ایشان چنین وارد است که
نما استقامت به من الخ اهل بیت است و آنچه گفته است مگر بعد ثبوت عدم حجیت قراوت شاذه الخ گوئیم
این اشکال عیب الی الی را باستقامت صاحب شفاء راجع به معلوم نمیشود چه کلام او در این مقام نیست و
آنکه اگر روایت ثابت شود قراوت منسوخه خواهد بود و قراوت منسوخه در اثبات احکام بکار نمی آید زیرا که قراوت
این منسوخه است علی التلویح که آیات دیگر صحیح مخالف این قراوت شاذه منسوخه است انتهی و آن
صحیح است و آنکه قراوت منسوخه مطلقاً از من الخ الی الی که در متواتره او شاذه در اثبات احکام بکار
نمیشود آن علی التلویح مخالف آیات دیگر بکار قراوت شاذه منسوخه پس مقصود او بکار نیان
قراوت شاذه منسوخه است و در قراوت آیات متواتره غیر منسوخه دیگر مخالف آن باشد از آن صلاستقامت
هم نمیشود قراوت شاذه بر قراوت منسوخه و عدم مخالف آیات دیگر بکار و نیز قائل حجیت نباشد
و آنکه گفته آن که صاحب رسال لازم است که باید با کتب شیعیه که از علمای شیعه را رواه اثبات
شاذه منسوخه بر وقت مخالف آیات دیگر بکار یا از کتب شیعیه که از علمای شیعه را رواه اثبات
عدم شاذه منسوخه است و عدم مخالف آیات دیگر بکار و جمیع موارد اینک از کلام صاحب شفاء
بر خلاف منسوخه صحیح آن عدم حجیت قراوت شاذه منسوخه بر آن تشیع نمایند پس بتوسیع قراوت
بجز بجز اشکالات فاسد اساسی نموده و معملی از بنیاد از قبول مخفی نمائند که
از عبارات جناب سید عالم الهدی و شایخ کافی و غیر شان عدم جواز عمل بر قراوت اخذ و ترکیت آن باطله
غیر متناهی و اقتضای لازم من علی غیر منسوخه و وجوب عمل بر ترتیب موجود خواهد بود و آن مستلزم
ترک عمل بر غیر آن از قراوت با نور و مشهور نیست لاسا هرگاه قراوت منسوخه در اخبار آمده اظهار
باشد در ارتش متفق علیه بین اهل الاسلام بلکه اقصاء عمل بر همین مجموع مرتب عثمانی نزد اهل سنت
هم غیر مسلم گفت ایجاب تابع در عیام کفار و یمن بنا بر قراوت ابن مسعود و عصیام ثلثه ایام متتابعه
در اجماع صحابه بر قطع یمن سابق بنا بر قراوت او شاید بر عدلین بر این دعوی است و قد بین القلما

۱۰۴

فی کلام الفاضل المتعصب شارح المسلم فی کلام السید الشهدا و چون فاضل عزیز مدعی شد و
 گفته و عهده مدعی اقامت برهان بر دعوی خود است پس میاید که تمیز رشید مطالبه برهان بر شونده
 از استاد خود نمایند اینک از این شد و ذوقا کل لاسلم مطالبه دلیل بر قوا تر نماید مع هذا چون اطلاق شد و بر
 قراآت عشره نمایند پس هر دلیل که برای قوا تر عشره خواهند آورد مثل آن دلیل بر قوا تر ما نحن فیہ نیز
 قلینت قوا تر عشره اولاً ثم مطالبه دلیل علی قوا تر کلاماً فیہ نعم علیه حینذ لیل مثل ما یستدل به بلکه
 اقامت ادله قوا تر از آن بقوه بجهانه ممکن و کلمه ای نه که ذکا در اثبات قوا تر عشره نیز برهان میتوان آورد
 و اگر قراآت عشره راستوار نمی انکارند و در شواهد هم نمی پذیرند فلینک ما نحن فیہ کاک و ملائح است فتح القدر
 علیه ابواب الجنان نقل قوسه بشد و ذوقا فرموده و از آن اعتقاد او بان غیر لازم مع هذا ما شاع مع اهل
 و جری یا علی صلواتهم فرموده باشد و چون مدار کلام صاحب تحفه بر تزییف و تضعیف قراآت مذکوره بصیبه
 شد و ذوقا مشوخت هر دو میباشند لهذا جناب سید او لایح مشوخت و ثانیاً منع عدم صلاح اشیاء لاهل علی
 بعد تسلیم شد و ذوقا فرموده و الا ذکر شد و ذوقا محض باشد چه مشوخت و واجب العمل میباشد مطلقاً سطر کا
 ستوا تر او شاذ و او هو فی الظهور بحث لایکاد یغریب عن مثل الرشید الفیروز لانه اعترفت به پس میاید که
 بوقوع لغو در کلام استادش قائل شود یا با شجاه ایراد جناب سید فلیختر اینها شاء اما ضمیمه مخالفت آیات
 پس منجی است بر اثبات مخالفت آیات دیگر بقراآت مذکوره و لاسلم که آیه مخالفت آن یوده باشد فضلاً
 عن الایات و من ادعی خلافه فعليه البیان و دون اثباته خطا القناد خلافت نقل قال السید
 الوحید قوله سوم انک الخ انخرفت از قبیل محلات است که محصل ندارد چه تعلق به اهل سمع یا استماع
 نه بعقد که بان مستفوه گفته غیر محصل المعنی است زیرا که ظاهر است که مراد از استماع مستمع کردن است
 بنا بر آنچه در علم اصول فقہ بیان شده از ثبوت حقائق شرعیه که ما هو مختار اکثر المحققین و بهر حال نه سبب است
 بنا بر کلام اکثر علمای فریقین و بایب استدلال آیات در روایات و هم مؤید اراده همین معنی شرعی است
 آنکه شارح در آیه کریمه مطلق استماع را سبب لزوم اجر گردانیده و معنی لغوی علی الاطلاق سبب لزوم کار
 عمر نمیتواند شد پس لایکه که از لفظ استماع معنی شرعی آن که عبارت از نفس عقد است اراده فرمود
 باشد و اما اراده مدعی مخصوصه از لفظ استماع چنانچه شاه صاحب از پیش خود در تفسیر خود اندیشیده
 لغوی است و نه شرعی پس لا محاله اراده آن صورتی نه است باشد و او اعترفت ذاکم پس سبب است

در صورت محصل تعلق الی اجل سیمه لفظ استمتع ویا تعلق آن بقدر کی است و فرقی ندارد کما لا یخفی و
اگر مراد از آن معنی لغوی باشد پس مطلب ما نیز ثابت است چه تعدد و تعیین مدت اتقاع در نکاح و آنچه
مستحق ندارد پس مراد از آن نیز اشاره بسوی نکاح مستعده خواهد بود و آنچه گفته که پس معنی آیت چنین باشد
پس اگر متع از زنان سکوته مدت معین الی کلامی است که احدی از عقلا فضلا عن العلماء بآن متفقوه
نمی تواند شد چه وجوب و اسے لغت هر بجز و عقد و تمام آن بعد و دخول واجب است و تعیین مدت
در اینجا مستحق ندارد مگر اینکه از غایت جه و ذهنی مدت دخول را اجل سیمه قرار داده باشد باز هم تعیین مدت
بمعنی است انتهی قال القاضی الرشد کبرت کلمه تنجیح من افواههم کاش انخرفت مهمل بجل
سیکنداشت و به بیان جهت اجمال نمی پرداخت تا ابهام آن موجب ابهام ناظرین می گشت و برای تنجیح
آن محال کثیره بخاطر بای ایشان سیکنداشت حال آنکه خود تفصیل آن فرموده از آن استعجابات فرادان
آمده از آن جمله است آنکه آنچه فرموده زیرا که ظاهر است که مراد از استمتاع مستعده کردن است انتهی این ظاهر
مزعوم صاحب رساله رابعه فحول علمای شیعه قبول نمیدارند و استمتاع را بمعنی لغوی آنکه برخورداری باشد
تفسیر کرده اند پس تا به علمای اهل سنت چه رسد ملاحظه الله شریزی در تفسیر منہج الصادقین میفرماید ما را
پس هر که برخورداری یافته اید به بدو متع از زنان سکوته فالتو بین پس بدید ایشانرا اجماعین هر که
ایشان چه هر در مقابل استمتاع است و محلل آن است و از آنجمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم
اصول فقهیهین شده از ثبوت حقائق شرعی الخ این بیان و لغوی سیکر و کثل جناب قاضی نیز است
شوشتری که معتقدیه والد صاحب رساله است مخالف این تصریح میفرمود و قال القاضی فی حقائق
الحق فی سبک لیسب و اما ثانیاً فخلان ما ذکره من انه قد تقرران الحقیقه الشرعیة اذا وردت علی الحقیقه
اللغویة یصیر الحكم فی الشرع للحقیقه الشرعیة دون اللغویة مردود بان الاصل عدم النقل انتی ما اردنا
نقله و نیز علمای شیعه مثل صاحب تفسیر منہج الصادقین تصریح بار آورده معنی لغوی استمتاع در اینجا
میفرمودند چنانکه الفا منقول شده و نیز علمای شیعه بعد از جواز عتق لعل رقبه که حقیقه شرعی و عتق
شده است و در کلام الله جای از عتق تعبیه آن واقع شده تصریح نمیکردند علامه حلی در ارشاد الاذ
در ادل کتاب العتق میفرماید لا یقع اسے العتق بالکنا یا بل بالتفح و هو عبارت آن التحریر و
الاعتاق دون فکات الرقبه و با کلمه صاحب صواعق در دفع این شبهه قد می که صاحب رساله نقل نموده

چنان افاده فرموده که این المعنی حقیقه شرعی منوع الاحمال ان کیون حقیقه لغویة او عرفیة و انما نیست ذلک لغویة
 ان بذل العقول کمین فی الجاہلیة او کان ولم یکن مسبباً لهذا اللفظ و دون اثبات ذلک خیر القیاد انتمی و ما
 است آنکه آنچه گفته و هم موید اراده همین معنی کثرت نیست آنکه شارع در آیه کریمه مطلق استماع را سبب لزوم
 اجر گردانید انحر این تا نید وقتی صورت می بست که بر تقدیر عدم اراده متبعه ادای تمام مهر بر مجرد نکاح مترتب
 میشد حال آنکه اینچنین نیست بلکه ترتیب آن بر استماع بعد النکاح است چنانکه علما ی شیعیه هم بآن تصریح
 نموده اند و نقل آن از کلام صاحب تفسیر منہج الصادقین گذشته است حیث قال چه مهر در مقابل استماع
 است انتمی و از آنجمله است آنکه آنچه افاده فرموده است که اراده و طی بخصیصه از لفظ متبع چنانچه شاهد صاحب
 از پیش خود تر است شیده اند انچه عجیب تر از افادات سابقه است بچند وجه اول آنکه بمعنی را صاحب تفسیر
 خود نیز است شیده بلکه در کتب شیعیه مسطور صاحب شرائع در محطورات حج میفرماید و هی سبعة الاول الاستماع
 باللسان و من جامع زوجته فی الفرج قبل او و بر آحاداً عالماتاً بالتحیم فسد حجه انتمی و همچنین در تفسیر سنی و شیعیه
 مرقوم و عامه محصلین را معلوم قال الامام الزاهد فی تفسیر ما استمتعتم به منهن من الجماع کنی عن الجماع بالاستماع
 انتمی و چون ماده متبع کنایه عن الجماع عبرتیه مشهور است که نکاح خوانان این بلاد در خطبه خط نکاح مینویسند
 الحمد لله الذی جعل النکاح تسخیریه للامان و فضلاً قاطعاً بین الحلالی و الحرام و حصناً حصیناً عن الفحشاء
 و الاثام و متعانی الایالی و الایام لهذا این مطلب حلی از کثیر شواهد استغنی دوم آنکه و طی و مقدمات ان نیز
 از مصادیق استماع است پس اطلاق استماع و اراده قسمی از ان من حیث انه استماع معنی لغوی آن باشد
 کا اطلاق الانسان علی زیدین حیث انه انسان کما تقر فی مقرة سوم آنکه با قطع نظر این گوئیم تخصیص اکثر
 عمومات و تفسیر اکثر اطلاقات واقع در قرآن بنابر تخصصات و مقیدات مثل تعجیل معنی و غیر آن بر مرتبه شائع
 است که احدی را از ناظرین فن تفسیر در آن مجال مقال نیست ذکر شواهد آن بجهت غایت ظهور ترک کرده شد
 چهارم آنکه اگر از نیمه دست کشیم گوئیم که خود صاحب رساله در قوله که بر و قول سابق برین قول است
 افاده فرموده که احتمال دیگر نیز در آیه ممکن است و از آن نیست که مراد از بتغوا با امر الکم نیز ابتغوا بهال و صود
 ستمه باشد انتمی پس خدا دادند که تفسیر ابتغوا بهال که مطلق است با بتغوا بهالیکه در صورت ستمه میباشد
 آیا معنی لغوی ابتغوا بهال مطلق است یا معنی شرعی آن کیس مقام استعجاب است که صاحب رساله را
 تفسیرات بیدلیل جائز باشد و صاحب تحفه را بشارکت مفسرین معجزین و مطابقت عرف عام و خاص

بدیه صحیح ناجایز جسم آنکه مطابق تقریر صاحب رساله لازم می آید که مجاز را سا در قرآن واقع نباشد چه
 مفهوم مجازی نه معنی الهی است و نه معنی شرعی و هر فیه اکثر من ان یحیی و اظهر من ان یحیی نیست بعضی از
 وجه استنباطات که متعلق این قول بخاطر او یافته بود و لا بطرف بیان استنباطات متعلقه دیگر اقرار
 او مستوجب تشریح و تفسیر است که اذاعت ذلک پس یگوید در صورت محصل تعلق الی اجل
 مستحق است متعین و یا تعلق آن بقدری است الخ مقام حیرت نمایان است زیرا که در بیان هر دو فرق از
 زمین تا آسمان است چه بر تقدیر او را ده معنی شرعی فاما مستعظم علی اقال صاحب الرساله چون اجل سمی
 و نفس عقد و اجل است پس ذکر آن تکرار صحیح باشد و صاحب رساله و مثال او انقیاض تکرار را مستنکر میدانند
 چنانکه در وجه استهلال بر او را ده مستعظم از کرمیه فاما مستعظم الخ بتی الحامیه فرموده اگر جمول باشد بر نکاح دائم لازم
 آید و قیاس تکرار در میان حکم نکاح در یکسوره آیتیه پس هرگاه وقوع تکرار در یک سوره نزد او مستنکر باشد از آن
 قیاس باید کرد که بر مذاق او و علمای او در یک جمله حقیقت مستنکر خواهد بود و آنچه فرموده و اگر مراد از آن معنی لغوی
 باشد الخ بنات مستغرب و نهایت مقام عجب است چه صاحب تحفه برای دفع همین مطلوب شائبه احتمال
 صحیح پیدا کرده باینکه که چون مدت ارتفاع از امور دنیوی حکم کثرت عنده بقدر در علم الهی متعین و متماثل
 انتقامات دنیا بمقتضای کرمیه و الله جعل لكم من جلود الالغام بیوتاً تتخفون بها یوم الحساب و یوم اقامتکم و من
 اصواتها و اوبارها و شعارها اثاثاً و متاعاً الی حدیث محدود است پس اگر تمتع یافتند از زنانی که سکوچه بکلی است
 تا مدت معین پس باین تمتع چند روز تمام هر لازم میشود نیست منظور صریح عبارت صاحب تحفه در حدیث
 بر دو سه ستمیل البطلان این احتمال واجب و ادعای ثبوت مطلوب خود با وجود قیام این احتمال از عجاب
 و آنچه افاده فرموده است که آنچه صاحب تحفه گفته که پس معنی آیت چنین شد پس اگر تمتع یافتند از زنان
 سکوچه تا مدت معین الخ کلامی است که احدی از علما فضل عن العلماء ان متفوه نمی تواند شد الخ میگوید
 بنده ضعیف که این افاده صاحب رساله اسوة العجائب و قدوة الغرائب است زیرا که حق تبارک و تعالی
 جایجا در قرآن مجید تعین مدت ارتفاع عباد و غیر آنرا باعتبار علم قدیم و تقدیر قوم خود میفرماید قال الله
 تعالی و ان استغفر وارکم ثم یو الیه یتکم تا عاصی است که اجل سمی و قال الله تعالی ثم تحفه جلود و اجل
 سمی عن الاله که این آجال اقل قلیل باشد پس برین تقدیر پیشه کرمیه فاما مستعظم منین باشد که اگر تمتع یافتند
 از زنان سکوچه بکلی است تا مدت معین است که آن مدت قلیل باشد پس برین

[illegible]

مفاهیم عقد علی بن ابی طالب است و ملائحه الله شیرازی احتمال ثانی را در
فرموده و آن مستلزم عدم قبول احتمال اول نیست بلکه محتمل که بسبیل تنزل اثبات حل مستند بر تقدیر
التفسیر یعنی لغوی اراده فرموده باشد و عبارتیکه فاضل رشید نقل نموده در خلاصه المنهج تیماسه برین
منهج است فما استتمعت به پس هر که بر خود داری یافته اید بدو منهن از زبان منکوچه فاقه بن پس بدید
ایشان را جوین مهر باک ایشانرا چه هر در مقابل استماع است و حلال کنند آن فرایضه در حالتیکه
آن مهر با فرض است بر شما و مقرر و بدون آن استماع جائز نیست و مراد باین نکاح است چنانکه
عقرب مذکور خواهد شد است و در اینکلام تصریح است باراده معنی مستماع لغوی و جناب
نفسروده که احتمال اراده لغوی بالمره غیر جائز است کما لا یخفى و اما احتمال اراده معنی لغوی سن حیث
و العموم پس اگر چه بنا بر مذہب اهل سنت و جمعی النظر بادی الی رای صحیح می تواند شد اما چون تخصیص بتلذذ
خاص که جماع باشد در وجوب مهر باجماع اهل اسلام مشروط است پس بنا بر نظر دقیق سنه حقیقه لغوی
هم بنا بر مذہب سنیان راست نمی آید و منافاتی بمذہب فرقه حقه ندارد و لا ندراج المنة تحت العام
ایضا فلم یبق فی ایرای المخالفین الاحتمال التخصیص بالجماع و ارادة النکاح الدائم و قد دریت انه
لا تخصیص فلا یعتد به مع ان و ارادة التخصیص وسیلة فکل من الفریقین ان تخصیص بما یوافق مذہب
قوله و از انجمله است آنکه آنچه فرموده که بنا بر آنچه در علم اصول این خوش فهمی رشادت پناه تا شا
نمودنی است چه کلام سید سید بن سید بن سید مرقد در باره انساب دلالت بر لغی حقائق شرعیة راساً
ندارد و مرادشان نیست که بدون لفظ این و بنت دام و عمه و مانند آن از حقائق شرعیة ثبوت نیست
و منع در آنهاست طرق و الاصل عدم النقل و ان مستلزم لغی حقیقت شرعیة علی الاطلاق نیست ظاهراً
رشادت پناه هنوز بمعنی ثبوت و تحقق حقائق شرعیة هم و انرسیده گمان برده اند که نزد قائلین بحقائق
هر لفظی در کلام شارع محمول بر حقیقت میشود و لیس الامر که چه محل نزاع و کلام الفاظ دایره علی ان
الشارع که مستعمل در معانی غیر لغویة است بحیث قیاد در منها عند الاطلاق معان شرعیة می باشد معانی
لغویة در ان الفاظ مجوز گشته اند آنکه هر لفظی محمول بر غیر سنه لغوی می باشد چنانچه در آخر عبارتیکه
فاضل رشید آنرا بحدت آخر با آورده امیسا بانیم فرموده حثت قال بعد نقل کلام این روز بهمان
بلکه امر و دیان الاصل عدم النقل خصوصاً علی القول بعدم ثبوت الاحتمالی الشرعیة و این کلام صریح است

و اینکه بنا بر قول مشهور متعلق لغی آن در انساب فقط مطلوب است نه لغی آن مطلقاً و الا لازم التامش
 فان سلب الحقیقة الشرعیة سلباً کلیاً لا یجامع القول بشیء مما علاه آنکه هرگاه تسلیم این دو زبان حقیقت شرعی
 منجم شدات پناه نباشد انکار جناب قاضی بعد التزل و التسلیم کے مسکت فاکمین بحقائق متوازن شد و
 مؤید کلام است قول جناب قاضی در بحث متبع الثالث ان ما ذکره من احتمال ان یراد من الاستمتاع
 فی الآتیة المتبع بالشک الشرعی فمدخل بما ذکره المصنف من ان ذاک حقیقة فی کمال الحقیقة فان اشیاء متعلقه
 فیہ و الاصل فیہ الحقیقة انشی پس اسناد احکام حقیقت شرعیہ را سلب جناب ایشان از حلیه صدق عاقل
 باشد قائل اما تفسیر نمودن مخرج التدرج المتدرج استمتاع را بمعنی لغوی پس بعد تسلیم منی بر تزل و تسلیم
 یا بیان مناسب است بمعنی اللغوی و بمعنی المراد الذی هو فرد خاص من المعنی اللغوی اما عدم اعتناق اقباب
 رقبه پس منشا شش آنکه لفظ مذکور از جمله کنایات است و لا النص فی الاعتناق لفظه ولا شبهه
 و در صحت اعتناق الفاظ مصرحه می باید و مجرود استعمال لفظی در قرآن مجید بمعنی خاص مستلزم
 حقیقت شرعی نیست چنانچه لفظ صلوة بمعنی مسجد در فرقان مجید مستعمل گشته و لا حقیقه فیہ اتفاقاً قال
 عمن قائل لا تقر لوال الصلوة و اتم سکاری قال الرازی فی تفسیرہ فی لفظ الصلوة قول الی حد
 المراد منه المسجد و هو قول ابن عباس و ابن مسعود و حسن و اریه ذهب الشافعی و اعلم ان اطلاق
 لفظ الصلوة علی المسجد محتمل و بدل علیہ و جهان الادل ان یکون من باب حذف المضاف اسماً لا
 تقر لوال مواضع الصلوة و حذف المضاف شائع و الناس فی قوله لیسست مواضع و صلوة و صلوات
 المراد بالصلوة مواضع الصلوة ثبت ان اطلاق لفظ الصلوة والمراد به المسجد جائز است و اما آنچه
 از عبارت خارج خود که در مواقع آورده نقل فرموده پس جویش در سابق در اول رساله
 بسین گشته و احجب که خارج سنیان احصان را لفظ شرعی در معنی خاص و انه و کاک فلک الرقبه فی التوق
 باز استنکاف از حقیقه بودن معنی خاص متعذر نماید و لکن لا تأکل تحت قال فی تفسیرات المصنف و هو
 بل لفظ فلک رقبته لوجه الله فان معناه شرعاً اعتقک حال سکجانه فلک رقبته منتهی سبحان الله ان
 استعمال فلک رقبه درین کریمه استلال بر حقیقت شرعیہ میسر آید و با وجود کثرت استعمال در حدیث
 خاص و اخبار و آثار و هم در کریمه قما استنکاف و شمس از وارد و ان هذا الاخری للمقتاد قوله و انما
 است انکه آنچه گفته و هم مؤید اراده همین معنی شرعی است الخ مراد جناب سید نقیست که استعمال لغوی با لزوم

دوم پس در نوح است باینکه اطلاق لفظ مطلق عام و اراده فرد خاص ازان محتاج با قاست و قرینه است
 و آن در سخن قیسه منبج است فلا یصار الیه من دون دلیل و من ادعی فعلیه البیان و تحقیق این مقام گفت
 که اسماء اجناس موضوع میباشد برای باریته من حیث هی ای اولی و لفظ منتشر منها علی اختلاف الرأین پس
 اطلاق آن بر فرد خاص من حیث از فرد من افراد العام حقیقت باشد و من حیث الخصوصیه مجاز و چون
 در سخن قیسه تعلیق حکم خاص بر فرد خاص مطلوب شارع است بحیف لا یتبدی منه لے غیره پس مراد خاص
 من حیث آن خاص بوده باشد باینکه مجازاً و تویذاً بمرام است کلام بکلیه در حاشیه او بر حاشیه زاید علی الحاشیه
 الحکامیه حیث قال فی الرد علی المحشی الزاهد القائل بان فی قوله تعدی الیک لا یتبدی من حیث کلام
 و اراده الخاص من حیث آن هو فلا یكون مجازاً نعم انه ان الهدایه بالمعنی الاعم اعم من الدلاله المقیده
 بالوصول لا تخصه منها لو کان التقدیر دخلاً و القید خارجاً و فرد لها لو کان کلاً و اعم من کلها و ان
 لا یذهب علیک ما فی من الاختلال فان اطلاق الاعم علی جزئیه علی نحوین احدی ان براد الاعم و جعل
 و معبر عن الجزئی کما اذا را میت زیداً و اجوت عن رویه لقبولک رأیت الشان فقد عبرت عنه بالانسان
 و ثانیاً ان برادیه الاخص بخصوصه من اجل علاقته العموم و الخصوص و الاطلاق الاول حقیقه من غیر رد
 و الثانی مجاز البینه و هبنا لا یکن اراده المطلق و جعله عنواناً الخاص فان لغیه لا یکن الا باشتغال جمیع
 الافراد فیلزم انتفاء الارشاد مطلقاً متعارفاً مع الوصول کان اولاده و نه فایده فان شان الرسول صلی
 علیه و آله و سلم کان الارشاد قطعاً لا مجال للارتیاب فییه فلا بد من اراده الجزئی بخصوصه فیلزم المجاز
 قطعاً و چون درین کلام نفی را قرینه اراده فرد خاص از مطلق منفی قرار داده پس هر جا که قرینه اختصاص
 خواهد بود اراده خاص تنقیص و لا تخصیص بالنفی و قطع نظر ازین بیگونی که بر تقدیر تسلیم حقیقت اطلاق در
 ما نحن فییه هر گاه افاده تخصیص بخاطر مطلوب است پس اطلاق کذا می بلا نصب القرینه حکم مجاز خواهد بود
 فی کونه غیر مجاز و لا استدلال به التکلیف بالحال و هو محم و ان جزوه من فسطایه بیده اناده و آوجه سومی پس
 مخدوش است باینکه کثرت وقوع تخصیص و تقدیر در اکثر عموماً و اطلاق است مستلزم کایت آنست
 و الاستدلال لعمومات الجزیه از صغره روزگار مرفیع شود و در ما نحن فییه مقتدی و محقق در کرمیه موجود است
 بکلام در شان کرمیه در کلام و در کلام است و اما مقتضیات خارجیه پس بر تقدیر تسلیم آن چنین
 تخصیصیات و خصوصیات از طریقین مکان معیناً اصل مطالب که در اولت کرمیه در کلام دوام بر نم

عزیزی و رشیدی است غیر حاصل چه مخصوص خارجی از دلالت کریمه خارج فلا تعلق اما وجه رابع پس مدفع
است باینکه صاحب تحفه مدعی تحتم اراده نکاح دائمی از کریمه مذبوره است و بطل احتمال اراده مستحب پس مانع
را بمقابل او منع و ابراسه احتمال صحیح دیگر کافی و دوائی و لزوم من التخصیص و التقیید و چون مطلوب حساب
تحفه در ایستقامت است که آیه استمتاع نفس یا ظاهر در اراده نکاح است پس لزوم مجاز و تخصیص برایش سبب
مطلبش باشد نه برای مادی که جناب سید نفیر نموده است که کریمه مذکوره متضمنه استمتاع نفس یا ظاهر است
و تخصیص استمتاع مال یا استمتاع فی الملتعه بلکه ظاهر کلام آنجناب یعنی قوله الشریف و احتمال دیگر نیز در آیه
ممکن میتواند شد اے آخره ناظر و شعر است بانمیرام کمالا یخفی علی او لے الا حلام اما وجه پنجمی پس مردود
است باینکه احدی از عقلا انکار وقوع مجاز عند القرینه التصارف نموده پس این وجه غیر وجهی مضرت
در ما نحن فیه نداشتنه باشد و الکلام فی ظهور الدلالة لانی التزام المجاز کما عرفت من قبل قوله مقام حیرت
نمایا است الخ بلی مقام حیرت برای حیران بادیه اعتسافت و نشان حیرت عدم ادراک مرام جناب سید
است بیانش آنکه آنجناب اولاً بنا به کلام خود بر شق اراده معنی شرع از استمتاع گذارشته فرموده است
که در صورت تعلق اے اهل سبی بلفظ استمتع و تعلق آن بمقتضی المال است و تفاوتی ندارد و نه
فی الظهور کالتور علی شایق الطوریچه استمتاع شرع عبارت از عقد خاص است پس چگونه فرقی میان
تعلق اے اهل سبی باستمتاع و تعلق آن بعقد تواند بود و العجب کل العجب که خودش بگوید که فرق
در بیان هر دو از زمین تا آسمان است و نمی فهمد که کلام جناب سید در همین شق خاص است و در آن گفته
تفاوتی بین المتعلقین نیست چه جای اینکه از زمین تا آسمان فرق باشد و ولیکیه ذکر فرموده و آنرا
مصدر ساخته بقول خود چه بر تقدیر اراده معنی شرع نیز بلی بر دعوی او ندارد چه ادعایش ثبوت فرق
باین السمار و الارض بین المتعلقین علی الشق المذكور است و نهایت آنچه از دلیل او بر می آید نفی
احتمال اراده معنی شرعی است از جهت لزوم تکرار و آن امر علوه است و اصلاً و مطلقاً بکلام جناب سید
ربط ندارد چه سنای کلام آنجناب بر تسلیم اراده معنی شرعی است و بنای کلام رشیدی بر نفی آن داین
نه از سن ذاک ظاهر احضرت رشیدی را غفلت از ملاحظه فقره در این صورت الخ که در کلام جناب سید
موجود است واقع شده و اگر بنا بر شق مذکور اثبات تفرقه هم بر فرض محال مینمود چه سود داشت که صاحب
تحفه از شق مذکور یا با انکار تمام و اید آید هم بر دفع لزوم تکرار پس بگویدیم که تخریر در محاورات عرب عریبا

شأن و ذائع است پس بر تقدیر اطلاق استماع بر تنی شریخی محال تجرید قائم که تا قبل از قولش گفته شد
جلود الدین نجشون ربیم الایه و کریم سبحان الذی استعجبه لیلک تکرار پس غیر لازم و بر تقدیر تسلیم
انکار از وقوع تکرار بالمره مدعی احدی که از امامیه نیست تا بتکرار و تکریر آن می پردازند و اما الکلام فیما اذا
تعارض المتناسیسات والتاکید کفیت و ذکر هر نیز در نکاح بنابر زعمش میاید که از قسم تکرار باشد و لا یشی
به رشید قبوله و آنچه فرموده و اگر مراد از این معنی لغوی باشد الح و بنظر قدس سره نیست که بر آورده اند سبحان
تفسیر اجل ستم تبیین مدت معلومه بعلم الاهی حکم گفته معنده بمقدار قابل تمناشای اولوالالباب است غیر از
تعجب و ضحک که از لازم آنست بعد حش چه میتوان گفت حق این است که این افاده ذات الرشاد غیر
ازین مفید رشید دیگرست یارای بایش ندارد و خلاصه این تفسیر نیست که فاجایمتم است اجل ستم
اجل اساک القوة الماسکة للسنه المعلوم بالعلم القدیم فالتوهم اجور تن پس اگر جماع ما اجل ستم نباشد
هر لازم نخواهد بود حکم مفهوم المخالفة و اگر تا آن اجل باشد تمایش لازم الا داطره ترا که ازین بکار
استلج این نتیجه فرموده اند که پس اگر متع یافتند از زمان منکوحه تا مدت معین پس باین تمام چند روز و تمام هم لازم میشود
بقتل رشیدیکه فتوی داده باینکه اگر تا چند روز جماع و وقایع وقوع نیابد هر لازم مذنبه و کاش حضرت امام عظمی زنده میبود
که خلعت افتاد و فرموده و جابه قضا از بر بر کند و جناب شایم بخشید و زیر بار است ستم ستم دیگر و دیگر
پایه خامه نیست و هر گاه مع این بکر فکر ممکن نباشد پس بجوابش چه رسد لهذا از تعرض اعتراض بقرینه این افاده و
العجاب و بخت الغرائب اعراض نموده شد قال السید استند الوحید قوله و اگر اجل ستم قید عقد باشد قول تا سال
جناب سامی را از مذہب شیعیان هم آگهی دست نداده و عجب است که یاد ماسی خرق و اگر است ستم بقدر هم
کشف بر ایشان نشد که مذہب خصم را بدانند با تلمذ نزد شیعیان اقیاع عقد مدت العمر یا بدو چون خالی از
تعمین مدت است جائز و درست نیست پس این افترا و بدعتان در حقیقت کشف عورات مفسرین میاید
طرفه تر اینکه بر مجرد اسناد آن بطرف شیعیان اکتفا فرموده و اما ستم اجل ستم چه هم بر جوانان فرموده اند
از نجاصدق حدیث مسلم که شصتن لفظ کاذا غادر است واضح و لا یشی میشود قال الفاضل الرشید
اطلاع صاحب تحفه بر مذاب فیه فرق شیعیان فیه که است از علماء کما لشری واضح و لا یشی پس آنچه در مقام
صاحب رساله انکار مجرد و باب ستمه مدت العمر نموده است از آن کار ستم بکشاید و فائده بدست آمدنی است
زیرا که صاحب زمره اثنا عشریه که از متجربین امامیه است و صاحب رساله و الله اعلم باینکه از این تحفه ثمرات

تجیر میفرمایند و کتاب او در دو تحفه اثنا عشریه است و کتاب خود که بحواب باب نهم تحفه است در دو کتاب است
 مصنف تحفه که بر لطلان مستند بلزوم تصنیع اولاد و اهلک معنوی نسل اقامت فرموده است تقریح بجزا و مدت
 مستوعبه عمر در مستند نموده میگوید که در مثال مفروض محدودی که لازم می آید انتشار آن افتراق زوجین است
 خصوصیت عقد مستند و اشتراط مدت را در استلزام محدودی نیست چه اگر تعیین مدت بنوعی کنند که مستند
 زمان عمر باشد یا بعد انقضا در مدت مستند افزوده یا بشد نقض مذکور وارد نشود و اینست و معنی آنست که تمام
 اکثر اقوال بطرف اکثر اهل مذنب اهل سنت و اسناد اکثر عبارات بطرف اکثر کتب ایشان اکابر علمای امامیه
 نموده اند حال آنکه آن اشخاص و آن کتب از آن اقوال بتراند و بیان انقیص خطا و نقل را اگر چه دفتر با کفایت
 نیکند لیکن بطریق نموده بر ذکر چند شاهد اکتفا و از انجمله است آنچه علامه علی قسری صلوٰه را در سفر سعیت
 در کتاب پنج الحق بطرف شافعی نسبت کرده حال آنکه در کتب اصولیه و فقهیه مسطور بلکه بر سه طلبه مشهور
 است که آن امام همام اصلاً تجویز آن نیکند و از انجمله است آنچه که والد ماجد صاحب رساله روایت الا ان
 ال ابی طالب لیسوالی باولیا را در حصارم بحجاب عقیده که سیر دهم بصرف امام بخاری و مسلم نسبت کرده
 فرموده اند که ابن عمر بن العاص شخصی است که بخاری و مسلم هر دو در صحیحین و از او روایت نموده اند که
 گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان اکمل الی طالب لیسوالی باولیا و الخ حال آنکه در
 هر دو کتاب از نام ابی طالب در نیکام نام نامی و نشان نیست و عرصه چند سال است که مولف
 محمد علی مفتی سیرت نمیکند والد صاحب رساله در ابداع اعداد و در انکار بحجاب بعضی مراسلات محقر که در آن فکر
 اینچنین تقریباً واقع شده دست و پا زده بود و اخیر بچاره سوای سکوت چاره ندید و بالجملة در کتب والد رضا
 رساله مثل کتب علامه علی قاضی نور الله خوشتر است از نقول غیر مطالعه بالاصل قدر کثیر موجود است
 چون مقام از طول کلام بکثیر انقیصم شواهد آید است لهذا بر همین قدر اکتفا رفته و از انجمله است آنچه
 صاحب رساله در فائده ثانی در وجه دوم از جامع ترمذی روایت ابن عمر نقل کرده باین الفاظ که سأل علی
 بن اهل الشام عن سبعة النساء الخ حال آنکه در ترمذی لفظ نساء موجود نیست کما مر مشروحاً پس هرگاه
 صاحب رساله بر نیابت فرضی صاحب تحفه مراتب تشبیح را باقیصه الذایت رسانیده باشد حیرانم که بعد
 دریافت این خیانات واقعه چه خواهد فرمود و آنچه فرموده است طرفه تر آنکه بر خود اسناد جواز آن مطالب
 شیعیه بیان اکتفا نموده الخ اگر این دعوی محرم و صاحب رساله را مسلم داریم که در کتاب خود صاحب رساله را

احتمال تعیین مدت متعه را بنوعی که مستوجب زمان عمر باشد بطور اطلاق بدون تقدیر جز از آن عند بعضی فکر کرده از ظاهر آن خلافی در نمیشد معلوم نمیشود خصوصاً در صورتیکه صاحب نزهة اشاعه شیعه از اطلاقات صاحب تحفه که در فقهیات تحفه سائل فقهیه شیعه را بعنوان تیر گویند فکر کرده است کلیت فهمیده و جایز بر او اعتراض کرده باین طریق که اطلاق صاحب تحفه مشعر بر کلیت است و حال آنکه این مسئله مختلف فیهاست پس مطابق مذهب صاحب نزهة اشاعه شیعه کلام او که از اطلاق کلیت می فهمد انصاف صحیح خواهد بود بر کلیت این حکم نزد علمای شیعه و اگر آنرا مختلف فیها تسلیم کنیم گوئیم آنجا که صاحب تحفه در کتاب خود کلام مطابق داب علمای شیعه میکنند و کبرای ایشان در اکثر مقامات در سائل مختلف فیها ادعای اجماع کرده اند پس کلامی که از صاحب تحفه مطابق داب کبرای امامیه سر زده شده مقام تشیع نباشد و اگر باشد پس علمای شیعه نیز در لزوم این تشیع شریک او بلکه در نیابت تشیع او باشند و در نفی سورت هر چه بگوید که از طرف خود تلاش خواهند فرمود از طرف صاحب تحفه نیز قبول خواهند نمود حالاً بعضی از شواهد ادعای اجماع در سائل غیر مجمع علیها که از اکابر شیعه سر زده شده باید شنید پس از آنجا که است آنچه والد ماجد صاحب رساله در موارد بموجب عقیده ششم فرموده بر گاه مثل ابو الخطاب و منیر بن سعید و عثمان بن عیسی نظر آنها با وجودیکه در اوائل حال خصوصیات بعضی ائمه داشتند لیکن چون در اواخر خلافت طریقه مرخصی جناب ائمه اختیار نمودند بر کافه فرقه امامیه ضلالت آنها واضح گشت بحیثیه که هیچ متنفس را از امامیه در کفر و زندقه آنها مجال شک و شبهه نماند است پس باین عبارت والد صاحب رساله اجماع فرقه امامیه بر ضلالت و کفر و زندقه اشخاص مذکورین تباهید ی بیان فرموده است که مثل آن عبارت در تصحیح بر اجماع قطعی از علمای کثره واقع شده حال آنکه کشی و حمد و غیر آنها توبه او و موت در حال عبادت الهی فکر کرده اند چنانکه در اواخر فائده رابعه در وجه اول از وجوه ششم که در دفع تشبث صاحب رساله بحدیث صحیح مسلم مذکور شده است نقل آن گذشته و از آنجا که است آنکه سید مرتضی و شیخ طوسی نقل اجماع کرده اند بر نجاست خمر حال آنکه شیخ ابن بابویه و جعفر و ابن عقیل بطهارت آن قائل اند و از آنجا که است آنکه شیخ ابو جعفر طوسی در خلافت حکم لوجوب قضا و كفارة با یلیح ذکر در ویر مردوزن فرموده او عاصی اجماع امامیه بر آن فرموده است حال آنکه از عبارت مدارک نمیشد بین علمای امامیه مختلف فیها معلوم میشود و عبارت تشیخ نیست اما الوطی فی الدبر فان کان مع الانزال فلا خلاف بین العلماء رکافته فی انه منفسد للصوم

و ان كان بدون الانزال فالسوء من مذهب الاصحاب انه كذلك و چون تفصیل این مقام موجب طوالت
 کلام است لهذا بر اشاره گفتار دیگر گفته میشود که شهید ثانی فصلی علمیه بر سر رد دعوی اجماع علمای خود
 شیخ اطلاق کرده ابو جعفر طوسی و علم الهدی نوشته است و عبارتش اینست فصلی لشمعل علی مسائل ادعی شیخ
 الاجماع مع ان بنفسه خالف فی حکم ادعی الاجماع فيه افرناه للثبوت علی ان لا یثبت القیة بحدی الاجماع فقد وقع فیها خطأ
 و الحیازة کثیر من کل واحد من الطوائر سیمان شیخ و البرقیه ما ادعی فیہ الاجماع من کتاب النکاح و دعاه فی الخلاف لاجماع
 علی ان الکتابیه اذ اطلقت نقضت بتها قبل ان یسلم الزوج بتفخیخ النکاح و قال فی النهاية و فی کتاب الاجابة لا یفهم
 اے آخر الفصل انتہی اقول اطلاع صاحب مذاق بر مذاہب شیعہ فی الجملہ از لحاظ کتابش معلوم میشود
 اگر چه خطا باشد و نقل مذہب خصوم نیز معلوم و در مواضع عدیدہ متکثره غلط او ظاهر اما اطلاع صاحب تحفه
 مذہب خصمانش از کتاب سرش غیر متبیین التزم الا علی سبیل النقل و الحکایة الحقة من من تتبع و فخص تمام
 نسبت لعلی سید این دیار اطلاعش بیشتر و در مسائل کلامیه بالا ضافه چیزی فهم بود ما خود از ان صفات دست
 بر نمیداریم و کلام الحق سخن العزیز یگوید حاجت تصدیح سانی نیست اما ذکر عبارت نزهة انما عشره در
 مقام تأمید و اعتقاد کلام تحفه پس طرفه استشهاد است که بنالیش از سرتا پا بر عدم فهم مرام کلام نزهة
 و تحفه است یا بر تجاہل عارفانه و تلیع و تعلیل عوام بالجملة محصل کلامین را متحد انگاشته اند حال آنکه فرق
 بین المرادین مثل فرق باین استوار و الارض میباشد زیرا که مقصود صاحب تحفه آنست که تعلق الی اجل
 سیمہ بقدر طرفی از صحت ندارد و الا باید که متد الی مدة العمر و الا بصریح نباشد لعدم التعمین فیہ حال آنکه باغ
 شهید درست است و غرض صاحب نزهة آنکه تعیین مدت مدید که مستوعب زمان عمر باشد صحیح است مثلاً تعیین
 مدت صد سال فخر از پس اجل مسیئمتحقق خواهد بود و لا محاله و این مدام ذاک و بین الکلامین فرق باین
 التعمین زیرا که کلام صاحب تحفه در عدم تعیین مدت است و کلام صاحب نزهة در تعیین مدت
 مستوعب و بین التعمین و عدمه تناقض صریح پس در حقیقت کلام صاحب نزهة در کلام فاضل علی است
 آزاد و مقام تأمید و استشهاد آوردن دلیل بر غایت رشادت و طمأنین است کیف و جناب میرزا
 مغفور در پای جواب قول صاحب تحفه که متضمن اسناد تجویز تمتع الی مدة العمر لا علی التعمین بسوی علمای
 امامیه است چنین فرموده که آنچه در مقام سند ذکر کرده غلط محض است مفهوم محصله ندارد زیرا که در نکاح
 مستعد توقيت و تعیین اجل و مدت شرط است و قید ابد و دوام منافی آنست و مدت متعده باید که تعیین

و مضبوط باشد و مدت عمر مضبوط و معین نیست و ادعای ارجح است بر این قول در کمال تعجب است انتهى
 الحاجه من کلام پس چگونه میتوان گفت که در همین مقام بر خلاف اینکلام فرموده باشد و هرگاه اینرا
 پس بدانکه این قسم شش که جناب میرزا بآن اشاره فرموده از تفردات امامیه نیست بلکه بروایت حسن از
 ابوحنیفه نیز صحیح و جائز است و این الطلح الباقون مرغینانی در هدایه گفته و لا فرق بین ما اذا طالته
 التامیث او قصرت لان التامیث هو المعین لوجه المستعده وقد وجد قال فی فتح القدر فی نقل روایت الحسن عن
 ابی حنیفه انها اذا سیمیه لا یحییان الیهما صح لکتابیه معنی قلنا لیس هذا تابید معنی بل توفیت بحدیث
 طویل و المیطل هو التوفیت و فی حاشیه آخری علی الهدایه که این وقت و قتال الیعیان الی ذاک لک
 غالباً و روی الحسن عن ابی حنیفه فی هذه الصوره تصح لانه تابید معنی کما لو تزوجا الی موتها او موتها
 طرفه تر آنکه از عبارت اخیر ظاهر میشود که توفیت بحدیث العمر و الحیوة بنا بر مذاهب ابوحنیفه صحیح باشد
 پس واضح و واضح گشت که بعض افراد متعه که نزد شیعیان هم جائز نیست ابوحنیفه آنرا جائز می دانست
 و قد الحمد علی ذلک اما آنچه در باب نقل خطایای علمای فحول در نقل بعض اقوال تطویل کلام فرموده
 پس قیاس مع الفارق است تفصیل این اجمال آنکه بعض خطایای علمای امامیه که بنا بر مضمون فاسد
 بطریق موقوف نقل فرموده خودش خطای فاحش در آن بکار برده و منشأش عدم ادراک کلام و غفلت
 از جانب کلام است بیان این مقام آنکه آنچه گفته از جمله است آنچه علامه علی قصر صلوٰه را در سفر معصیت
 الی آخره مرود است باینکه اسناد خطائی نقل در مسند بسوی جناب علامه لیج و ناروا چه آنجناب در مسند
 سالیه داربعون از هیچ الحی تصریح فرموده باینکه ابوحنیفه در سفر معصیت تجویز قصر نموده پس چگونه مستقیم شود
 که برخلاف تصریح در همان کتاب اسناد تجویز قصر بسوی شافعی نموده باشد همانا غلط و سهواً نسخ
 بوده باشد یا تجمل اسناد اسناد قصر بسوی شافعی بطرف جناب علامه با احتمال سهواً نسخ و قیام قرینه
 قویّه جللیه بر آن بعد از رشادت و دیانت است قال طاب ثراه فی المسائل المذکوره و بهت الامامیه
 ان المعاصی بسفره کالتحارج لقطع الطريق او لسهایه فی قتل مسلم اوفی طلب فحور و شبهه لایجوز له القصر فی
 الصلوٰه و لا فی الصوم و قال ابوحنیفه و اصحابه و الثوری و الاوزاعی لا فرق بین سفر الطاعه و سفر المعصیه
 و قد خالفوا المعقول و المنقول اما المعقول فلان القصر خصه فلا ینطبق بالمعاصی و اما المنقول فقول تعالی
 فمن سفر غیره باغ و لا عاصی علی العادی الرخصه فالقصر لک و نیز همین مضمون آنجناب در تذکره

تخصیص فرموده حیث قال مسئلة لیغیر ط فی جواز القصر باجاء علماء فلا یخص للعاصی لیسفره
کتاب الخیار و التصدیه لمؤید و لیسفره او قصد ال غیره او نفسه لیسفره و الخراج علی امام عادل و الا بقی من سید
و الناشرة من زوجا و الغریم اذا هم ب سن غیر مبع مکنه و الخراج الی بلد لفعیل فی المعاصی و به قال
اشافعی و مالک و احمد و سحن کوله لیسفره من اضطر غیر یزید و لا عادی الی ان قال و قال ابو حنیفه
و الثوری و الاوزاعی و المنزلی یجوز القصر استیحه موضع الحاجة من کلامه علیه آت رضوان الله و سلا
و ایضاً قال فی المنتهی مسئلة لیغیر ط فی الرخص کون اسفرا یا کذا و اجبا کما فی الاسلام او سدا یا کذا زیارات
او سباحا کما لیتجارات و ذهب الیه علماء اجمع و هو قول اکثر اهل العلم و قال ابن سعید و لا یقصر الا فی حج
او جهاد و قال الثوری و الاوزاعی و ابو حنیفه یجوز للعاصی فی سفره القصر الی آخر کلامه پس چگونه سنه
تجوز قصر لبسوی شافعی متوهم تواند شد و اگر دیدة انصاف بر برد اعتناست مبتلا باشد می بیند که مخالفت
شافعی و نعمان کوفی باند هب البلیت یکسان است عاقل را کدام ضرورتی داعی بر این میتواند شد
که تقدیمه تغییر نعمان بجای شافعی و بالعکس نماید پس چنین امری را در تشیع قرار دادن خائیه انصاف
را منهدم ساختن است و پس پس بوضوح انجا مید که آنچه در مسئله حاوی و الاربعون در کتاب پنجم بحث
لفظ قال اشافعی مرقوم گشته ظاهر بسبب خطای نسخ است و سنه و خطا لبسوی علامه نادر و تصحیه
علی وفاق اشافعی و خلافت الکوفی فی تک المسئلة بعینهانی ذلک الکتاب بعینه و فی غیره من مصنفاته
الآنچه فرموده از ان جمله است آنچه که والد ماجد صاحب رساله الخ لیس جوایش با تم تفصیل در ما
تقدم بقصد قلم آمد خلاصه آنکه روایت الا ان آل ابی طالب لیسوا لے باولیا و در شرح تلخیص البلاغ
حدیدیه مذکور و این ابی الحدید آنرا از صحیحین منقول نموده و بعض دیگر از مقبولین اهل سنت هم
بأن اعترف فرموده اند و حق نیست که در اصل روایت همین لفظ موجود بود لکن متاخرین این
قرین و الا شافعی و اللوم بخلافه و سقط و تحریف و تغییر پرور شدند و لفظ فلان را بیان نهادند
پس نیات مسند بسوی متاخرین مریدین غامضین ظاهرین باشد و بر تقدیر تسلیم اینکه اصل نسخه صحیح
لفظ فلان داشته باشد خیار و خلاصه دیگر سنیان که نقل لفظ آل ابی طالب نموده اند که این
کلام شیخ ابن حجر فرقی البارة از حدیث علیه السلام ابن ابی الحدید ثابت خواهد شد تا هم خطای کسیکه
ما قبل از آن عبارت باشد و بی نادر بلکه عین خطاست و خطای بزرگان گرفتن خلاص است ۱۰

اسکوت فاضل المی سید محمد علی پس بعد تسلیم صحت نقل مفاد صراح مشهور فارسی در جواب کافی است
 فان استکوت عن الجواب قد یکون جوابا و کسیکه بیافزهد سکا برین گرفتار خود اگر آن چهاره سکوت نه نماید
 باز چه کند و چون جناب سامی سکوت خلیفه را بمقابلہ زنان باعث مزید افتخار پیدا نمند اگر احدی بگوید
 بمقابلہ مردی نماید و لو تقدیرا چه امور و ملائش می پذیرند اما آنچه در ماده حدیث ترمذی بقول خود که از علم
 است آنچه صاحب رساله الخ افاده فرموده پس در فوج است باینکه این حدیث را جناب علامه و دیگر
 علمای فحول امامیه از ترمذی نقل فرموده و مثل این زور بهمان انکار آن روایت در پایتیه جواب
 نفرموده و بنا بر سلمات فاضل مشایخ عدم کفر مطلقا دلیل بر تسلیم می باشد و متعذرا اختلاف نسخ
 صحیح و ایراد جاسمین آنها احادیث را در غیر ابوابش با عترت علمای اهل سنت ثابت پس حکم جز
 بوقوع خیانت فی النقل بعد از دیانت بلکه عین خیانت است چنانچه تفصیل این مرام در سابق کتاب
 بسین گردیده و خارج الیه و آنچه فرموده است اگر این دعوی محجود صاحب رساله سلم داریم العجب
 است و بغایت عجیب زیرا که صاحب تحفه مدعی اسناد بخیر ستمه بدون تعیین اجل بسو امامیه گشته و ادعا
 اجماع امامیه بر آن نموده با وجود آنکه احد از ایشان تجویزیش قائل نگشته و فاضل رشید مجرد دعا و
 او را که عاری عن البینه است تلقی بالقبول نماید و جناب سید را که پایتیه انکار این دعا و دارند مدعی
 قرار داده میفرماید که اگر این دعوی محجود الخ علاوه آنکه در کلام جناب محمد روح خبر این مذکور نیست که مجرد
 اسناد و جواز آن بسو شیعیان اقتضای نکرده و دعوی اجماع امامیه هم نموده و این خود عین بدلول کلام
 صاحب تحفه است پس دلیل بر نیمیچه میخواند اللهم الا ان یقال چون جناب سید کلام خود را مستند
 طرقة تر فرموده ایشان دلیل اطرقت میخوانند لکن دلیلش در صدد کلام آن جناب بسین و میوانه کم
 به الاماتیه پس آری مجرد دعوی قرار دادن یعنی چه و جواب استشهاده و عبارت نیز به الفاضلین گشت که این
 استشهاده بین الفساده است زیرا که عبارت نیز به دلیل بر خلاف صاحب تحفه است و نموده آن چه کلام صاحب
 نیز به در تعیین مدت مستوجبه است و کلام آن عزیز در عدم تعیین مدت را سا و این ذاسن ذاک و آنچه گفته اگر
 آری مختلف فیما تسلیم کنیم گوئیم الخ مدفع است اما اولاً باینکه احد از امامیه تجویز ستمه بدلول نموده و
 در آن نکرده پس چگونه جناب رشاد مای آنرا سلم داشته و جمیع جواب می گشتند و ادعا اجماع را
 بر آن قیاس بر ادعا اجماعات منقول و مسائل مختلف فیما نمودن قیاس مع الفارق است و الجواب

اجماع بر سئله که احدی از اهل انچه مذهب بآن قائل نباشد و کجا ادعای آن بر سئله اختلافیه و دوستیکه در
مخالفت معلوم السبب غیر قاض در اجماع است پس ممکن است که نقاش بر مخالف در آن سئله مطلع
نشده باشد یا بعد از اطلاع خلافش را قاض در آن نه پذیرفته باشد و اما ثانیاً پس ادعای اجماع
با وجود خلاف بعضی در مذهب اهل سنت نیز شائع و ذائع بلکه هیچ سئله اجماعیه بمذهبشان نیست
مگر اینکه مخالفی دارد و کل سیرید این اجماعات اجماع سقیفه کشیه است و حاشی معلوم که خلاف مصداق
علی مع الحق و الحق مع و تائید الهییت و کافیه نبی باشم و سعد بن عباد و ابی تاعش موجود و این امر
در ظهور میرتبه است که فحول اهل سنت هم درین معرکه مردار با سپر انداخته و دست و پا کم نموده قائل شده اند
باینکه بیعت یک کس هم خلافت ثابت میشود و دست بر اسن دست بر دست زدن فاروق خود زده اند
و هرگاه حال اول قاروره کست فی الاجماع چنین باشد پس تا دیگر اجماعات چه رسد و چون اتفاق
است نزد ایشان می باید عصه دعوی اجماع بر ایشان خیل تنگ و مخالفت سائر فرق اسلامی
اجماعشان را منقحل بلکه باطل می سازد پس اگر این توجب غیر وجهیه که فرموده اند تمام باشد
هر کس می تواند که یک مذهب فاسد و قول باطل را اسند بآهل سنت نماید و آنرا اجماعی شان
نام و در مقام اعتذار بگوید که نقل اجماع تا بوده است بر همین پنج بوده است مگر علمای اهل سنت
ادعای اجماعات در سائل اختلافیه نمی کنند اگر بنا برین رجاء بالغیب اسناد مذہبی سخیف
بایشان نموده شود چه عیب دارد و در ادعای اجماع که امم اختلاف وجه نقصان آما آنچه از
شواهد بر مدعایش آورده پس مجروح است باینکه ادعای جناب علی بن ابی طالب ثراه
در صواریم الالهیات اجماع فرقه حق را بر فساد اعتقاد ابو الخطاب و نظریاتش صین حق و صواب
است و فاضل رشید باینکه اهل سنت خود را معصوم ساخته بسوی نقل خلافت قوی مخالف
این اجماع نموده است که بر آرد و نقل نماید غایه الامر اینکه نقل توبه او را حمد ویه و غیره آورده و آن بزرگوار
اگر چه مخالف اجماع مذکور است لکن در حقیقت موکد و مویق تحقق اجماع است لآن التوبه عن الذنوب سبوت
بذلک الاثم و آنجناب ادعای موتش بر فساد اعتقاد نفرموده و با قطع نظر ازین صدر و جرم و اثم از کس
در است است و توبه روایت پس حاشی نقل توبه طلحه و زبیر و عائشه که بعد از ابی بکر و قتل چندین هزار
بنین مومنین از آن اثم الصبیان نقل نموده باشد و التوبه لانه دفع الذرایه و المظنون لابل الحکم

لا يعارض المقتض المجزوم وبعد الاماخص عن ذوا ذال كيف يصح خلاف من لا يقتد به مع معلوميه نسبة
الاجماع القطعي المنقل اجماع برنجاست خبر كه از قبل جناب سيد مرتضى علم الهدى و رئيس الطائفة الحقة
لوقوع بيستة ليس مخالفت شيخ اجل صدوق محمد بن بابويه درين مسئلة بر تقدير تسليم مقرر تى در انعقاد
اجماع ندارد و معلوميه النسب و الاحتمال انعقاد و بعد و قيس عليه حال مخالفة ابن ابى عتييل و الجعفي طاب
ثرا هالما تقرنى الاصول كيف وكيف فيه دخول المعصوم ولو على من علوم الهدى وان خالف فيه ما تى بل و
من الفقهاء كما مر نقلا عن المحقق الحللى لورا الله مرقة و آية جرح شهاب اخيم ابضج منى انجاء اعنى او عار الشيخ
الاجماع على وجوب القضاء و الكفارة بالايلاج مطلقا آيا نبي منى كه محقق و شران ادعاى اجماع منوده
برايكه آب صفات رافع حداث نميشود مع خلاف الصدوق فيه قال المحقق فيه و هو ظاهر و لكن لا يرفع
حد ثا اجما و قال اسيد السند سبط الشهد الثانى رجع الله و جها فى المدا رك هذا هو المشهور بين اصحاب
و خالف فيه ابن بابويه فجوز رفع الحد ثا ببار الورود و لم يعتبر المص خلا فحدث ادعى الاجماع على عدم حصول الزعم
به لعل و فيه نسبة اول انعقاد الاجماع بعده انتهى عجب است از فاضل رشيد كه تسك و ثبت لبيات حساب
مدارك كه در مسئلة وجوب فضا و كفارة و بايلاج منوده منوده است و اين عبارت را نديده يا چشم از ان نوب
كه مصرح است بان كه جنين خلافات فضا و اجماع دارد و چون مسئلة حجت اجماع منقول و استقاقات
از مدارك آراى فحول ار باب اصول است مشتمل بر وقائى زينة و حقائق رشيدة و انتظام لطيفه كنجائير
و ذكر ان ابحاث شريفة ندارد و لهذا اخوان خاصه را از لقص و ابرام كلام جناب شهيد ثانى طاب مشهور بسو
اصل مطلب منعطف سيازيم و يگوئيم كه اين نقلها را بما نحن فيه ارتباطى فيست چه دانستى كه احدى از اماميه
بجواز شفعه بلا اجل مدين قائل نشده پس دعوى اجماع بر آن يعنى چه و از نقل و حكايات اختلافات علماء
نقل اجماعات و ادعاى آن در مسائل اختلافيه كدام فائده قال السيد الوحيد قوله و سياق اين
آيه الخ اقول مدفع است بچند وجه اول آنكه اصناف نكاح بر سه قسم اند نكاح و لمعى با محضات و حرا
و نكاح منقطع كه شفعه باشد و نكاح دائمى با امار و جارى و حق سبحانه و تعالى بيان صنف اول در اول سوره
فرسوده فانكحوا طاب لكم من النساء آلايه بعد از ان بقا صايسير نكاح منقطع را كه قسم ثانى باشد ذكر فرموده
بقوله فانكحوا طاب لكم من النساء آلايه بعد از ان قسم ثالث را كه نكاح جارى و امار باشد ذكر ساخته و در نكاح
نيا كرى منى مستحق فتنه است پس توهم عدم ارتباط و حجت كلام كه از ابيد و ثا انها بكمال انكلام مرتب و

بجودت و وفات نظام مصنف است ناشی از کمال ناهمیه است آتی قال الفاضل الرشید حال
 اختلاف کلام و عدم نظام آن بر تقدیر اراده متعارف بریه فما استتمت آثاره در جواب کلامی که صاحب رساله
 از شیخ مفید نقل نموده مذکور شده پس اعاده بیجا نموده اقول نقض فقرات کلام مختل النظام در مقدم
 سبب گشت و استقامت نظم کلام ملک علام علی رغم آنات انضمام بر تقدیر اراده متعارف بریه فما استتمت
 کاشمیر فی الیوم النهار تجلی در روشن گردید و چون فقرات الی اهل سبب نقض صریح در باره تشع است حرف عدم
 انتظام کلام را بر زبان آوردن در حقیقت ملحق بر کلام جناب باری است و هو بعید من دعوی الاسلام بل
 کیسه کاشمیر ملحق در قرآن قائل باشد طعن از او بر قرآن سببید فلا تغفل قال السید الوحید دوم
 آنکه لایسز که نظم آیات در هر جا از آیات قرآنی بنا بر ترتیب عثمانی تحقیق باشد باینجه که جمیع آیات که در هر
 احکام وارد شده باشد علی التوالی بلا فاصله علمی دیگر در قرآن یافته شود زیرا که بتتبع مخفی و پوشیده نیست
 که اکثر آیات در اکثر مقامات قرآن مجید بان اساق در نظام یافته میشود آیات منی که در مآخذ فیہ در
 تضاعیف آیات حکم نکاح ذکر میراث و تقسیم فرائض فرموده بقوله یوصیکم اللہ فی اولادکم و سباق و سباق
 آن نیز در بیان نکاح است و معلوم است که نسبت و ارتباط عقد متعه با نکاح و اعمی عبارت زیاده تر است
 از ارتباط میراث بنکاح کما لا یخفی قال الفاضل الرشید در رد فائده سابعه مشر و حاگد گشته که
 مطابق تفسیر اکابر علمای شیعه تسلیم ترتیب عثمانی تا وقت عدم ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام و جب
 و لهذا علمای ایشان در تفاسیر خود ربط در میان آیات باعتبار همین ترتیب بیان میکنند پس اشکال
 صعوبت ربط در بعضی آیات مشترک الورد باشد و آنچه در ربط فیما بین انقسام آیات علمای شیعه نوشته باشند
 از طرف علمای اهل سنت نیز قبول فرمایند و از اینجا که مقام تفسیر است در بیان ربط در انقسام آیات تفصیل
 میخواهد لهذا بر جواب اجمالی اکتفا فرشته و معذرا در تفاسیر مشهوره اهل سنت مثل رد البطل آیات و تفسیر حکام
 که گویا برای بیان ربط مولف شده فیما بین آیات اند و در تفسیر کبیر و نیشابوری و دیگر تفاسیر مبسوطه ربط
 آیات بخوبی مذکور و مصنف تحفه در هر مجلس و خط که در هر هفته دو مرتبه میفرماید بیان ربط آیات میکنند لهذا بر
 اینجا اشکال ربط آیات رافع شده فضلا عن الفضلا و معذرا گوئیم جواب مختصری ازین شبهه در نقل آتی
 می آید البته اقول جواب آنچه سابقا نوشته و سابقا مفصلا گذشته پس اعاده بیجا نموده علاوه آنکه تسلیم
 و عدم تسلیم ترتیب عثمانی در مآخذ مذکور و در کلام جناب سید در اینست که اکثر آیات درین ترتیب

اتفاق و اتصال از آیات سابقه بحسب احکام شرعی ندارد و توالی احکام مسکله واحده من دون تحلیل حکم
 آخر شرعی بینا غیر لازم کما فیما نحن فیہ ایضاً علی بابینہ السید استند پس ذکر تسلیم ترتیب و عدم آن در ان مقام محرم
 نداشته باشد اولاً و ثانیاً فی ہذا لک و ہر چند مفسرین سنیان در بیان رد البطلان آیات تکلفات بکار برده اند
 اما شریک بر آن ترتیب نموده و غیر از ارتکاب تکلفات احرار و اگر غیر حاصل چنانچه بر مقتضای تفسیر کبیر و غیر آن از
 تفاسیر غیر غرض و چون حال جودت تحریر فاضل عزیز در تحفه و غیر آن بر اہل قلوب ظاہر است پس تا جودت لغوی
 نشان کہ در ہر ہفتہ بحسب و عطف بیان بیفرمودہ باشد چہ رسد کہ غیر از عوام کالانعام و اتباع ہج رعاع
 ذکر سے از صحابہ عقول و فضلاء فحول استماع آن نمینود قال الشیخ الوحید سوم آنکہ چون این نظم
 قرآنی نظم عثمانی است بر شیعیان احتجاج بان نشاید و اگر ارادہ متعہ از ایت قما استستعم بموجب عدم بقای نظم
 و باعث تحریف کلام الہی باشد لازم آید کہ نسبت او خال آیات پراثر و ضمن آیات نکاح اسناد تحریف و
 بسوئے عثمان نماید علاوہ آنکہ ارادہ متعہ از آیہ مزبورہ مختص بر شیعیان نیست چہ دہشتی کہ عثمان بن الحصین
 و عبد اللہ بن عباس و غیر ایشان از صحابہ و مفسرین درین تفسیر کہ بزعم صاحب تحریف کلام اللہ است یا
 شیعیان شریک اند لیکہ این منقصت بر شاعت مانع میشود بطرف جمیع صحابہ چہ کسانیکہ بزعم صاحب معتبر
 بدلات آیہ بر حل متعہ نبودند چرا بن وجہ لزوم تحریف و قرآن مجید متمسک نشدہ و صحابی را کہ بزعم ولایت
 آن بر حل متعہ داشتند متعہ آگاہ نہ ساختند تا اینہا ازین ضلالت و جمالت باز می آمدند پس در سکوت و
 عدم انکار نشان شاعت بطرف سکرین متعہ ہم رجوع مینمایہ چہ آنہا یا ویدہ و دانستہ دیگر اثر از در ط
 ضلالت نجات بخشیدند و یا اصحاب برین دقیقه سخیفہ کہ شاہ صاحب تبعاً لبعض سلاطین متعہ گذشتہ
 نشدہ بود نہ انتہی قال الفاضل الرشید انچہ گفتہ است کہ چون این نظم قرآنی نظم عثمانی است
 بر شیعیان احتجاج بان نشاید انتہی و منوع است بانچہ در رد فائدہ سابعہ از کلام صاحب احتجاج و نظر
 او وال بر وجوب تسلیم ہمین نظم و ترتیب گذشتہ پس احتجاج ہمین نظم بر شیعیان راست آید و انچہ کہ
 کہ اگر ارادہ متعہ از آیہ قما استستعم بموجب عدم ایضا نظم و باعث تحریف کلام الہی باشد را بخ گوئیم خدای تعالی
 در کرمیہ داخل لکم مادر آرد لکم الخ اگر وقوع حکم متعہ در اثنا کے یک آیہ کہ کلام منقہ انعام و براسے نکاح
 و امی مسوق است لازم می آید خصوصاً در صورتیکہ جملہ فہیدہ حکم متعہ در خل حرت قما باشد کہ اتصال و
 را با قبل خود اندامیکند نہ از وقوع کلام مستقل قرین کلام قما و دیگر شواہد آنکہ کسی بگوید کہ اصل کلام

النکاح و اثبت فیما بینکم التوارث و جعل لکم بآؤمه و ترالس از وقوع آیات میراث در ضمن آیات نکاح و تحلال
 نظم لازم نیاید و آنچه جواب بر تقدیر تنزل و مجاریات مع انفسهم است و الا در ان مقام آیات نکاح در انشای آیات
 میراث بقضای کمال ربط و اصافی که صاحب تفسیر حرمانی و صاحب تفسیر روابط الایات و غیرهما از مفسرین
 شیعیه و سنی بیان کرده اند داخل است نه آیات میراث در ضمن آیات نکاح چنانکه صاحب رساله گمان کرده
 یائش آنکه در اواخر سیاره لن تالوا البز از رکوع یوصیکم الله آیات میراث شروع شده و بعد از ان لغایه
 سیر آیات محرمات و نکاح مذکور گشته و سیاره و لمحضنات از ان شروع شده و بعد از ان لغایه صلیه
 ذکر میراث بیان آمده حیث قال تعالی و لکل جیلنا موالی عما ترک الوالدان و الاقربون و الذین عقیقه
 ایما لکم فاتوهم نصیبهم الایه پس آیات نکاح در آیات میراث واقع شده نه آیات میراث در آیات نکاح و آن
 گفته است چه دانستیکه عمران بن حصین و عبداللہ بن عباس و غیر ایشان از صحابہ و مفسرین الحکم گویند
 در سابق دانستی که عمران بن حصین هرگز قائل بجاز متعه النساء نبود و مراد از آیه متعه در روایت او آیه متعه
 الحج است کما مر بیان فی جواب الفائدۃ الثانیة و محمد بن ابرققدیر منقول گویند شیخ الطائیفه ابو جعفر طوسی
 در حق اکثر اخبار خود میگوید و هذا الخبر مخالف لظاهر القرآن فلا یسوغ ان یعمل علیه چنانکه در باب من اهل متعه
 نکاح من النساء میگوید و هذا الخبر مخالف لظاهر القرآن علی ما یروی بطاهر کتاب اللہ و الاخبار المسنده المتصلة
 و ما ذاکم لایجوز العمل به و هرگاه از ائمه و محققین احادیث مخالفه لظاهر القرآن در طریق امامیه مروی باشد
 پس اگر از بعضی صحابہ نیز تفسیریکه بطاهر نظم قرآنی مخالفت دارد منقول شده باشد کدام مقام استعداوت
 و ستم که امامیه با جمیع احادیث ائمه اظهار نموده باشند اگر اهل سنت نیز مثل آن با جمیع آثار صحابہ کبار و ائمه
 بگونه مورد تشیع خوانند و با انیمه گویند از ابن عباس اگر چه قرات فاستمتعتم بهن من قبلکم
 مرویست لیکن دلالت آن بر متعه النساء نزد صاحب تحفه مسلم نیست کما مر شرح کلامه مع ابراهیم پس عمران
 بن حصین و ابن عباس در اراده متعه از کرمیه فاستمتعتم نزد صاحب تحفه با شیعیان شریک نیستند و شیخنا
 محترفات بطرف ایشان از کلام صاحب تحفه لازم آید و صاحب رساله در ان مقام صحابہ دیگر را که از جمله فاضل
 الحمراده متعه النساء نموده باشند نام نبرده تا بعد در یافت حال شان در این اراده جوابش بقلم می آید
 و باینکه ذکر اسامی شان نمود است جویش از جانجا باید جست و آنچه گفته است بلکه این نقصست و شایسته
 فایستد و بطرف جمیع صحابہ الخ مدفوع است بدورجه اول آنکه صحت روایات و الی و اخر اوقات صحابہ و الی

کریمه فاما مستقیمه الآیه بر محل متعه انسا و حیز منع است کما مر سابقا و دوم آنکه بر تقدیر تنزل و تسلیم گوئیم از عدم ذکر
 دلیل خاص بر طلبه معین بطلان آن دلیل فی نفس الامر لازم نمی آید پس اگر صحابه کرام بر معترفین دلالت
 کریمه مذکوره بر محل متعه بیزوم اختلال در نظم قرآنی استدلال نکرده باشند نمی معنی مستلزم بطلان این
 استدلال نباشد ایضا صاحب رساله نمیداند که مطابق روایات شیعه و از ده کس از اکابر صحابہ پیش سلمان
 و مقداد و ابو ذر و عمار و برید بن الحبیب سلمی و غیر هم در یک مجلس بر حضرت ابوبکر صدیق بر حقیقت خلایق
 حضرت امیر علیه السلام اقامت حجت کرده اند چنانکه طبرست در احتجاج در حدیثه طویل ذکر آن نموده و هیچ یکی
 ازین صحابه کرام استدلال بآیات قرآنی مثل اتما و لیکم الله و رسول الله نکرده پس چنانکه نزد شما ازین استدلال
 بطلان استدلال بر مطلب مذکور از آیات قرآن لازم نمی آید چنانکه نزد ما از عدم احتجاج صحابه بر بطلان
 اعتراف بعضی صحابه بر محل متعه بدلات کریمه فاما مستقیمه بیزوم اختلال در نظم قرآنی بطلان این استدلال
 غیر لازم است اقول سابقا جناب سید دام ظلّه احتجاج بکلام صاحب احتجاج نموده اند بلکه بکلام صاحب
 مجمع البیان که مفسر قرآن اند احتجاج فرموده و ظاهر اثرش در لفظ طبرست باعث اشتباه سامی گشته و گویا
 کان کلام ایشان دلالت بر وجوب اتباع نظم عثمانی علی الاطلاق ندارد لایسا هر گاه استدلال آن
 مذکور بر خلاف ثابت بالاخبار المتطافرة من الائمة الطاهرة نموده اید و هذا بعد غش ابعثر عن دلالة النظم علی
 ارادة النکاح الدائم و الا انما تبیین شده که در صورت اراده متعه ارتباط علی النکاح التام حاصل و دخول فای
 مانع ربط کلام و سنائی التام و انتظام بر تقدیر مذکور نیست و آنچه گفته است گوئیم اختلال نظم مذکور بر محل
 لکم ما و از ذلکم الخ عجیب است و منشا آن عدم ادراک مطلوب صاحب متعه است و بکرات و مرآت متحن گشته
 که فاضل رشید در رساله ذات الشوکه بمقاصد استادش و انز سیده تا به طالب عبارت دیگر علمای فحول
 چه رسد بالجمله هر که سابق و سابق کلام استادش را در انقیام دیده سیمهر که غرض او استدلال است
 بنظم قرآنی که عبارت از سابق و سابق آیه استماع است بر عدم صحت اراده تمتع از آن چنانچه اول عدم
 انتظام آنرا بسابق آن نقل کرده زعمانند از مسوق لبيان النکاح الدائم فقط و عدم صحت تفریع و این
 مستغرق ساخته و قد سبق لنا ما یذنبه و یرد علی صحة التفریع و جودة النظام علی تقدیر اراده التام و اما عدم
 انتظام راب السابق که کریمه لم یستطع نکل طولا الآیه باشد بیان نموده و ظاهر آنست که در النکاح الدائم
 بعد از آن گفته در بیان قطع کلام کرون و عبارت میانگی بر این متعه حل نموده و صحت است

کلام او نظراً لى استیفاء و استیفاء در آیات متعدده و عدم انتظام در بیان آنها باشد در آیه واحده که از
 التلمیذ و ظاهر الگانش کریمه من لم یسلط هم دخل در آیه مستعمل است که عدم ارتباط آنرا باین کریمه از جمله
 عدم ارتباط آیه واحده شمرده پس اگر تمام قرآن را یک آیه قرار دهند از رشادت شان چه عجب باشد با اینکه معدود
 ساختن آیه واحده و متعدده هم محض اصطلاح اهل سنت است و الا و لیله بر آن ندارند بلی عند العجز و دست
 به اسن توفیق میزنند و آن نزد ما غیر مسلم فلا تعبیه و تثبیت بنظم آیات متعدده و تفسیر قدیم و سنت دیرینه
 است و آنگاه در ماده او خال از دلج بایه تطهیر سبک بحیل خطابات سابقه که در قرن فی بیوتکم و مانند آن وارد
 گشته میباشند پس هرگاه افاده بر شصتیه مقتضی معنی گشته که وقوع کلام مستقل قرین کلام مستقل دیگر نخل نظم
 نیست پس سماعی جمیله سلف خود را در باب آیه تطهیر با فدا داده لکن چه عجب که در اینجا هم جمیع آیات را
 یک آیه قرار دهد و آخر اینکه که میفهمد که لفظ سباق و سباق آیه دال بر بغایت آیه با سباق و سباق است
 پس چگونه یک آیه خواهد بود و آیات متعدده را یک آیه قرار دادن بعد از رشادت است پس بوضوح اینجا میاید
 که کلام آنغزیر در نظم آیات متعدده است آنگاه جناب سید بطریق ارخار العنان و بعد تسلیم بیانه جواب
 افاده فرمود که کلیت وقوع نظم که آیه در آیات قرآنیه ممنوعه که آیه امیراث آیات الواقعة فی آیات النکاح
 و چنانچه در بادی الراسه وقوع آیات سبینه احکام میراث در احکام نکاح و مانند آن ایهام عدم السباق
 دارد و همچنین در ما نحن فیه و آنچه بعضی مفسرین در ربط آیات جد و جد بکار برده اند بر تقدیر آنکه تمام باشد
 آن بلکه بیشتر از آن و اما انکار وقوع آیات میراث در آیات نکاح و اقرار بعکس آن پس محل اشتغال است
 و نیز که یا وجود قول امام صاحبنا که بآیه تقدیر غفلت و جنیت از کلام آیه شایان جناب سماعی نبوده بلی چون کلمه مذکوره
 سماعی بودن جنیت سماعی آن نباشد یا بحکم سوره تسار از اذول ملاحظه فرمایند که آیاتش از ابتدا مسوق بر آنکه
 سادگان شان شعلات نسبت نیابیر همین وجه موسوم بسوره تسار گردیده و صدر رفیع القدر آن که ابتدای دوره است یعنی کریمه
 یا ایها الناس اتقوا ربکم ان ربکم غفور یمکن نفس واحده و خلق منها زوجا و ثمنها جاکثر و انما اتقوا الله الذی
 تساکون به و الا و لام لوطیه و تفسیر ذکر نکاح است بلکه نظر دقیق حاکم است باینکه این آیه تفسیر مرغیب نکاح
 است و بقا صله سید باز تفسیر نکاح و امر آن فرموده بقوله فانکحوا اطالب لکم من النساء منی و ثلث و رباع و ان
 خفتم الا تعدوا فواحدة او اثنتی یا انکم ذلک ان لا تعدوا و اتوا النساء منی فانهن نخله فان طعن لکم منی
 انتم نفساً تکاوه هتیا و بعد از آیات عدیده میفرماید للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء

نصیب ما ترک الواالدان والاقرابون محافل منہ او کثر نصیباً مفروضاً بعد از ان رکوع یوسمکم اللہ فی اولادکم شروع شد پس از آن بقاصدہ ثقلیدہ باز ذکر محرمات و نکاح و متعہ فرمودہ پس خود چشمی بالندکہ آیات میراث در آیات نکاح مذکور گشتہ یا نہ سخت عجیب کہ جناب از رکوع یوسمکم اللہ کہ در سورہ نسا واقع است ملاحظہ فرمائید و آنرا ابتدای آیات فرض نمودند و از ابتدای سورہ مذکور چشم آپ رسیدند کہ بعراحت آیات نکاح در آن مذکور شدہ آیا از جناب سامی و خصوص مطالعہ کتاب الہی سہو واقع شدہ یا خدا نخواستہ از جامع قرآن و بعراحت صاحب قرآن اعظم خطائی و قصور کے بکار رفته کہ آن جناب ترتیب ان بچارہ را اعتنا نفرمودہ ابتدای سورہ مبارکہ را ندیدند و آثار روایت عمرانیہ پس ناقش حضرت ثعلبی و ثیسا پوری در ازلیت راست و دروغ گردن را وی ما خود از آنہا شنیدہ سیکو نیم بر ما چہ جائی عتاب است و قصہ مقدم ما متعلق بہ و معنداً جناب مجال انکار قول ابن عباس کہ نذر اند اگر عمر ان بموافقت عمر بن زیادہ الالف والنون قائل نباشد نباشد صاحب کشف و بغوی و غیر جماعتی فرج نمودہ اند باینکہ نزد ابن عباس کریمہ خاستہ متعہ آید محکمہ است نہ منسوخہ و ائمہ کان برخص فی نکاح المستعہ و قوشن محل آن از متواترات است کہ مجال ریبہ در آن نیست آنچه گفته است کہ شیخ الطائیفہ اکثر اخبار را نظریہ مخالفت ظاہر قرآن طرح نماید راست است لکن ظہور آیت کریمہ در بارہ نکاح دلالتی اول مسئلہ و محل کلام است پس کلاش از قبیل معادہ علی المطلوب و مستلزم و مورد باشد و دریت من قبل ان الامر بالعکس فانہا ظاہرہ فی المتعہ بل ناقصہ علیہا و کلام جناب شیخ در اخبار غیر ثابتہ بالصحتہ و العمل است و ما نحن فیہ باجماع فرقة حقہ و معاضدت و رد آن در طریق فریقین متحتم العمل و محکوم بالصحتہ است اما انکار دلالت الی اجل مسیئہ بر متعہ پس از قسم انکار یہ بیہتیا و سقطہ محض است و انتساب این قرأت بسوئے ابن عباس و ابن مسعود و ابی بن کعب از جملہ و سخنانی است کہ احدی از مصنفین مجال اریاب در آن ندارد اما آنچه در ماودہ من منقصت و شناعة از صحابہ تسک بوجہین غیر جہین گردیدہ پس بر فروع است اما وجہ ادل پس باینکہ مراد از صحت روایات اعتبار آنہا اندراج آنہا در کتب معتدہ است بحیث یصلح العمل علیہا بل مع عمل جمیع من الصحابہ الذین یستدلون علیہم الا تامل و یغضب الیہم اکبار الابل و ہم انجوم باہیم یقتدی بہتوی و صحت روایات مذکورہ یا نفعی از حدیث روایات جلیتہ است کہ شوب رب پیرامون آن نتواند کرد و یکما عرفت و ہذا کافی علی ما لیس بخلاف ما در ثانی پس انہم مردود است باینکہ جناب رشاد و کتاب و اگر مقامات رسالہ دست بہ من عدم و غیر منہ

[illegible]

در نزد دلیل بر حقیقت مالایک علیهم السلام است که در ان مقام چون صرف کلام و حصول مرام خود را عرض
 ازین قاعده دیدند و دست ایشان کشیدند و ترک نکیر صحابه بنکرین سعه را بر احتجاج فاکلین آن بکریم
 مزبور قیاس بر عدم احتجاج حضرت سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کنی
 رضوان الله علیهم جمعین و لطایف شان بایه اما و لیکم الله و دیگر آیات قرآنی فرمودند حال آنکه اگر عدم
 احتجاج شان بکیات فی مجالس من المجالس و محفل من المحافل ثابت و مسلم هم داریم پس قیاس مع
 الفارق خواهد بود زیرا که در میان عدم ذکر و دلیل بر مدعی و ترک نکیر بر مرکبین امر باطل است و تارکین نظم
 قرآنی فرق مابین اهل الارض است سبحان الله کجا سکوت از ذکر بعض اوله بنا بر عدم تسلیم خصوم آنرا
 و کجاست ترک نکیر بر کسانی که امر حرام را حلال دانند و احتجاج بران بایه قرآنی بر خلاف نظم نمایند و قرآنی موافق
 مذہب خود نقل کنند و بقرارت مذکور و چهار و اعلان نمایند اگر نه آن بودی که آن قرارت مسلم و حل
 سعه و اشیای سید است و ولو علی الاجتهاد چگونه سکوت و ترک نکیر جمیع صحابه بر ایشان اسکان و استی
 علی ما هو مسلم عند هم و قصاری نمایند که من النکیر تشیث بعض الصحابة بالنسخ النجیسه او الاوطاسی و
 لیس یوسن النکیر علی مخالفتهم لنظم القرآنی الواجب الاتباع فی شئ بل و حدیث النسخ فی محافلهم
 شاید علی تسلیم ناعی النسخ دلالت الایه علی حل الممتنع و عدم وجوب ابتلع النظم علی الاطلاق فلا یقال
 ذلک علی عدم ذکر حجج من الحجج فی اثبات الحاحیه بعض منها باجماع قیاس کذا فی راہل قیاس نیز مسلم
 نخواهند داشت فضلا عن مادی اساس القیاس قال الشیخ الوحید قوله بلکہ اگر کسی در سیاق
 این آیه تامل کند رایج مردود است اما اوگالس با نخت که اینکلام ناشی از عدم تامل و عدم رجوع بقراین
 مذہب خودش است چه فخر رازی در تفسیر کبیر از جمله اقوال مفسرین سه و جہر العقل کرده کی آنکه مراد ازین آیه
 نیست که هر که استطاعت نداشته باشد که کجاست که حرام نماید بسبب فقده ان مال و تنگ دستی که قدرت بر مرد
 اتفاق حره نداشته باشد پس براسه او نکاح جاری جاوید است و این تفسیر موافق مذہب شافعی است
 دوم آنکه مراد نیست که کسیکه قدرت نداشته باشد بر طری حرام یعنی زن از او در جباله نکاح او نباشد پس او را
 نکاح اما مجاز است و این موافق مذہب ابو حنیفه است چه نزد او کسیکه با زن آزاد نکاح کرده باشد برای او نکاح
 کنیز جایز نیست و اینک تفسیر مفسرین گفته اند که مراد این است که هرگاه کسی بر کنیزی فریفته و عاشق شود و بکن
 بنا بر او را که نکاح کردن بر زن آزاد بسبب تشیث او با کنیز پس در نصیحت او را جایز است تزویج کردن با کنیز

مجلسه و صاحب کتاف نیز تصریح کرده باینکه نکاح جاری نزد شافعی مشروط است بعد از سه مرتبه است
و اما نزد ابوحنیفه پس غنی و فقیر برابر است در باب جواز نکاح نمودن با کنیز و تفسیر نموده اند که اگر میبایست
هر کسی که زن آزاد و حلاله او نباشد نکاح با کنیز نمیتواند کرد و همراه از نکاح در آیه و علی است انتهى مختصه پس بنا برین
سیکونیم که آنچه تا صوب ذکر ساخته بشی بر مذہب شافعی است و چون دانسته که مطلوب او از آن حاصل میشود
چنانکه اگر ساخته مذہب امام اعظم خود را پس پشت انداخته و معلوم است که در صورت اراده و علی حره از نکاح
و تمکن آن از استطاعت و طول شکی نیست در اینکه آنچه که شامل منکوحه و متعت بهایم و خواهر بود و حلال
ما رضوان الله علیه تصریح نموده اند بجهت نکاح و متعت با کنیز در صورتیکه حره در تحت او باشد مگر با اجازه حره
خواه منکوحه باشد و خواه متمتع بهایم بود ظاهر کلام الاصحاب بل صریح بعضی پس شیخیه صاحب مدفع شافعی
کلام ما جاری است بنا بر تفسیر اخیر که اذا جاز الاحتمال لطل الاستدلال و اما تا بیاس از بخت که از آن چیزی
ستفاد میشود که نکاح حره موقوف بر سعه و غنا است و نکاح امته بر عدم وسعت و کمیت و معلوم است که این حکم
باطلاق و عموم صحیح نمیتواند شد چه اقل مهر بنا بر مذہب ابوحنیفه ده درهم است و آن بحساب هندوستان
تقریباً بقدر ده روپی و کسر زیاد میشود و بنا بر مذہب شافعی اقل مهر آنست که صلاحیت آن در سخته باشد
که ثمن بیعی تواند شد و آن بر یک خلوس هم صاف میشود پس زیادتی مهر حره بر مهر امه کلیه نمیتواند شد پس
لا بد که کریمه مذکوره محمول بر اعظم غلب باشد بحسب مجاری عادات که زیادتی مهر حره بر مهر امه باشد و بر این
تقدیر میتوان گفت که هر متمتع بهایم در صورتیکه تا مدت ممتد و زمان معتد به سعه با و لعل آید زیاد میباشد
عادة از مهر امه خصوصاً نظر باینکه اخراجات نفقه و غیره بر عهده آن زن خواهد بود و همی باید که بعد از نفقه
اجل عده بگیرد و در مدت عده طعام و کسوت و غیره نیز بر دوش خودش هست پس در نیصورت غالباً مهرش
زائد بر مهر کنیز بوده باشد و از اینجا ظاهر میگردد که عدم لزوم اتفاق متمتع بهایم موجب این نمیشود که سعت و طول
در باره متمتع بهایم در نباشد چه ظاهر است که چون تکلیف نفقه خود است مهرش زیاد بوده باشد و آن سعت
مطلوب است بخلاف جاریه که گفته شد غالباً زود التمس بیاشد علاوه آنکه بر تقدیر تسلیم ساوایه مهر امه
یا مهر متمتع بهایم سعت است از آنکه سبب فقدان مال و سعت باشد و اینکه سبب عدم و جود
و عدم تمیز حره بوده باشد چه در صورتیکه سعت استطاعت شکل حره بحسب سعت و غنا داشته باشد لیکن ممکن است
و علی حره بسبب عدم تمیز زن باشد و شکی نیست که اگر از بزرگوار خواهد بود و نکاح کنیز بر او حلال و باح پس

برین تقدیر میتوان شد که مراد از کبریا چنین باشد که هرگاه سنت مال تقدیر داشته باشد که زن حره را در جوار
 دایمی خود توانید آورد و باینکه با زن حره متع و نکاح هر دو میسر نیاید و موانع از آن هر دو عقد داشته باشد پس
 دایمی کنیزان قرار نگیرد و در صورت چنانچه بی غلط و متبادی و مرضی آیه لازم نمی شود و کما لا یخفی و اما ثالثا پس
 میگوئیم که محتمل است مراد از آیه این باشد که هرگاه قدرت بر نکاح و متعه با حره نداشته باشد نکاح و متعه با حره
 میتوان کرد و معلوم است که چنانچه هر حره سنگوچه غالباً از مدیبا باشد بر مهر جاریه سنگوچه همچنین مهر حره متع بها
 بر مهر جاریه متع بها و اطلاق نکاح بر هر دو قسم در فائده آیه که شتمل است بر تحقیق آنکه زن متعه از جلدان واج
 است واضح خواهد گردید و در صورت لطم کلام نیز بر وجه اتم حاصل میشود فقال و اما رابعا پس بر تقدیر اینکه
 مراد از آیه همین معنی بوده باشد که هرگاه استطاعت نکاح دایمی نداشته باشد پس نکاح با جاری نماید
 انحصار جز از در نکاح جاری از کجا معلوم میشود و محتمل که مراد این باشد که در صورت عدم استطاعت آن نکاح جوار
 و متعه هر دو میتوان کرد چون در آیه سابقه بیان متعه شده بود و جز از آن در صورت طول و عدم آن نیز بوده در این
 آیه اقتضای بر ذکر نکاح الملکه مختص بعدم طول بوده فرموده و اما ثبات ثبوتی مقتضی نفی مایه ای آن نیست چنانچه
 در کبریا بین کان سکرم لرضا او علی سفر فخذة من ایام آخر زواله حنیفه و اتباع او که انظار مریض و مسافر را بر
 سبیل عیبت نمیدانند بلکه از قبیل رخصت می انگارند انحصار در مختصا صوم نمیتواند شد انتی قال القائل
 الرشد ید کلام صاحب تحفه بطله العالی که صاحب رساله خیال جواب آن نموده در انقیام نیست بلکه
 اگر کسی در سیاق این آیه تامل کند حرمت متعه صریح در می یابد زیرا که در این آیه اکتفا بنکاح کنیزگان فرموده
 اگر متعه را در کلام سابق تحلیل نمیدانند پس چرا میگفتند که سن لم یستطع سنگوچه را زیرا که در صورت عدم استطاعت
 نکاح حره در قضای حاجت جماع متعه چه کسی داشت بلکه حکم لکل جدید از بهر و غیر نمیدانند و نکاح کنیزگان
 باین تقید و تشدد و التزام شروط و قیود حلال کردن چه در کار بود انتی و مفادش مع ذکر بعضی موارد تش
 آنکه تامل در سیاق کبریا بین لم یستطع سنگوچه را آیه مفید حرمت متعه است زیرا که حق تعالی در این آیه
 در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کنیزگان فرموده پس اگر مفاد جمله فما استمتعتم از تحلیل متعه
 میبود چه حق تعالی در صورت عدم استطاعت نکاح حره اکتفا بنکاح کنیزگان باین تقید و تشدد و التزام شروط
 و قیود باضافت ملک بین لطف ضمیر مخاطبین و توصیف آن بمولات که این تقیدات مستلزم تفسیق است
 میفرمودند با آنکه صبر از آن اولی است چنانچه صاحب منهاج الهدایه در بیان احکام استفاده از کبریا نموده

سیفرا به الرابع انه ان صبر عن تزويج الامة كان ذلك خيرا واما كان الامر كذلك لما لم يمتنع من انفسا ختمه
 المزيج و ايضا فانه قد ليقرب مولا بميتة و منها بغير خسران مني شارة ان مقلها من ملكه اني اخر فان النقل اليه فخر
 لكا جهاد كفي بذلك غضا ختمه استختمه پس نکاح کنيز از که بخر بوقت اين رسوايتها ميشود و در ان مقام ذکر نمودن باز
 بيان مستعد که مطابق ظاهر روایات شيعه افضل از نکاح مومي است اعراض کردن بعبارة شان جهت شامله
 و حکمت کامله آهي است با آنکه در ان مقام سکوت در معرض بيان مفيد عصر است چنانچه صاحب تحفه آنرا بنفست
 در عبارتیکه بحدس قبل از قولی که صاحب رساله آنرا در اول بيان فائده اخذ کرده است بگويد و نیز حق است
 سیفرا به فان ختمه الاله لافواحدة او مالک اياکم ليشه اگر بترسد که در صورت تعدد نکوحات مالک
 پس بربک سکوة قناعت کند بربا بکنيز ان خود قضاے حاجت نماید پس در اینجا سکوت و بعضی
 صريح مفيد حضرت ختمه صا مقام متفقى ذکر جمیع آنچه در آن علل و وجوب نيست بود و چه متعدي تحليل و اين امر
 پیش قدم اندزير که در نکاح و ملک بين آخر بعض حقوق و وجوب ميشود و ترک آن ظلم تصور سازد و بخلاف
 مستعد که غير از اجرت مقررے بیج حق و وجوب ميشود و به خلاف تحليل که نفس مالک را به بيدود است نمیشود
 بر داری مالک فحج چيزے بر دونه نمی آید لے اثر افعال و انفس کلام صاحب رساله در ان مقام اگر درستی
 کردی من لم يستطع الاية اقوال مفسرين مختلفه است و تمام رازي از جمله آن سه وجه نقل نموده اول آنکه بر
 استطاعت نکاح حرة بسبب فقدان ال نداشتنه باشد برائے او نکاح جاری می آید و این سه وجه
 مذہب شافعی است دوم آنکه کسی که قدرت نداشتنه باشد بر طي حوائشيشه زن آزاد و حلال نکاح او با
 او در انکاح امار جائز است و این تفسیر مدافق مذہب ابو حنیفه است سوم هرگاه کسی بر کنيزی فائز ميشود
 و ممکن نباشد او را اکتفا بر زمان آنرا بسبب تشق او با کنيز پس او را تزويج بکنيز جائز است و آنچه صاحب تحفه
 ذکر ساخته مبنی بر مذہب شافعی است و چون مطلوب خود را بر این تفسیر حاصل دیده بنای استدلال خود
 بر مذہب شافعی نهاده و مذہب امام اعظم را طرح داده است ملخص کلامه و بر ناظرین ما هرین واضح است
 که جواب صاحب رساله با کلام تین صاحب تحفه در ان مقام مطابق نيست چه فساد کلام صاحب رساله
 آنست که صاحب تحفه تفسیر کرده من لم يستطع ایدم استطاعت بسبب فقدان ال اخذ نموده بنای استدلال
 خود بر مذہب شافعی نهاده و این کلام او با عبارت صاحب تحفه مربوط نيست زیرا که کلام صاحب تحفه
 علی ما بین انفاض صريح است بر اینکه بنای استدلال او در قولیکه صاحب رساله در ان مقام

برای آنکه جواب اخذ نموده بر سیاق آیه یا کتاب و کلام اماره صورت عدم استطاعت نکاح حره بشرط و
 قیود است. اعراض از این تفسیر من لم یستطع لعدم استطاعت نکاح حره لفقده ان مال کرده آید یا اینکه زن آزاد و جاهله
 نکاح او نباشد یا غیر آن پس استدلال صاحب تحفه اندک به شافعی مؤید و نه مذاهب فقهی منافی بلکه استدلال
 بوجه دیگر بسبب آیه است بر هر تفسیر کامل و مقصودش حاصل باشد چه ظاهر است که سیاق آیه با اختلاف تفسیر
 مستبعد نیست و اگر در مقام گفته شود که گویند بقاء عبارت صاحب تحفه استدلال بسبب آیه است لیکن قیود
 باین مقام فرموده که سیاق این آیه و هو قوله تعالى ومن لم یستطع منكم طولا الا آیه نیز در مقدمه نکاح است یعنی
 اگر انچه رسال ندارد که حر و نفقه حرائر را ندهد و او پس نکاح کند یک زن کان برادران و بی خود را الح و این تفسیر
 مطابق مذاهب شافعیست پس استدلال صاحب تحفه منبئ بر مذاهب شافعی باشد که فهم صاحب الرساله
 و جواب او مطابق باشد با استدلال صاحب تحفه منظره العالمی گوئیم صاحب تحفه انیکلام را در سابق ذکر
 کرده و صاحب رساله تعرضه آن نموده قولیک در مال بعد آن مذکور است باین عبارت بلکه اگر کسی الخ از برای آنکه
 جواب در ان مقام اخذ کرده پس اخذ کردن قریه و تحریر جواب آن باینکه که مطابق قول سابق بر قول
 اخذ و یا نیز از باب علم است بعد و مع هذا گوئیم در سابق هم صاحب تحفه استدلال باین تفسیر بر حجت است
 نه فرموده بلکه بسبب آیه که باینکه من لم یستطع منكم طولا باشد استناد نموده چیست قال و سیاق این آیه و هو
 قوله تعالى ومن لم یستطع نیز در مقدمه نکاح است الخ و حاصل استدلالش آنکه سیاق آیه مذکور در مقدمه
 نکاح است پس جمله فاما استتم نیز در مقدمه نکاح باشد و انقسم استدلال است از ملامی شیعه شائع و در کتب ایشا
 واقع است چنانکه والد اجد صاحب رساله در موارد وراثت است جواب عقیده بستم تحفه میفرماید که اینجاست
 آیه و اهل دار و بر آنکه مراد از خلق ایجاد است الخ صاحب نهج الهدایه در تفسیر که بر حجت علیکم اجماع آیه
 میفرماید تبیل فی التحمیم بهنا اجمال لان الاحکام لا تتعلق بالذوات فلا بد وان یکون المراد غیر الذات فلا بد ان
 ضمائر کیس بعض المغفرت او لم یمن بعض و من جمل لان الذی یتبادر الیه الفهم الخ مع ان آیه
 فی سابق ذکره انچه آری صاحب تحفه اجماع است استدلال بسبب آیه منتهی که مذکور بر یک تفسیر
 کرده و استدلال بسبب آیه و بیان معنی آن بر یک تفسیر که مراد صاحب تحفه است و در بنای استدلال
 بر یک تفسیر چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه گمان کرده فرق از زمین تا آسمان است با آنکه گوئیم چه
 اختیار صاحب تحفه تفسیر لغوی را که درین کرمه وارد است بر هر نفقه است که مغفرت شیعه که مذکور در این

آن تفسیر کرده اند صاحب منهاج الهدایه در تفسیر کریمه مذکور که سن لم یستطع نکح طول الخ باشد میفرماید المهر و النکاح
 ههنا المهر و النفقه انتهى و کذا فی غیره من تفاسیرهم و محقق و مشیر الخ میفرماید قبل لا یجوز العقد علی الایة الا بشرطین
 عدم الطول و هو عدم المهر و النفقه الخ قوله معلوم است که در صورت اراده و طی حره الخ گوئیم این تفسیر مختار علی
 شیعیه نیست بلکه مختار طحان همانست که صاحب تحفه ذکر کرده که مترسیانه فی اواخر القول السابق علی ذل القول
 پس بنای توجیه از طرف شان برین تفسیرست لازم و رد و شکال که صاحب رساله به ترک مذہب امام اعظم
 بر صاحب تحفه وارد کرده بر نفس خودش باشد قوله و اما ما یقال گوئیم در کریمه مذکور از طول مهر و نفقه مراد است
 چنانکه آنرا نقل آن از منهاج الهدایه و مشیر الخ گذشته و مهر و نفقه حره کلیتہ زانیہ باشد بر مهر است زیرا که در نکاح
 حره مهر و نفقه هر دو بر زوج لازم است بخلاف آنکه با وجود قلت مهر او از مهر حره نفقه اش غالباً بر زوج
 مالکش میباشد علی ما صرح به صاحب الرساله و در زیارت مجموع مهر و نفقه حره بر مهر است بافرازه بطور کلیت کی
 نیست پس آنچه صاحب رساله از طول محض مهر فهمیده کریمه مذکور را محمول بر عدم غالب گفته از طایفه استی
 معر باشد قوله یا بر مذہب شافعی اقل مهر است الخ گوئیم آری اقل مهر بر مذہب شافعی همانست که ایشان
 رساله ذکر کرده لیکن رضا منکوحات و اولیای شان بر آن عرفا غیر واقع پس ذکر اقل مهر در انتقام نفقه
 بمطلوب صاحب رساله نخواهد رسانید قوله برین تقدیر میتوان گفت الخ گوئیم زیاده بودن مهر متتمع بها عاده
 مهر است که منکوحه نکاح دائمی باشد ممنوع است چه درین بلاد و بارتکاب متعه عادت جاری نیست و در بلادیکه
 جاریست در پنجاهم زیارت متتمع بها بر این غیر معقول زیرا که نکاح است که در انتقام سبوت عده است و دائمی است
 و نکاح حره منقطع و زیارت مهر نکاح منقطع گو یا حره باشد بر مهر است که منکوحه باشد نکاح دائمی و نزد عقل معقول
 نیست قوله خصوصاً نظر بر اینکه اے آخره گوئیم در صورت منکوحه بودن کثیر نکاح دائمی و متتمع بها بودن
 و نکاح حره زیادت مهر حره بر مهر کثیر ممنوع است که مترسیانه و نیز گوئیم اگر چه نفقه و کسوت متتمع بها بر ذمه خود
 میباشد لیکن بواسطه متتمع بها و نفقه و کسوة عادی است پس ازین وجه زیادت مهر متتمع بها بر مهر غیر لازم
 قوله بخلاف جاریه که نفقه اش غالباً بر ذمه مالکش میباشد انتہی گوئیم نفقه جاریه غالباً بر ذمه زوج میباشد
 چنانکه علامه حلی در ارشاد الاذیان میفرماید البحث الثانی فی الموجب ای للنفقه و هو العقد الدائم بشرط
 التکلیف التام سوگانت حره و امته او کافره فلا تمتنع ذناب من غیره و او سکا سقلا و المهر ای ان ارسل
 امته لیلاد و نه اآء الی الزوج و حبس النفقه علی الزوج و الا علی المهر ای یتیم قوله ملاده بر نکاح گوئیم آنرا

سنجای الهیایه کسوت است قول شده که نزد علمای شیعه مراد از عدم استطاعت طول حره لفظه کسوت است
 نه عدم ممکن از دلیلی آن پس بنای جواب بر عدم ممکن و علی بنادین توجیه الکلام بلا لایحه به قائل باشد و نیز گوئیم
 چون صاحب رساله تفسیر قول حضرت عمر را که انا اخرهما باشد به انا اتین حرمتها از قبیل المعنی فی لیلن اشاعر غیر
 هم احدی از اهل لسان و تاویل علیل و توجیه بنات یک و دلیلی زعم کرده پس از وی میسریم که آنچه
 نوشته در بیان معنی کریمه من لم یستطع الا یہ گفته باین عبارت که مراد از کریمه چنین باشد الخ آیا حقیقه ازین قبیل
 یا نه قوله اما الشایع گوئیم همیشه هم غیر مفهوم اهل لسان ازین کریمه و از قبیل المعنی فی لیلن اشاعر است و نزد
 بر اهل لسان و تندب بلغت عوب نکاح و الی از آن قیاد در فلایعارای غیره و با آنچه گوئیم صاحب رساله خود
 تصحیح کرده که در صورت اطلاق نکاح مراد از آن نکاح دائمی می باشد و با قطع نظر از شبهه گوئیم اگر احدی از علمای
 شیعه معنی فرمود صاحب رساله را در تفسیر این کریمه گفته باشد نشان دهد قوله اما الباع الخ گوئیم چون صاحب
 خود وجه انحصار نکاح در جاری در صورت عدم استطاعت حره بیان کرده همیشه قائل پس در اینجا سکوت در
 بعض بیان صریح مفید حصر است الی آخر ما قال وقد نقله الفایس بجواب صاحب تفسیر طه العالی ابلع
 اجتماعا لیکه انتخاب خود البطل آن فرموده باشد مقام نایت استجاب است انتهی اقول جندار شاد است
 بنا بریکه با ادعای همه و اینها و قرب استاد خود در لکه شریفه دلیلی از فهم مراحل عبارت است و شادش بر اصل و
 زنی ده مثل مشهور که هنوز دلیلی دور است در ماده ایشان صادق هرگاه حال فهم کلام است و چنین باشد
 پس تا ادر که مرام علمای اعلام اسلاف خود چه رسد شعر فیه عالم بالا معلوم گردید و هرگاه حال خوش فیه
 کلام اهل غله آتش چنین باشد پس وای برادر اک کلام خصم ش که خیال حال انقضش و سر و آغلاصه آنکه
 مطلوب است و شادش نیست که سابق کریمه من لم یستطع نکاح طولاد لالت بر جرست متعه دارد زیرا که در صورت
 عدم استطاعت و طول که عبارت از کمیت و قدرت بر مهر حره است و آن مستلزم عدم ممکن از نکاح و
 یا حره است بخیر نکاح اما فرموده و انحصار بر ذکر آن با شروط و قیود عدیده نموده پس اگر متعه جائز بودی و
 ساقی در شتی گفته بر نکاح اما دواعض از ذکر متعه بوقوع نیامدی و ظاهر است که این استدلال بر غیر مذکور
 شافعی درست نمی آید زیرا که بنا بر تفسیر ثانی که مذکور است امام اعظم است عینی اراده ممکن عن وطی الحره از طول
 و انقضش در بیان نکاح اما دواعض از ذکر متعه لازم نمی آید چه هرگاه از نکاح معنی لغوی آن برای نقد
 مراد است که گفته بر آن خوشتر است فی الکشاف و غیره فی غیر پس و بعد ان حره متمتع بهایز قسم از طول خواهد بود

داخل در آن و سیاق آیه مقتضی جواز کحل جواری بر سه فاقده النکاح و المستع و المستع خواهد بود و هرگاه نکره یا حقیقه است
 الیه اتم مع عدم الفاعلیه النکاح مکسومین نباشد پس ممکن متع چراغ آن باشد و هرگاه کریمه مذکوره بنابر
 تفسیرش دال بر عدم جواز کحل دائم لغاوم الحرة نباشد پس چگونه دال بر عدم جواز متعه تواند بود و باجماع اگر سیاق
 کریمه برین تفسیر بر عزم زاعی نانی متعه باشد لازم آید که نانی کحل دائم باشد و پس فاعلیه التقریب علی
 نه الشق الذی هو مذموب ای حقیقه و همین است حال شق ثالث که تفسیر ثالث کریمه مذکوره است معنی صورت
 تعشق جواری و هرگاه بر این هر دو تفسیر تقریب نامم باشد مقتضای اذاجاء الاحتمال لطل الاستحلال تعلق
 او مردود باشد و لا محاله دلیل تحقیق نبوده باشد و توطئه ایست که احتیاجش بر مذموب شافعی است که بر وجه کریمه
 مزبوره را بر طبق مذموب شافعی نوشته و از ذکر تفسیر آن بنا بر مذموب امام اعظم خود اعراض نموده و خودش میگوید
 که السکوت فی معرض البیان بیان پس لازم بنیای استعلاش بر مذموب شافعی باشد و پس حاصل آنکه
 غیر متع بالفعل مع التمكن منه بنا بر تفسیر حنفی در تحت مقدم شرطیه اعنی فمن لم یستطع منکم طولا داخل است
 پس اکتفا بر ذکر کحل جواری مفید عدم جواز آن نبوده باشد اما التمتع بالفعل فهو داخل فی المستطیع و غیره
 فی الطور کالتو علی شامق الطور کاش فاعل رشید بفاء و کلام استادش بیان سیاست تفسیر آن نیز که مرادش از منتهیات
 و طول چیست از کحل معنی کنیز است یا شرعی یا نیک اکتفا بر عاده الفاظ و عبارات استادش با تفسیر سیر نماید چه تفسیر
 شرح عبارتی عبارت از تبدیل الفاظ و عبارات عبارات آخر متعارفه نیست اگر مراد استادش از منتهیات آنرا
 ضمیمه نقض و ابرامی می نمودند و راسی برده میداشت سبحان الله طاعت فهم عبارت خارجیه هم داخل پیدا کرده و
 تا دیگر مطالب دقیقه و عبارت عربیه فامفیه چه رسد و آنچه توهم نموده که استدلال بسیاق آیه است و سیاق آن
 باختلاف تفاسیر تبدیل نمیشود و نیز بنابر عدم فهم مرام سبب هرگاه بنا بر بعض تفاسیر متع و تحت من لم
 یستطع داخل نباشد و حال فاقده سکوه و امه مماثل حال فاقده متع بها بوده باشد و باب جواز کحل اما
 بر سه اول پس سیاق آیه مثبت مطلوبش نخواهد بود کما لا یخفى و از اینجا واضح شد که ذکر قاعده السکوت فی
 معرض البیان بیان و مفید للمعصره بمرتبت بحث است فالسکوت عن الجواب جواب اما احتیاج صاحب تحفه
 بکریمه فان خفتم الا تعدوا احواله او مالک یا انکم که فاضل رشید نقل نموده پس مینای آن نیز بر قاعده
 مذکوره است که سکوت عن البیان مفید حصراست کما هو صحیح برنی کلامه الخیم و جوابش آنکه حق تعالی
 در قرآن مجید اکثر احکام را بیان فرموده و از اکثری اعراض نموده فاجواب الجواب قابل عز من قائل و

قاضی رشید سرانجامی از عدم کلام است این دو ظاهر است که احتجاج بسبب سابق آیه است لکن این
 سابق مفید نمی شود مگر بر مذہب شافعی و چون ترجمه مذکورہ بعد از جمیع است تعرض بآن غیر لازم بود لهذا
 اعراض از اثبات کلام بر آن فرموده و اما تفریع بدیعی که بر آن متطرح ساخته حیث قال پس اخذ کردن
 قولی و تحریر جواب آن بسیار است که مطابق قول سابق بر قول ما خود باشد از ادب علماست بعد از آنکه
 پس از ادب عقلا خارج است چه جواب مطابقت نامہ با قول صاحب تحفه که جناب سید از ما خود
 فرموده و مواخذہ بر آن نموده و از آنکہ جواب قول سابق است بلی تفسیر مذکور و توبہ مطلوب جناب سید
 است و از توبہ بودن آن لازم نمی آید کہ روان بالذات مطلوب باشد و اما ظن با ظن لسو ظن و عدم
 غمہ اما آنچه بعد ازین کلام فرموده است کہ انقسم استدالات از علمای شیعه شائع نیست عجیب و غریب
 است زیرا کہ انکار و از استدلال بسبب آن کہ فرموده کہ این همه زحمتهای برای آن سیکر شدند
 این محض سوء فهم است و پس اما آنچه در آخر انیکلام فرموده با آنکہ گوئیم وجه اختصار صاحب تحفه آنج
 پس مرفوع است یا اینکه بسبب کلامش دلالت صریحہ دارد بر اینکه استدلال آن بکرمیہ مذکورہ تحقیقی است
 نہ الزامی محض پس بر تقدیر اینکه لفظ طول بنا بر مذہب امامیہ تفسیر می شود و لفظ باشد مطابق شش که اقامت
 دلیل حقیقی است ثابت نمی شود و دلیل الزامی را بلوریکه صاحب تحفه ذکر کرده بیان نموده از ادب
 علماست بعد از آنکه علامہ الزام غیر ناتمام است تفصیل این اجمال آنکہ تفسیر طول در کلام علمای
 اعلام دارد و ان الله یلمهم لایة مختلفه واقع گشته بر حق اقتضای بر ذکر ممکن از هر دو اتفاق فرموده باشد
 و جمعی ممکن علی الذخیل را در مثل آن نموده قال الشیخ القادری رحمہ اللہ فی کفر العرفان قال تحقیقا
 اصحابنا ہو ہر الحرة و لفقہما و وجود ہا و امکان و طہا قبل است و بنا بر بعض اخبار و اقوال طول
 عبارت از حرم است و پس و الیہ ذہب بہ استدلال احتیاد التمام فی الرافض و قال ابن تفسیرات تلمذہم صاحب
 است کہ بعضی تفسیر از طول از حیدان مراد حرة تحت المرو و کن طے او بالفعل نموده اند و الیہ ذہب ابو حنیفہ الگونی و از انجا
 است کہ اصحاب ما در بر مسئلہ قبل قابل اندکی حرمیت نکاح المائین کان تحمیر و جعل فی الذل و الیہ
 بالفعل شرط و معنی الذل علی هذا القول کہ ان الحرة تحتم و استدلال با و تفسیر تلمذہم علی عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال تزوج
 الحرة علی الامت و لا تزوج الامت علی الحرة و من تزوج امیہ علی حرة فکاحا باطل و من تزوج امیہ با و فکاحا باطل و من
 المرو و لایستحق ذہب الیہ الشیخ فی احد قولہ و جملة من المتقدمین و المتأخرین من کرامہ ان یزعم

فاقد طول یا منتهی الزم کور و بطلان قول هو الا نهر و اختاره الحق و برین استدل دلیل الزامی رشیدی تا تمام است
 اما علی الاول فظهر لان التمتع بالفعل الجدید یلزم ان الحرة تحت فلا یجوز له نکاح الامة و اما غیر التمتع بالفعل فیحوز له
 نکاح الامة كما یجوز له نکاح الدائم و التمتع بالحرة فلا ینتفع التمتع اصلا و قد مرح العلامة منی القوانین شمیم الحرة عندهما
 قال انما یجوز التمتع علی عار که الغیر بشر طرا و ذل الحرة ان كانت تحت و ان كانت رقرا و ان كانت ابنة او غایبة او غیره
 او مجنونة او متعاهبا او هرة ما لم یطلقها اما عدم لزوم الزام بر قولین آخرین پس بیانش آنکه معنی کبریة مذکور
 انیت که من لم یستطع طرا ان ینکح المحسنات و خشی العنت فما ملکت ایمانکم و الکیل علی ذلک قوله سبحانه
 ذلک لمن خشی العنت انکم و مراد از خشی عنت خوف و قبح فی الزنا است و علی انیت در آنکه یتکون عن التمتع
 امن از خوف و خشی است لان و احد المستمتع بها لا یخشی العنت لولم ینکح الا ما یزید غل فی مقدم الشریعة
 و هو فاقد الطول الفاشی العنت پس مراد او سبحانه چنین باشد که هر کسکه استطاعت نکاح دائمی داشته باشد
 و هم قادر بر تمتع باشد نکاح الدائم بر سر او جائز است و از همین جا است که اگر کسی مالک ملک یمن باشد و یمن
 از خشیبت زنا باشد نکاح جاری او را جائز نخواهد بود و ان لم یستطع طرا ان ینکح الحریر و با قطع نظر ازین پس
 استدل میگویم بر تقدیریکه یتکون عن التمتع و غل در مقدم شرطیة بخیریه بوده باشد باز هم الزام صحیح نمیتواند شد زیرا که
 محتمل است که مراد او سبحانه بیان حکم نکاح دائمی فقط بوده باشد بر سر کسیکه مرید نکاح دائم برای تدبیر منزل
 یا غیر آن از مصالح بوده باشد فیکون المراد من تقدم فی شرطیة مرید النکاح المتعلق الیه پس عدم تعرض بکسر
 تمتع شافی جواز آن نباشد لاسیما نظر الی سبق حکمانی الکریمة السالفة فلا یلزم السکوت عن البیان و من لم یستطع
 صح ان من لم یستطع طرا و اراد النکاح الدائم لفرضه و عتبه الیه فلینکح الامة و هرگاه احتمال اراده انیمین متعلق
 است استدلال بآن تا تمام باشد لانه اذا جاز الاحتمال لطل الاستدلال ولا یجوز لابل الاستدلال بآن من مثل
 هذه الخصیصات فی هذه الایة و مثلها و این احتمالات علاوه بر آن احتمالات صحیح است که در اصل رساله فی
 بسین شده و فیما سیاتی مبین خواهد شد که این احتمالات نیز در ابطال استدلال حریری کافیت علی التام
 الی بی نبیة اما آنچه فرموده گوئیم این تفسیر بنابر طلب شمیم نیست الخ جوابش از ما سبق متضاعف گردیده و در حدیث
 مختار حقیقین اصحاب ما نیست که نعلیت وجود حرة و ممکن از وی آن مراد از طول است و قد نقل الشیخ فی کتاب
 و قد عرفت ان الحرة اعم من الدائمة و التمتع بها و قطع نظر ازین میگویم در دو اشکال بر صاحب تحفه تبرک
 امام اعظم از جهت است که او استدلال است بکبریة مزبوره و استدلالش بر مذہب الماشی است یعنی ای

و هرگاه بطریق مجرد احتمال مطلق باشد تکلیف از امکان الاحتمال بسیار آسان تر نیست الا استدلال کتب
 و منصب و منع است و با بار احتمال اگر چه مختار باشد بلکه مختار احدی نباشد فاصح الفرق و لا محال بود و الا شکل
 طبعاً و آنچه گفته است گوئیم در کرم مذکوره از طول چه دانسته بود است و استیکر فایده ایست مراد از
 مهر است غیب علاوه آنکه عدم وجوب اتفاق مستلزم مزید محسوس است سبب اتفاق پس نیست مطلقاً پس
 و مراد جناب سعید گفت که در صورت عدم اتفاق چون مهر غیر متفق علیها زائد نیاید پس مهرش فقط بر مهر
 و اتفاق متفق علیها خواهد بود و بر اینک اجماع اشکال متعین در دوی ندارد چنانکه نشان داده بود و عدم ادراک
 مرام است و لیکن غریب میگوید که در این برزخ دوستی است و استنباط و بر آن عبارت از شاد و لذت
 بیقرار پس این اعتراض هم ناپایدار و محسوس دارد و نباشد مگر به سبیل الزام لیکن الزام محسوس و با این
 و مکابرین است بایستی که اولاً جواب تحقیق پیش نه در تدریس از در الزام شود و لکن از آنکه الزام نیز
 که اعرفت فقد کرد و تشکر و آنچه گفته است گوئیم آنکه اصل مهر بر غریب شافعی و این کلام نیز ناشی از عدم
 مرام است زیرا که مراد جناب سعید برین است که زیادت و جری بر مراد جناب سعید مرام است پس
 پس عدم رضای منکوحات و اولیای ایشان بر اقل مهر و فاک افاد و فرموده می کند و نیز مطلوب جناب است
 نه تانی و منافی آن خوشحال رشادت چنانکه بیان مؤید طلب خصم و منافی آن فرقی نیکند و لهذا احتمال
 عرفاً بمقام ماده خلاف عرف است و کاش بیان بیفزودند که اولاً این حرفت و حرفت و علی است
 یا حرف عرب اهل سلم و لیکن ایجدیه لغت و ثانی غیر مسلم و آنچه گفته است گوئیم زیاده بودن و متعین است
 غیر متعین است چه زیاده و متعین بهمان امر غیر متعین قرار دادن دلیل است با آنکه بعد زیاده هم ممکن نیست
 فضا که عن الوقوع مع ان لا محرج فی المتعیرات و الوقوع اکثر الشیخ فاکار و سفید تحت و گفتا کان مال عقل
 او بر عدم جبری عادت زیادت است و لا منافاة بینه و بین الوقوع کما لا یفیه و آنچه گفته گوئیم در صورت
 بودن الخ منع آن منع بدیهی است و مواساة را با مهر فایده کم از تمام وجه تعلیق و مواساة هم بدیهی است
 ممکن بلکه فیا بین است و شفیق و لکن به شرح غیر متحقق و لا دخل له فی الامر و آنچه گفته گوئیم فایده و طایفه
 زوج میا شغل الخ العجب کل العجب که مراد جناب سعید غمخیز عبارت از شاد و لذت و با آنکه جناب سعید فرموده
 طرفه خط و خط در تحریر کار برده اند زیرا که مفاد کلام آن جناب نیست که چون عادت اکثر است و شفیق و طایفه
 شده که هرگاه جای به را بنگار و اگر میباید چند و چون از آنکه امر و عادت و عادت است و شفیق و طایفه

على الزوج است غالباً تحقق نمیشود لان الاستدلال منع عن التمكن التام من العلم واما استنباط التمكن
غالباً که کلام اینجا واقع شده و فاضل رشید پور باین دقیقه و اثر رسیده و متمش بصرف است باینکه
اعاده تقریر ضمن درج ابزاید تا صورت معارضه نزد عوام تحقق شود لاین علم و نیز لفظ غالباً را اعاده نموده
گفته است که غالباً نفقه است منکوحه بر سره شش می باشد در مقام اعتقاد استشهاد بعبارت ارشاد نموده و بر تکرار
مطلوب خصم را از منافی آن تبرئه نموده که رده که کلام جناب علامه در ارشاد ناقص کلام سید علام است حال
آنکه در حقیقت مویده است چه تمکین لیا و نه از جاری عادات بفرسخ دور افتاده در صورت عدم آن و در بیان
اتفاق بر سره مویده است که صحیح به مولانا العلامه فی الارشاد و به بن مطالب مولانا سید العلام و در عبارت
ارشاد که نقل نموده لفظ لیا و نه از جاری عادات بفرسخ آورده و به غلط و الفصح الواو مکان او فهو ما التمهید
للتصحيح الاستشهاد اذین هو التام و طغیان العلم و الله ليعلم والذي يرفع ما قلنا في المفاتيح و شرح
و التمهید علی ذکر عبارة المتن و بی زده و ثبت لثباته و الذیة که ثبت السلب الحرة لكن بشرط فی الالة ان سلبها
مولانا سید علامه در ارشاد بالام تحجب الاثر التام التمكن التام کامر ولا يجب علی المولى تسليمها کما بل ان اراد ان
من النفقة فليس لها تسليمها تماماً و الا قال اوجب علیه تسليمها لیل خاصه استی و آنچه گفته است گوئیم اتفاقاً
مشایخ الاسلامی که در این کلام از کثر العرفان شیخ محمد اد علیه الرحمة بوضوح اینجا میدک تمکن عن ط
البره و معنی قول علی سبب التمكن و اخل است پس نفوه او باین کلام در اینجا قابل صفا نباشد و نیز
گوئیم پس تفسیر انا امر بها بانا امر بها که تاویل بلیل و توجیه غیر وجهی بیدلیل است بر تفسیر طول عدم
تمکن من العلمی مع المرأة و التامه قیاس مع الفارق است چه مثل الإحیفة یا نقول قائل و باینکه سبب التمكن
است و به قول صاحب مجمع را با و احوال جاری و از منافیات عنادید علامه عریض است ثابت پس
این تفسیر منع علی را از قبیل آن تاویل بلیل انکاست من خانه الفصاف را ننهدم ساختن است
و آنچه گفته است گوئیم این معنی هم غیر مفهوم اهل سان الخ طاهر اصحاب کثافت را از اهل لسان میدانند و لکن
به انسان فضلا عن فاضل و تبادر و واحد از افراد معنی حقیقی مستلزم خروج فرد غیر متبادر عن الحقيقة نمیشود و کما
سیاقی و چون احتمال قانع اساس است لال است نقول قائلی باین قول از هر مفسرین غیر لازم غایب
اما البیاب سبب لال تحقیق خواهد بود الزامی و لا ضیر فی و اکثره از حافی صحیح و استنباطات جدیده
از آیات قرآنیه در کلام علمای متأخرین فریقین یافته میشود که در کلام متقدمین معنی و اثره از آن نیست که ترک

الاول لاخر فاقبل ترك وجه قول الحسيني اصل الرسالة فاقبل و انچه گفته گوئيم چنان صاحب تنقيح فخر
 از اطراف و جواب كلام چشيد پوشيده اراده جواب مينمايد بايكله در كلام جناب سيد القيرج واقع شده بيايد
 و در كرميه فن كان كنم ايضا و على سفر فخره من انيام اخر نزد امام عظيم و ابتلع او اختصار حكم و قضاي صوم
 نيت و در كرميه مذكوره اقتصار بر بيان قضاء واقع شده پس سكوت و معترض بيان مفيد خبر نداشت
 نظا كره في الكتاب العزيز غير عزيز كاهت الاشارة اليه مرا ليس آئين چه بلي الغساني و چشم پوشي است
 كه از جواب اني كلام بالمره اعراض نموده و سكوت و زريده تعريضه بان لغز نموده چنين سكوت و معترض
 كه از فاضل رشيد در ان مقام بوقوع ميوسه در معني اعتراف است بحقيقت كلام جناب سيد ابي جعفر
 و سكوت في معترض البيان بيان فلاك من الغاغلين قال السيد السند الوحيه فاكلامه
 و بيان اينكه آنچه كرميه و الذين هم لغز وجه فاطون الاعلى از وجه او املكست ايا نهم و نهم غير از من تاريخ
 آنچه متوجه ميتواند شد بوجهي چه منافات بياز شده ندارد و بدانكه گفته علماء اهل خلافت كه است و نموده اند و بيايد
 بر حرمست متعه و علماء كرام ما رضوان الله عليهم و ان اوجب شافيه و فقيه بغير تحرير آورده اند و در ان مقام
 مينمايم بذكر كلام شاه عبدالعزير و بيايد كه بافضل در هند و بستان و بستان سنيان علم اشتباه برادر
 و قبل از ذكر كلامش بقل كلام خواجه نصر الله كابل ي است برادر هم تاسعه شاه صاحب از ان ظاهر شود
 خواجه عزير در حلقه حقه در باب الجلال و بعد بذكر كلاميكه باخرين في تعلقه ندارد و چنين گفته اند ان الله تعالى
 لم يحسل للرجال من النساء الا الزوجه و التمره فقال عزير قل اني شفيخ فبين من كتاب الكرم بالوافاق
 لغز وجه الاعلى از وجه او املكست ايا نهم و بيايد فاكلامه و بيايد ان لا نهم و بيايد ان لا نهم و بيايد ان لا نهم
 القيرج عن الصادق انه سئل عن المتعة اى من الانبياء قال لا و لا من السجيين و لا النصار و كلامه از وجه بيت
 و الايلار و الطهار و الاحسان و اللعان و الارث و المالك و بين و لان الاستمتاع بالنساء اما على اوجه
 المتزوج محض القوله عوت كليه و المحضات من الزونات و المحضات من الذين اولي الكتاب من قبلهم
 و اذا اتممتون ايجور من محنين غير سافين و قوله و اصل لكم ما رزقكم ان تبغوا اياها و انكم تنسبون نحو كمال
 و المتزوج ليس محض انتم شاه عبدالعزير و بيايد برونق حادث ستمه خود ستمه مضامين از صراحت لغز و كابل
 نموده در حقه اش ميگويد و اظهار كمالات خود مينمايد و چه قسم زن متعه را در زوجه داخل توان كرد حال انكه
 زوجه از عده و طلاق و ايلار و طهار و حصول احسان بر و طلي و انكان لعان و ارث همه منتفى است نزد خدا و ايشا

نیز و از اثبات اشئی مثبت لوازمه قاعده برهینی است و قدری ابولیس عمر الصادق علیه السلام از سئل عن
 ای من الاربعه قال لا دلائل سبعین و این روایت دلیل صریح است بر اینکه زن متعه زوجیه نیست و الا در این
 محسوبی شد و در قرآن مجید هر جا در تحلیل استماع بزنان وارد شد مقتصد با حصان و عدم سفل است قول
 و اصل کلمه ما در آن کلمه ان متغیر ایماو الکلمه معنیه غیر سابقین و در زن متعه بالبدیهه احصان حاصل نیست
 و لهذا شیعه نیز او را سبب احصان نمی شمارند و حدیثی بر متبع غیر ناکح جاری نمیکنند و سفل بودن متبع هم بدیهی
 است که غرض او رختن آب و تخلیه او حیضی است نه خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس و غیر ذلک استی
 کلامه و لایتنه علامه و این کلام چنانکه می بینی ماغزو و سرق از کلام متواتر است که بدون اشعار نقل کند که خود
 و کمال بی انصاف نیست که کلام دیگری را نقل کند و بدون اشعار نقل آن سند بطرف خود سازد تا نزدانین
 که بر حقیقت حال مطلع نباشند علم افتخار بر افراد و الکلمه الا ان لجمالین نظیر قول خلیفه ثانی انا احرمهما و
 عنهما است بر نظر جناب ایشان بنا بر فرعم اهل سنت و جماعت بیان نمی پسندید خدا از متعه بود و بدون اشعار
 نقل اسناد آن بطرف خود فرو نداشتی قال الفاضل الرشید این بی انصافی از صاحب رساله
 و دیگر علمای جا بجا واقع چنانچه اعتراف اعباد در جواب فایده اولی بعضی عبارات کتب شیعه که صاحب رساله مضامین
 آنرا از آن کتب اخذ نموده و بدون انتساب آن عبارات بطرف آن کتب در رساله خود نقل نموده بطرفی
 نموده ذکر کرده و همچنین در اوائل نموده سادسه باینکه صاحب رساله شتاع وارده را بر متعه در نکاح و طلاق
 جاری کرده به تقریب عبارت صاحب نزهه اثنا عشریه که ماخذ عبارت صاحب رساله است بیان نموده
 و اگر چه حال اکثر رساله اش همین است لیکن روایات اختصار التزام بیان ماغزو بودن عبارات و مضامین
 رساله اش از کتب متعارفه کلامیه امامیه ترک کرده هر کس که او را متعذر کتب کلامیه داشته باشد بر او ماغزو
 بودن جل مضامین رساله اش از تفسیر منج الصادقین و نزهه اثنا عشریه و منج الحق و احقاق الحق و مثال
 آن واضح خواهد بود و قطع نظر از تفصیل که ساقی ازین در وقع تحت سرقه از طرف جناب مستطاب صاحب
 گفته شده و اینجا بطرز دیگر به تقریر مختصر گوئیم که نقل غیر را بدون انتساب آن بطرف او ذکر نماید او را در
 اصطلاح اهل مناظره نقیض پس بگویند و معنی قرار میدهند ساقی و این مطلب در رساله های متعدده اول
 مناظره مطهره و بر اسناد طلبه مذکور و کتب جمیع فقهین از مالکی که لاحق از ساقی بودند اشعار بر نقل فرموده
 معمر پس حکم سرقه بر مثال آن از ادب الالبابیه و بر آئینه گوئیم و اینکه صاحب تحفه و این مقام است

شعنه ذکر کرده اغنی از وجیت از متع بها بجهت استغفار احکام ان از عده و طلاق و مثال آن اصل
 دلیل بر این مطلب لغایت مشهور و در تفسیر کبیر و ابطال الباطل و مجمع البیان و دیگر کتب کثیره مشهوره
 پس حکم بسپرد انقسم دلیل مشهور بعد از حدیث و تخصیص سر و قیت آن از کتاب صواقع و در غیره
 الکلامیه و غیره با مقام استیجاب و آنچه گفته است که اللهم الا ان یقال بن لظیر قول خلیفه ثانی انا امرهما و انی
 است الخ گویم چون انقسم نقل کلام غیر بدون اشعار بران از صاحب رساله و والد بزرگوارش و دیگر علما
 شیعیه بکثرت تمام واقع است و بطرث پاره از آن آثار اشاره رفته پس مقام حیرت نیست که صاحب رساله
 کلام خود و اقوال این اعلام را لظیر قول کدام کس خواهد گفت اقول هرگاه با وجود کمال بی انصاف
 مقتضای امر لظیر علی نفس دیگر را بی انصاف می انکارند پس پاسخ آن غیر از اینکه اعتراض ایشان
 ایشان نموده آید چنانچه شاعری گفته شعنه

مسلمان گویش بهر مکافات دروغ را جزا باشد دروغ
 و اگر چه عرض توان نمود سبحان الله استاد فاضل رشید که در تحفه خود از ادول تا آخر در اکثر ابواب و مقامات
 با بحث صواقع را درج فرموده اند و چون کتاب غیر مشهور بوده بخیاال ایشان رسید که گیت که بر آن ملاحظه شود
 که نام دیگر مضامین آن بدون اشعار نقل برداشتند و طریقه احتجاج از احادیث شیعیه بر ایشان کردند
 سبب گشته بدون اسناد یا و سلوک فرمودند تا باشد که نقد ایشان در این امر ظاهر شد و سارق نباشد
 و دیگر ان سارق و هر منصفی که صواقع را می بیند شکلی در سر قد ایشان نخواهد کرد چنانچه سابق ازین در
 جواب اقوال سابقه تفصیل بمعرض بیان درآمده و حاشا که چنین اخذ و استراق از احدی از علماء ائمه مشهور پیش
 و توافق بعضی مطالب مشهوره که در احقاق الحق و نهج و مانند آن مذکور شده باشد از بزرگوار در سال شریفه چاپ میدهند
 بهما سخن فیه ندارد با آنکه بر اهل این بلاد غنی نیست که تفسیر شیخ الصادقین درین دیار عزیز الوجود و در اینجا غیر
 است پس گمان اخذ از ان از قبیل بعضی لظن است و آنچه بطرز جدید ارقام فرمودند که اش بیان مینماید که اگر اخذ
 ایشان از قبیل اقتباس است پس استراق چه باشد با آنکه معظم کتاب دیگری را در کتابخانه درج نمودند و در
 سعد و از اقتباس نیست و نه توافق با اصطلاح اهل ساطره بلکه این را اصطلاح جدید میخوان گفت که قال
 بان متفر و اند و آنچه فرموده اند با انهمه گویم الخ مرفوع است باینکه حقا که اگر اقتصار بریه ان اتقانی و
 با انتقانی عوارض آن میفرمودند چون کلام مشهور متعارف بین اهل استند بوده کسی را عقلا تفسیر از ان

استبراق نمینود لیکن این دلیل را بر هیچ خاص ذکر کردن و استشهاده بر ادبیت البصیر که بعینها در کلام خواجہ حسن
 مذکور است و هم فکر احسان بر چنگ که از کلاش استفاد میشود دلیل اخذ و اشتراق است و کاش در یک دو مقام چنان
 اتفاق می افتاد که تاویل یا اقتباس و توار و آسان بود و حاجت تعدیل نیز در ششید نمیشد و خود اغراض عدل
 نموده تاویل را کار بندیشیم لکن چون در صدمه مقام بلکه هزار چنان توافق دست داده حالا گنجایش تاویل
 گجا و آنچه گفته گوئیم چنان تقسیم از العیاذ بالله که این قسم نقل کلام غیر در کلام جناب سید و دیگر اعظم علام
 واقع شده باشد این الارض من السماء و این السمک من السمک قال السید استاذ الوحید
 میر گاه امیر ادب استی پس میگوئیم این کلام دخول است بچند وجه اما اولاً پس این کلام متضمن قبح و عظام است
 و حق صحابه و مفسرین اعلام نه پیش خصوصاً جناب خلافت اب فادق اعظم سنیان چه اگر این آیه دلت
 بر حرمت سید شت چرا جناب ایشان تعدیل و شقت انا اخرهما بر خود گوار میفرمودند بلکه میبایست که بقول
 آن استدر حرهما فکتابه مگر اگر بگویند که طایفه ثانی العیاذ بالله بضمون این آیه جا بل بوده اند چنانچه از آیه
 یحکم و آیه فطار و غیر آن و یا بجهل خود شان قائل شوند فلیختار و الیها شأروا و سابق و انشتی که عبدالتین عباس
 و عمران بن حصین و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و دیگر صحابه قائل بحلیت متعه بوده اند و چنان
 امام مالک سنیان بقول صاحب هدایه و شایع مقاصد و علمای عصر اکبر پادشاه و فیروز شاه جهنم و اتباع
 آنها قائل بحلیت متعه بوده اند پس در حقیقت جواب این شبهه بر عهده این بزرگواران سنیان است
 قال النیشلی الرشیه جواب توهم لزوم قبح و عظام و حق صحابه ارام از کلام صاحب تحفه در رد فائده
 سابعه توهم است فائز شده و آنچه گفته است خصوصاً جناب خلافت اب فادق اعظم سنیان الخ گوئیم چون
 صحبت از حکم احادیث نبویه و اشارات آیات قرآنیه بر حضرت عمر واضح بود لهذا بیان حرمت آن فرمودند و
 در آنکه آنرا ذکر نموده اند چه بر نام و محسوب بلکه قاضی و مفتی نیز لازم نیست که هر مسئله را بدلیل آن ذکر نمایند
 پس خداوند که صاحب رساله کلام دلیل ذکر دلیل حرمت متعه بلکه دلیل خاص که کریمه الاعلی از دواجم او
 انکشاف یافته اند باشد بر حضرت عمر لازم قرار داده بر ترک آن زبان طعن بجاکشاده و متحد گوئیم عدم ذکر دلیل
 خاص در رد توهم استلزام البطلان آن نفس الامر نمیشود آیا صاحب رساله نمیدانند که تکلیف امامیه با کثر آیات
 قرآنیه شکل کریمه انما دلالت بر حرمت و غیر نامس آیات الکثیره بر خلافت بلا فصل حضرت امیر علیه السلام
 است و اولی میگفته حالانکه گاهی حضرت امیر با مثال این کریمه بمقابل اجابة و غیر هم افاضت است لکن لایزال

بلکه جایجا با حدیث نبوی مختار و معیت مهاجرین و انصار استدلال نموده اند و صاحب احتجاج از دوازده صاحب
 خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و عمار و غیر هم رضی الله عنهم در یک مجلس انکار بر خیزد
 ابو بکر صدیق در احتجاجات ایشان بر خلافت حضرت امیر از حضرت امام جعفر صادق روایت نموده و هیچ یکی از
 صحابه کبار استدلال بآیات قرآنی برین مطلب ننموده پس چنانکه نزد کشیده از عدم احتجاج حضرت امیر و دیگر
 صحابه کبار بر خلافت حضرت ایشان بآیات قرآنی خلل در استدلال بآیات راه نمی یابد چنان نزد از عدم
 احتجاج حضرت عمر و دیگر صحابه و غیر هم بر عزت شفعه بکرمه الاهی از وجهم خلل در صحت استدلال آن حضرت
 شفعه بکرمه مذکور و متفرق نمیشود و آنچه گفته است مگر اینکه بگویند که خلیفه ثانیه الیاء ذی القدر الخ گوئیم اشکال
 بر حضرت عمر آییه تمیم از وقتیکه فقیر در تألیفات والد بزرگوار صاحب رساله ملاحظه کرده نهایت مشتاق بودیم
 تقریر آتجاه این اشکال را از ایشان استفاد کند و حال آییه تمیم بر قرار است حضرت عمر بیان نماید لیکان اشکال
 که کلام درین رساله الطویل انجامیده اند اینها بر خوف طلال ناظرین القابرا بحال مینماید و سبب دیگر در کتب
 و ان کتیم مرصعه او علی سفر و جاد احدکم من الغالطه اولاستم النساء فلم تجدوا ما فتموه احدی علی الایه و قرار
 متواتر است بکی لاستم چنانکه مذکور شد و لفظ لاستم بصیغه مفاعله که درین قرار واقع است استعمال آن
 کنایه عن الجمع ظاهر است پس بر این تقدیر حکم تمیم که ازین آیه استفاد میشود شامل خواهد بود و تمیم حدیث
 و جنابت هر دو را و قرار دوم لاستم النساء بصیغه مجزیه و برین قرار است کنایت بودن لمس از جماع غیر ظاهر است
 چنانکه بیضاوی در تفسیر خود سیفر نماید و قرار حمزه و النساء لمستم و استعمال کنایه عن الجمع اقل من الملامه
 و هر گاه بر این قرار است دلالت لمس بر جماع ظاهر باشد پس سوق آیه محض بر سه بیان تمیم حدیث خواهد بود
 و شامل تمیم جنابت نخواهد بود و چون قرار است حضرت عمر لاستم النساء بود نزد ایشان آییه تمیم مخصوص بود و بیان
 حکم تمیم حدیث و شامل تمیم جنابت نبود پس حضرت عمر را بحجت آنکه حکم ظاهر قراره لاستم کرمه مذکور را مخصوص
 به تمیم حدیث میدانستند از آییه تمیم جاهل گفتن از عجایب او بام است که جواب آیه قطار در تحفه مذکور است
 پس از صاحب رساله ثبت باشد اشکال قدیم بدون تعرض بدفع جواب صاحب تحفه ناسته قیمره آنچه گفته است
 سابق دانستی الخ گوئیم سابق دانستی که عبد الله بن عباس از آن رجوع فرموده و عمر ان ابن ابی سلمه
 بیان نموده و جابر بن عبد الله و ابی سعید خدری روایت جو از شفعه نموده اند فتوی عجم از ان داده اند و صاحب
 رساله خود را در آخر فایده خاصه تفسیر کرده که روایت کردات پیغمبر مستلزم آنراست و راوی بنمون آن نیست

و امام مالک هرگز بجز از شقه قابل میت کما مشر و حافی جواب الفائده الحامیه و قصه شقه الکبر بادشاه و قهر و شاه
 که پیش از حرف و حکایت نیست صاحب رساله دوا و اخرفا ندره خامسه ذکر کرده جبرایش از بهمانجا باید جبت اقول
 جواب الجواب فائده سابعه در اقوال سابعه سیدین کشته فارجه الیه و آنچه گفته است گوئیم چون حرمت شقه
 اتح مردود است باینکه اگر آیات و احادیث تحریم شقه بوضوح میبود حاجت به کاستا علی عهد رسول الله
 و انا اخرهما چه بود این محض حسن ظن سامی است نسبت با ایشان و ناشی از غایت رشادت و اگر علم و ایم
 که اوله تحریم بر ایشان واضح بوده پس این وضوح نسبت با سیدین بیکه کاری آید چه اگر آنها را نیز معلوم بود
 پس حاجت تقدیم تحریم چه بود و الا بر اوله لازم بود که اوله تحریم را بیان فرماید تا مخاطبین مستفید شوند و آنچه
 گفته که بر امام محتب بلکه قاضی و مفتی لازم نیست که دلیل هر مسئله ذکر نماید مسلک است لکن عند عدم الحاجة
 عند عدم ذکر دلیل الخلاف و چون خلیفه ثانی اول جواز آن را نقل فرمودند در عهد جناب رسالتکتاب یا تحریم
 را بیان ساختند پس سیبایست که آنرا مبرهن سازند و خصوصاً هرگاه ظاهر کلام بل مرجع آن دلالت بر تشریع را بد
 داشته باشد چه اقامت دلیل و برهان در صورت لازم و واجب و اعراض با جهل مستقیم و غیر جائز و هرگز
 محتب و مفتی را جائز نیست که دم از انا اخرهما زنند و تشریع در سائل شرعی و اجتهاد در مقابله اخص نماید
 و چون امام سنیان مجتهدی پیش نیست و آن هم ناقص فی الاجتهاد پس وجه ترقی غیر مفهوم و آنچه گفته که
 ذکر دلیل خاص بر حضرت عمر لازم قرار داده ناشی از عدم فهم امام جناب سید است چه در کتاب اگر این
 دلیل خاص نیست بلکه مراد است که اگر این آیه دلیل تحریم میبود لاجرم خلیفه ثانی را علم بان حاصل میشد
 پس سیبایست که بفرمانند آن الله حرمانه اینکه همین دلیل خاص را ذکر نمایند اگر چه گشتان قائل
 کتاب الله ذکر دلیل خاص که اصح از آن آیه دیگر بر عزم اتباعش نباشد انسب و چنان نزدیک است
 گفته که ای صاحب رساله نمیدانم این دفعه است باینکه از جمله سلطات مقرر است که هرگاه بر یک و دو
 اوله کثیره قائم باشد استقصای اوله و ذکر آن با جمیع غیر لازم بلکه باقتضای مقام و حال اقتضای
 بیان بعض اوله کافی و عین یافعت و چون اوله امامت و خلافت جناب ولایتکتاب از لغوص آیات
 و اخبار و تاج و از حد و شمار است لاجرم آنجناب و اصحاب آنجناب گفتا تذکر بعضی از آن که بلغ فی الانفا
 و اقرب الی الافهام نسبت زمره سامعین عوام بوده گفتا فرمودند و احدی در ما نحن فیه مدعی این معنی نیست
 که چرا خلیفه ثانی جمیع اوله طلب نمود این را که این ایراد لازم آید بلکه مطالب نیست که اقتضای کلام آن الله

در همه آن که به سیف مودند و تحشمت آن احرار و کوا را نمیدانند اینک بهین کریمه را بخصوص ذکر سازند
 قطع نظر ازین چون بنقاد حسن کتاب الله عمل شان بر کتاب خدا بوده و سوای این کریمه صرح از ان
 بیان نه پس غفلت خلیفه ثانی از مثل آن مستغرب بخلاف غفلت جناب امیر المومنین علیه السلام که چون
 بحسب مقامات مختلفه استدلال باخبار نبویه که خصام را بحال کلام دران نبوده یا الزام شان اهتم مطالب و
 اعظم ما رب بوده احتیاج یا حدیث نبویه تحقیقا و باجماع و سبب مهاجرین و انصار الزام و انفا تا علیهم فرمودند
 چون لغاة و طغاة از اهل جبل و صفین قابلیت استماع تمامه اوله تحقیقیه نداشتند و بخلاف خلای ساقیه
 هم خبر بدلیل اجماع ظاهری ابیان نیاورده بودند پس بمقتضای الزموم بهما التزموا علی انفسهم حاجه بایشان
 بسمل آمده علاوه آنکه شایع موطن تصریح نموده اینکه تحمیل متعذر از کتاب الهی ثابت نیست پس مؤید مطلب باشد
 فی شرح الموطا للامام محمد الزرقانی که از من ثم جاد الخلفاء فی من کما کما المتعذر علی ایم لا بشیء به العقد خلاف
 المتقدم فیہ ولانہ لیس من تحمیل القرآن ولکنه لیقاب عقوبه شدیدة اما حال جبل عمر با تحمیل پس چون جناب
 ساسی اظهار اشتیاق خود بایستماع آن فرموده اند لاجرم عرضه داشته میشود که در کریمه مذکوره در قرآن
 یکی که اکثر قرآنرا اختیار نموده اند قرارت لاستم است و فی لاستم که قرارت نموده و کاسی است قال الزکری
 قرارت حمزة و الکاسی لاستم بغیر الف من اللس و الباقون لاستم النساء من الملاسته و بر هر تقدیر کریمه مذکوره
 شامل تیمم عن الجنایة است اما علی الاول فظاهر الظهور لاستم فی جامعتم کما عرفت به فاضلنا الرشید و اما علی
 الثاني لیس بنا بر شمول لیس لیس مجامع و غیر مجامع را نیشته لها جمیعاً و هو المطالب قال الرازی و خلعت لیس
 فی اللس المذکوره بنا علی قولین الاول ان الرادیه الجماع و هو قول ابن عباس و الحسن و المجاهد و قتادة و قول
 ابی حنیفه و عندهم اللس بالید لا ینقض الطهارة والثانی ان المراد باللس ههنا التقاء البشیرین سواء کان الجماع
 او غیره و هو قول ابن سعد و ابن عمر و الشعب و النخعی و قول اشاعی و قال فی موضع اخر لیس لیس لیس لیس لیس
 فی جواز التیمم بدلا عن الوضوء اما التیمم بدلا عن الغسل فی حق الجنب فمن علی و ابن عباس جوازه و هو قول کثیر
 الفقهاء و عن عمر و ابن سعد و انه لا یحوز لنا ان قوله تعالى لاستم النساء اما ان یکون مختصا بالجماع او یخل فی
 الجماع فوجب جواز التیمم بدلا عن الغسل بقوله لاستم النساء و ان یکلام جنایة یعنی جریح است و شمول لیس
 هر دو حکم حدیث اصغر و اکبر لیس بنا بر قارئین و اجماع مرکب مفسرین تیمم جنابت ازین کریمه مراد باشد و قول
 سنیانی و غیره است که کانیة عن الجماع اقل من الملاسته و قال ابن دینار و عن جماعت بان لیس

الملازمة داره اما اطلاق آن من حيث العموم پس معنی حقیقی است بلا ریب فیه ولو سلمنا که لمس مختص بغير جماع باشد
پس مطلوب ما با ما حاصل چه قول او سبحانه انکم تم مرضی او علی سفر شامل مجنب و غیر مجنب است قال البیضاوی ووجه
هذا التقسيم ان المرض بالتيه اما محدث او مجنب و الحال مقتضيه له في غالب الامر مرض او سفر و المجنب لما سبق
فكره اقتصر على بيان حاله و المحرك لما لم يذكره ذكر السبابه ما يحدثه بالذات و ما يحدثه بالعرض و تفصيل احواله تفصيل
حال المجنب و بيان العذر بمحلا فانه قيل و انکم تم جنباً برضه او علی سفر او محدثین حتم من الغا ط و الاستم النساء
فلم تحد و اما انتهى و يؤيده سبق ذكر الجبایه فی صدر الآیه حیث قال یا ایها الذین امنوا لا تقرؤا الصلوة و انتم
سکاري حتی تعلموا ما تقولون و لا جنباً الا عاری سبیل حتی تغتسلوا و انکم تم مرضی الآیه و يؤيده او دون الواو
فی قوله تعالى و اجاز احدکم من الغائط فلا تغفل و بالفرض اگر عدم دلالت کریمه بالمره بر حکم جنابت بر تقدیر
قرارت لمس مسلم دوشسته شود و چون جمع بین القرائین لازم باز انکار حکم جنابت معنی ندارد و اسناد قرارت
لمس بسبب خلالت پناه او اگر غیر ثابت است و دعوی را قاست بینه لازم آن بیچاره خود در قرائی محسوب بود
که اسناد این قرارت با و نموده شود و گمانیاد نیست که بر آن قرارت نیز بوجه عذیه مطلوب ما حاصل و مع هذا
جمع بین القرائین بر آن معنی حسنا کتاب الله لازم بود چه او نافی قرارت اخری نبوده باشد و کیفما کان هم
ارشادات اهل سنت در ماده ترک سنت عمریه قابل تماشاست چه قرائتیکه نافی مطلوب او بوده قرارت مشهوره
است و حکمی اهل سنت بآن معترف حال آنکه میدانند که قرآن موافق رستے آنکس نازل میشد پس ایشانرا ترک
قرارت مشهوره لازم بود نمیدانم که خلیفه بیچاره را چرا از منصبش مغرول ساخته اند و اگر متوجهی تو هم نماید که
لمس حقیقت است و لمس بالید پس قرارت اولی را نیز بر آن حمل باید نمود و فیحصل الجمع بین القرائین در
جوابش میگوییم که این توهم مرفوع است بعدم تسلیم کون الکس حقیقتاً لمس بالید و بعد تسلیم چون
باجماع مفسرین بنا بر هر دو قول که رازی نوشته و دخل جنابت در کریمه ثابت است مطلوب ما حاصل و
ایکم لمس و ملازمة بر این تقدیر نیز شامل مجامعت خواهد بود و لعدم خلوا عن الکس بالید غالباً و العبرة
بالغالب و این لمس خاص موجب غسل است و لو بالجوار و بسبب قتال فاته و دقیق و بالتام حقیق فلا تغفل
و شمول کریمه مذکور را بیک تیمم را بدلا عن الغسل چنان ظاهر است که خلیفه زاده با وجود قول او بقول
ثانی علی ما نقله الرازی و کم از انکار نتوانست زود و توجیه رکیک غیر وجهی برداشت از اینجا تفسیر دانسته
این زمره مدعیان اتباع کتاب توان دریافت در جامع الاصول از رخ و دم کس

روایت نموده شقیق قال كنت عند عبد الله والي موسى فقال له ابو موسى ارايت يا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا احب
علم سجدة المائدة شهر كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا تميم و ان لم يجد المائدة شهر فقال ابو موسى فكيف بهذه الآية
في سورة المائدة فلم يجبه و اما فقيمو الصلوة طيبا فقال عبد الله لو رخص لهم هذه الآية اذ ابرء المائدة عليهم ان يقيموا
بالصعيد الطيب قلت و انما كرهتم هذا لاقال نعم فقال ابو موسى بعبد الله المسمع قول عمار لعمر بن الخطاب رسول الله
فاجبت فلم اجبه المائدة ثم غرت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم اتيت النبي فذكرت ذلك فقال انما كان كيف ان يفتح
بكذا وضرب بكفة ضربته على الارض ثم نفضا ثم مسح ظهره كفيه شماله او ظهره شماله بكفة ثم مسح بها وجهه فقال عبد الله و لم
تر عمر لم يفتح بقول عمار و في رواية قال ابو موسى فذكرت ذلك لعمار فقال لعمر بن الخطاب رسول الله
و ينابر رواية اخيره عمار بن عمر از جواب آية طاهر و عدم اطلاع شان برفق من اللبس و الملامسة باهر و تقرير
روایت اولی نیز مطلوب ما حاصل زیرا که خلیفه زاده در جواب ابو موسی نگفت که قرأت پدرم مستم است و این
بر ملاحظت دلالت ندارد بلکه از مستم و لاستم بیان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب عمار
بار و برودت آب نموده و هو تا و دل ابرو من تلخ فی خیاره کما لا یخفی علی من له ادب و تهماره عجب که این جماع
اجله صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه که فاضل رشید آن سماعت فرموده
جاهل و غیر باشند نیست بیان بندی از تعلقات کریمه بابر اقوال علماء اهل سنت و اقران فاضل
و اما تزد و فرقه حق پس با جماع مفسرین کریمه مذکوره شامل جمیعین است و لیس و ملامسه هر دو معنی مجامعت فی
کثر العرفان فرائد الکسائی مستم گفته لم یسمنه بشیر و الباقون لاستم باللائع لان فاعل قد جا و معنی فعل کما
و اللبس و الملامسة کنایان عن الجماع قاله ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتادة و انما کنی عیله لانه یصل الیه

روایت نموده شقیق قال كنت عند عبد الله والي موسى فقال له ابو موسى ارايت يا ابا عبد الرحمن لو ان رجلا احب
علم سجدة المائدة شهر كيف يصنع بالصلاة فقال عبد الله لا تميم و ان لم يجد المائدة شهر فقال ابو موسى فكيف بهذه الآية
في سورة المائدة فلم يجبه و اما فقيمو الصلوة طيبا فقال عبد الله لو رخص لهم هذه الآية اذ ابرء المائدة عليهم ان يقيموا
بالصعيد الطيب قلت و انما كرهتم هذا لاقال نعم فقال ابو موسى بعبد الله المسمع قول عمار لعمر بن الخطاب رسول الله
فاجبت فلم اجبه المائدة ثم غرت بالصعيد كما تخرج الدابة ثم اتيت النبي فذكرت ذلك فقال انما كان كيف ان يفتح
بكذا وضرب بكفة ضربته على الارض ثم نفضا ثم مسح ظهره كفيه شماله او ظهره شماله بكفة ثم مسح بها وجهه فقال عبد الله و لم
تر عمر لم يفتح بقول عمار و في رواية قال ابو موسى فذكرت ذلك لعمار فقال لعمر بن الخطاب رسول الله
و ينابر رواية اخيره عمار بن عمر از جواب آية طاهر و عدم اطلاع شان برفق من اللبس و الملامسة باهر و تقرير
روایت اولی نیز مطلوب ما حاصل زیرا که خلیفه زاده در جواب ابو موسی نگفت که قرأت پدرم مستم است و این
بر ملاحظت دلالت ندارد بلکه از مستم و لاستم بیان معنی مجامعت را فهمیده غایبانی الباب در پاسخ جواب عمار
بار و برودت آب نموده و هو تا و دل ابرو من تلخ فی خیاره کما لا یخفی علی من له ادب و تهماره عجب که این جماع
اجله صحابه اعنی شقیق و ابو موسی و خلف الرشید خلیفه ثانی از دقیقه که فاضل رشید آن سماعت فرموده
جاهل و غیر باشند نیست بیان بندی از تعلقات کریمه بابر اقوال علماء اهل سنت و اقران فاضل
و اما تزد و فرقه حق پس با جماع مفسرین کریمه مذکوره شامل جمیعین است و لیس و ملامسه هر دو معنی مجامعت فی
کثر العرفان فرائد الکسائی مستم گفته لم یسمنه بشیر و الباقون لاستم باللائع لان فاعل قد جا و معنی فعل کما
و اللبس و الملامسة کنایان عن الجماع قاله ابن عباس و الحسن و مجاهد و قتادة و انما کنی عیله لانه یصل الیه

و اخذت رده اصحابنا الامامية وقال اشافني تلاقي لشيركته ذكره انشي سطاقي غير المحارم موجب للوضوء وقال
 مالک الحان ذلك لشهوة تنقض الوضوء والا فلا وقال البصيفة ان انتشر عضوه تنقض والا فلا والحق الاول لا
 اصحابنا ولقول الصادق قد سئل عن معنی الآیة قال لا یغنی الا المواقعة دون الفرج انتی و هرگاه نیز از انشی پس
 بد آنکه کریمه ولا جنباً الا عابری سبیل بنابر تفاسیر بعض اهل خلاف دلالت بر وجوب تیمم بدلا عن الجنابة دارد و قال
 البیضاوی الا عابری سبیل متعلق بقوله ولا جنباً استثنای من اعم الاحوال ای لا تقر بوجوب الوضوء جنباً فی عامته
 الاحوال الا فی السفر و ذلك اذ لم یجد الماء و تیمم و یستعمله لتعقبه بذكر التیمم اوصفة لقوله جنباً ای جنباً غیر عابر
 سبیل فیه دلیل علی ان التیمم لا یرفع الحدث انتی پس جعل خلیفه ثانی تفسیر این کریمه نیز علاوه بر کریمه سابقه
 واضح میشود و طرزه آنکه حضرت عمر با وجود جهل بکتاب خدا گفتا بر انکار تیمم نفرموده فتوی بترک صلوٰه براسه
 فاقد آرسید او ند و خود هم ترک صلوٰه میفرمود و ند عجب است که مجتهد کدائی تارک اقله را اهل سنت امام خود
 ساخته اند فی المشکوة عن عمر قال جاور رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی خبیت فلم یصب الماء فقال عمر
 لا تصل حتی تجد الماء فقال عمار لعمه انا نکر انما کانی سفراً و انا و انت فاجنبنا قاما انت فلم تصل و اما انما فتحت
 فصلیت و ذکرک ذلک للنبی فقال انما کان کیفیک کمذا فضر بکفیه الارض و لم یضیها ثم مسح بها وجهه و کفیه
 رواه البخاری و لم یسلم نحوه الخ و فی جامع الاصول ان فی رواية ابی داود و قال کنت عند عمر فجاور رجل فقال
 انا نکر انما کان الشہر او الشهرین فقال عمر قاما انا فلم اکن اصلی حتی اجد الماء قال عمار یا امیر المؤمنین ا
 نکر اذ کنت انا و انت فی الایل قاصدا بنا جنباً قاما انا فتحت فایت النبی ف ذکرک ذلک له فقال اما
 کان کیفیک ان تقول کمذا و ضرب بیدیه الی الارض ثم ففهما ثم مسح بها وجهه و یدیه الی نصف الذراع فقال
 عمر یا عمار اتق الله فقال یا امیر المؤمنین ان شئت و اقل لم اذکره ایداً فقال عمر کلا و الله لنولیک من لک
 ما ولکیت و فی رواية اخرى فقال یغنی عمار ان شئت لم احدث به فقال عمر لولیک ما ولکیت و از اینجا هر میشود
 که خلیفه ثانی یا مخالف کتاب مخالفت سنت هم فرموده اند چه عمار که در روح البیان حدیث عمار جلد ۴ بنی
 و غیر ان از اخبار متواتره تنفق علیها و ارد حدیث جناب رسالت صلی الله علیه و آله را بیان فرمودند و خلیفه
 ثانی مثل ان صحابی جلیل القدر را استهم نگاشته و عمار جلد شش نفرموده بلکه بکلام الحق التی عمار متفوه
 که صریح است در تکیه سبب قرائش و جواب عمار یا امیر المؤمنین که شئت لم احدث بهذا الحدیث میگوید انت هم
 دلیل بر حرمت تیمم و کتاب را این قول ثانی لولیک ما ولکیت نیز دلیل بر عدم تصدیق او بقول عمار است اما این

پس جواب صاحب مخفی چون پاریه است و بعضی محمل که تصدی نقض باب مکذباتشان شده اند برقع
 و قبح آن پرده خسته حاجت تکرار و تکرار آن جواب قدیم است تقیم نیست بلی جوابیکه از بکار افکار رشادت مدتها
 و غریب در فائده آتیه بیان میفرماید متعلقات آن گذارش خواهد شد و اما جواب از رجوع ابن عباس و
 حال مقال عمران ابن حصین و مالک امام سنیان پس سالیق با تم کفصیل و او فصح بیان بدین شد و فتاوی
 قاضی مالکی و قول پیشین از سلطان را حکایت و افسانه انکاشتن از قبیل بعضی الطن است قال السید
 السند الوحید انما نیا پس این آیه در سوره مؤمنین و سوره معارج واقع شده و آیه فاما استعظم بهن در
 سوره نسا و این مذنبه است و سورتین مذکورتن یکیکه پس آیه متعه تا آخر خواهد بود و از آن و نسخ متقدم تا خرا
 معنی ندارد و کما لا یخفی انتهى قال الفاضل الرشید جویش در اداتل فائده را لیه گذشته فائده قول
 قد سلف متا الجواب عما قاله فیما سلف و انظر العسقاء فیما تصفت فارجع الیه و اما فیما اوردا علیه قال السید
 السند الوحید اما انکاش پس میگویی که متعه داخل این آیه است و تمتع به از جمله ازواج بشهادت جاریه
 و نحشی در کثات میت قال فی ذیل تفسیر الایة المذكورة فان قاتل فیہ دلیل علی تحریم المتعة قلت لا لان
 المتعة نکاح المتعة من جمله الا ازواج اذ صرح النکاح انتم پس منع کردن شمول زوجه تمتع بهارا ناشی از جمله
 تبغایر مذنب خود و محاورات عرب است انتهى قال الفاضل الرشید در آیه مقام شهادت جاریه
 زوجه تمتع معتبره قابل سماعت نیست بیانش آنکه او یا بداع احتمال تمتع بهارا در ازواج و دخل گفته و احتمال
 محرم و اود حق اهل سنت نه حجت الزامی است و نه تحقیق خصوصاً و قتی که در نظر ایشان حدیث ابی بصیر از
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که نص در اخراج تمتع بهارا از ازواج است حاضر باشد چنانکه صاحب مخفی
 و صاحب صواعق ذکر کرده اند و سیاتی بیانه و الکلام من صاحب الرساله علیه و مناله پس کلام جاریه معتبر
 بر خلاف قول امام صادق و نزد اهل سنت خارج از دائره اعتبار باشد اقول جاریه زوجه غیر از حدیث
 ارباب عربیه و ائمه فنون ادویه و اعظم ائمه تفسیر است که قول اوست متشکل فخر رازی و بیضاوی است و نه
 غرضه چین خرم تفسیرش میباشند پس قول او بدخول تمتع بهارا در ازواج که بر سیل هجوم و حتمه بیان فرموده
 افحام اهل سنت کافی باشد و حملش بر سیل احتمال در صحت نکاح متعه است نه در اصل اطلاق زوجه بر تمتع بهارا
 این نه امن ذرا که معوندا احتمال صحت نکاح متعه احتمال متعده است و قطعاً متعده به است و بعد از اسلام
 و قول بصحت اطلاق کذا فی در آن عهد بر سیل حقیقت و مجازیت و ان بعد از آن عهد منحه منحه بعد بیان است

ولذا باذا التعمیر فرموده دون لودان و قطع نظر ازین حکم مطلق باین احتمال است که استدلال لعدم زوجیت است و
 غرض استدلال بیکریه احتیاج جنسی زوجیت است بر عدم صحت نکاح و هرگاه اطلاق زوجیت بر احتمال صحت صحیح
 باشد من حیث الحقیقه پس استدلال مذکور از قبیل مصادره علی المطالب باشد و اعتزال و اشعریست را در باره
 اطلاقات الفاظ عربیه و محاورات عربیه غلطی نیست با اینکه اصل تسنن که عبارت از قول بخلافت خلقا
 تنقلیه است حدیثیست که معتزله و اشعریه و نظریه شان در خصوص قول بجهت متعه با هم دیگر متفق پس پرده
 اعتزال را در میان آورختن باعث ستر حقیقت حال نمیتواند شد و آثار وایت فرقه حقه از امام حق ناطق حضرت
 جعفر صادق علیه السلام پس بوجه سن الوجه دلیل بر بطلان صحت اطلاق مطلق زوجیت نیست و این احتمال
 ناشی شده مگر از عدم ادراک و فهم کلام آن امام انام اچنانچه غرض بیه مقام سوره بیتی خواهد گشت
 قال السید السند الوحید اما الباقی من الزوجه که اطلاق زوجیه بر آن فیه شبهه فاعلم انما یقال
 فیما فی حدیث منقول از صحیح بخاری که سابق گذشت لفظ خمس لانا ان تزوج المرأة بالشوب الی اجل
 در صحیح مسلم ان نکاح المرأة بالشوب الی اجل موجود و از تاریخ طبرستان هم سابق مذکور شد که تزوج بغير اسما
 بنکاح المتعه پس اطلاق تزوج بر متعه دارد شده و در تفسیر بآن تصریح فرموده و اگر زن متعه از زوج و ملک
 پس خارج باشد پس مستقر که بالا جماع در عهد پیغمبر خدا صلوات الله علیه و مباح بوده باید که خارج از زوج و ملک پس باشد
 و داخل در قوله تعالی فاولئک هم العادون صحابه رسول خدا صلوات الله علیه باشند و دانست که این آیه مقدم است
 بر آیه متعه انتهی قال الفاضل الرشید جویشش آنگاه بر حصلین بر ظاهر است که تفسیر از امارات
 مجاز است که افعال ظلمه الکفر و نور الایمان علامه فیثا پوری در تفسیر خود میفرماید لفظ الکفر حقیقه فی الکفر من الخمر
 و الاصل فی الازلاق الحقیقه و میستعمل مجازا فانما استعمل مقابله قوله تعالی و جاءت سکره الموت الخ و چون
 در حدیث صحیح بخاری تزوج و در حدیث صحیح مسلم نکاح مفید است بلفظ الی اجل و در عبارت طبری لفظ نکاح
 مفید است بر متعه پس مطابق قاعده مذکوره اطلاق نکاح و تزوج بر متعه و اطلاق زوج بر متعه بهایطریق
 مجاز باشد نه حقیقت و کلام در آنست که زوج شامل متعه بهمانست و نه ان از حدیث الی بصیر و از
 تمام و فهم بوقت اطلاق زوج بطرف زوجیه دائم چنانکه در صاحب رساله آن قائل است حیث قال فی
 الوجه العاشر من هذه الوجوه در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح بر فرد متنا در آن شده الخ ثابت و بر هر
 ظاهر ظاهر است که متنا در امارات حقیقت است پس ظاهر است که معنی حقیقه زوج نیست مگر سکره و از آنکه

و اطلاق زوجه را بر تنوع هما بطریق مجاز از حدی انکار میکنند چه هرگاه اطلاق بصیر بر اعمی و عامی و بخیل مجاز اجاز باشد
 اطلاق زوجه مجاز بر تنوع بها چه استبعاد دارد و هرگاه این مطالب بر مفسد خاطر منقسم گشت بطوریست که حدیث
 صحیح بخاری اثنی فی شخص لثان فی تزویج المرأة بالشوب الی اجل و حدیث صحیح مسلم اثنی ان مطلق المرأة بالشوب الی اجل
 من یجنین عبارة طبری ای تزویج زیر اسما و نکاح المتعة بحکم تفسیر دلیل با است بر مجازیت این اطلاق نه دلیل بر
 و بالجمله اگر نکاح مقید بقیدی نکاح حقیقی باشد لازم آید نکاح الیحد نیز قسمی از نکاح باشد چه در احادیث بتوید بر حلق
 زننده اطلاق نکاح الیحد شده است کما ورد فی الاحادیث انکاح الیحد یکتون لیکن این اطلاق مقید نزد سایر مقل
 اطلاق مجازی است پس بچنان اطلاق نکاح و تزویج مقید بر تنوع بطریق مجاز باشد و آنچه گفته است و اگر از
 مستخرج گوئیم اگر قاعده الضرورات تیج المحظورات و حکم شارع مجازان در اوقات ضرورت بقدر آن در اول
 مقتضی استثنای صحابه مذکورین از حکم آیه فاولک هم العادون فی لود عند وری که لازم کرده است لازم نمی
 و پس فلیس اقول غرض جناب کسبیه است که اطلاق زوجه و منکوحه بر تنوع بهادر استعمالات شرعی
 دارد و کثیر الوقوع و حال استعمالش مثل حال استعمال سایر حقائق شرعی میباشد و مطلق بقید از امارات مجاز
 نیست و الا لازم آید که اطلاق نکاح وائی نیز مستلزم مجازیت باشد و همچنین نکاح حرار و نکاح امه نکاح الکاف و نکاح
 بالولی و بالوکیل و نکاح فصولی و مانند آن و ایضا اطلاق حیوان ناطق بر انسان و حیوان مصاب بر فرس
 و امثال آن مستلزم مجازیت اطلاق حیوان بر این افراد باشد و لا یقول به انسان بلی التزام بقید بحیث
 لا یصح اطلاق المطلق علی مصداق المقید عند التعریر عن القید مقید مجازیت است و اطلاق زوجیت مطلقه
 علی التمتع بها صحیح است بلا شک فیہ و التزام بقید ضروری نیست کما فی الحقائق الشرعیة و من ادعی الفرق
 علیه البیان و تحقیق مقام نیست که نکاح و تزویج بحسب شرع عبارتست از عقد مخصوص که محل و طی بوج
 هر فی الجملة میباشد و آن شامل است هر دو فرد را پس اطلاق زوجیت بر فردین از قبیل حقیقت باشد
 آنچه جناب سعید در وجه عاشربیان فرموده معنیش بخاطر دقایق و ظاهری منطبق نگشته چه فرقی که میان فرد متباد
 و معنی متباد در عن اللفظ است بر جناب سامی مخفی و شبهه گشته و شکی نیست که فرد اعم غالب قیاد از لفظ متباد
 و لکن مستلزم مجازیت اطلاق لفظ بر اعمی آن فرد میباشد مثلاً تباد حیوانات آخر غیر از انسان عند اطلاق
 حیوان مستلزم انحصار نیست که اطلاق حیوان بر انسان که میل مجاز باشد بخلاف معنی متباد حقیقی و متباد
 تفصیله بالجملة تباد فرد غالب از امارات مجاز نیست و از اینها و شکی نیست که تفسیر که در احادیث مذکوره عبارت

طبری واقع شده بتقید اجناس بفصول میا نکه مخج اطلاق از حقیقت نیست و اما لفظ نکح الید پس چون معنی
نکح شرعی عقد مخصوص است و عاقد الید یعنی ندارد پس لا محاله معنی مجازی مراد باشد و قیاس فی اللغة بالاتفاق
غیر جائز و از عجایب افادات است ادخال تنوع در مصداق الضرورات تمیج المحظورات چه بنا بر این نکاح باید
در تائید مقتضای ضرورت مباح میتوان شد رع انیکار از تو آید و مردان چنین کنند و در هرگاه این قاعده
کلیه شرعیه بنا بر زعمش ثابت است پس حکم شارع بخصوص هر فردی از افراد معاصیق آن غیر لازم الحال
هرگاه تخصص آیه فین زینتی و بر او ذلک فاولک هم العادون باستثنای تنوع مباح فی صدر الاسلام
ثابت باشد که اعتراف هم پس استثنای مطلق تنوع عند من ليقول یا با حقه علی الاطلاق چرا جائز نبوده باشد
قال استید اسکندر الوحید اما خاصائیس انچه از حدیث ابو بصیر ذکر کرده مطلقا بمطلوب او ربطی ندارد
چه حاصل آن نیست که انحصار زن ستمه در چهار بلکه در هفتاد و نیم نیست هر قدر که آدم خواسته باشد از زن
ستمه می تواند کرد و انیکلام مطلقا دلالت بر سلب زوجیت ندارد بلکه انیکه بگوید که انحصار در اربع از لوازم
زوجیت است پس قطع نظر از قصور تحریر او که در انمقام بکار برده چنانکه بر منصفیت لیب پوشیده نخواهد
وارد میشود و بر او اینکه نزد کافه عقلا دعوی بلا بینه سموع نیست پس اگر بهر که از انصاف و بلدی از طریق
استدلال میداشت بایستی که اول بدلیل و برهان ثابت میکرد که انحصار در اربع از لوازم زوجیت است
و این از قوه او بیرون بالجملة انحصار در عدد مذکور مختص بنکاح دائمی است و در ستمه شرط نیست پس
در انمقام ایراد او ساقط خواهد بود قال الفاضل الرشید این فائده جدیده و قاعده مفیده از
صاحب رساله بدیافت رسیده که جواب هر استدلالی که میسر نشود در حق آن گفته آید که مطلقا بمطلوب
استدل رطبی ندارد و چون صاحب رساله در انمقام انکار ربط حدیث ابو بصیر بمطلوب صاحب تحفه
نموده لکنه اتنبیه بر بیان ربط منیا نیم و میگویی که حق تبارک و تعالی در حکم کتاب خود فرموده فاکو اطالبکم
سن النساء ثلثی و ثلث در باع پس میسریم که متمتع بهادر منکوحات داخل هست یا نه اگر داخل نباشد
مطلوب صاحب تحفه حاصل شد و اگر داخل باشد می باید که بحکم قید ثلثی و ثلث در باع که سوق آیت
برای آنست که امر سالقما مشروعا و سیاتی فی جواب الوجه العاشره با قیود مقتیده باشد بعد از دو زبانت
بر چهار در آن جائز نباشد و هو عین مطلوب صاحب التمهة اقول این فائده و محجیه قاعده غیره از کلام فاضل رشید
ستفید و ستفاد اگر چه هر یک که در باره کلام بی را با یکدیگر ربط بمطلوب نمی ندارد عدم تیسر جواب و عجز از ان

مستند شود و شاید که اگر بگوید فاکتو اطاب لکم آورده اند یا اگر در کلام غیری ایامی بآن واقع گشته مجروح است
 بانیکه چنین استلال از نشان رشادت نشان ینایت بعید بود چه اگر تمتع بها باین بیان از سنگوحات خارج
 شود سهل است لکن مشکل اینست که از واج معطیات نیز از سنگوحات خارج میشود چه پیرسهم که از واج تسع
 رسوخند و سنگوحات داخل هستند یا نه اگر داخل نباشند معاذ الله اهل سنت را چه جاسه او عای اسلام باشد
 و اگر داخل باشد می باید که اقتصار بر چهار از لوازم نکاح نباشد و اگر گفته شود که خطاب مختص بغیری است گوئیم
 قطع نظر از شمول خطابات قرآنیة آنحضرت را که اقرار فی الاصول این تقدید بعد از لوازم بعضی افراد نکاح خواهد بود
 نه از لوازم مابیت نکاح و الا لم یختلف عنهما فی فردن الافراد و البقیه میگوئیم لیس ذلک العدد لازماً لهما من پیش
 ہی ای عدم تحققه فی نکاح الا ما قطعاً اذ لا یجوز لمن لم یستطیع طولا ان ینکح المحضات المحرار ان ینکح اربع
 اما فلا یخص من التخصیص لیس چه تخصیص بدوام هم جائز نباشد باجملة امثال این تخصیصات شائع و رایج
 و فرد خاص اعنی نکاح دائم یا مخن فیہ مراد از کلام سابق و لاحق مترض خیابن ستفاد میشود که ظاهر اجابا است
 را بمقتضای الفروع و ان ینکح المخطورات از حکم ایة فاولک هم العادون خارج خواهند فرمود ان برداشتی
 عجاب قال السید السید الوحید و اما سادسائیس آنچه ذکر کرده که مدّة دزن متعده نباشد کلام
 که بسبب جهل او به ذنب خصم خودش ناشی گشته چه مدّة در متعده و نکاح در می هر دو شرط است و نه یعنی اگر چه
 بر متعده جنسیت و مخفی نخواهد بود لیکن بنا بر مزید توضیح بذر عبارت بعضی از کتب اکتفا میرود قال الحق
 الشرع الثامن اذا التقی اهلها بعد الدخول فعدتها حیضتان و قال الشیخ فی الممتع و عدتها حیضتان و
 لو استرابت فحمته و اربعون یوما و تعد من الوفاة لشهرین و خمسة ایام انکانت امة و یضعفها انکانت حرة
 و لو کانت حاملا فبالعد الا بلین انتمت پس واضح گردید که قول بعدم اشتراط عدّة کذبیت صریح یا جملی است
 ففیجس پس کیسکه تا حال از ذنب خصم اطلاعی بهم نرسانند باشد چه گونه نقض و ابرام آن نماید نیست حال
 علمای انیفرقة تابعوام ایشان چه رسد باینکه قال الفاضل الرشدی حال کلام صاحب رساله عجیب
 می افزاید و حیرت را با حیرت قرین نماید و این وجه سادس رس و رئیس کلمات مجبیه اوست بیا نش آنکه
 صاحب تنقحه در انیمقام بیان نفی احکام زوجیت از تمتع بها می نماید حیث قال حال آنکه احکام زوجیت از
 عدّة و طلاق الی اخر ما همه منتفی است و عدلی که از احکام زوجیت است دلیل قوله لاقسه و الذین
 یتوفون شکم و یذرون از واجاتیر بعضی الفسین اربعة اشهر و عدله آن خود را شبیه از تمتع بها منتفی است

وعدتیکه شمع بهار امانت است معنی حیضت آن از احکام زوجیت نیست پس ثبوت آن ضرری بمطلوب صاحب
 غیر ساند بلکه نافع بآنست چه هرگاه عدت شمع بهار سائر عدت زوج باشد شمع بهار زوج نخواهد بود و آن موید مطلوب
 صاحب تحفه است پس در ان مقام نسبت کذب و جعل بطریق مثل صاحب تحفه نمودن و خود نافع بمطلوب خویش
 از خسار فرق نموده ثبوت عدت که نایب را نافع موهم خود و خسار مطلوب صاحب تحفه و انستن از عجاب او نام
 و قابل تماشا می او لے الاحلام است اقول فاضل رشید میفرماید که حالا کلام صاحب رساله عجب بر عجب
 می افزاید و حال آنکه کلام رشیدی از قدیم الایام عجب بر عجب افزوده و می افزاید و مناسبتش آنکه در کلام خصم
 شامل را کار میفرمایند همین که نظر جماع فرمودند شروع در قبح و جرح مینمایند و این قاعده نصب العین ایشان
 شده که بمقابل کلام خصم چیزی بایر گفت و باید زشت خواه و ادش معلوم باشد و خواه محمول با کلمه جناب رسید
 در کلام سابق بیان فرموده اند که عدت شقیه الاجل حیضتین است و عدت مستحب چهل و پنج روز و عدت الوفا
 حره شمع بهار لجه شهر و عشر است و عدت جاریه شمع بهار نصف آن فاضل رشید چشم ازین عبارت پوشیده
 و فات را از احکام زوجیت شمرده میفرمایند که بلا شبهه از شمع بهار شقیه است حال آنکه عدت حره منکوحه و آنکه
 و منقطع هر دو یکی است و بهار لجه شهر و عشر پس این اعتراض از کمال غفلت و اعتساف ناشی باشد
 طرفه آنکه بالاتفاق عدت نصف عدت حره میباشد و بهر شهر آن خمس و چون در کرمیه مذکور ضعف مذکور
 است و در نصف پس این متن و وجه منکوحه خارج از نکاح و ترکب سفاح بوده باشد نمیدانم که ازین فقیه
 رشید و شوارب پند چه جهل و ادات جدید و افادات مفیده که سر پشته آورد و در حقیقت چنین او نام اخذ
 احلام و قابل تماشا می او لے الاحلام است علاوه آنکه جمیع عدد از توابع نکاح میباشد و لا اختصاص بحد
 الوفا و فاضل عویز عدت را علی الاطلاق نفی کرده پس حل آن بر خصوص عدت و فات و حی نه داشته باشد و کیفیت
 امکان مطلق عدت لازم افتراق تعقب نکاح مطلق است و انتفاء آن در حیره منع بلکه تحقق آن در مانحن فیہ
 یثابت ظاهر و عدت خاصه بعض آن غیر تنفی کعده الوفا و بعض آن منافی لکن از لازم مطلق افتراق بعد از
 نکاح نیست و ازین بابت است عدت طلاق که از کرمیه و المطلقات آن تیر تعصیب بالنفس ثلثه فرود استغفار
 میشود و ازین آیه خود ظاهر است که این عدت از لازم طلاق است بلکه مختص بطلاق حره و انتفاء طلاق در
 تمتع معلوم پس انتفاء و این عدت خاصه سترام نفی زوجیت و مناکحت نمیتواند شد از الوفا که از نایب لازم
 لطلاق لا الا افتراق بعد النکاح مطلقا و ان توقف علیه یا اگر این عدت لازم طلاق هم علی الاطلاق نیست

پس افتاد از دلیل بر افتاد زوجیت ساختن طرفه غلط است و نه افتاد من الحجاب کانت لذوی الانصاف
 و نه افتاد هو المقام الموعود الذی وعدنا فاخلقنا و وعدنا فاخلقنا قال السید السید الوحید اما سالیان
 آنچه در باب میراث و طلاق و غیره گفته جوابش نیست که اکثر این امور از لوازم زوجیت و الله هم نیست فضله
 عن مطلق الزوجیه من حیث هی ہی چه معلوم است که میراث ساقط میشود با کفر و قتل و ربی پس زوجیه قائمه
 و کافره و ملوک را میراث نیرسد و همچنین مرتبه بغیر طلاق بائن میشود و احسان پیش از دخول بزوجه با عدم کن
 از دخول در حال سفر و غیره ثابت نمیکرد و همچنین است حال اتفاق و کسوت که در فقیهات نوشته اند
 چه ناشئه را اتفاق لازم نیست و علی بن القیاس پس معلوم شد که این امور از عوارض سفارقه و مشروطه
 بشرط و نائیه بر اصل زوجیت است و لو سلمنا ذلک پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت است
 بلکه مختص است بزوجه و الله فلا یجوز فی نفعا علاوه اینکه وقوع طهارت در متعه هم خلافی است شهیدین در مسئله
 و شقیه در وضعه بهیه میفرمایند و یقع بها الطهار علی صحیح القولین لعموم آیه فان التمتع بها زوجة انتهى موضع الحاجة
 و نیز سید مرتضی علم الهدی قائل بوقوع ایلا شده و شیخ مفید و سید هر دو قائل بوقوع لعان هم شده اند و استنباط
 الی انها زوجة فیقع بها اللعان لعموم قوله تعالى و الذین یرمون از و اجماع انتهى قال الفاضل الرشد
 صاحب تحفه انجواب را در فقیهات تحفه در منجیه سید استعد نقل عن کنز العرفان المقداد آورده رد آن از منبع
 التبیان نقل فرموده و هذه عبارة الرد اعلم ان بعض اللوازم مما انفک عن الزوجیه فی بعض الاحیان كما عده
 صاحب کنز العرفان و بعض اللوازم مما لا انفک عن الزوجیه بقضیه النص الصریح و هو اعتبار العدد فی المنکاح
 الاربع و قد اجمعت الامامیه علی ان المستمع بها لا اعتبار للعدد فیها و قد رد اذاک عن ابی عبد الله
 علیه السلام حیث قال لم یست من الاربع و لا من السبعین فقد بان ان المستمع بها لیس من المنکاحات
 و لا المستمع نکاح ثم اللوازم الاتی سماک عن الزوجیه فی بعض الاحیان انما انفک لاجل عوارض طاریة فی العمل
 و الارق و الکفر حتی لو زالت تلك العوارض عادت اللوازم باجماعها کما اذا صلیت بعد الغنم و عشت بعد الرق
 و اسلمت بعد الکفر فلا تسمع بها فانها لا یصل دخول الیها لاجل لانکاح اللوازم من غیر ان الفرق بین
 الصورین علی آله بخبر و دلیل محض المستمع بها من غیره الاحکام فی کتب الشیعه و لانی کتب العامة
 نعم فتمت فیهم ذکر الدلائل علی کونها بائنه و بائنه از دسترس شخص نمی آید فرق اینهم با کلامی که لازم
 واحد و بین الذلک و اللوازم کلاما انتهى و آنچه گفته است و لو سلمنا ذلک پس مسلم نمیداریم که از لوازم مطلق زوجیت

الخ گوئیم چون اودنص قرآنی ثبوت لوازم مذکوره برای زوجیت مطلق بدون تعلیق زوج بدانکه ظاهر شد پس صاحب
رساله را در این مقام ذکر دلیل صحیح برست تخصیص درکار است و از انقسم دعوی مجرد کاری نیکساید چه اگر تخصیص
و تعلیقات بیدلیل شرعی در آیات قرآنیه مسامی داشته باشد هیچ حکم عام و مطلق بر عموم و اطلاق خود باقی نماند
و آنچه گفته علاوه آنکه الخ برین علاوه سوائی تخشیم تحریر فائده تشریف نیست زیرا که استدلال صاحب تحفه
بتخلف مجموع این امور بر کسائی از علمای شیعه است که آنها بتخلف جمیع آن قائل اند و اگر قلیلی از ایشان
اجدم تخلف بعضی از آن قائل باشند استدلال بر آنها با سوء تخلفه باقیه قائم و علاوه آنکه تخلف را علاوه از
ستمع بها قول اقوی و ارجح است پس قول اجدم تخلف آن که قول ضعیف باشد از درجه اعتدال و ساقط صاحب
سماج الهدایه فی بیان خمسائیه الایه سیغرایه استمع بها زوج و ان تخلف عنهما فی بعض الصفات
کاستحقاق الارث و النفقة و وقوع الطلاق و اللعان بها و الطهار علی قول و الاطلاق علی الاقوی است
موضع الحاجة منه اقول عبارتیکه از منبع التبیان نقل فرموده اند مدخول است و مردود و نقول فی عبارت
الرد کذا اعلم ان تقسیم صاحب التبیان لوازم الزوجیه الی مایفک عنهما بعض الاحیان و الی مایفک
فی شئ من الا و ان مما یباه الاحلام و الاذیان فان اللزوم و الانفکاک تضادان فلیت شعری کیف
یجتمعان فی محل من المحال ایس ذلک من المحال و اما عده العدد من اللوازم الی لانفک فموضع
یات علیه برهان و لیس له علیه من سلطان و لادلاله فی النص علی اللزوم و الاشرط بنحو سن و اخبار الدلائل
مع تخلفه فی نکاح البینه فلیزم ان لیه کالتمتع من المجاز و لا اری مسلما یقول بانه مجاز و الانفکاک ولو مجاز
طاریه کاف کما هو لیس بخلاف دعوی المفارقات بعد زوال طرر یا لا یجیدیه نفعاً و لا لیسن و لا یفنی من جمع
و اما تخصیص فنا یحکک به الاحادیث المعصومیه المتواتره و الاخبار العامیه المتفاوته ثم مع تحقق اللزوم
فالا لازم و اللوازم سوائیه فی امتناع الانفکاک و تی لم یحقق فهاستیان فی جواره فبین فرقا یسیر بین الامرین
فصله عن الفرق العظیم و آنچه گفته است گوئیم چون اودنص قرآنی الخ گوئیم هذا اول المسئله که ام نص قرآنی
بر لزوم لوازم مذکوره برای زوجیت مطلقه دلالت دارد و الا یجین متعه مثل ابن عباس و غیره که مرجع ارباب
تفسیر اند که اینهم مخصوص غفلات می و زیدند با جمله لزوم ان از هیچ نصی ثابت نیست غایه فانی لیا

لا یجوز ان یفنی من جمع
الامرین و لیس بخلاف
الاحادیث المعصومیه
المتواتره و الاخبار
العامیه المتفاوته
ثم مع تحقق اللزوم
فالا لازم و اللوازم
سوائیه فی امتناع
الانفکاک و تی لم
یحقق فهاستیان
فی جواره فبین
فرقا یسیر بین
الامرین فصله
عن الفرق العظیم
و آنچه گفته
است گوئیم
چون اودنص
قرآنی الخ
گوئیم هذا
اول المسئله
که ام نص
قرآنی

ثبوت آن بر سه مطلق نکاح که رجوع بقضیه محله الاصل الحریه میباشد مسلم و غیر مجدی مع انما من عام الا و قد
 خص و محفصات معصومیه متواتره بیش از صاحبان و خارج از استقضا اما قول شریف که برین علاوه سوا
 چشم تحریر این پس شعر است بل صحیح باینکه قول مجموع مورد کوره قول اکثر علمای ما است و این دعوی هم
 مجرد از دلیل است و غرض جناب سید آنکه کلام صاحب تحفه بظاهره نظیر اتفاق است و بعین که باک
 ظهور الاختلاف پس این افاده عاری از ربط مثل سایر نظائرش بوده باشد و علاوه که بنابر مرزنجریه تحریر
 بیان فرموده اند اغرب از کلام سابق است چه علم بقوت این قول یعنی قول تجلف ایل جناب ساسی
 از کجا معلوم شده استناد بکلام صاحب منهاج الهدایه از قابلیت اعتبار ساقط و از درجه اعتداد با باریحتم
 و رندیب اما میوه غیر منقطع و مثل رندیب اهل سنت بر ائمه اربعه غیر مقصور پس تقویت مجتهدی قولی را دلیل
 بر قوت آن فی نفسه نمیتواند شد مگر اینکه فاضل رشید قلاوه تقلید صاحب منهاج الهدایه را بکردن خود اندازد
 در صورتی که تصنیف قول تجلف اظهار هم باید که قائل شود لان عبارة منهاج مشقة اليه و ايقام الاستدلال
 و قبح اظهار اظهار واضح قولین بنابر قول شهیدین است و هو مذموب المعظم قال استيد الوحيد الامانة
 پس سیگویم که با وجود ادعای فضیلت تا حال معنی احسان که در آیه متعد در قول حق سبحانه تعالی محسنین
 واقع شده تفهیم و لکن برده که مراد از احسان همان است که موجب رجم میشود و این گمان ناوانی است چه
 مراد از احسان در ان مقام عضافت عجب است از خواجسته و شاه صاحب کراول تفسیر مذموب خود را باینکه
 و نه از عالمی معنی احسان را تحقیق کردند با کمال چنانچه سابق مذکور شد بیافای و تفسیر آیه مذکوره نوشته الاحسان
 العفة فانها تخصين النفس عن اللوم والعقاب انتهى و در کثات است الاحسان العفة و هو تخصين النفس
 من الوقوع في المحرام انتهى و محصل آنچه فخر رازی در تفسیر کیه گفته است نیست که احسان در قرآن باینکه
 معنی آمده یکی حریت است چنانچه در قول حق تعالی والذين يرمون المحسنات یعنی المحارم باز تفصیل
 باینکه گفته دوم معنی عفاف و ان در قول او سبحانه محسنات غیر مسافحات و قوله محسنین غیر مسافحین و ان
 محسنات فرجهاست و دوم معنی سلام قول فادوا حسن اى المسلم و چهارم معنی ذرات البعل بودن است
 قوله المحسنات من النساء الا ما ملكت ايماكم الخ از آنجا که اصل خواجسته و شاه صاحب تفسیر علمای مذکور
 خود ظاهر و باهر گردید هر جا که در قرآن لفظ احسان دیده بر همان یک معنی ممل کرده با کمال احسان معنی عفت
 است و این معنی که موجب رجم است غیر لازم است مطلق از حریت را و الا بدون تملک و دخول هم

محقق میشد و پس فلیس استیته قال الفاضل الرشید صاحب رساله مثل انکلام در فائده سابعه فائده
فرموده و آنچه در این مقام اشاره بطرف سبق ذکر آن نموده موضعش فائده مذکوره است پس جوابش در اینجا
باید جست اقول جواب الجواب از تحریرات متعلقه فائده سابعه باید طلبید و چشم از حق نباید پوشید
قال استیته استند الوحيد و اما سعالین آنچه گفته که مسامح بودن تمتع هم بهی است در جوابش
سیکونیم که اگر مراد از سفاح مطلق ریختن آب است پس در نکاح دائمی و ملک بهین هم محقق است باید که سفاح
باشد و به خلاف الله اعلم پس ایشانرا لازم است که از سفاح ریختن در الرجال را در بعضی موضع مخصوص نشنا
فرمایند و الاخیله تفهیم لازم خواهد آمد و اگر مراد ریختن آب برخلاف شرع است پس ظاهر است که در ریختن
فیه تحقیق نیست بآنکه بیضی و در تفسیرش لغوی نموده باینکه استفاح الزنا من السفح و به حسب المار فانه
الغرض منه استیته و فخر الدین رازیه در تفسیر گفته الزنا من سفاح الاله لا یقصد فیه الا سفح المار و المقتضی
که ملک فان المقصود منها سفح المار بطریق مشروع مازون فیه لے آخر کلامه و چون شاه صاحب دعوی
بدریجه نموده اند لابد که فخر رازیه و غیره علمای خود را سوسطای قرار دهند و باید دعوی تحقق سفح بسفاح
خود اعتراف فرمایند استیته قال الفاضل الرشید جوابش آنکه تمتع را محض سفاح و قضای شهوه
منظور میباشد و فوائده دیگر که بر نکاح مرتب میشود مثل خانه داری و اخذ ولد و حمایت ناموس چنانکه صاحب تحفه
ذکر کرده و غیر آن مثل مباحث کلی در زوجین بطوریکه هر یک عرض و مال دیگری را مثل عرض و مال خود
تصور نماید و بحسب ابقای حجت زوجیت در دنیا و آخرت بخیر خواهی دیگرے گراید پس مدار حرجت بر محض
ریختن آب است بدون ملاحظه اجماع فوائده مذکوره و ظاهر است که سفح نظر تمتع بهین ریختن آب میباشد
گو در بعضی اوقات به تبعیت این قصد ولد هم متولد شود بخلاف نکاح که در آن محض سفح منظور میباشد
بلکه فوائده دیگر هم چنانکه بعضی از آن بمعرض بیان آمده در ضمن آن ملحوظ و سطوی میباشد پس فرق ظاهر
شد در میان ریختن آب در نکاح و ریختن آن در تمتع و آنچه گفته است که اگر مراد ریختن آب خلاف
شرع است گوئیم بهین مراد است و آنچه گفته پس ظاهر است که در ریختن فیه تحقیق نیست گوئیم بهین
در ریختن فیه تحقیق است زیرا که حق تعالی ناخین را با آنکه ناخین میباشد غیر مسامحین فرموده پس تفسیر

ساختن

تفسیر ظاهر
است که در ریختن آب در نکاح و ریختن آن در تمتع و آنچه گفته است که اگر مراد ریختن آب خلاف شرع است گوئیم بهین مراد است و آنچه گفته پس ظاهر است که در ریختن فیه تحقیق نیست گوئیم بهین در ریختن فیه تحقیق است زیرا که حق تعالی ناخین را با آنکه ناخین میباشد غیر مسامحین فرموده پس تفسیر

مسامحین بقیدی مثل غیر مسامحین بمحضین نزد کافیه عقلا واجب باشد و الفا بعرض بیان آمده که شصتین
 باعتبار قصد و اراده خود و انکساک لازم زوجیت از تمتع بهای مسامحین محض میباشد و متبتین شد که تقسیم
 سفح ماز خلایف شرع است پس در متعه سفح ماز بر خلایف شرع باشد و آنچه گفته است که بیضاوی در تفسیرش
 تصریح فرموده باینکه السفاح الزمانی است و الخ گوئیم الفا معلوم شده که فرض تمتع محض سفح ماز میباشد و
 این قسم سفح ماز خلایف شرع است پس در متعه سفح ماز بر خلایف شرع باشد بلکه در کلام بیضاوی نیز اشاره
 بطرف سفاح بودن متعه موجود است چنانکه بعد از چند سطر از عبارتیکه صاحب رساله نقل کرده است
 سیفر مایدوی یعنی المته النکاح الموقت بوقت معلوم می باشد و الغرض منه مجرد الاستمتاع بالمره و تمتعها
 بالعلی انتهی و وجه اشاره ظاهر است زیرا که بیضاوی در وجه تشبیه متعه مجرد استمتاع بالمره ذکر کرده
 و هر عاقل میداند که این مجرد استمتاع نیست مگر سفح ماز بقضای قوت شود و این بدون آنکه لغم خانگی
 و قصد اوست حصول ولد یا کن تعلیق گیرد و حمایت ناموس و بساطت کلی در میان تمتع و تمتع بها صورت پذیرد
 بطوریکه هر واحد عرض و مال دیگر را مثل خود تصور نماید پس متعه مطابق کلام بیضاوی نیز داخل سفاح
 باشد نه خارج از آن و آنچه گفته است و فخر راز در تفسیر کیه گفته الزمانی سفاح الخ جواب اینکلام و جواب
 فائده سالبعه گذشته فلیطالع فیه و آنچه گفته است چون شاه صاحب دعوی بریده نموده اند لا بد که فخر راز
 و غیره علمای خود را الخ گوئیم این لفظ غیر مطبوع در فروع است بدو وجه اول آنکه اختلاف در بیهایت خفیه
 بغایت شائع و جایز در کتب حکمت و کلام واقع و ذکر تنویرات و تشبیهات براسه جمهور آن و بنا بر فن انکار
 منکرین داب علمای کبار و اختلاف مشایخ و اشرافیه در وجود بعد مفسور و غایت اشتهار که اشرافیه و کبار
 بیبیت در وجود آن دارند و مشایخه ازین بریده بر سر انکار اند و آنرا مرسوم اشرافیه می انکارند حال آنکه تا حالا
 گوش زد واحدی نشده که کسی از علمای کبار مشایخه را بجهت انکار وجود بعد مفسور از سوسطایه و یا اشرافیه
 ما بنا بر دعوی بریده آن سفیه قرار داده باشد دوم آنکه امام رازی انکار سفاح بودن متعه بطور شصتین
 ابو بکر رازی از طرف شیعه ذکر نموده و در مقام ایراد و شبهه انکار بر بی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستلزم
 و لغرض آن در این قسم واقع شده پس امام رازی مطابق داب لفظیه بر بی خفی بجهت تنهای آن
 اتجاها منع نموده و صاحب تحفه بلحاظ اصل بریده سفاح بودن متعه را بر بی گفته و در حقیقت العباد اقامت
 تنبیه بر آن کرده در صورت شاعری بطرف بیحکیم از امام رازی و صاحب تنبیه نباشد اقول

انما ضعیفین از تصورات تحریر او پس از تسلیم آنچه افاده فرموده میگویم که نفس آنچه از کلاش مستفاد میشود آنست که
 در نکاح سفاح مع شعی زائد میباشد و در استمتاع مجرد سفاح باینچون از کرمه مذکور نفی مطلق سفاح هر سه می آید
 نکاح هم و دخل آن باشد و ازین افاده جدیدیه این فتواست تازه هم معلوم گشت که اگر سافری بسبب شد
 شعیق نکاحی براسه احسان عن الزمانا میاراده خانه داری و اخذ ولد و بساطت کلی و غیر آن نداشته باشد
 و بعد عشره و هفتمه طلاق و در دخل سفاح غیر سیاح خواهد بود و اگر ازانی قصد بهر ساینده اولاد و تحویل بساطت
 کلیه و تهنید امور و تهریز منزل از منزه بهمانید حلال و طیب و آنچه فرموده اند که گوئیم همین مراد است
 گوئیم اگر مرادش اراده و طی غیر شروع از سفاح است باینکه سفاح را مراد از زنا و مقابل نکاح گرفته است
 كما هو الدار علی السنه الشارح و المشرعین من الفقهاء و المفسرین یقال اهل ایته الشکاح و حرم الشکاح
 و هذا هو مراد جناب السید پس تقید بقید تحض لغو تحض بلکه محمل و همچنین است چه تحض و عدم آن در زنا
 یکسان است مگر اینکه بنا بر اجتهاد و رشیدی ازنا تقسیم باشد بر ناسی تحض و غیر تحض و اول حرام و ثانی حلال
 باشد و اگر غرضش نیست که معنی عام لغوی را اراده کرده لکن آنرا مقید بحدیض ساخته مخصوص بحدیض
 که حرام باشد نموده منع از نسیس مراد السید و لا ینافی القایر ایضا بر و علیها ان التخصیص بحدیض
 غیر جائز و لا دلالة للعالم علی الخاص مع ان لكل من الفریقین ان التخصیص بما یوافق مذهبه علاوه آنکه
 تقید بحدیض که ناشی از نشی نفس است تفسیر منبره عنه و حرام است و ایضا اگر مراد از تحض سفاح مخالفت آن
 از حکم شرعیست غیر متسلطه و نعم الوفاق لکن تحقیق فی الامتعة المباحة فی صدر الاسلام ممنوع و کیف یقول
 مسلم بآبائة الزنا فی الاسلام بانکه اثبات حرمت متعه از لفظ غیر سافحین بر این تقدیر مستلزم و در مصادر
 علی المطلوب است و اگر مراد تحض عدم اراده استیلا و دو خانه داری و مانند آنست فلا تسلم حرمته کیف و
 المسافر الکثیر شعیق الخاشی السنن لو کما حاکم و عزم الطلاق بعد ایام فهو سافح و تحض علی الراى الرشیدی
 مع ان نکاحه سالیق بالاجماع و لیس بسفاح فلیکن الامتعة لک و ایضا تحقیق التحض الکذا فی فی جمیع افراد الامتعة
 ممنوع بل قد لا یحقق فی الزنا و ایضا کما لا یخفی و الفحاک لوازم زوجیت و التمسک و معنی تحض و دخل کردن
 نصف تحض است و صاف شتم بر جان الغاف و چنین معنی تراشیده از هر یک ممکن فلا تغفل و کلام بوضوح
 مشعر بل صرح است بفرق زیرا که در تعریف سفاح بزنا میگوید من السفح و هو صب الماء فانه الغرض منه و
 در تفسیر گفته از الغرض منه مجرد الاستمتاع و گفته الغرض منه السفح مجرد پس گویند فرقی بیان نمود میان زنا

محرم و استمتاع صباح و کلام فخر رازی صرح و این ازان و آنچه محمول بر فائده کماله فرموده اند لکن از این جهت
بهمانجا و اندامان و در وجهیکه در دفع ایدوم سرفطائیت فخر رازی و غیره بیان فرموده اند دفع است باینکه
هر چند کلام جناب سید شمس بر مطایبه بود لکن ادراک معانی الفاظ عربیه را معدود در بیسیات تنبیه
نمودن سفسطه نشین است اگر چه سید اندلسیه میگوید که از بیسیات جللیه انکار کند و منکر بدیهی حلی سفسطه
است و کلام فخر رازی در معنی سفسطه و تحقیق آن میباشد تا قیاس آن بر بعد سفسطه را نیندازد و خود ظاهر است
که امریکه محتاج به تنبیه شمس نیست و تنبیه باشد البته بر مثل فخر رازی که داشته باشد چون انکار فخر رازی
از تحقیق سفسطه در استمتاع حق و صدق و مقرران بصواب است که معرفت مضافات پس کلام امام خود را شبیه
نامیدن سفسطه اشتری است پس آنچه در وجه دوم گفته که امام رازی انکار سفسطه بودن سفسطه را شبیه را بگوید
رازی از طرف شیعیه ذکر نموده اعجاب العجائب است و آنچه بعد از این کلام فرموده که در مقام ایراد شبیه انکار
بهی خفی بنا بر طلب تنبیه بر آن غیر مستنکح لغایت مستبعد بلکه مستنکح است که فخر رازی محتاج به تنبیه است
بوده که طلب آن از ملازمان ساسی نموده و خود بدون تنبیه گرامی بر آن تنبیه گردیده و اندر نهامالایر خشی
به اهل العقول که لا یخفی علی الفحول قال السید السند الموحید اما شرا آنچه گفته که هر جاد فخر
که تحلیل استمتاع بر زنان وارد شده مقید باحصان و عدم سفسطه است تا پس محتاج بدلیل است از کجا که
و عدم سفسطه از شرط و طایفه باشد و از مجرد نیست ذکر این شرط آن ثابت نمیشود که الا یخفی فلما کذا
کلامه و طرفه تر است که در باب فقهیات نوشته که فقهائ شیعیه نیز اعتراف نموده اند که از وجهیه در سفسطه
مرد و زن متعه بهم نمیرسد و در کتاب اعتقادات ابن بابویه صریح موجود است که اسباب حل المراهقه
عندنا اربعة النکاح و ملک الیهین و المتعه و التحلیل است و این کذبیت فشیعیه و بتانیست صریح چه سالتنا
و استیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بنا بر اخبار صحیح و غیر صحیح ایشان ثابت است و در بخشی اعتراف
بآن نموده و صاحب هدایه علی ما سبق گفته که نکاح المتعه باطل الحلیس اطلاق نکاح بر متعه ثابت شد
غایه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر آن شده و قرینه تقابل متعه با نکاح است

در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهى قال الفاضل الرشیدی این منع از عجب روزگار و موجب استبعاد نظر
است بدو وجه اول آنکه قوله محصنین غیر سافحین حال از فاعل تنبخوا واقع شده و در مطمان خود مقرر است که
حال قید عامل میباشد پس حل نسأ مقید باشد باحصان و عدم سفاح و هو المطلوب و عقیف الدین حسینی
در رساله خود نمیطلب را خوبتر بیان فرموده حیث قال الاتباع لیس بمطلق حتی ینادل الموت والموبدل
هو مقید بکونهم محصنین و الاحصان کون المرء ذاریج والرجل محصن اذا كانت تحت زوجته وامرأة محصنة
قال الله تعالى والمحصنات من النساء ای ذوات الازواج وقال علیه السلام لا یحل دم امرأ مسلم الا
باصدی ثلث منها و ذنا بعد احصان و بنا بر علی قولهم علی الزنا فی المحصن الرجم و علی غیر المحصن الجلد فی ثلث
یکون الاتباع مقید فالمراد ان تنبخوا با امرأ الکلم حال کونکم ذوات ازواج و هذه المرأة لا تسمی زوجة لوجه
احد لو كانت زوجة لحصل التوارث بینهما بالاتفاق لا لوارث بینهما لو جبت العدة علیها و بالاتفاق
لا تجب و اذا کان اتباعا لاستمتاع بالمال مقید بجائز الاحصان قال الامر لى القید لانه هو المقصود
الکلام نقول ما جاز فی زید را کیا و ضربت زید را قائما و قد ذکر الشیخ عبد القاهر فی دلائل الاعجاز انه ما من
کلام فیہ امر زائد او لقید لوجه ما سوار کان بالنسبة او بالاثبات الا و هو الغرض الخاص و المقصود منه و هذا
غما لا شک فی دانسته فعلنا من قوله تعالى ان تنبخوا با امرأ الکلم مقید بکونهم متزوجین الی آخر ما قال پس
هر گاه محصنین غیر سافحین قید باشد برای اتباع بلکه بایر قاعده مشهوره که عقیف الدین حسینی از دلائل
الاعجاز نقل نموده مقصد اصیل همین قید باشد در نیصورت آنچه صاحب رساله انکار اثر شرط نموده مجرد
معیت فمیده است سخت مستغرب وجه دوم آنکه کانه اهل اسلام اجماع دارند بر لقید حل نسأ باحصان
و عدم سفاح و اختلافیکه در میان شیعه و سنی واقع است در انست که آیا در متعه نیز احصان و عدم سفاح
یافیه میشود یا نه و طرفه تر اینکه خود صاحب رساله در همین فایده در وجه ثامن و تاسع تصریح بوجود احصان
و عدم سفاح در متعه نموده و ظاهر است که وجود احصان و عدم سفاح در متعه بطریق لزوم است نه مجرد
معیت چه اگر بطریق محض معیت بدون تحقق علاقه لزوم میبود الفکاک آن از متعه جائز میبود و واحد
از علمای شیعه بجز از الفکاک احصان و عدم سفاح از متعه قائل نیست و آنچه گفته است و این کذب است
ففضیح و بهتانست صریح چه سابقا دانستیکه اطلاق نکاح و تزویج بر متعه الزم گوئیم جویش نیز سابقا دانستی
که اطلاق نکاح و تزویج بر متعه بطریق مجاز است کما اطلاق البصر علی الاعمی و الحاکم علی الخلیل و کلام در حقیقت

و آنچه گفته است غایه الامر در کلام شیخ صدوق اطلاق نکاح مطلق بر فرد متبادر کن شده و قرینه تقابل
 بان صریح است در اینکه مراد نکاح دائمی است انتهی گویم بهین قرینه تقابل مغایرت در میان نکاح و متعه از
 قول شیخ صدوق ثابت باشد و باتفاق فریقین اصلا در میان مرد و زن بغیر نکاح زوجیت بهم نمی رسد
 و اختلافیکه هست در اینست که تمتع بهاز وجه هست یا نیست نه در اینکه تمتع بها با وجود عدم زوجیت حلال
 است و هرگاه از کلام شیخ صدوق مغایرت در میان نکاح و متعه ثابت باشد بی شبهه در میان تمتع و متعه
 بهما علاقه زوجیت حاصل نخواهد شد پس مدعی صاحب تحفه که عدم بهم رسیدن زوجیت در میان مرد
 و زن مستبعد است از کلام شیخ صدوق ظاهر الثبوت باشد انتهی اقوال و جمیع غیر جمیع که درین افاده
 عاری عن الفائده بیان فرموده اند از اعجاب روزگار و اضافیک نظار اولوالعبار است اما وجه
 اول پس مخدوش است اولاً باینکه لفظ محضین غیر سافحین اگر چه حال واقع شده اما افاده حال
 تقدیر عامل را علی کل حال غیر لازم پس اگر سبیل دایب مناظره را مسلوک میداشتند این احتمال و احتمال
 را بکار نمیبردند و تأیید علی ما قلنا کلام الرازی فی تفسیر حیث قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 ان یكون المراد انهم یصیرون محضین بسبب عقد النکاح و الثانی ان یكون الاحصان شرطاً فی الا
 المذكور فی قوله و احل لکم ما وراء ذلکم و الاول اولی لانه علی هذا التفسیر یبقی الآیه مجمله لاق الاحصان
 فی غیر مبین و المعلق علی التحلیل یكون محله و حمل آیه علی وجه یكون معلوماً اولی من حملها علی وجه یكون محله
 انتهی پس نفی شرط و تقدیر از ان کلام مستفاد گردید و هو المطلوب مع ان المانع کیفیه المنع و علی المبدء
 اثبات دعواه و دانستیکه محضین را اکثر مفسرین بتعقیقین تفسیر نموده اند و تقدیر بتعقیق و اثر شرط بآن در
 نکاح مشتبه نادر و کما لا یخفی و آیه سیگویم که البکر رازی تصریح نموده باینکه مراد از احل لکم احلال نکاحی است
 حیث قال فی معرض الاستدلال علی ارادة النکاح انه لعمري ذکر المحرمات بالنکاح اولی من قوله و احل لکم
 احل لکم ثم قال فی آخر آیه و احل لکم ما وراء ذلکم فکان المراد بهذا التحلیل ما هو المراد بهناک بالتحريم لکن المراد
 بهناک بالتحريم هو النکاح فالمراد بالتحلیل ههنا ایضا یجب ان یكون هو النکاح انتهی پس بر این تقدیر محضین
 از قسم حال مکرده باشد کما فی زیر البکر عطف و حال مکرده قید عامل نبی باشد چنانچه بر سببیکه کافی بن حاکم
 و شیخ طاحامی خوانده مخفی نیست ظاهراً اکثر اشغال که باب سامی را عارض می باشد از جنسین کتب
 متعارفه هم فعلت دست داده و ایضا غیر سافحین نیز حال است پس بعد محضین که بعضی مترجمین

۱۶۸

متفقین است چگونه حال و کده نخواهد بود و مفید تقدیر چگونه خواهد شد فالصفت و اما ثانیاً پس باینکه کلام
سامی مبتنی بر غفلت از کلام استاد سامی است چه آن مرد عذریز فرموده است که هر جا که در قرآن مجید تحلیل
استماع بزنان وارد شده مقتصد با حصان و عدم سفاک است قوله تعالی و حل لکم ما دارو ذلکم ان یقتنوا
بما اولکم محضین غیر سافحین و المحسنات من الذین اوتوا الکتاب سن قبلکم اذا
ایتممت بین ابودین محضین غیر سافحین انتهی پس دعوی او موجهه گایه باشد یعنی هر جا که لفظ احصان در
این آیات وارد شده شرط حل نسأ واقع شده و جناب سید سید بر این دعوی طلب دلیل فرمودند
و جناب سامی فقط بر استدلال با لفظ محضین که حال واقع شده و در کریمه و حل لکم الخ وارد گشته
بقیه هم افاده عالیت تقدیر عامل را اقتضا فرموده اینجا باب جزئی را بر عم خود ثابت فرمودند و موجهه جزیئیه بسیار
تسلیم موجب تحقیر بوده که تقدیر است پس چنین تائید استاد مجید از تعلیم رشید نهایت بعید و اما نقل
عن العقیقه فی حقیقت رشیدیست قد بان لك ضعف ما قد قدسناه وقد دريت من قبل انظر ان المتنبه
بهذا وجه فانه لا يقال في بيان ان المتمتع محضين كالتزوج والامر بالرجوع الى الزواني المترجخ فهو من
التترجخ الى امر الزاني المترجخ المطلق وما حكاه عن الشيخ عبد القاهر فليس حكماً كلياً وإنما يجري في الاحوال
التي هي من اجزاء الامور كما هو في الامور الاصلية انكر واجمعه مفهوم للقبيل نصف
او نه تاثير بر دفع نیست باینکه ادعای اجماع كافة اهل اسلام بر تقدیر حل نسأ باحصان ضحاکه لشوان
است چه کلام رشیدی در احکام موجب رجیم است و استادش خود گفته که وللهذا شیعة نیز سبب
احصان نمی شود و در حد رجیم متمتع غیر نكاح جاری نیکنند انتهی پس هرگاه با اعتراض شیعیان قائل چنانچه
گفته می در متمتع نباشد چگونه اشتراط احصان در حل نسأ مجمع علیه كافة اهل اسلام تواند بود و آنچه
گفته طرفه آنکه الخ از نظر الف امور است زیرا که جناب سید که در وجه ثامن تحقیق احصان مع متمتع تصریح
فرموده مراد از آن احصان بمعنی عفافست نه موجب رجیم پس با عدم علم بمراخصم اراده نقض و ابرار
چه ضرورت و آنچه فرموده که اطلاق نکاح بر تنه مثل اطلاق لعین بر اعشی و حاتم بن خلیل است پس این قول
شریف بدان مانده که کسی که بر اطلاق نکاح بر نکاح فتوی دهد و نکاح طفل از جانب ولی او اطلاق بخانه
است مثل اطلاق لعین بر اعشی یا حاتم علی الخلیل یا نجیب الجواب و قد مر تمام القول فیها عام
و آنچه گفته که بهر مرتبه از احوال استعد در کتاب رساله مدون و دلیل برابر آوردن نکاح و امی است

از مطلق نکاح پس منابر ت بیان نکاح دائم و تمتع متحقق باشد و ذلک لایجدی الرشدی لهما و ادعا
 اتفاق فریقین بر عدم تحقق زوجیت بدون نکاح ممنوع است اگر مراد از ان نکاح دوام باشد و مسلم
 است بر تقدیر اراهه مطلق و لکن لایقید للرشدی و من تبعه و العجب کل العجب که خود میفرماید که اختلاف
 که هست در اینست که تمتع بهازو چه هست یا نه سبحان الله هرگاه اختلاف در زوجیت متحقق باشد
 و نزد فرقه امامیه در ازواج داخل پس چگونه منکوحه نخواهد بود و الا فرقی بین الزوجه و المنکوحه
 بالاجماع کما اعترف به پس چگونه انکار تحقق نکاح از احدی از عوام شیعه ممکن باشد فضلا عن فضیله
 فقط ما توهم من انکار الشیخ الصدوق صدق النکاح علی الممتنع عجب که نافع و ضار را از هم نمی شناسد
 و یقول ما یضرة ان هذا الشیخ عجاب و هذا من معجزات الائمة الطاهرين حیث یجری الحق علی اسان من حیث
 لا یشرع و لعل الحمد علی ذلک قال السید السید الوحید حکایه شریفه تناسب المقام فقه الاسلام
 محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی آورده سال ابو حنیفه اباجعفر محمد بن النعمان صحاب
 الطاق فقال ما تقول یا اباجعفر فی الممتنع انهم اهل حلال قال نعم قال فما ینکح ان تامر سارک
 و یکسب علیک فقال ابو جعفر لیس کل القناعات ترغب فیها و انکانت حلالا و للناس اقدار و مراتب
 یرفعون اقدارهم و لکن یا اباجعفر ما تقول فی البیضاء انهم اهل حلال قال نعم فقال فما ینکح ان یقع
 سارک فی الحوائت بما ذات فیکسب علیک فقال ابو حنیفه واحد لواحدة و سبک الفذ ثم قال له یا
 اباجعفر ان الآیه الیه فی سأل سائل اعنه قوله تعالی الا علی از واهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
 فمن اتبعی و اراد ذلک فاولیک هم العادون منطلق تحريم الممتنع و الروایه عن ابنه معلوم قد جارت بنفها
 فقال ابو جعفر یا اباجعفر ان سوره سأل سائل بکینه و آیه الممتنع مدنیه و روایتیک شاذة رویه فقال ابو حنیفه
 و آیه المیراث ایضا منطلق شیخ الممتنع فقال له ابو جعفر قد ثبت النکاح بغیر میراث فقال ابو حنیفه من این قلت
 ذلک فقال ابو جعفر لواتی رجلا من المسلمین تزوج بامراه من اهل الکتاب ثم توفی عنها ما تقول فیها
 قال لا ترث منه قال قد ثبت النکاح بغیر میراث ثم تفرقا قال الفاضل الرشدی اگر چه اخرج این
 حکایت از کلینی غیر سدید لیکن از دقیقه نسخی صاحب رساله نقل آن نهایت بعید حالا اند که از شرف الف
 و لطف الف انجکات باید شنید پس از انجمله است اگر جواب مؤمن الطاق با اشکال ابو حنیفه سیاسی ندارد
 زیرا که قیاس ممتنع بر صناعات و اجزای حکم صناعات بر آن ناجایه ممتنع و شیعه از صناعات نیست

بل از آن حاصل عبادات است چنانکه بعضی احادیث فضائل آن که دلالت بر تساوی رتبه متبع با جناب رسول مختار
 و مانند اظهار طهارت و عبادت واجب فائده عاشره خواهد آمد پس عدم رغبت بجهت عبادت فاصله و قربت کامله چه معنی دارد و نسبت
 فردشی از این نامات است پس عدم رغبت بآن بجبهه رزالتش غیر مستبعد و از آن جمله است آنکه کافیه عقلا میدانند
 که بنیت فردشی نسبتاً با وجود مراعاة آستر واجب و صلاستلیم شاعتی نیست آیا شهر از شهرهای مشهوره و
 بلدی از بلاد مشهوره خالی خواهد بود از آنیکه عقیقه های بسیار مستورات بشمار در آن با کثرت جنایات مثل
 مثل قزوین سرکه و اجار اشتغال نداشته باشند پس از فروختن بنید غیر سرکه نزد امام اعظم در حلت
 مثل سرکه است بشرطیکه در بیع آن ارتکاب محرم مثل اجمال شود واجب که امری را بمرغبت فردشی است
 بعمل نیارند شفاعتی و قباحتی لازم نمی آید پس در صورت التزام امام اعظم بنیت فردشی نسبتاً با کثرت
 قباحتی ندارد التزام امر متعده بسیار بطوریکه امام اعظم بر مومن الطاق لازم کرده از وجوبه تصور شود بلکه
 الحال هم اگر احدی از عقیقه التزام بنیت فردشی نسبتاً بطوریکه مرقوم شده نماید و از مخالفین خود در خواست
 التزام امر متعده بسیار خصوصاً قسم ثانی آن کند خداوند که بحساب او چه خواهند گفت و از آن جمله است آنکه
 عقل هیچ مائل باور نمیکند که امام اعظم بجهت التزام شیع از سوانح طبع و قیاد و همین نهاد خود ترتیب داده
 بمخاطب بر هر تشریش کارگر نشود و هرگاه مخاطب بطریق مبارکه لفظی که هوال مناسبتی و وحی از شناسا
 ملزم و بر زبان آورد بر قسم ظاهر آن مطاع نشود بلکه التزام کمال صحت آن نموده خود ملزم شود و بگوید که سبک
 انقضای آنجا بعد تمام شدن الزام است که امام اعظم بطریقت مومن الطاق عائد کرده بکلام بصیرت او ملزم شدن
 بدین نوع ظهور خارقه صرفه نزد عقلا غیر معقول و اگر چه لطائف این حکایت بسیار است لکن روال اختصار
 این لایق نموده اند که از بسیار ذکر کرده شد اقول قبح و جرح در روایت این حکایت از فاضل رشیدی پس
 البیرون بنیون صدق شجون آن عقلا و نقل انبیاء سدید و نظر باشتمال آن بر مضامین حق علیه
 و بنیات قینه و اخیه علیه که منصفین را بحال انکار حقیقت آن نیست اخراج آن از لایحه الاسلام مجسده
 ایقوب کلینی مطالب فراوانست و بهر تقدیر استبعاد از آن از دقیقه سخن محترض پس تبعه و مستغرب و
 چون اصل مضمونش حق و صدق است اگر مبارک نظر بروایت نمودن لایحه الاسلام انکار و قیود
 سنایطه علیه بنیامین مومن الطاق و امام اعظم سنایان افاق نماید انکارش بکار نمی آید و رجوع بمزاج لفظی
 بنیامید با حمله انواری از حال و دقیقه بنیامی رشیدی باید شنید و چشم حق بین را از ملاحظه حق نباید پوشید

پس بدانکه آنچه فرموده که پس از آنکه است اینک جواب مومن الطاق با اشکال البصیفه ساسی ندارد و
 ناشی از غایت غفلت است چه در حقیقت کلام رشیدی با کلام امام عظیم اوساسی ندارد زیرا که سنای
 اهرافس او بر نفس حلت و اباست متع است لا علی کونها من العبادات چنانچه قول او از عزم آنها حلال است
 اینمقال و سبتین اینجا است پس جواب مومن طاق که در حدت طبع طاق و در جودت ذهن یگانه آفاق بود
 تمام باشد بلا کلام و عین حق و صواب و چون او گفت درست که از عزم آنها عبادت او افضل العبادات پس
 توجیه فاضل رشید از قبیل توجیه القول بیا لایحه فاضله بود با شد علاوه آنکه اکثر عبادات نیز باعتبار
 اختلاف عرف و رسم بلاد مختلفه مستحکم و مشروط میشود چنانچه نکاح با وجود آنکه از جمله قربات و عبادات است
 و لونی الجمله اگر احدی از ارازل استدعای نکاح یک از بنات شرفاناید بر اولیای آنها شاق و ناگوار
 می آید و همچنین رکوب حمار اسوة بالسلف الا براری بعض الدیار و اما شعبة الکب بلکه در اکثر بلاد هندیه
 نکاح زن با مرد دیگر بعد فوت زوج اول با تعلق او باعتبار عرف نهایت مستحکم است و مستدعی طاق
 ثانی از اولیای شان گوازا اولیای صحابه کبار باشند باعث تشمیر از خطا پسندن و تازمیر و مع
 سن العبادات تقسیمه و ایضا میگویی که نکاح دوام و متع هر دو عبادات محض نیست و الا اجر و مهر و عتیقه
 و التذاذ گنجایش نمیداشت فلا باس تشبیه بالعناعات من ان قول الله و ما یجوز علیکم شیء
 عده ایا باسن العناعات فلا تنفل و ایضا مقصود مومن طاق تفسیر است نه تشبیه تمام عتیقه با انکاح
 الغیر الوحیه فی الفرق بینهما و برار باب انصاف که تدریب و توکل و فنون و عیش نموده اند و تفریق
 که سبالات در بیان فضائل مستحبات در اکثر اخبار واقع و در احادیث و تفریقین شاکل که لا یجوز علی سوا
 خلال تکالیه پس استغراب مستحسن و تشیع او بران کما هو ظاهر من کلامناشی از اجنبیت و عدم
 حرارت او در من حدیث باشد و بر سبب جدا کسیکه مقصود تصدیق شریع است که سوا می باشد و اولیای
 و سبب شجاعت و افتخار ازین قراینه چنین نفقات اند و استغراب قدر و درونی انجیل از انی الشیخ فی
 فی امت و علماء امتی کاتبیانی اسرائیل پس هرگاه بنا بر چنین خیال بران و علمای ایشان و اولیای
 زنند و ادعای مساوات بدینچه موسوی کنند پس چگونه طعن بر دیگر انجیل است و با خاصه و با سبب
 حق نیست که چون یفقات و خطای انبیاء قاضی اند و ادعای مساوات شان با انبیای فی سبب
 مجال انکار و دم زدن نسبت کیفیت و حمیت الدین علی خود را افضل از جناب خاتم الانبیاء و پیغمبر است

تا نبیای نبی اسرائیل چه رسد و سیاقی متعلق به بنمایان و آنچه فرموده است از آنجمله است آنکه کافران
الخ هرگاه نظر بیدر شاد و دینداری التزام بنیزد فردشی لشوان فرموده اند و غیر از بیع قح اخیر اند
اگر چه معوی قواسیمیه و غیش حرارت غریبه باشد و هیچ مواد شهنوائیه شبان رجال گردد با التزام
تسیر بالفعل و لواجر آئے الخراق استر آخر الامر گوارا نموده اند با آنکه مثل امام اعظم اقدام بر آن نفرمود
و جبارت بران نظر شاعت آن نموده اند پس اگر احدی از شیعه نیز بمقابل انیقال التزام متعه
بیشتر و مستوعده آن نماید و برای امثال ام ابن الزبیر و صحابیات شمتع بهمن من صدر الاسلام آئے
غزوة او طاس که قریب بهجده و یا بست سال از ابتدای اسلام میشود تسلیع آنرا گوارا فرماید چه عجب
باشد و کدام وجه طام و الطاعن علیه طاعن علی الاسلام و هذا الکلام علی مذ و ذلک الکلام و حق نیست
که رعایت عرف فی بعض الاحیان شرعاً نیز لازم و چون باعتبار عرف تسایر بنیزد فردشی لشوان و التزام
تمتع بر دو کالین مستحب و غیر متحسن است التزام هر دو مستنکر و آنرا اگر چه پیش کلی ثانی از اولیا
اهل سنت نموده شود خصوصاً قسم ثانی که کج دوری باشد معلوم نیست که در ماده او چه خواهند فرمود و
آنچه گفته و از آنجمله است الخ بدفع است باینکه عقل هیچ عاقل بعد اطلاع بر مضمون صدق مشحون
کلی الناس افقه من عمر حقه المخدرات فی الحال استبعادی از فحش گشتن امام اعظم که نسبت فاروق
اعظم امامی اصغر پیش نبود نمیتواند نمود و از اعتراض او بالقذیت سهم مومن طاق بوجه من الوجهه ابا و کار
نیتواند فرمود و در استیکه کلام آن یکانه آفاق از شوائب اسقام برآئے است و چون خارق صرفه از
پرده نشین در مقابله مقابلیه صرفه خلیفه زمان کارگر شود اگر چنین خارق از مونی صاحب کرامات الهی
انجام و خرق حجت ضعیفه خفیه نماید چه عجب باشد قال السید السند الوحید فائدة تاسعه
و ذکر اخباریکه اهل سنت بان متمسک شده اند در باب نسخ حکم جواز متعه و جواب از آن بدانکه علی

سنیان ثبت شده اند در باب نسخ باخبار عیدیه از آنجمله است آنچه در صحیح ترمذی از ابن عباس روایت
 کرده قال انما كانت المنة في اول الاسلام كان الرجل يقدم البلدة ليس له بها معونة فيترجح المنة بقدر
 ما يرى انه مقيم فتحفظ له معاه و تصلح له شئيه حتى نزلت الا على اذواهم او ما ملكت ايما نعم وقد رواه السيوطي
 في تفسيره الدر المنثور عن الطبراني و البیهقي في مسنده عن ابن عباس رضي الله عنه ايضاً و ان آنجمله است
 آنچه در صحیح بخاری و مسلم از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده اند انه قال ان رسول الله صلى
 الله عليه و آله عن نكاح المنة و عن كرم المحرم الالهية زين خبير و في تفسير الدر المنثور رواه مالك و عبد الرزاق و ابن
 ابی شيبة و البخاری و المسلم و الترمذی و النسائي ابن ماجه و تميم و از آنجمله است آنچه مسلم در صحیح خود از سيرة
 روایت کرده انه عن رابع النبي يوم فتح مكة قال فاقمنا بها ثمانية عشر يوماً فاذن لنا رسول الله في متعة النساء
 و لم يخرج حتى نهانا عنهن و از آنجمله است آنچه در صحیح مسلم و در تفسيره و در منثور از سلمة بن الاكوع روایت کرده اند انه قال خبر
 رسول الله المنة يوم اوطاس ثلثاً ثم نهى عنها و از آنجمله است آنچه ابو داود و احمد و سيرة روایت کرده ان رسول الله
 صلى الله عليه و آله و سلم نهى عنها في حجة الوداع و هرگاه برين جمله اطلاع يافتی پس بگوئيم اما اولاً اينكه اين اخبار
 بر تقدیر صحت از جملة اخبار احاد است و اصل جواز متعة از كتاب الله و از اجماع محقق ثابته است و ظنی باشد
 قطع نمي تواند شد و الاصل عدم الغنى فيجب استصحابا الي ان يظهر النسخ القطع و ليس فليس انتهى قال الفاضل
 الرشيد جواب ثبوت جواز متعة از كتاب الله در رد فائدة ثمانية و جواب تحقيق جواز آن از اجماع محقق در جواب
 فائدة اولی تفصیله گذشته كه از ذكر آن ثانياً استغنا حاصل گشته اقول اجماع شهاب متقدمه را از با تقديم
 بايد جست فلا غير ثانياً قال السيد الوحيه و ثانياً اين روایات مثل بر تناقض و تهافت و اوجه بطلان
 است كه عاقل را در آن تماشا كردنی است انتهى قال الفاضل الرشيد و فوج است بچند وجه اول
 آنكه وقوع اين قسم روایات در كتب احاديث شيعه ميش از ميش است و اكثر از احاديث متعارضة شيعه را
 صاحب تحفه در او ختم باب مفتم كه در ااست است در تمة بحث امامت فكر کرده بلكه اكثر ابواب آن كتاب مثل بر
 احاديث مبته مطلوب است و آن احاديث بزم شيعه معارض است با احاديث ديگر كه در طريق ايشان مال
 بر مطلوب شيعه مرويست و اگر اين كلام معبرض قبول جانبا بگوئيم كتابين متبرين شيعه يعنى تهذيب سيبويه
 شايد بن عاقلين بر وقوع اكثر تناقض و تهافت و اضطراب در احاديث شيعه مروي و اندر چه منافات آن در
 كتاب در اكثر ابواب آن كتاب ذكر احاديث و آنكه بطلان احاديث و اوجه بطلان آن را در او فعلان

فلان ذکر کرده در بعضی جا بحسان خود تاویل نموده جمع بین الروایات المتعارضة بنمایند و در بعضی جا حکم بضعف و
 اشغال آن نموده روایت ساقض بطلوب خود را از درجه اعتبار ساقط نمایند و در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر
 حفظ مذہب خود ترک انجیر میکنند و چون درود این قسم اخبار مستلزم وقوع اختلاف بسیار در میان علما است
 لهذا وجود اختلاف در علمای شیعه بحسب کثرت تعارض اولیاءش از حد است و چون حال کثرت تناقض
 و تهافت و اضطراب در روایات شیعه این باشد که بنده از ان بطریق نمونه مذکور شد پس ایشان را
 بر اہل سنت بوقوع احادیث مضطربہ متعارضہ الظاہر در طریق ایشان و اختلاف علمای این فرقہ در وجہ
 تطبیق و ترجیح بعضی از ان بر بعضی ناموجہ باشد و دوم آنکہ ہر گاہ درین روایات مضطربہ متعارضہ الظاہر تطبیق
 بعمل آید چنانچہ صاحب تفسیر بیان کرده و سیاقی مع ما علیہ و ما لہ و دیگر اجلہ علمای مکتبہ تکرار نسخ و اباحت تصریح
 کرده اند چنانکہ امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و العوالب المختار ان التحکیم والا باجہ کانتا مرتین فکانت
 خلا لا قبل خیر ثم حرمت یوم خیر ثم اجمعت یوم فتح مکہ و ہو یوم او طاس لا اتصالا بہا ثم حرمت یوم ثلثہ الیام
 تحریرا مویدا الی یوم القیمۃ و لا مانع من کثیر الا باجہ و التحکیم انتہی مختصرا و بعضی از محدثین اہل سنت الفاظ
 حرمت آنرا کہ در بعضی مواقع وارد شدہ معمول بر توکید و تشہیر نموده اند نہ بر انشای حرمت در آن مواقع چنانکہ
 امام نووی در کتاب مذکور از ما ذری نقل کرده حیث قال و اختلف الروایۃ فی صحیح مسلم فی النہی عن المتغفیفۃ
 صلوات اللہ علیہ و آلہ و سلم نہی عنہا یوم فتح مکہ فان تعلق بہا من اجاز نکاح المتغفۃ و زعم ان الاحادیث تعارضت
 و ان ہذا الاختلاف قلاوح فیہا قلت ہذا الزعم خطأ و لیس ہذا تناقضا لانه یصح ان ینہی فی زمن اخر توکید
 الی شہر النہی و لیس منہ لم یکن سمعہ اولایہ سمع بعض الروایۃ النہی فی زمن و سمعہ البعض فی زمن اخر فنقل
 کل منہم ما سمعہ و اضافہ الی زمن اخر انتہی و چون تطبیق درین احادیث بعمل آمد کہ وجہ تطبیق مختلف
 باشد پس تناقص و تهافت و اضطراب باقی نماند و عمل بر احادیث مضطربہ مع لقاہ اضطرابا لازما نہایت
 و این وجہ تطبیق اگرچہ بکمان شیعه ضعیف باشد لیکن بطلوب ما کہ معمول بہا بودن این روایات بعین
 تطبیق است ضرری نمیرساند چہ بر تقدیر ضعف آن از اکثر تاویلات شیخ الطائفہ کہ بعضی از آن باعتراف
 اعظم علمای امامیہ قابل استعجاب است و قد مر نقلہ فی جواب الوجہ الخامس من الفائدة الثالثہ بعد تر
 نیست پس سہجہ تاویلات شیخ الطائفہ را بعد اجماع و تصدیق رافع تناقص و تهافت و اضطراب در سنت
 و تاویلات اہل سنت را رافع آن نہ است و نیز ان معادلہ را طرح داوین است سوم آنکہ اکثر روایات مضطربہ

و تاویلات

در شان نزول آیات و طریق شیعیه کثیری موجود در تفاسیر فریقین مسطور است پس هرگاه آن روایات ساقط از وجه اعتبار
 و موجب جعل ایشان نزول آیات نشود پس این روایات با وجود تطبیقات کثیره چه اسطرح شود چهارم آنکه اگر اخبار
 را که دال بر تاریخ تحکیم است بحجت تناقض و اضطراب ساقط کنیم پس در طریق اهل سنت احادیث بسیار از
 حضرت امیر ابرار و ائمه اطهار و صحابه کبار بلا قید تاریخ در باب حرمت متعه مثل حدیثی الزنا بعینه و غیر آن مروی
 هست چنانکه در جواب فائده عاشره بندی از آن مذکور خواهد شد و آن احادیث از توهم تناقض سراسر پس بحکم
 آن احادیث نزد اهل سنت حرمت متعه ثابت باشد انتهای اقول و جوه مذکوره که بر عیش دافع مقال جناب سید
 انکاشته در فرع است اما وجه اول پس باینکه قیاس اخبار مضطر به تخلفه که گمان خود آنرا نسخ اباحت متعه قرار داده
 بر اخبار مختلفه فرقه حقه که در بعض ابواب فقهیه و مسائل اصلیه یا فرعیه وارد گشته قیاس مع الفارق است زیرا
 اهل خلاف اخبار مختلفه تاریخ و مضطر به المضامین را نسخ امر که ثابت فی الاصل با جماع فریقین است و
 کتاب سنت ثبوت آن مقطوع به قرار داده اند پس اگر شیعیان نیز در نسخ امر مقطوع به تمسک با اخبار گذشته پیشینند
 قیاس کشیدی درست میشد و پس الامر کذا که و عاشر هم عن ذلک اما وقوع اختلاف در اخبار پس کسی اخبار
 مذکوره تا انجام ادب بر یکدیگر ذکر کرده اند صحیح بوده باشد کیفیت و اکثر طوایر آیات قرآنیه با هم اختلاف دارد و کیفیت بالذات
 با جمله کلام رشیدی ناشی از عدم فهم کلام جناب سید و عدم ادراک مرام انتخاب است چه او توهم نموده که غرض
 و نیتقام تشیع و لام بر اصل وقوع اختلاف در اخبار سینه است کما یصلح به کلام فی اخر الوجه الاول حیث قال
 و چون حال کثرت تناقض و تهافت و اضطراب در روایات شیعیه این باشد که بطریق نمونه بندی از آن مذکور شد
 پس ایشان را طعن بر اهل سنت بوقوع احادیث مضطر به تعارضه الظاهر در طریق ایشان و اختلاف علما این فرقه
 در وجه تطبیق و ترجیح بعضی از آن بر بعضی ناموجه باشد البته منشأ این کلام سوء فهم مرام است چه غرض جناب سید
 نیست که چون اخبار نسخ اباحت ثابته قطعیه اضطراب و تهافت با هم دیگر دارد و تعیین زمان نسخ و تاریخ آن غیر
 مضبوط است البته چنین اخبار مضطر به تهافت صلح نسخ امری نداشتند باشد نه اینکه غرض انتخاب طعن بر اصل
 وقوع اختلاف در آن اخبار باشد کما توهمه من قله التذکره سوء الفهم علاوه آنکه فارق اخر نیز موجود چه احد از علمای
 شیعیه در مقام محاجه خصام و مقابله مخالفین دست بدین احتجاج اخبار مختلفه آورده نزد بخلاف علمای سنی که چنین
 غیر مضطر به در مقابله شیعیه علیه تثبیت میشوند و لکن فارق ثالث تحقیق که علمای امامیه جایگاه تاویل اخبار و
 جمع بین آثار بی پروا و تصادف عن الظاهر و داعی الی التاویل متفق میباشد که آنرا انکار اوست و اما عاشر

عن قول السعدي لم يصل حكمه را اذ لا بد لکل مثلث ثابت الاصل باثبات سائر اعضا و باز تاویل در جمع اخبار مختلفه
الطواهی می پردازد بحدیث اهل خلافت در ما نحن فیه که هنوز دلیل بر نسخ حکم قطع او کتاب و جماع مقبول که صورت تحقیق
و وقوع داشته باشد یا دیگر دلیلی که قابل قبول اهل انصاف در ضمان صفات باشد اقامت نموده عمده شایسته
همین اخبار مضبوط بر کس بمقتضای ثبوت بعرض ثم انقضی اگر اول نسخ اثر ثابت نمیشود باز جمیع اخبار مختلفه
راهی بدهد سید شمس که اینک اصل نسخ را چنین اخبار که خودش تاویل طلب است ثابت نمائند و ایضا فارق را این
نیز تحقیق است و آن نیست که جمع بین الاخبار الامیه بحاجت سماع جمعی از علما فحول اما سید راجح حسن جلوه ظهور گرفته
و احیاناً در بعض مقامات اگر بعض وجوه ضعیفه بر جمع بیین شده بعض وجوه قویه جامعهم ممکن است بخلاف
ما نحن فیه که جمع آن هیچگونه از علمای سنی ممکن نمیشود اگر از یکجا بخواهند کلام را بسد و میسازند از طرف دیگر خود
هم میرسد بلکه بانی دیگر گفتنی میشود لایسده و لکن لصلح الطوار اما سید اله هر دو آنچه فاضل عن یزید با
هفتم تحفه گفته ناشی از جنیت او بقرین حدیث و اصول اما سید است که این تحفه و العجب کل العجب که
فاضل کشید و تمام تشنیع بر شیخ الطائفه فرموده که در بعضی جا حکم بضعف و مثال آن نموده روایت معارضه
مطلوب خود را از وجه اعتبار ساقط مینماید و این تشنیع در حقیقت تشنیع بر کافه محدثین فریقین و تصدیق
تحقیق رجال است چه داب نقاد حدیث و رجال همین است که تضعیف بعض و تصحیح و توثیق بعض آخر
می پردازند و لیس ذلک بحدیث مستحکم تا بوده است چنین بوده است طرقة آنکه بعد از این فقره فرمود
است و در بعضی جا با وجود صحت خبر محض بنا بر حفظ مذہب خود ترک آن خبر میکنند در یکلام طرقة تدلیس تلویح
بکار برده است چه بناسخ شیخ طح بعض اخبار مخالفه جماع فرموده است و هو دیدن جمیع الفرق الاسلامیه بیا
و حدیث تدلیس فیه یا نعم بر علیه و یعیاب به و تشنیع علیه و چون فاضل معترض دیده است که در طح مخالف جماع
تبعیه نیست لغیر عبارت نموده گفته است که برای حفظ مذہب خود ترک آن حدیث فرموده تا در نظر عوام منشا طعن
گردد و ندانسته که ارباب عقول را نظر بر معانی است و لا عبرة عندهم بالعبارة و چنین تدلیس و تدلیس را
که در نظرشان اعتباری خواهد بود فلا تغفل و لاینبک مثل خیر اما وجه ثانی پس مدح است باینکه نسخ متعذر
مستحکم اهل سنت تحقیق است و خیالنا نسخ غیر مستحکم التاریخ و علمای اهل سنت دست و پا بسیار زده آنچه از وجه جمع
و تطبیق نوشته اند یا هم اختلاف کلی دارد در هر یکی از دیگر برادر و جمیع تشنیع مینماید پس در بصورت چگونه
تاریخ نسخ ممکن تواند بود و اذالم تعیین کیفیت ثبوت نسخ ما لفرع اباحت فی الشریع فی صدر الاسلام آیا نمی بینی که

همین قول نزدی که فاضل رشید لطیف خاطر آنرا نقل فرموده آنی اجماع مرتین در صورت مرتین کان التحريم مرة
 فی خبر و اخري يوم الفتح نزد استادش غیر ثابت که سبقت به دستور عاده آنکه در کثیر احوال آورده عن الحسن
 ما حلت المنة نظا لا فی عمره القضاء لثلاثة ايام ما حلت قبلها ولا بعد ما عيب انتهى و هو صحيح فی وقوع التحليل مرة لا غیر
 فکيف بالمترين وكيف مرارا و قد مرّت الاشارة الى ذلك مرارا ليس لا محالة حين تطبيق مطابق واقع باشد
 آدمیم بر وجهی که از ما ذی نقل نموده اند پس مدلول عبارت ما ذی که در اینجا مقام آورده اند آنست که نمی توان
 يوم الفتح بنا بر تاکید بوده و بنا بر نسخ و هذا مناف با نقله هو بنفسه عن النووي فيما تقدم بعده اسطر من وقوع
 التحليل و التحريم يوم الفتح و ادعای پس اگر نمی تاکید می شود تحلیل در الوقت چگونه امکان پیدا می شود در وایت سبقت
 که مسلم در صحیح خود آورده مطلق است بوقوع و اجماع يوم الفتح فان فیما ان بشره و غیره مع لغوی يوم الفتح که قاضیها بهما غیره
 یوما فاذا ان لنا رسول الله فی سنة النساء و لم يخرج حتى نهان عنه و فی رواية سلمة بن الاكوع رخص رسول الله التحريم
 او طاس ثلثا ثم منى عنها پس محل نمی بر تاکید چگونه ممکن شود چنین تطبیق غیر مطابق واقع را محل اعتماد ساختن
 بران تجربه نمودن کار عقلانیت و اگر مثل این تاویل علیل به سر و پا قابل اعتنا باشد پس هیچ کجای نخواهد بود
 که صلاح پذیرد باشد و لو کان مستلزما علی السفلة المختصة قال لطیف فی شرح المشکوة و لا يجوز ان يقال ان الايام
 مختصة بما قبل خیر التحريم يوم خیر التابیر و ان الذي كان يوم الفتح مجرد تأكيد التحريم من غير تقدم اجماع يوم الفتح
 كما اختاره المازنی و القاضي عياض لان الروايات التي ذكرها مسلم فی الاباحه يوم الفتح صحیحه فی ذلك فلو سلمت
 استقاطها و لا مانع يمنع تكرار الاباحه و اگر گویند که مراد ما ذی از اینست تاکید می آن نمی است که در ادعای سبقت
 شده که تحريم و ادعای پس خبر و نه گزیده بلکه خبر المنة لثلاثة ايام و ادعای نیز موجود است پس تاکید یعنی خبر
 و از اینجا واضح گردید که آنچه فرموده و چون تطبیق در این احادیث باطل آمده منوع است و کجا تطبیق بعمل آید
 بلکه در وجه تطبیق هم تطبیق نیست پس در اینجا بنا بر نسخ تمام ناقض باشد و در وجه جمع نیز و اضطراب نیز اندر گردید
 نه شفعه آنچه فرموده اگر چه بکمان شیعه ضعیف باشد و در دست بانی این وجه تطبیق بکمان اهل سنت هم قاطع
 نمیشود چه جای گمان شیعه و آنچه فرموده چه بر تقدیر ضعف آن اگر چه تاویل تطبیق بعض احادیث مختلفه
 اما سید که از جناب شیخ بوقوع آمده خالی از ضعف نیست لکن بوجه تطبیق مخصوص همان وجه ضعیف نیست بلکه
 باجماعی شتی که نهایت قوت و ارجح در آن ممکن است بآلات سخن فیه که هر چه که برای جمع قرار میدهند لاجری
 از سبانی بر می آید و نقل ملا و پیازه بر آن صادق فالقیاس مع الفارق بل مع الفارق الما وجهی که پس راجع

و امل لبیک و جاول است فی صرح جواب و بالجمله وجوب جمع در اخبار را ما می قبول است لعدم التناقض بینها و وجهه
 بین الاخبار الناسخه که ذکر فرموده اند غیر مقبول بلکه غیر مقبول است لشدۃ الاختلاف و الاضطراب و التهاافت و التناقض
 بین تلك الوجوه و کیف دفع الاضطراب بالاضطراب ام کیف یندفع التناقض بالتناقض اما جواب وجه چارم پس نیست
 که هرگاه اخبار مفصله تا نسخ بجهت اضطراب و تدافع مرفوع و مطروح باشد اخبار مجملیه التوابع چگونه دفع امریکه
 است بالاجماع المحقق القطع باشد و اندر دومی او را بطرح و الحمل علی وضع الراوی تطیب قلب الخلیفه پس ایراد
 چنین وجه غیر درجه شایان شان رشادت نشان نباشد مع آنها من اخبار الاحاد و لم تبلغ مبلغ الکثرة و الا شتمنا
 و الاخبار المفصله شهر منها و غیر المشهور او را بطرح من المشهوره سیمایا اذ کان ذلک المشهور الفیم حو را مطروح
 واجب الرد و الا انکار فاعثه و ایا او را الالبصار قال استمد الوحید ترمذی میگوید که در اول اسلام جائز
 بود و بود و گوید که در حجه الوداع که آخر زمان آنحضرت بود منسوخ گشته استی قال الفاضل الرشید حیرانم که
 در روایت ترمذی و بود و گوید چگونه تناقض و تهافت ستویم میشود زیرا که بود و گوید روایت نبی در حجه الوداع اخبار
 کرده و ذکر نبی در آنوقت مستلزم وقوع نسخ در آنوقت نیست چه جائز است که نبی از سابق باشد و در حجه الوداع ذکر
 آن بجهت تاکید آن نظر بر جماع الناس مثل ذکر اکثر احکام دیگر دفع شده باشد پس در حدیث نبی مستند در حجه الوداع
 نسخ آن قبل از حجه الوداع تعارض نباشد امام نووی در شرح صحیح مسلم میفرماید و قد سئل بود و گوید من حدیث الربیع
 بن سبر عن ابيه انہی عنہ فی حجة الوداع و بعد چند سطر گفته و ایصح ان الذی ہے جری فی حجة الوداع مجرد المنہ کما جانی غیر
 روایت و یكون تحذیره صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یؤمنہ للجماع الناس و تبلیغ الشاہد الغایب و التمام الدین و تفریر الشیخ
 حنیف بقوله لیس یوم القیامۃ نتی و قسطانی و شرح صحیح بخاری میفرماید لیس سیاق بود و گوید مجرد انہی قلعلہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اراد اعادة انہی لیست من لم یسمیہ قبل انتہی ما اردنا قلعلہ اقول حیرت جناب ساری
 در مقام مقام حیرت نیست زیرا کہ سبب کثرت اشغال کہ اکثر اوقات در مقام فحار و اعتذار بیان میفرماید البتہ
 مراجعت و لو غفل در فن شریف حدیث این مثل جناب بہ مراحل دور افتاده پس منشاء این حیرت همان است
 و قلت ثدرب در حدیث بوده باشد بی جا حیرت نیست کہ امام سہم کہ شراح مسلم است و قسطانی کہ از شرح بخاری
 و تدبرین فن حدیث است بخین جمع و تطبیق بے سر و پا قائل گشته در روایت کبرہ نبی را بر نبی تاکید ہی حمل فرمود
 و تشکع عجیب عن شلمازیر اگر بر متائل خبریست و نیست کہ مراد از آن نبی نسخ است پس فامہ الظاہر المنہاد و
 خلا فی غیر ظاہر و در کتب حدیث در روایات اخر کہ از سبرہ ما ذکر گشته تصریح اینچنین وارد است نفی کنز العمال للشیخ

علی التیمی عن سبره قال کنا مع رسول الله فی حجة الوداع فلما قد سنا که وطلعت قال استمعوا من بنده لیس قال فخرنا
 وکنا علی النساء فبین ان تیزو جنبا الا ان لغیر بینا وینس ۹۱۴ ذکرنا ذلک لرسول الله فقال خسرنا ویکلم
 وینس ۹۱۴ فخرت اننا وبن عم لم ی برود برود اجود بن برود وانا اشهد فسرنا امرأة فاجعها برود وصابی عجبا
 شبانی فقلت برود فخرت وجره وجلت الا بل بینا وینس عشر انیت عن مالک الملیثم صحت وندوت فاذا
 رسول الله بین الباب الرکن یخبط الناس ویهو یقول یا ایها الناس انی کنت اذنت بالاحتساع من بنده
 النساء الا ان الله قد نبی من ذلک لیس یوم الیمینة فمن کان عنده من ذلک شیء فلیخل سبیلها ولا تأخذوا
 یتیموا من شیئا بن جریمه انتی وروایت دیگر بهم یمین یضون آورده عن سبره قال فخرنا مع رسول الله من الیمین
 فی حجة الوداع حتی اذکنا بعضنا قال رسول الله ان العمره قد دخلت فی الحج فقال لیسراقة بن مالک یرو
 علنا تعلیم قوم کانا ولدنا الیوم عشرتنا بنده لعاسنا بنده ام لا یقال بل لا بد فلما قد سنا که طفنا بالیسیت
 الصفا والمروة ثم امرنا بمتعة النساء ورجعنا الیه فقلنا انهن قد بین الا الی اجل ستمی قال فافعلوا فخرت اننا وصاب
 لی علی برود علیه برود الخیر فالتج ولاح ان انی ناسخ لیس الا فخرت قال استیستند الوحید وکاهی بنده
 که در جنگ خیر شمس گشته انتی قال الفاضل الرشید اگر چه یصنف تحفه مظهر الکما که صاحب رساله را در تنقیح
 روی سخن باجناب است قائل بنسخ اباحت آن در غیر نیست و غرضه خیر را تاریخ تحویم لحم حمزید قرزید بدگما سیاه
 مع ما علیه وانه لکن بر تقدیر تسلیم ان گوئیم که حکم جاز متعه کاهی در حضور اخبار اهل سنت موقوف نیست بلکه جازان در
 بعضی سفار غزوات بنا بر ضرورت عدم همراهی نسایا مجاهدین و قلت صبر آخر دم از نسایا بحجت ارتفاع آن استبعادی ندارد
 امام نووی در شرح صحیح مسلم از قاضی عیاض نقل کرده که او گفته و لیس فی بنده الاحادیث کما انها کانت فی الحضرة و انما کانت
 فی سفار هم فی الغزو و عند ضرورتهم و عدم النساء انهم بلا هم عارة و صبر هم عنهن قلیل انتی و مثل این عبارات از جواهر
 در جواب فائده اولی گذشته اقول اگر چه انکار یصنف تحفه قابل اعتبار نیست لان الاخبار استیستند بناطقة و لیس امام
 النووی و عبد الحق الدیکو و غیره اس عطاء القدار و المتأخرین معترف بذلک لکن این انکار بر کما انفع و یطلم
 جناب سدا وفق و ذکر ان از فاضل رشید بس بعید و دلیل بر عدم ادراک حقائق کلام و دقائق مرام است بیان امر او
 آنکه نووی گفته لعوب ان تخرمها و ایاختها و قمار تن فکانت بیاه قبل خیر ثم حرمت فیها ثم اجمعت عام الفسخ
 هو عام او طاس ثم حرمت تخرمها و بدلتی و کلی لیسیت عن الحمید ان سفیان بن عیینة کان یقول ان قول یوم خیر یجوز
 بالحر الا لیسیت لا بالمتعة قال لیسیتی و اما قال یحتمل لیسیتی فی روایت بنده و اما غیره فصح ان الاخر یحتمل بالمتعة و قد مضی

حرمت باذن ان در دین حرمت کما ان بنده و اخبار اهل سنت و متعه کاهی

غروه خیرین کتاب البخاری و صحیح فی الزیاح من طریق مالک بلفظ منی رسول الله خیرین متفق انما و عن محمد بن الحنفیة
وسیاتی فی ترک الخیل فخر وایه عبد الله عن عمر بن الزهری ان رسول الله منی خیرین و لا حد من طریق محمد بن عبد الله
بلغة ابن عباس شخص فی متفق انما فقال ان رسول الله منی خیرین و عن محمد بن الحنفیة و اخرجه مسلم بن
روایت یونس بن زید عن الزهری مثل روایت مالک و الا فتنه من طریق ابن وهب عن مالک و یونس و اسامة بن زید و غیر
عن الزهری کما انتی بانی فتح الباری ما يتعلق بالمقام و شیخ عبد الحق از ستاخرین در کتاب جذب القلوب ذکر غروه خیر
فرموده و بهم درین غروه کلمه حرام شد و از آنکه اسلام تا این وقت حلال بود و بار دیگر در زو طاس که بعد از فتح
که بود سیاح شد و بعد از سه روز حرام گشت حرمت قطعی است و متقی موضع الحاحه من کلامه اما بیان امر ثانی یعنی کوفه
لنا و اوفی بغرض استعدیس است که بنا بر انکار صاحب تحفه تحمیت شده و خیر نبوده باشد بلکه در او طاس که ان شاء الله
فی باب اطاع من پس ان اباحت متعه باشد از صدر اسلام تا جنگ او طاس که در آخر سنه ثمانه واقع گشته و خیر
و سه ساله پس اباحت متعه بنا برین قول تا بست سال تقریباً است و یافته و بنا بر قول شیخ خیرین که از ان فیکون
انکاره انفع لنا چون غرض جناب سید من است که روایات و اقوال اهل سنت در بیان شیخ ضطره است و خیر و اختلاف
دارد و هر یکی بر قول دیگر برود و انکار نماید پس انکار صاحب تحفه از شیخ خیرین موکد و متذکر قول انجناب باشد و اوفی
مطلوب که لا یخفی پس بر ابدان از فاضل رشید را بنیقام سبب شده و آنچه قسم نموده که انجناب را روی سخن باضا
تحفه است طرفه مغربی است بر سخن درین ساله با کافه فیه ناهیه است فایه الامر و مقام مناسب کلام تحفه هم
تذکره و مردود میشود و در بنیقام نام ان جایزه هم بیان نماید پس بر سخن با انقضای خبر باشد و انقا در کلام جناب
سید که شد که منقول بیان تفاوت روایات است پس در بنیقام بر سخن با محبتین در واه سنیان است مثل قول
و البود و در نظر کسی شان اما آنچه بر تقدیر تسلیم شد خبری که اخاره فرموده اند پس غیر محصل الیه است زیرا که اگر در اصل
حرمت بر ضرورت و عدم آن بوده پس ارتجاع حکم را عند ارتجاع العلمه شیخ فتوان نامید و اجابت تجدید نمی دنا شیخ
چیت عدم علت عدم است معذرت شوق و حرارت بلا در قیاس از اوقات در احوال غزوات و اسفار و انقضای
مرتفع شده فی وجه الحکم عند وجوده بلکه این علت و دیگر علتها در وقت فلیقه بیشتر بوده و مکان وجود و حصول و اجابا
نمیدانم که علت زمان خلقه زمان چه علت بهر سانید که منتهی سبب که نگردد و کلام در سببها و وقوع نمی در
خیر نیست تا رشاوت پناه بخشیم رفع استبعاد میفرماید بلکه کلام و تناقض و تفاوت روایات است کیفیت و بنا
تعییم نزدی در صدر اسلام اباحت متعه تحقق بود و لا غیر و فرموده خیر در اسلام واقع نشد بلکه در وسطا آخر ان لیراک

در بیان

و سال نهم از هجرت مقدس واقع گشته و همزمان این توار و توالی نسخ در عقل سپید می‌نگذد که در هر مرتبه یکی صادر شود و باد
 نسخ گردد و در حقیقت نسخ کند انبی را به قبول یا الیه می‌شود و فلا تفعل قال استید الوحید و چون دیدند که انیم دست
 نمیشود چه اذن تخفیر در سعه بعد خبر هم بود و شی دیگر از کسبه خود بر آورده و گفتند که نسخ آن در فتح مکه بود قال الفاضل
 الرشی بر گاه بیان کرده شد که تفسیر احسن متعه نسخ ضرورت و اعیه بسو آن و مستوجب منع ان ارتفاع ضرورت
 مذکور بود پس روایات و الیه بر وقوع تعدد و تکرار نسخ مستلزم است و قیاحتی نباشد اقول این نسخ نیست بلکه
 نسخ است زیرا که دستیک ارتفاع حکم عند ارتفاع الحلقه نسخ نیست بهمان از عبارت شریفه همین استفاد کرده که در تعدد
 و تکرار نسخ قیاحتی شناعی نیست لکن معلوم نگردد که تکرار آن بینه مرتبه قائل اند اگر قائل بمرتبه اند کما عن العوی
 و غیره پس این روایات بر تکرار است و دلالت دارد بر تثنیه ان تکلیف الجمع و اگر یکشتر مرات قائل اند پس استاده
 سامی در باب مطاعن جمیع قدر فرموده که یکبار یاد و یاری از ان واقع شده و این نزدیک حال بر تیره و ایشان
 در مره ثانیه است فضلا عن المرات پس چگونه بی باکانه عبارت بر زیاده میفرمایند علاوه آنکه هر گاه در تکرار نسخ
 شناعی نمی پذیرند پس چرا قبیل ازین در روایت ابو داود و حنی را بر تکرار حمل فرموده اند همین میگفتند که این نسخ
 نسخ است و در تکرار نسخ شناعی نیست قال استید الوحید و چون انیم عاری از صحت بود پس استاده آن بر در نظر
 نمودند قال الفاضل الرشی روایات نسخ آن در طائف از کتب متداوله حدیث نه بیاد حشر است و
 نه صاحب رساله اثر او را تمام حواله بکتابی کرده تا در جوابش بقلیم می آمد که آیا از روایت سخن نویسی است یا لا نقی
 اقول مخفی نماند که نسخ متعه در او طاس در روایات اکثر ناس وارد و او طاس و او می از طائف سیاحتی است

و این روایت از استید الوحید و چون انیم عاری از صحت بود پس استاده آن بر در نظر
 نمودند قال الفاضل الرشی روایات نسخ آن در طائف از کتب متداوله حدیث نه بیاد حشر است و
 نه صاحب رساله اثر او را تمام حواله بکتابی کرده تا در جوابش بقلیم می آمد که آیا از روایت سخن نویسی است یا لا نقی
 اقول مخفی نماند که نسخ متعه در او طاس در روایات اکثر ناس وارد و او طاس و او می از طائف سیاحتی است

که فاضل رشید از منبیه غفلت مرزیده قال فی المفتاح شرح المصباح للبغوی او طاس وادب الطائف کذا فی الجامع الایمانی
خانی وادب الطائف کلاسه در حاشیه مشکوٰه فرموده او طاس موضع فی الطائف یعنی ملا یصرت حتی وادب القدر کافیه وادب
که بولس مخاف واز همین جا است که ذکر او طاس در نیام و کلام جناب سعید بن زین العابدین فاضل رشید یا منبیه وادب
رسیده قال السید الوحید باز از انهم اعراض کرده ووجه المودع گفتند بالجملة بتدريج اندک اندک در زمان نسخ می فرمود
تا اینکه طفره کرده نوبت بزمان خلیفه ثانی رسانیدند و از آن زمان نسخ بکمر قرار یافت انتهى قال الفاضل الرشید
او که جواب انتساب نسخ بسو خلیفه ثانی در فائده ثالثه لاختصار فرمایند بعد از آن اگر باز بپوش تلفظ بلفظ استناد نسخ بطرف
خلیفه ثانی باقی ماند را شاد فرمایند و الا وادب انصاف داده از این قسم حرف شکرت باز آیند و ثانیاً در انبیا مقام اصحاب
رساله استقامت و در که بر صاحب نسخه با تمام هر قدر از صواب که گذارده آنجناب را موجب ننگ است طعن میکند حالا خود بفرمایند
که نسخ عبارت از انبیا و اکثر مقامات دیگر ما خود از نسخه است یا نه بنوا التجرد انتهى اقول دانستید که بنا و خلیفه هر چه متوجه
است خود بوجه شافیه ثبت ابداع او در دین آبی است که ما با هم توضیح پس فاضل رشید را دفع ان لازم و اما یکبارگی
ملاکل بر سر ما خود نمیرد و از این چنین حرف شکرت باید که باز آیند و بنفقتا لم نقول ان مالنا لعلون دست از عفت
بر داشته وادب انصاف و بهر چه بچند بدل را و لو تقدیر آید ان اظهار نمند و استقامت یک نوشته اند و جایش چنین در
میشود که مستقیم بنویسند بی مقصود و نیزه قیاس هر چه در مطالب سفایین عالی بر اخذ نسخ نقص در عزان بیان
در مقام انجام و معارضه نموده و این براسن ذاک و قیاس مهم الفارق غیر جائز پس بعد تسلیم اتحاد نسقین شفا
لازم نباشد چه اکثر اوقات در مقام معارضه اخذ نسخ کلام مناظر تحسن میباشد که لا یخفى علی اولی الالباب یا
نمی بینی که فاضل رشید در این مطالب این رساله نسخ تحریر از صوارم و ذوق افتخار حسام و اگر گفته و تاسی متع
ان بر عمر خود خیال آورده بلکه اکثر مطالب را هم از ان برداشته و فضا عن النسق و بقاء ملک بغاقتار و
الینا احتجاج از ان بر احوال است است با انکه این خیال محال است وانی لذلک کما عرفت و معترف قال السید
الوحید علما ی اهل سنت در جمع این اخبار دست و پا بسیار زدند و لکن سه لن یصلح لبطارما فسد الذی
بعضه گویند که مراد از فتح که همان جنگ او طاس است که بجهت قرب زمان طلاق فتح که بران نموده شد شیخ
عبد الحق دهلوی در مارج البیوة میفرماید متعه مباح بود در اسلام در غزوه خیبر پس حرام گردانیده شد درین غزوه
بعد از ان مباح گردانیده شد و فتح که مراد یوم او طاس است و تسبیح کردن آن از جهت قرب و اتصال او است
بر ان بعد از ان حرام گردانیده شد بعد از سه روز تحریم بود بر منتهی کلامه و این تاویل باری قطع نظر از آنکه نه بیان است

چه اطلاق او طاس بر فتح که نهایت تبعید استی قال الفاضل الرشید مدفع است بدو و جداول آنکه هرگاه
 در چیز با هم قرب زانی یا مکانی داشته باشند در محاوره عرب اطلاق اسم یکی بر دیگری شائع و در کتاب الله و سنت رسول
 واقع مثال اول قول حق تعالی انی ارانی اعصر خمر ویرسل اسماء علیکم در آن قول حضرت حق عزمین قائل یسل اسماء علیکم در آن
 و چون انقسام محاوره در قرآن شریف و احادیث نبویه واقع باشند پس در حق ان بنیان گفتن بعد از ادب باشد
 دوم آنکه گوئیم هرگاه تاویل شیخ الطالیف که شیخ عالمی بعد از تزییف یلغ در حق آن گفته باشد انصار قد ضیع و الجواد
 قد کلب و سوا آن صد با توجیه شیخ الطالیف و دیگر علمای شیعه بنا بر حمل اکثر احادیث بر تفسیر که معظم جوابات ایشان
 در احادیث مضاده مذرب خود است با آنکه از اهل اهل هر یک که رعایت مذمتشان نسبت تفسیر بطرف امر اظهار نموده
 اند در کتب فقهیه که در تفتق و مغترق مولف شده و در کتب مقالات اهل عالم نامی و متناهی نیست و بنا بر دیگر وجوه
 ضعیف ضعیف است سزاوارته باشد پس تفسیر علما اهل سنت که با طلاق فتح که بر او طاس منع و نه چگونه بدانند باشد
 اقول مخفی نماند که بعد از فتح که جنگ چنین واقع شده و بعد از ان او طاس پس اطلاق آن بر فتح که بعد از انصاف
 باشد چه از عقلا از اطلاق او طاس فتح که را نمی فهمد و کفما کان این اطلاق البته بر سبیل حقیقت نیست و در حجاز
 قیام قرینه لابی است و چون قرینه در سخن فیه نشنی مجاز نیز غیر مجاز باشد فلاحی از الاطلاق علی الاطلاق و
 اگر مطلق قرب مکانی یا مکانی مجوز چنین اطلاق باشد پس اطلاق صاحب تحفه بر جناب ساهی و اطلاق تحفه بر شریکه
 عمریه هم جایز باشد چه قرب و تقریب که جناب را نسبت با استاد حاصل است اشد و اقوی از قرب او طاس الفتح که
 است و لایق بی بر جل رشید و اما محازی که در قرینه انی ارانی اعصر خمر ویرسل اسماء علیکم در آن واقع است پس
 نظر با سحاح عقلیه اراده معنی حقیقه و ظهور معنی مجازی نزد کافه عقلا مقبول و معقول است لا محاله لا محاله و لکن
 لا یقاس علیه ما نحن فیه للفرق البین بینما القیام القرینه العقلیه فی المجاز الاول دون الثاني و طرفه آنست که این
 مجوز فرموده که مراد از او طاس چنین کی است سبحان الله گاهی او طاس چنین را سحر قرار میدهند گاهی فتح که
 و او طاس را نیست حال اضطراب و دست و پا زدن علما ایشان در باب تاویلات و یکبار اخبار مختلفه کاش از
 به امر همین قرار میدادند که مراد از لوم الفتح و او طاس چنین و حجة الوداع و غیره یکی همان غرضه خیر است للقر
 الزمانی و بر ظاهر است که قرب این غزوات بحدک خیر اقرب است از قرب سحاب و مطریها که در قرینه یسل اسماء علیکم در آن
 مراد است و آنچه در وجه دوم افاده فرموده مرید مطلوب ما است نه سفر آن چه هرگاه در بعضی مقامات بعضی تاویلات
 ضعیف از جناب شیخ بوقوع آمده و تاخرین علما فاضل شیخ بهار الله و الحق و الدین آن را تلقی بالمقبول نموده

بتضعیف آن خردمند و آنرا سالیغ نداشتند و بکلام الجواد قدس سره گفتند پس تا ویلات علی علیه السلام عامه و بهیه
 سخیفه ایشانرا چگونه مقبول خواهند داشت مع ان الفرق بین بنی هاشم و آل العبدین الفرق و البعد فها بین شهر قین
 زیرا که او گواهی می آید از تامل از مخالفت جمیع عترت یا سارضه اخبار مستفیضه یا ادله عقلیه بر آن فرق حقه موجود و بر آن
 اهل خلاف منقوضه و کما او مانا الیه غیر حقه و ثانیاً طریق جمع منحصر در وجه جمع خاص که جناب شیخ آن قائل شده و دیگران
 تضعیف آن نموده اند نیست بلکه جمع آن بخلاف نیز ممکن بخلاف انجائی جمع در انجمن نیست که بحکم سالم از قبح
 وجع نیست و هر یکی بنا بر نامانی دیگری و ثالثاً سلسله استدلالها که اختلافات بین اهل بیت است بحدی که باعث آن
 از اجماعیات فرق حقه بلکه از ضروریات مذهب ایشانست و حرمت آن از مسلمات جایز نیست بلکه از اجماعیات ضروری
 ایشانست و سائیکه جناب شیخ و آن تصدیق جمع بین اخبار بودجه من الوجوه الضعیفه گفته اند باین مرتبه فائز نشده
 که از مسلمات این فرق باشد پس و سائیکه در وجه جمع و چنین مسائل با که نباشد بخلاف بنی هاشم و کلام سائیکه
 که گویند از تشیع و تسنن درین دیار و دورین معاصر بر نیست و لو کانت خلافت فی القدر السنی پس و چنین مسئله
 انتقاد اضطراب جمیع تامل قانع واقع اساس حرمت است و از اینجا واضح گردید که چون فرق بین الامرین پس
 واضح است پس اطلاق بنیان و آنچه بدان مانده بر تا ویلات علی علیه السلام مندرست و اطلاق الجواد قدس سره بر بعض
 تا ویلات ضعیفه فرق حقه را و او ایضا در حق جماعتیکه قائل باصول فاسده اند و اسناد بنی آل البسکه پیغمبر انس و جان
 تجویز نمینماید اسناد بنیان بسکه ایشان بجا بخلاف اصحاب اصول اصلیکه خطا اعتقاد فرعی از ایشان در بعض مسائل
 سرزند و اصول شان از انقضای و معایب منزه و بهر حال حاصل تیغ چوبین را نتوان گفت که انقضای منتهی
 و بهر حال اگر کسی بخورد نتوان فرمود که الجواد قدس سره مصرع هر خون جا و هر نکته عقل دارد و آیانمی بینی که حضرت خلیفه
 ثانی با وجود آنکه از ضعیفه الزام خورد و تلافی از غفلت شان شان چیز نکاست بلکه این سکوت نتایج پیچیده بر نفس و
 کسر باطن شان گردید و اگر العیاذ الله کسی از شیعه بمقابلگی از سنیه سکوت نماید حضرت اهل سنت چه یاده گویند که
 نمیکند چه بزرگانها که اهل نیت آرزو در شتیه های که تا و تمیز رشید در تحفه خود بکار برده بر تصدیق انقیاد کافی
 و دانی و در حق علمای خود اگر چه هزاران مرتبه یاده گوئی نمایند جز میج و ستایش و تامل و توحیه هیچ بزرگان از
 فلا تغفل و چگونه محل علی التقیه معظم اجوبه امایه نباشد که جناب سائیکه هم در ماده ابن عمر دست بدان آن میزنند و اگر
 احیاناً در بعض مقامات بنا بر قدرت قائل مضمون چیز احتمال حل علی التقیه و بنی دوشسته باشد تا ویلات صحیح آخر در آن
 محال ممکن است نه محال قال السید الوحید از هم هم ماده اضطراب نمیکند چه ترندی جواز از انقضای اصل اسلام

کرده بود و او طاس غیره در او اثران زده استی قال الفصل الرشید در روایت ترمذی که در آن جواز تنوع شخص باول
اسلام مذکور است و در روایاتی که تحمیم آن منسوب بطرس و طاس است تعارضی اضطراری نیست باینکه آنچه در روایت ترمذی
واقع است عن ابن عباس قال انما استثنی اول الاسلام که قوله حتی اذا نزلت الایة الاعلی ازو جهیم و مالک است یا نه من قال
ابن عباس کل فرج سواها حرام استی و از این قول ابن عباس نظر بر اطلاق انما استثنی اول الاسلام جواز مطلق
آن بلا ضرورت داعیه الیهما است و تقسیم جواز بعد نزول کرمیه الاعلی ازو جهیم و مالک است یا نه من مرتفع شد مگر جواز ان
بوقت ضرورت مثل جواز کل میت در حالت منحصه یاقی مانند چنانکه روایات حدیده از ابن عباس مصرح جواز آن در حالت
ضرورت در طریق اهل سنت موجود و سابق ازین خود صاحب رساله در اوائل فائده را بعد جائیکه قول ترمذی از صاحب
نقل کرده روایت حکم ابن عباس بجواز آن در حالت ضرورت نقل کرده و نظر بر ضرورت داعیه در بعضی اوقات حکم
بجواز آن بوقت ضرورت بقدر ضرورت شده و بعد از افعان ان ضرورت مرفوع گشته پس مطابق روایت ترمذی شده که
بعد نزول الاعلی ازو جهیم ممنوع شده مطلقه بود آنچه در روایات دیگر حکم مرفوع آن در او طاس غیران واقع شده
سقیه بود پس در روایت ترمذی در روایات دیگر اضطراری و تقاضا میباشد لانه اول القدر مورد نسخ ارفع التعارض و
الاضطرار استی اقول اگر صاحب مذاقی بسامع انی مقال در حال و حجب و حال بترانه و لیلانه شعری
در لحظه لشکر آن بت عیار برآمد و بده نهان شد هر دم لباس دیگران یار برادر که سپید و جوان شد
مشرقم گردد و سر است و در احقاق که مذمب اهل سنت در باره نسخ متعنه بخائی صوفیه یا مذکره وجود مطلق متطور بطور مختلفه
و متنزل به تنزلات متنوعه است یا بهر سبب مشابهت است که بصورت متنوعه جسمیه و نوعیه تصور متعنه میگرد و حاصل در
خصوص نسخ مرفوع نموده اند اگر مذمب شان بر رنگی استقرایه گرفت بران کلام نموده میشود این تلونات بوقلمون اگر
را چه علاج فاضل رشید خود در صدر رساله افاده فرموده که اباحت مطلقه در صدر اسلام ثبوت نموده حال آنکه از او منقول
نموده یا نسخ فرموده اعتراض اباحت مطلقه فرموده اند و نکول از قول سابق نموده و شبهه انحراف علی ذلک و تخص این افاده
نمازه که غالباً از تصرفات رشیدیه بوده باشد است که اباحت مطلقه در هنگام نزول کرمیه الاعلی ازو جهیم و مالک است یا نه من
منسوخ گشت و اباحت مقیده یاقی مانند او طاس بکار بفرایند که تا انحدت ممتد متعنه بها از ازواج بود یا از ملک یمن
چنینا و تجرد اجواب این است فتاویج صواب مرقوم سازند باجماع انقدر تلون در بیان حکم شرعی نشان رخاوت نشان نمیزد
که گاهی انکار از اباحت مطلقه بفرایند و گاهی اقرار و چنانکه گفته راقع العالی دینی قرار میدهند و چنانکه نسخی شرعی هر حال عقده
دیگر تا حال انکلال نیافت که در اخبار کثیره منقیده نسخ متعنه لوم الخیر وارد گشته و از ان نسخ مطلق بود یا مقیده و همچنین در

غرووات دیگر پس این مجموع هم جامع نمیشود علاوه آنکه تریز روایت مذکور را از ابن عباس آورده و گفته کل فرج سواد با حرام نقل فرمود
 واحد از عقل نسخ مطلق من حيث الاطلاق و لکن مقتید از آن فیه بکده عقل قاطع خبر چنین کلام معینی نینماید معند بنا بر روایات
 سنیه ابن عباس در هنگام خلافت ثلثه با و از بلند شد اباحت شعله را در سیداد پس چگونه وقت نسخ اباحت مقتید او طاس
 باشد یا چنین المأول کالراجح بنحیة منین اللهم الا ان یقال نسخ او طاس مخفی علی ابن عباس نظر علی اوساط الناس
 لغزو باقتد من شر الوساوس الخناس قال السید الوحید و نیز تحریریم مؤید بعد او طاس شافی روایت ابو داود
 و احمد است که نبی از او حجة الوداع داشته اند و ان متاخر است از او طاس پس همان شش در کاسه قال الفاضل
 الرشید جواب روایات تحریم آن در حجة الوداع القاصر قوم شده با نیطریق که نبی در ان بنا بر تشهیر و تاکید نسخ
 است نه بطریق انشای آن فلا مضطرب بین روایة الترمذی و ابی داود و قول القاصر قوم شده که انجواب ناشی از
 عدم اطلاع بر احادیث مذیب خودشان است و الا در ان احادیث تعریج واقع شده با یاحت متعده در حجة الوداع
 فکیف یقتل کون المنی للتاکید و التشهیر علاوه آنکه طبعی نیز تضعیف انجواب پیر ختمه سبیل انصاف مسلوک داشته
 کما نقله عنه و مقام تعجب نیست که بنا بر عموم رشیدی جناب رسول خدا چندان اتهام در اظهار و اعلان تحریم متعده
 فرمود که در مجمع ناس بهنگام حجة الوداع و در موضع دیگر تشهیر نبی و تکریر تحریم کلمات ممرات نموده لکن کما شیء فیه نشد
 صحابه را شریک از ان متعنه نشدند و در هنگام خلافت بکر نیز همین قسم این تحریم بر بعضی صحابه مخفی ماند تا اینکه
 نبوت بانا احرم صواب را از او زبر احد مخفی نماند ان پنداشتی عجاب این خارقه را اگر سجد عمریه نماند بجا است
 قال السید الوحید و فخر الدین راو در تفسیر کثیر چنین نوشته اکثر الروایات ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 منی عن المتعنه و من لحوم الحرم الالهیة یوم خیر و اکثر الروایات ان اباح المتعنه فی حجة الوداع و فی یوم الفتح و بذان
 الیوم ان متاخر ان عن یوم خیر و ذلک دلیل علی فساد ما روایة نسخ المتعنه یوم خیر لان النسخ یمتنع تقدیره علی
 المفسر و انتهی و درین کلام تعصیص است بر تکذیب ترمذی و غیره صحاح خود و السید المحمّد لیس او معذوق بخیر یوم یوم
 بایدیم و امیری المومنین گردیده قال الفاضل الرشید سبحان الله خود صاحب ساله خیانت بین در نقل نموده
 و بان نقل سقیم شنیع بر اهل سنت فرموده بحجاب این عکس معهود چه عرض کرده آید تفصیل این اجمال آنکه انتساب این
 عبارت بطرف امام رازی بطور انشا خلاف نفس الامر است و بیان واقع آنکه امام سه حجت از طرف قائلین با یاحت
 متعده در تفسیر کثیر ذکر فرموده و بعد ذکر حجت ثانیه میفرماید قالوا و ما دلیل علی بطلان القول بالنسخ ان اکثر الروایات
 ان النبی منی عن المتعنه و من لحوم الحرم الالهیة یوم خیر و اکثر الروایات ان علیه اسلام اباح المتعنه فی آخر العبارة الخ

نقل صاحب الرساله پس در عبارت تنصيص است بر اينكه امام قول قائلين بابطال تنصيع نقل ميكند بلكه امام خود بنا بر مزيت
 اهتمام بعد از حج ثلثه مجوزين استعدا با تنصيص بر نقل كرده گفته فمذا حمله وجوه القائلين بوجاز الاستعدا و بعد از آن متوجه بطرف
 جواب و تنقيد آن شده پس قولي كه امام را در تنصيصات بر منقول بودن آن كرده باشد از انشاء بطرف است
 كردن و بران بنيا تشنيع نهادن مقام استعجاب است انهي اقول سبحان الله فاضل شيد خودش در ان مقام
 راه عصبيت مذاهب پيموده و پير سيل جرم و حتم هناد خيانت بسو ملازمان جناب سيد نموده و حاشا جنابه عن
 ذلك كيف حق تكليف برز باشد چاره فرموده حيث قال في القول الآتي طاهر صاحب رساله خود بطرف
 نيشاپوري و تفسير كبير در ان مقام مراجعت نكرده بر نقل ديگران اعتماد نموده الخ و الامر لك چه نخباب از بعض نخباب
 نقل چنين عبارت فرموده پس بنظر انصاف ملاحظه بايد فرموده كه هرگاه خود انصاف نموده حكم بطرف احتمال نقل
 از نا قائلين اخذ فرموده پس انجكم جزئى كه در ان مقام بخيانت نموده جفايت صريح و جفايت فضيح بوده باشد بقولون
 يا فواهم باليس في قلوبهم و انقيده نفيمه كه بقول خودش خيانت بين استادش ثبوت يرسد چه او روايت
 نعم العمديق نعم العمديق لا از كشف الغميه نقل رده حال آنكه صاحب كشف الغميه عبارت طويله اين جور را نقل فرمود
 و در عبارت اين روايت واقع شده پس بخواب اين عكس خود چه عرض كرده آيد مع ان الفرق بين التعليل كالفرق
 بين شتر قين و يراكه سناد كلام منقول فيما نحن فيه بسو فخر رازي شنا و قبا حتى ندر چه او هرگاه از جانب شنيده نگاه
 را نقل فرموده و صلا و مطلقا عرض بخواب آن نموده و انكارش فرموده پس حقيقت آنرا مسلم داشته و اسناد
 باليسله المناظر اليه ليس مستقيم ولا يوجب الايمان نظر الى ما فاده الرشيد مرار من ان علم التكميل مطلقا دليل على
 الرضا و التسليم ولا يخفى على من راجع الى تفسير الكبير انه مع تصديه لا الطال حج مجوزين لم يات بتخلي اصله على هذا
 الكلام و آنچه فاضل رشيد فرموده كه بعد از آن متوجه جواب آن شد و اگر مرادش از آن توجيه بخواب اين حج مجوزين
 است فهو مسلم غير محذور و الا فهو كذب و بهت بحت اللهم الا ان يكون المراد من التوضيح المقصود القبحي و لعله حصل له العلم
 بمباني القلوب و الاطلاع على انبوب بنوع من التوجهات الباطنيه و الكاشفات النفسانيه و هر چه كه درين كلام حق
 داشته باشد اينك تفسير كبير حاضر ملاحظه فرمايد و بخلاف نسبت حال خيانتيكه از استادش اين نشان واقع شده
 چه صاحب كشف الغميه در صدد رد و قبح در الكتاب نشده بلكه نفع عبايي را از اين جهت نقل نموده و اين بديهي
 و لكن المكابرة و اعضاء قال السيد الوحيه و برخی در صدد دفع اين ايات شده گفته اند كه خبر
 مبلح شده و بار منسوخ گردیده لكن نيشاپوري در تفسير خود انصاف نموده و تنصيع آن يرواخته و گفته قول بر قال

انه حصل التحليل مرارا و نسخ مرارا ضعيف لم يقل باحد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن الروايات انتهى قال
 الفصل الرشيد ان كلامهم مثل كلامه انما هو نقل كرهه مقام استغراب است چه نيشا پوري كبري نيشا پوري كلام را در استغراب
 اوله مجوزين منقول از انها نقل كرهه نه آنكه خود نشاي آن كلام منوده حيث قال والقائلون بابا حقه المستع قالوا الاستغراب بالاول
 يتناول الاستمتاع بالمرآة على سبيل التاييد وعلى سبيل التوقيف الى ان قال وما يدل على ثبوت المستع فما جازي الروايات
 ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهي عن المستع عن يوم الحمر الالمانية يوم خير واكثر الروايات انه صلوات الله عليه وآله وسلم
 المستع في حجة الوداع وفي يوم الفتح وذلك لان صحابه شكوا اليه يومئذ طول الغزوة فقال استمتعوا من هذه النساء وقول
 من قال انه حصل التحليل مرارا و نسخ مرارا ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن
 هذه الروايات ونهي عمر بن عبد الله على انه كان ثابتا في عهد الرسول وما كان ثابتا في عهده لم يكن نسخا ليقول عمر كما اشار اليه
 عمران بن حصين واجب بان المراد من قول عمر واما انهي عنهما انه قد ثبت عندي نسخهما في زمان الرسول صلعم
 وقد سلوا الى ذلك فكان اجماعا انتهى و چون تفسير نيشا پوري تهذيب تفسير كبير است اين عبارت تفسير كبير نيشا پوري
 نقل ميكنيم تا حال علم نقل صاحب رساله بخوبي واضح شود قال الامام بعد نقل الدليل الثاني من ادلة القائلين
 بابا حقه المستع قالوا وما يدل على البطلان القول بالنسخ ان اكثر الروايات ان النبي صلعم نهي عن المستع عن يوم
 الحمر الالمانية يوم خير واكثر الروايات انه صلوات الله عليه وآله وسلم في يوم الفتح و هذا ان اليونان متاخران عن يوم خير وذلك
 يدل على فساد رواي انه عليه السلام نسخ المستع يوم خير لان النسخ يمتنع تقديمه على المنسخ وقول من يقول انه حصل
 التحليل مرارا و نسخ مرارا قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروايات
 انتهى ولعله ان حجت ثالثة ايشان ذكر كرهه ولعله فرموده فمذهبه حمله جوه القائلين بخبر المستع حتى ظاهر اصحابه اليه
 خود بطرف نيشا پوري تفسير كبير در تحقيق مراجعت نكرده بر نقل ديگران اعتماد نموده در رساله خود بخبري نقل غير مطابق
 بالاصل پر در خت و چگونه از امام رازي و نيشا پوري كه مذهب تفسير كبير است تصور است كه در حق تحليل نسخ مستع مرآة ميگفتند
 كه موقوف ضعيف لم يقل به احد من المعبرين حال آنكه امام شافعي كه امام شان باشند قائل اين قول است صاحب
 معالم التنزيل ميفرمايد قال الربيع بن سليمان سمعت ابا شافعي يقول لا اعلم في الاسلام شيئا احل ثم حرم غير المستع

انما هو نقل كرهه مقام استغراب است چه نيشا پوري كبري نيشا پوري كلام را در استغراب
 اوله مجوزين منقول از انها نقل كرهه نه آنكه خود نشاي آن كلام منوده حيث قال والقائلون بابا حقه المستع قالوا الاستغراب بالاول
 يتناول الاستمتاع بالمرآة على سبيل التاييد وعلى سبيل التوقيف الى ان قال وما يدل على ثبوت المستع فما جازي الروايات
 ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم نهي عن المستع عن يوم الحمر الالمانية يوم خير واكثر الروايات انه صلوات الله عليه وآله وسلم
 المستع في حجة الوداع وفي يوم الفتح وذلك لان صحابه شكوا اليه يومئذ طول الغزوة فقال استمتعوا من هذه النساء وقول
 من قال انه حصل التحليل مرارا و نسخ مرارا ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن
 هذه الروايات ونهي عمر بن عبد الله على انه كان ثابتا في عهد الرسول وما كان ثابتا في عهده لم يكن نسخا ليقول عمر كما اشار اليه
 عمران بن حصين واجب بان المراد من قول عمر واما انهي عنهما انه قد ثبت عندي نسخهما في زمان الرسول صلعم
 وقد سلوا الى ذلك فكان اجماعا انتهى و چون تفسير نيشا پوري تهذيب تفسير كبير است اين عبارت تفسير كبير نيشا پوري
 نقل ميكنيم تا حال علم نقل صاحب رساله بخوبي واضح شود قال الامام بعد نقل الدليل الثاني من ادلة القائلين
 بابا حقه المستع قالوا وما يدل على البطلان القول بالنسخ ان اكثر الروايات ان النبي صلعم نهي عن المستع عن يوم
 الحمر الالمانية يوم خير واكثر الروايات انه صلوات الله عليه وآله وسلم في يوم الفتح و هذا ان اليونان متاخران عن يوم خير وذلك
 يدل على فساد رواي انه عليه السلام نسخ المستع يوم خير لان النسخ يمتنع تقديمه على المنسخ وقول من يقول انه حصل
 التحليل مرارا و نسخ مرارا قول ضعيف لم يقل به احد من المعبرين الا الذين ارادوا ازالة التناقض عن هذه الروايات
 انتهى ولعله ان حجت ثالثة ايشان ذكر كرهه ولعله فرموده فمذهبه حمله جوه القائلين بخبر المستع حتى ظاهر اصحابه اليه
 خود بطرف نيشا پوري تفسير كبير در تحقيق مراجعت نكرده بر نقل ديگران اعتماد نموده در رساله خود بخبري نقل غير مطابق
 بالاصل پر در خت و چگونه از امام رازي و نيشا پوري كه مذهب تفسير كبير است تصور است كه در حق تحليل نسخ مستع مرآة ميگفتند
 كه موقوف ضعيف لم يقل به احد من المعبرين حال آنكه امام شافعي كه امام شان باشند قائل اين قول است صاحب
 معالم التنزيل ميفرمايد قال الربيع بن سليمان سمعت ابا شافعي يقول لا اعلم في الاسلام شيئا احل ثم حرم غير المستع

و صاحب الباطل میفرماید قال الشافعی ما علمت شیئا خرم منین و هیچ مرتین الاستیعاب نهی اقول بلی
 اینکلام نیشاپوری هم مثل کلام رازی است که بجا هر جانب شیعیهان گفته لکن چون در این جواب غیر از تسلیم جاریه نیافت
 هر دو قبح آن نیز داشته ایم بنی که بعد از این آقا جاست از قبل شیعیه اکتفا بر همین قدر نموده که حسب این امر از کس قول
 عمر و انا نهی عنهما اند قد ثبت عندی نسخها فی زمن الرسول و قد سلموا ذلك فكان اجماعا نهی و فاضل شیعیه خود این
 عبارت را نقل کرده و شغلن نشده باینکه ازین کلام غیر از تسلیم هیچ دیگر مستفاد نمیشود یا اینکه با وجود تفهین القوم بحال
 فرموده و ایراد عبارت رازی در این قول بهیضت است لکن چون تکثیر سواد و تصنیع را در پیش نهاد خاطر میباشند بخوبی
 بلاطائل می پردازند و آنچه توهم فرموده که امام شافعی قائل بوقوع نسخ است مرا را خلاصه تصور تصنیف و تزییفه عن الکتاب
 و النیشاپوری و کيف يقولان بطل خلافت امامها پس مدفع است باینکه خودش قول با جاست مرتین تحریم مرتین
 از شافعی نقل نموده و پس الفرق بین بین المرئین المرئین تصنیف قریح تعلیل و تحریم را را استلیم تزییفه قول
 بالمرئین نباشد و بر تقدیریکه را در جمع مانوق الواحد باشد از کجا که این قول شافعی نیز از کتب اوست که هم ثابت و محقق است
 یا اینکه تلقیه شافعی در آن نزد ایشان لازم بوده باشد آیا نیست که صاحبیه در اکثر مسائل با مصحوب خود مخالفت می نمایند
 کس اگر از شافعی هم این هر دو مفسر که گویا صاحبیه متذکر مخالفت در زندقه عیب باشد و هر گاه که شغل فاضل فرزند
 انکار تحریم چیزی نموده سکر این قوم شافعی گفته اند کس اگر فرزندی و نیشاپوری هم که علم و تفهین از معنی الا قائل
 بوده اند خلافتش نموده باشند که ام مقام استبعاد و اعتدالها و سبیل استداد قال استید الوحید و ثانی انما
 روایات بر تقدیر صحت و حجیت متعارفه اخبار شریفه و اله بر عدم نسخ و تحریم عمر آنرا که از صحاح و غیره از کتب معتبره
 سنیان مبدعین ارقام آمده نمی تواند کرد زیرا که احادیث تحریم عمر مثل قوله انا اخرها و نهی عنهما و حدیث عبد الله بن
 عمر و عمران بن حصین و جابر بن عبد الله و القصار و ابن مسعود و سایر اخباریکه در فائده ثالثه از کتب معتبره سنیان
 منقول شده ارجح و اقوی و اصح است ازین اخبار بنا بر چند وجه اول آنکه روایات سابقه موافق کتاب الله است
 و این روایات مخالفت آن دوم آنکه روایات متقدمه موافق اصل است که نسخ باب حکم و اصلیت عدم نسخ باشد
 بخلاف این روایات و مطابق الاصل ارجح علی مخالفه سیم آنکه روایات عدم نسخ متفق علیه است و اینها مؤلفه
 فیه و اول متقدم است بر ثانی چه روایاتیکه از کتب شمار بر عدم نسخ و الاث و در حجیت است بر شمار تسلیم این روایات
 که برخلاف آن دلالت دارد بر خصم لازم نیست فان اقرار العقل علی انفسهم مقبول دون اقرارهم لانفسهم چه چاره آنکه
 در انشی که روایات نسخ متعارض و متناقض است بخلاف روایات سابقه سیم آنکه روایات تحریم عمر معارضه است

اجماع امامیه در اخبار متواتره المعنی که از ائمه دین خلفا عن سلف روایت نموده اند و اتفاق فریقین کافه انام ماموران
 بمسک ثقلین در کتب سفینه الشیوخ حدیث متفق علیه است تا رک فیکم ثقلین بان تسکیم بهما بن تفسیروا المعنی
 کتاب الله و عترتی اهل بی و کوله مثل اهل بیی مثل سفینه نوح بن که با نخی و بن خلفت عثمان غرق و آن حدیث شافعی
 و غیر آن و معلوم است که مقتضای اهل البیت البصریانی البیت شیعان بمنزله اب و مشوایان خود اعتراف و اعلم اند
 غیر خود چنانچه معلوم است که مذکور اب و حنفیه را حنفیه بهتر میدانند و مالک را مالکیه و ذهب شافعی و احمد را شافعیه و حنفیه
 شافعی و در انقیام اوصاف فرموده میگردد الحق انه قد اشتهر من اهل البیت کالباق و الصادق و غیر هما من الامه
 رضوان الله علیهم انکار القیاس کما اشتهر من حنفیه و شافعی و مالک القول بوجوب العمل به کما ذکره العسیری انتهى
 یا لکن انکار مذکور البیت نمودن در چنین ابواب مثل انکار مذکور اب و حنفیه و شافعی و غیره است و در باب آنچه اتباع آنها
 اسناد نموده اند و توضیح نمیشود که شیعیان را یک سفینه اهل بیت معصومین اند و سنیان متخلف از آن در کتاب موارم
 الکلیات که از مصنفات قدوة العلماء الاعلام مشتهر آثار شریعت حضرت سید الانام جناب والده ماجده امام عظمه است
 بر این ثابته و دلائل قاطعه معترض بیان آمده که احدی از متخلفین را مجال ارتباط نیست چون در انقیام مستطرد
 ذکر انیمه بیان آمده اند و از عبارات شریفه که طویل الذیل است نه پیر دخت ششم بلکه احتمال وضع و افتراء
 در اخبار منع مستغرق است بخلاف اخبار سابقه بحسب مجاری عادات معلوم است که مقتضای الناس علی دین
 ملوکهم قلوب اکثر الناس راغب و مائل میباشد بر رضای مجری حکام و سلاطین روزگار و بطرف جمع نمودن خارج
 و نیل به ناپایداری پس در وضع اخبار که با حق و حقیقت حکام باشد استبعادی نیست لاسیما نظر بانچه ابن ابی الحدید
 که فرقه بکریه برای صاحب خود حدیث گوشت میخورد و اخیلا لا تتخذت ایاکم خلیلا و در مقابل مواخات جناب سید المرسلین
 یا حضرت امیر المومنین وضع نموده و همچنین حدیث است که ابواب را که بر جناب امیر المومنین بود و منقلب ساخته بر
 ایو بر کرد و اینند و همچنین حدیث اتبونی بدوات و بیاض لاکتب لابی بکر کتابا لا یختلف علیه انسان ثم قال یا
 الله و المسلمون الا ابایک و نیز ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر اسکافی روایت نموده که معاویه قومی از صحابه و تازیان
 را معین کرده بود که اخبار قبیحه که متضمن طعن بر امیر المومنین علی بن ابیطالب باشد وضع نمایند و اخبار روایت نمود
 که کس از صحابه یا از جناب معاویه سالیانه می یافتند تا احادیث خاطر خواه او وضع نمایند و من شاء التفصیل فلیک
 بالاجماع انی صوارم الامهات لقطع شبهات ما یکثر الغی و اللات انتهى قال الفصل المشرید اخبار معارض
 زن روایات بر تقدیر محبت و محبت معارضه اخبار سابقه گفته پس گوئیم این روایات نزد ما صحیح و صالح محبت است

اگر مخالف را در صحت و محبت آن تردید باشد از آن علی در تحقیق بودن آن اول راه نمیدارد و هرگاه توفیق برین روایات
المستعارضة الظاهر بیان کردیم ما را حاجت بطرف ترجیح نماند چه حاجت بطرف ترجیح در صورت آنکه تعارض می قوت
ند و صورت عدم آن کما لا یخفی علی خدام فن الحدیث و نیز آنچه صاحب رساله وجوه ترجیح روایات مذکوره که در فائده ثانی
نقل کرده بر روایات مذکوره در این فائده ذکر فرموده است ما را حاجتی بطرف دفع آن وجوه نماند و معتمد بطریق
ترجیح اجمالا کلام بر آن سیکیم و سیکویم قوله اول آنکه روایات سابقه موافق کتاب الله گویند که جواب باینکه در مطابق
فوائد سابقه مرقوم شده معلوم گشته که روایات تحریف متعده موافق کتاب الله است و روایات واکه بر حاجت سلفه
مخالف کتاب الله قوله دوم آنکه الخ گویند حکم استصحاب و اصالت عدم نسخ تا وقت عدم ظهور دلیل نسخ مسلم است
بعد از آن ممنوع و هرگاه اول نسخ این بیان کردیم و تقدیر در جواب فایده عاشره بیان خواهیم کرد پس استصحاب و اصالت
عدم نسخ را نزد اصحاب خبرت سزا نماند قوله سوم آنکه الخ گویند حال روایات عدم نسخ در فائده ثالثه مشهود و حال
و بر تقدیر تسلیم گوئیم اگر فرض کنیم که روایات عدم نسخ متفق علیها است پس روایات حرمت متعده هم متفق علیها
و حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم عن المتعه و محوم الحکم الالیه که تنذیب و استبعاد مذکور است و ال بر ترجیح
و فریقین بوجود پس آنچه صاحب رساله در حق اهل سنت گفته در حق امامیه جاری میشود قوله چهارم آنکه الخ گویند سابقه
که روایات نسخ متعده هرگز متعارض و متناقض نیست و روایات واکه بر جواز ان دلاله بر عدم نسخ ندارد و اما آنها را
صالح معارضه روایات نسخ گفته آید فضلا عن اینکه عموما بها قرأهیم آنکه الخ گویند ترجیح جواب رسالت مسلم
المنسار و همین بودن حضرت عمر بر آنکه تحریف آن معارضه است باجماع اهل سنت چنانکه از علامه حلی در جواب فائده
خامسه نقل آن گذشته و نیز معارضه است باحدیث حضرت امیر المومنین که در تنذیب و استبعاد از کتب شیعه در
صحاح اهل سنت واقع است کما مر نقله غیر مره قوله بالاتفاق فریقین الخ گویند این قول از مسلمات اهل ایمان
بلکه از ضروریات دین سید الشریع جان استغنی از ذکر محبت و برهان است پس تعرض باد که ان از قبیل افضاح
و فضحات و اثبات باشد قوله و معلوم است الخ گویند ادعا اعرفت شیعه بمذاهب الله اطهار نسبت بسنیان نرود
اهل سنت مقام غایت استعجاب است چه ایشان خود را اعراف علوم حق الله اهل بیت میدانند و شیعه را عرت لعلی
میگویند که سبب جاهل غیر مومن بودن رواه بلکه تصرفات رکیک ایشان مخلوط باطل شده چنانکه نقل آن از
شرح کافی کلینی در سابق گذشته و سیاتی عن قریب و هر چند این بحث تفصیلا بلیغ میخورد و فقیر براه از آن در
کتاب منزه الراشدین بیان کرده و از آنجا که انکلام در مقام مستطرد اند و در مختار منقور است لهذا بر بعضی اشارات

تبعیه بر دو حکم اعرافیت اهل سنت لعلوم حقیه طبیعت اطهار اکتفایه و دوا و اهل سنت آخذ علم از علم
 اطهار اند و در کتاب تحفه اثنا عشریه در مواضع بدیده اثبات ان بادل قطبیه موجود در ان مقام رد و الاختصار باره از ان
 بزرگوار شود که شیخ اجل و استاد اکمل مقتدای ابریه صاحب التحفه الاثنا عشریه در خاتمه باب یازدهم میفرماید باز چون اهل
 کردیم و دیدیم که پیشوایان اهل سنت خواه در فروع فقه و خواه در اصول عقاید و خواه در سلوک طریقت بلکه در تفسیر حدیث نیز همواره
 اهل بیت اخذ نموده اند و بلکه اهل بیت مشهور و معروف و بزرگوار اهل بیت همیشه در حق شان ملاطقات و مباسطات نموده
 بلکه بشارات داده و نمینی در کتب امامیه با احترام و اکابر علمای ایشان ثابت است و صحیح اگر بدیده و دانسته حق پوشی کنند
 آنرا علایق نیست این مظهر علی در شیخ الحق منیع الکرامه اعتراض نموده است باینکه ابو حنیفه مالک از حضرت صادق اخذ
 علم نموده اند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعی و نیز ابو حنیفه از حضرت باقر و زید شیعیه نقل کرده اند و حالا
 امامیه در حق معتقدان خود که در غیبت امام چون جامع شروط اجتهاد باشند اعتقاد و وجوب اطاعت دارند پس مجمعه
 که معتقدان شیعیه شروط اجتهاد بهم رسانیده باشند و از ایشان اجازت اجتهاد و فتوی یافته باشند برب او چگونه است با اتباع
 نباشد ابو حنیفه را با اعتراض شیخ علی حضرت باقر و زید شیعیه و حضرت صادق ۱۲ اجازت فتوی داده اند پس جامع بودن
 او شروط اجتهاد در انحصار امام ثابت شد هر که او را واجب الاطاعت ندانند و شیعیه و شهاده معصوم بیکدیگر و آن کفر است
 خصمه و در وقت غیبت امام الهیه مذہب او او باخذ باشد از مذہب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن مسلم لکن انصاف
 باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت اگر روایات اهل سنت را در نیای اعتبار نکنند روایات امامیه خود را بیهوده
 ردی با ابو الحسن بن علی باشد و الی الی النجری قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله فلما نظر الیه الصادق قال
 کافی النظر الیک و انت حتی تسقه حیدر بعد ما اندرست و کنون مفرغاً لکل مله و غیائاً لکل هموم یک لیسک النجری
 از او و تفوا و شدیم الی واضح طریق او انجیر و انک من الله العون و اکثر فقیح حتی لیسک الی انیون یک طریق استمخر
 ما قال و هم نقله علی رؤس الامام و است الشمس طارده للظلام و یگوید بنده ضعیف که اگر کلام صاحب تحفه در عرض
 قبل جانیا بد گوئیم در کتب فقهیه ضعیف شل بدایه شرح و قایده و شهابها نظر باینکه تا معلوم شود که ایشان جایای گویند
 که نه بنیامان و عن علی و نیز در کتب فضائل ابی حنیفه ملاحظه باینکه تا بدیافت رسد که اکثر از امام زادگان
 سلسله استاده علمای امام اعظم و اهل در ایشان از شرف تلمذ از حضرت جلال الملم علامه مجتهد علی بن یوسف و شیخ
 انشاف و عقود الحان فی فقه النعمان حضرت محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت زید شیعیه و عبد الله بن
 بن علی بن ابطالب و عبد الله بن علی بن الحسین بن علی بن ابطالب حسن بن حسن بن علی بن ابطالب حسن بن علی بن الحسین

الله اطهار فسوب اندوزد ایشان فسیکه اتساع امر شده ایم میباشند معلوم خاص عام است و توحید تقیبه الله اطهار ایشان
 غیر منقول و مهند از هم تقیبه الله اطهار از صوفیه که معروض از دنیا و اهل آن میباشند اولی از احتمال تقیبه فخلت از قضا شیعه
 بعضی از آنها با خلفا عباسیه را بطریق کمالی داشتند نسبت باطله اقسام صوفیه بطریق الله اطهار بمرتبه واضح است که چون صاحب نوا
 الروافضی در طالع راجعه عشر از خند راجع انکار صوفیه را بطرف مائیه نسبت کرده قاضی نوزاد شد شوشتری در مصائب النوا
 رشیع بران نموده بلکه از صاحب جامع الاسرار حصر تصوف حقیقه و تشیع و حصر تشیع حقیقه و تصوف نقل کرده و معالفا
 پاره ازان بقیده ظلمی آید که گفته است نسبت انکار الصوفیه فخر و بعد از ان میفرماید علی ان کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار
 و شرح الفصوص المسمی بنحس النصوص لیحضر الکابر شیعه و کذا رساله اوصاف الاشران للمحقق الطوسی و بعضی المواضع من فصوله
 الکلامیه و کلام الامام العالم الربانی شیخ کمال الدین بن شمیم الجرجانی فی شرح کتاب نیج البلاغه و شرحه للمائیه الکلمه فی التصوفیه
 و کذا کلام استاد شیخه الکامل الصمدانی علیه بن سلیمان الجرجانی و کلام شهید الثانی فی رساله اسرار الصلوة و رساله تناسک
 الحج قدس الله سرهم بنیات عادل و بلکه مائیه الی اصحابنا سن انکار الصوفیه الا بر اربل قداد صاحب جامع الاسرار سن
 اصحابنا ان الصوفی حقیقه لایکون الا شیعیاً امامیاً و شیعه حقیقی لایکون الا صوفیاً و من هذا کلامه کیف یجانه انکار
 الصوفیه انتهی و اول نقل عبارت مصائب النواصب غلو قاضی نوزاد شد شوشتری در تصوف معلوم ناظر شیعه و ان ستم لازم فایز
 پس عمده است بیا تش آنکه از عبارت مصائب النواصب که فی حق نوزاد شد شوشتری نقل از صاحب جامع الاسرار ذکر کرده
 مفهومی میشود که صوفیه حقیقه نبی باشد مگر شیعه امامی شیعی حقیقه نبی باشد مگر صوفیه و الله صاحب رساله تمام همت مصروف بود بطرف
 و صوفیه عموم و تلغیر ایشان باشد انواع کفر و زندقه و با وجود آن فی حق نوزاد شد را در تصانیف خود با کمال تعظیم توقیر یاد کرده
 پس چون فی حق نوزاد شد کمال غلو در تصوف داشت چنانکه بجمله از عبارت مصائب النواصب که ذکر شد مفسداً از کتاب
 مجالس المؤمنین معلوم میشود و قاضی نوزاد شد حصر تشیع را در تصوف و حصر تصوف را در تشیع از صاحب جامع الاسرار نقل
 کرده پس یا والله صاحب رساله فی کفر و انیز تحقیق یا دیگر نموند و او اربع اشخاص که مصائب النواصب تمام برده و دخل در عداوت
 صوفیه کرده حکیم دیگر صوفیه بر او و اشخاص مذکورین جاری نمود و یا دیگر صوفیه را نیز باس خاطر شل فی حق نوزاد شد که معتقد
 دوست از مبالغه عجیبه و او امام غریبه که ناظرین و ائمن را حیرت می افزاید فحاشا شیعت و از اشخاص که تعصب الله صاحب رساله
 در رد صوفیه صافیه قابل تماشا است و دل شیعی اختیار نموده است که حرفی چند در این باب بنویسد لیکن بنابر لزوم طوالت در
 کلام و ستم ظریبی بود ان مقام خود را بشکفت از آن باز داشته لیکن بر تبنیه بر اشاره اشخاص کفار که می آید که کلام
 حق او لا کتب و الله صاحب رساله که در رد صوفیه است مطالبه نماید بر عده مجالس المؤمنین قاضی نوزاد شد معتقد صوفیه و او را از

احوال شیخ الکبریٰ محمد الدین بن العربی و شیخ ابن فاضل سمرقندی و دیگر مصنفیه و وجودیه ملاحظه نماید تا عجایب قدرت الهی در باب او
آنکه نزد اهل سنت و جماعت هزاران روایات از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کم الله وجهه و دیگر ائمه اطهار در کتب
ایشان که جمعا و فردا یکی بر آن مؤلف شده موجود است چنانکه لا نکاسه الا محمد بن اهل سنت کتابی در فقه حضرت امیر است
کتاب الطهارت گرفته تا آخر ابواب فقه جمع نموده است و تفسیر شایسته بر آن جمع روایات است که طبیعت در باب تفسیر
مرتب شده و دیگر تفسیر اهل سنت مثل تفسیر کبیر و در ثنوی و معالم التنزیل و کتب حدیث و فضائل طبیعت و صحابه از روایات
ائمه اطهار ملو است پس با انبیا گرشیده او عا عرفیت خود بیدار اهل بیت نسبت با اهل سنت نمایند بچویش سواد
سکوت چاره نباشد و با کمال بر عاقل غیر ازین تقریر واضح شده باشد که او عا مختلف اهل سنت از سفینه طبیعت کمتر از او عا
تختلف اهل اسلام از سفینه دین خاتم الرساله علیه الصلوٰه و السلام نیست قوله شایع منہاج در مقام انصاف فرموده که گوئیم شما
انکار قیاس و منع از ائمه اطهار در حق فقه شیعیه مسلم است زیرا که آنها در اکثر عا بودند و الفاظ احادیث ائمه را بسبب بی نظیر
در نقل تفسیر پیدا و ندکه قصور و عبارت بلوغ آنحضرت و حق شیعیه چنانکه صاحب شافعی شایع کافی گویید و شرح بیست اینچینگی بیاقول الامام
علیهم السلام کما لا اکل فیہ الا الله ثم فصحوا و کلامهم دون کلام الله و رسوله و فوق کلام الله و اراة یدون کلامهم و تسالون فی الکلام
یقع فی الکلام عدم السلاسه و نیز در شرح باب ابطال الرویه یفرماید و لما كانت هذه الاحادیث من تقریرات الرواة فان طبیعت
فی عبارات متافون الرواة لانهم کالو فی الاکثر عا من و لوان الله علیهم و الا شائهم علیهم السلام اعلی و جل من ان تكون
عباراتهم قاهرة فانهم علیهم السلام فی اعلی مراتب الکیال فی عرشها لا یجوز و لا قوه الا بالله انتهى و هرگاه این شخص سبب
بیعی مطلب عبارات الله را نمی فهمیدند و آنرا بطریق تفسیر نمیدانست پس ترتیب قیاس صحیح شرعی را ایشان امکان نیست لهذا
حق تقسیم شخص منع از قیاس وارد شده اما در حق مثل اینچنین پس انکار ائمه اطهار از قیاس منع از ان ممنوع زیرا که
در کتب حنفیه و رسائل فضائل اهل بیت اجازت حضرت امام جعفر صادق ابو حنیفه را قیاس صحیح است و مطابق تشریح
صاحب سالک که در همین مقام فرموده حنفیه علم اند بذهب ابو حنیفه و همچنین بروایا که در کتب ایشان مروی است پس
قول شایع منہاج شافعی برخلاف روایاتیکه در کتب حنفیه موجود است بر ایشان حجت نباشد قوله بکمال انکار بذهب
طبیعت نمودن دین ابواب الحکیم از جواب فوائد سابقه مجلا و از جواب فائده عاشره مفصل معلوم از باب بصیرت ایشان
که بذهب مشهور طبیعت اطهار در باب متعزز است و انکار بذهب اهل بیت در باب حرمت آن نمودن مثل انکار بذهب
حنفیه و شافعی و غیر جمادیر چیز نیست که اجماع نشان بگو آنها استناد نموده اند قوله و خرج منہجی الم کتیم لیدر کتب
شدن تحفه اشاعره یطنون نشود که احدی از عا کما انصاف در کتب سفینه اهل بیت و مختلف از ان عا کما

بتکلف گنجائیم انتی و یگوید عده صغیف که مصنفین اهل سنت را باید که این احسان قاضی را در حق خود فراموش سازند
 و بکافات آن سخت رسا و بخش گوئی قاضی مذکور را در حق علماء خود بنسبیا شمارند چه زیاده برین احسان تصور نیست
 که مثل منصور و انقی را بتکلف در خود گنجائند و مثل عمر بن العزیز را ببل سنت از زانی داشتند و حال مامون را بشدید
 و کر محبوس کردن و بشهادت رسانیدن او حضرت امام سجاد علیه السلام را مینویسد که مامون باین اعمال و خواست مال که
 بواسطه حب جاد از سر زد و عقیده شیعه را نسخ بود اے آخر الباریه اللهی مرقله فی بیان تشیعہ در حال مامون میگوید
 که اکثر علمای شیعه انشیخ ابن بابویه شیخ مفید بر آنند که مامون حضرت امام رضا را زهر داد و انتی مامون را نقله و چون
 محمله از حال این ملک شیعه معلوم شد پس از عقلا یسیرم که ای هیچ کی را در خلف انقسم شیعه از سفینه اهل بیت ریخته اند و
 پیش میمان را علی الاطلاق را یک سفینه اهل بیت گفتن لب از صواب و با وجود ادخال انیمه متعلیه در شیعه اهل سنت را
 با وجود نسبتی و تثبیت حلی ایشان با اهل بیت از شیعه حقه که شیعه او باشند خارج گفتن مقام استجاب او الالباب
 قوله ششم آنکه شمال وضع واقعه الخ اگر چه در رد این توهم دور از کار و جرحه بسیار بخاطر رسیده لیکن چون الحال غایت
 اختصار بنظر افتاده لهذا آئینه اطرح واده بر میگویم مختصر گفتا کرده و آن نیست که حدیث شیعه از حضرت امیر المومنین
 و قائم الخرج الحجلین تهنیه و استبصار از کتب شیعه در صحیحین غیر ما از کتب اهل سنت بر دایت اولاد و مجاد و جناب و
 تاب و دیگر رواة ثقة میر تبهرت مروی است و تاب و طاق و حج مومن نیست که صاحب رساله ایچ حرقه شیعه و کلمات
 قطیعه در حق رواة اخبار شیخ گفته در حق این بزرگواران و جاشا بنابهم عن ذلک بزرگان آرد پس خیر انم که چگونگی جناب
 و لسان او بر تحریر آن جرئت نموده قوله لا یتما نظر بر اینکه ابن ابی الحدید نوشته انم گوئیم اختلاف ابن ابی الحدید که بغایت
 و در بیان اهل سنت و اهل اعتزال غایت خلاصه اتبع چنانکه نقل آن در رد و جرح ششم از فایده ثماله از شرح عقاید علامه القسری
 گذشته با آنکه ابن ابی الحدید ششم شیخ هم بود علی صرح به صاحب القسری قول معتزله مذکور را بنابر اثبات قبح بر
 حدیث فضل حضرت صدیق اکبر و بزرگ اهل سنت ذکر کردن از عجاب باشد قوله و نیز ابن ابی الحدید الخ گوئیم جواب
 اینکلام نیز مثل جواب کلام اول او است و عهدا گوئیم که این قول بر تقدیر تسلیم دلیل بر ما است دلیل بر آنرا که میگوئیم
 اگر احادیث حرمت متعطل اخبار و الیه بر ما جرح امیر المومنین علی بن ابیطالب مبرور پس چنانکه ان اخبار از بنیه شیطان
 کیاب قابل استهزا اولی الالباب است همچنان احادیث حرمت متعطل غیر معتزله با و ساقط الاعتبار نزد نقاد احادیث
 جناب رسالت است ای بود و لیس فلس و نیز گوئیم چون احادیث حرمت متعطل در کتب صحیح شیعه مثل تهنیه و استبصار و جرح
 است پس آنرا در رنگ احادیث موضوعه قرار دادن طعن بر صحیح خود کردن است قوله سن شاء التفصیل فعلیه بالرجوع الی

۱۹۸
 این مباحثه قطعاً به ما یاری کند و الا لات اقول من شار التفسیر الجواب و قضا الوط عن الاستیجاب علیہ علیاً بعد تنبیه
 بالبیان الواضح الذی لا یرتاب العاقل فیہ اقول هرگاه در مقدمه بوجه ثانیه را فیه بین گفته که اخبار را له علی عدم نسخ
 بوجه صحت فائز و آنچه واضح از اخبار مقتضایه و الا علی نسخ است پس با وجود این امر بین اخبار مضطر به دلیل تحقیق
 خود انکاشتن بکار و بیش نیست و عند تحقیق چنین تشبیه و تشکک از باب تحقیق مراحل بعید و بالاعراض تحقیق فکر
 فی اندیشه الرجال لا یلیق بهم و نیست که آن اخبار مضطر به مضامین مسلوب التوفیق است و از اکابر سنی جمیع و توفیق
 آن با وصف سعی بسیار و در هر چه پیش می آید نگشته نما ظنک با فضل الرشید و تخمیناً لا یجوز خال عن تحصیل و انما هو
 کما فی بعض سید علی المار و هرگاه توفیق در آن ممکن نباشد فلا بد من التبرع و اخذ الراجح و ترک المرجوح و لکن الحمد که بوجه
 تراجم اخبار را علی البقاء محل سابقاً بهین گردیده و آنچه فصل مورد بزرگم خود بران کلامی نموده مرفوع گشت فتم الله
 حالاً خدایان بیان را معطوف بسایم بسبب نقص کلام رشید اکبر عار یا چه جواب و بوجه خمس که جناب سید در مقام
 ذکر فرموده افاده نموده اند پس بگویم جواب و بجا اول آن مرفوع است باینکه علت منع ذکر کلامی است مستقیم ثابت و
 لا سیما باینکه قرأتی اصل نسخ و انکار کلامی است و اما موافقت روایات تحریم بکتاب و مخالفت اخبار اربعه با
 آن و نحو باینکه دلیل است فلا یقبل عنده من یقبل و جواب و بجه ثانیه مردود است باینکه سابق ازین در انکار حجیت استصحاب
 شبیه فیه از باب فرموده است و باینکه بسیار زده بودند از آنکه که الحال فیلیتم جمیعش تا وقت عدم ظهور ناخ پرده خند و ظهور
 ناخ شبیه شبیه که در حدیث صحیح باشد ممنوع و آنچه سابقاً بهین خوش از جمله اوله ناخ و افاده اندر حال السین لا یعنی من جوع
 و آنچه لاحقاً افاده خواهد فرمود حالش نیز گوازش خواهد یافت و جواب و بجه سومی مردود است باینکه افادات رشیدی که
 در ذیل افاده خواهد از زبان فاضله شایسته شمس شرح گشته چو این نیز در کنارش گذشته شده و آنچه اکنون بعد تسلیم
 ارشاد شده چو این آنکه حدیث تحریم شمس و بوم هر ای که از تنبیه و استیصار بقول فرموده اند و ادعا باینکه بودن
 آن نموده اند پس حکم است چه این روایت محمول بر تقیه است و اکثر اخبار در کتب امیه باینکه باینکه باینکه باینکه و نیز
 شان آن اخبار در حقیقت از اخبار طایفه است که در کتب ایشان ماور گشته و معلوم است که اقراریکه از عظام اقبیه
 همان اقرار اختیار کرد اگر چه واجب است و این را اختیار از اذکان بمقام مقام التقیه و قد شبعنا الکلام فیه فیما سبق
 فتدبر و جواب و بجه چهارمی در تعارض روایات سابقه معارض بیان آمده چون فاضل رشید بر سابق محل
 نموده از جانب مانع چنین باشد و جواب و بجه پنجمی آنکه ادعا بجماع اهل سنت با وجود شیوع خلاف ابن عباس
 در این مسعود و باینکه سید اندر دیگر اخبار صحابه و با وصف مخالفت اکثر تابعین حتی این بجه ششمی آنکه باینکه خود مالک

نیز علی روایات انجمنیه عن شیلی مستبعد است مع ما عرفت من التقوض علی اجماع ائمه و لیس من الاجماع فی شیء و
 ائمه انعقاد جماع در عصر ثانی بعد تحقق خلاف در عصر اول عمل خلاف و نظر است و قضا ما یستفاد من کلام اطهار علی
 اتفاق الفقهاء الاربعه علی التحکم ولو علی احد الروایات عن احد ائمه و این از این اجماع اهل ائمه تا سجد استقامت علی یوم الاربعه
 الاربعه بل المتأخرین ائمه علم من متأخر خالف تقدم حتی لم یحب و صاحبیه اما قول الرشید گوئیم این قول از
 سلمت اهل ایمان بلکه از ضروریات دین سید الشیخ جلالین جویش گفته اند اگر وجوب اتباع طبیعت را که
 احد التعلیلین اند از ضروریات دین اسلام می انگارند پس در حق عائشه طاغیه و عوییه طاغیه و صریدین شان چه
 میفرمایند اگر ایشان را اتباع طبیعت میدادند نهایت مستبعد است که با وجود محاربه اتباع باقی باشند این خود کلمه از خود
 بی بی تمیز نیست و اگر از تبعیین می انگارند پس چرا از دین اسلام خارج نمی شمارند و همین کلام بلکه زیاده از آن در حق
 زید یطیید که زعم برخی از اهل سنت امام حق بوده چار است اگر چه جناب ساجی در بعضی مولفات خود بنا بر بعضی مصالح
 ساخته که بقرایین عذریه حالیه و قالیه معلوم گردیده اظهار بر اوست از آن شقی ناپاک میفرمایند و از نیت رشادت و طوبی
 بی سعادت و اور المقلب بنمایند لکن چرا صاف نمیفرمایند که آن ملعون را مسلمان میدانند یا نه و کسانی که او را از
 مسنون می پذیرند بلکه غلیقه هم می شمارند زو جناب ساجی مسلمان هستند یا نه میخواند و تجربه و هرگاه بی تقیه و آ
 این استفتا ایشان را خواهد شد تصرفات آنرا گزارش خواهیم نمود اما قول الرشید گوئیم او کما عرفت شیعه نبند
 ائمه اطهار را هم پس بگوئیم که این فیهر هیاه و دلاوریها تا سجد استقامت در باره اهل البیات این دو سخن بلا دلیل آنچه در کتاب طب
 صوارم الالهیات و رساله تصمصام قاطع و رساله مولفه و فتوح و استفتای فضل سعادت سبین و محرر شسته کافی و در
 است و آنچه اشاره بکلام شایع کافی نموده غیر شایع که ماضی و بیا و غرة الراشدین امر که دال بر شیه و شایع باشد غیر
 تذکره فلا یقین نشان در مقام بیان طر رشاده ماثر بنقص ابحاث موده بکلام احکام سعادت نموده میشود اما ما قال
 الرشید اول آنکه الخ لیکل بد فوج است باین که مخفی نیست که جناب امیر المومنین باب مدینه علم و نفس رسول
 بوده و کافه صحابه خوشه چمن خرمین علم و ارشاد و جناب جمیع فرق شرف امتاب خود را با حضرت مایه افتخار می پذیرند
 و خود خلیفه ثانی با حضرت رجوع مینمود و بارشاد و جناب از جهالک جهالت نجات میافت و بکلام صدق نظام
 الاولی علی لهامک عمر متفوه میگشت و همواره با طلیت و جناب معترف و از بجا ارشادات آنکس که جناب معترف
 میبود پس تا پیو دیگران چه رسد لکن نمیخونی باعث بر حقیقت جمیع منتجبین نمیشود و الا لازم آید که یکی فرق متخالفه
 و لهذا بهب متخالفه الما شارب باوصف کثرت اختلاف با هم دیگر از معتزله و اشاعره و ماتریدیه و مدینه و طاهریه و

در کلاسیکه تلمیذ شید را و نقل فرموده حکایت تلمیذ از ائمه ماذکر نموده سلم است اما لا بد بیه نقیض کلمه الا شاعره للمتنزه لیس
 و مالک لا یحقیقه و ما ضایه اما ادعا که طاعت با طاعت نبی است طاهرین باین جامع بعدین پس برین است و حکم بحجت و
 کرم تر است که ادعا حصول اجازه و از قبل البیت مجادیه پیشوایان خود فرموده و هر ما یضخک علیه اشکلی کاش اجازه مذکر
 را از کتابی معتبر از کتب اسیه نقل میکرد و خوشش مقرون بلیل میبود و طرف از ان نیست که تمت اعتراف بمذنی جناب علام
 نیز فرموده اند حال آنکه در عبارت پنج الحق و منهاج الکرامه آخر از ان پید نیست قال فی منهاج الکرامه اما الفقه فالفقه اعظم
 یرجون الیه اما الامیه فظاهر لانهم اخذوا علمهم منه و من اولاده و اما غیرهم فلک اما اصحاب الحقیقه کانی یوسف و محمد و غیره
 اخذوا عن الحقیقه و انشأ فی قر علی محمد بن حسن شیبانی و علی مالک فرجع فقه الیه و اما احمد بن حنبل فقر علی اشک
 فجع فقه الیه و فقه اشافعی راجع الی الحقیقه و هو قر علی الصادق و الصادق قر علی الیاف و الیاف قر علی زین العابدین
 و هو علی اسیه و ابوه علی علی و اما مالک فقر علی ربیعۃ الکر او قر ربیعۃ علی عکرمه و هو علی عید القدر بن عباس و هو تلمیذ علی انتی
 لمحض و نخس ذلک مانی تخرج الحق و در نظام عینی و اکثر از ذکر اجازه و با طاعت و لشارت پید نیست فهو فیه بلازم
 اما روایتیکه از ابو الحسن آورده اخذش را ذکر نداشتیم که ام کتاب است از کتب اسیه اگر مینوشت حقیقت حال
 سیکشت و الا یحتمل نقل بسری از محل اعتبار سابقا بلکه ابو البختری که راوی روایت مذکوره است از قضایه و
 رواة اهل سنت است پس قول او از وجه قبول باطل باشد و قد نقل نقاد الرجال علی تلمذیه و تفصیل فی الحقیقه
 فی ترجمته اند روی عن ابی عبد الله و کان کذا با قاضیا عایسا ان له احادیث عن جعفر بن محمد کلها لا یوثق بها
 و له احادیث مع الرشید فی الکذب و فی حبش بن هب ابو البختری و عن ابی عبد الله و کان کذا با و له احادیث
 مع الرشید فی الکذب و فی حبش بن هب بن هب ابو البختری ضعیف و هو عاکم المذهب و فی کتب قال ابو محمد الفصل
 شاذان کان ابو البختری سن الکذب بالبریه و روایا بنده عن عباس بن طلال قال سمعت رجلا یخبر ان ابی البختری
 کان یحدث ان النار تسام فی فرشته سبع مرات قال فقال له ابو الحسن الرضا قال الله عز وجل علیهم ما لا یملکون ان یضربوا
 لا یعصون امراهم و یفعلون ما یأمرون و قال عباس الیهم ذکر رجل لایحسب ان ابی البختری و حدیثه عن جعفر و کان
 یکنیه فقال له ابو الحسن الکذب علی الله و ملائکته و ملائکته انتی و قال ابن داود و فرق کان قاضی القضاة یغادر حسن
 الکذاب عامی قضیه له و ان الرشید و کذب و ضعیف ابو البختری بمرتبه ظاهر و مشهور است که اهل سنت نیز آن سحرش اند
 قال الحافظ شمس الدین محمد بن الذهبی فی کتاب المذنبین فی الضعفاء و هب بن ابو البختری القاضی من شام بن عمر و کتب
 احمد و غیره و قال محمد بن طاهر المصنف فی موضوعات روایا ان ابی البختری من علم الرشید و هو قاضی من شام و ان ذلک لیس

۴۱
 در بیان حدیث
 در بیان حدیث

۴۲
 در بیان حدیث
 در بیان حدیث

[illegible]

بالنسبة الى بعض اخر منهم و این اختلاف بتجسس و تحقیق توضیح میشود تا اینکه در یکی از کتب فقهیه خفیه دیدیم که بعضی علما نشان
 و نکاح مرد و شافعی با زن حنفیه و بالعکس کلامی نموده از حیثیت عدم کفایت و صحیح مندرج فی خزائن الروایات بلکه انما الکلام
 عن مذہب مذہب آخر نماذکر فی جواز الفتوی حنفی نقل از مذہب شافعی قال فخر الدین محمد اگر این مرد حنفی است ساقط القول
 و الشهادة شود از همه فاسقان بدتر گردد و اگر اهل علم بود متبوع و ضال گردد و جب باشد زجر و منع و قی حرمه اگر حنفی
 الفقهیه قال اثبات علی مذہب اربعه خفیه و ادله و نذره انما اقرب الی الالفه و اقرب ما اجاب الله الامام ابو الحسن
 الماتر مد عن مذہب المسلمه ان العز لما ليس المراد ان لا تتصور حتى تترك المذہب الا رد و يرجع الی المذہب السدید مقتی
 پس تلمذ کنایه را دلیل بر اتحاد مسلک تلمیذ و استاد و حقیقت نشان قرار نمیتوان داد و انخواه اسما در دفع کلام فی فصل عن
 که تلمیذ شیش نقل فرموده کافی و دانی است آدمیم بر نقل نجیه آن رشید افاده فرموده پس یگویم آنچه گفته که اگر کتب فقهیه
 جایجا واقع شده که نه بینا ماثور عن علی پس مرفوع است اولاً باینکه جمیع فرق اسلامی را ملل مخالفه در کتب فقهیه
 سیکونید نه بینا ماثور عن ایس حال آنکه در حقیقت بهره از اتباع سنت نبویه اصولاً و فروعاً با اتفاق ما و شما دارند و سالی
 جاده متابعت رسول الثقلین نیستند و اعرف و اعلم بطریقه مرضیه و شریعت حنفیه آنحضرت نبیا شدند پس هرگاه
 مجرد انتساب شان بسو جناب رسالت با در باب نجات شان کافی نباشد و مانع مناجیح صدق و صواب و درین باب
 نه باشد پس محض انتساب شما بسو جناب و لا یتحاب چگونه درین باب کافی و دانی تواند بود و ثانیاً چنانچه شما در
 مقامات سیریل مذرت مذہب خود را منسوب بجناب امیر المومنین منیا ید بختین و در مواضع متکثره مذہبنا ماثور عن عمر
 عن زفر و عن بکر و خالد که اعاد آنحضرت و متکلمین از طریق مرضیه آنجناب بوده اند در کتب فقهیه خود منسوبید بلکه
 مسائل منسوبه بسو آنجناب نسبت بسائل سند ماثوره از مخالفین آنجناب در کتابها شما نسبت اسامی و آلات و مسائل
 آلات دارد بلکه در اکثر مواضع مثل مسئله بیع اجماع اولاد و مسح رجبین و حرمت مسح علی الخفین ایس غیر ذلک
 مالا یحصى کثرت مذہب آنحضرت را بیان میارید و برابر بر یکس اعتقاد بان نداری و در و انکار بر مذہب آنحضرت منیا ید
 اتباع احدی عبارت از رد و تکیه بر قول او باشد یا بمعنی ائمته اتباع آنجناب پس شما حاصل آیین منی که روایت از علی
 و خصوص بیع اجماع اولاد که مخاطب الی جناب امیر المومنین گفته است که یک فی الجماعه حجت الی من یطاع و حک
 بطیب خاطر قبول منیا ید و بیع رضا صفا بان سیفرایند و مثل علامه و له سینا که از کلام کتوفیه و مقبولین آن نموده
 است بنا بر تصریح ملا حاکم و تفحات از اکل لحم از انب آنجناب شسته و استناد و در آن ماده بقول جناب امام بحق ناطق
 حضرت جعفر صادق نموده گفته است که چون آنحضرت گوشت خرگوش را حرام دانست من از آن نمخورم و با وجود این شما همگی خود را

ولوع دارید و شایع منہاج تصریح نموده باینکه حرمت قیاس از مذہب جناب امام محمد باقر و امام جعفر صادق و چنانچه مستحکم
 ابحاث آن در مذہب امام عظیم باقی است باینکه با اینهمه مثل برکات هم اعتقاد بنسب اہل بیت نمی نمایند و اقوال آنحضرت را برابر
 اقوال صلاح و مذاق اہل مذہب خود هم نمیشمارید و حیثیات اگر ہمین شکاک را اتباع و تقلید قرار داده اند پس نسبت
 بر این اتباع و تقلید نیست انجاء رجال الجاحظ فخر در ان مقام رسیده و اگر جمیع مسائل اصولیہ و فروعیہ را کہ در ان اہت
 الہیبت پیورده اند و مخاطب داریم بوسیلم کلام بطول می انجامد و اگر جمیع موضوعات مختلفہ فیذاکت کتاب شامنا ہم میدانیم کہ این
 کتاب کتابی دیگر میشود بلکه برابر این کتاب چندین کتابها درست میشود لکن من لایکیفہ لیسیر لایکیفہ الکثیر لہذا
 علی کشف ازین مرحلہ واجب و لازم نمود اما آنچه از عقود حمان نقل نموده پس مردود است باینکہ ناقص از اہل
 است پس مطالب تصحیح نقل باشند و لا یعتمد علی قولہ سن و ہذا بنیۃ و شاید و الاضا اگر ابو حنیفہ تلمذی بخدایت جناب
 امام محمد باقر رسید شست چراور وقتیکہ بیل از دست جناب صادق فائز شدہ آنحضرت اظهار تعارف باو نمیزمود و چرا کہ
 لعلہ الذی یقیم الدین برتریہ بر زبان می آورد و چگونہ نام او را بر سبیل استفادہ نقل میفرمود مگر اینکه گفته شود کہ او بواسطہ
 علم آنحضرت در شستہ و ہون غیر ظاہر من العبارۃ و الیقہ عبد اللہ بن الحسن الشہید اگر همان امام زادہ ہستند کہ در معرکہ کربلا
 بساعات شہادت فائز شدہ اند کس ابو حنیفہ در ان زمان کجا بود و اگر دیگری ہستند بتفصیل بیانش نماید تا حقیقت حال
 بوضوح انجا مدو ہر گاہ تلمذ امام اصل باعث نجات نمیشود مالم یکن التلمذ متقنیا آثار ذلک الامام پس تا تلمذ
 امام زادگان چہ رسیدن آن احکامہ لم یثبت بعد و دون اثباتہ خطہ القتا و و آنچه فرمودہ اگر بہ نسبت صاحب رسالہ احد
 از علمای امامیہ الخ جویش آنکہ استیکہ تلمذ ابو حنیفہ بلا واسطہ از جناب امام محمد باقر ثابت نیست دلیل علیہ الروایۃ است
 المذکورۃ القادور صورت تعلیم از تلمذ بواسطہ و بلا واسطہ سیکہ ہم کہ در سلسلہ شریفہ اجادات اکثر مجتہدین فحول فرقیہ حقہ
 و ہنرم جناب اسید مدظلہ العالی حضرت امام شاعشر حضرت صاحب العصر جناب ولایتآب امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب دخل اند و ہم سلسلہ نسب جناب سید و دیگر سادات علما کہ ہم نسب اند تا بامامہ تسعہ منتسقہ و اصل
 و ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و انتدو افضل العظیم و ہر گاہ حال این ہر دو سلسلہ الذہب اکبر و جاح و حسان
 انجناب چنین باشد پس باجناب سینہ و کہ مخاطب الی الفضل الخطابی مثل این شخوشتہ اولیابی نجاشی و ہاشمی
 او را جمعتنا یا رخا الجاح و ہاشمی یکہ بر محبت ابو حنیفہ نسبت باہل بیت از فتوای او بوجوب نعمت زید بن علی بن الحسن
 علیہم السلام آورده مجروح است اولاً باینکہ کلام در اتباع امام شاعشر است کہ احد الثقلین میباشد و از محتبش بازید
 بن علی بر تقدیر تسلیم فرض صحت ان سبیل فرض الحال کاری نمیشاید زیرا کہ زید امام معترض الطوائف نبوده اند اگر

امام زاده باشند آخر از امام تا امام زاده فرق است نهایت الامر اینکه سیلان سبک و بدیت ثابت نشود و لایحه یه نفی و اخبار
 کشف از بخشی که فاضل رشید نقل نموده کاشف امور غریبه عدیده است یکی نفی فرمودن امام عظیم که سراسر نفی نصرت
 زید سید و موافق لایحه که این نفی را دلیل صحت تلمذش از بزرگترین جنین نفی از این عمر و دیگران نیز اثر فلا تم تصدیق
 دوم آنکه ثبوت زیدیت امام عظیم از آن استغفار میشود و قدر کان مرسیا پس اگر همین مراد دلیل بر تلمذ و رشد او باشد زید بطریق
 اولی تلمذ بقبولین باشند که اکثری از آنها همراه زید شهید شدند این بیچاره که فقط بزبان آنها محبت میکرد پس سوم
 آنکه قول کسان نعمانی یا یقین کنند مکان اینک فروغی از صدق ندارد چه اگر او در اینکلام صادق بود چه اسرار در حق
 میشود و اجمار و اعلان بآن نمیفرمود و شریک در محاربه و مجاهده نمیکردید بلی چون نعمان هم وزن نعمان است و او روز
 احد فرار علی بن طویل فرموده و حیای بیست تا نعمان سجده لاجرم از شدت حیا یا خود را در خاک خفتا حیدان بیچاره
 چه کند که مردیدان نبوده چهارم آنکه در حق رشید نقل فرمودن بزرگواران بنیاد زید را که بنابر مهور شان
 خود کمتر از خلفا کشته نبوده و علی الترتیل الا اقل از حضرت موسی که الهیه کمتر نبوده باشد و او چه حضرت پیر و تنگست پس یکم
 دیگر لغوص بر دقتن و همین بیچاره را فقط کس نیست و متغایر که شستن و کاتبه یقین لغوص است نه ارباب لغوص
 و محاب لغوص و آنچه فرموده اند که محبت شافعی و شافعی و بنیاد و بنیاد که برام تمام شیع بود ظاهر و شیع بود و علی
 واقع شده یا اینکه چنین نویسد که محبت شافعی بمرتبه بود که برام تمام شستن بود زیرا که بنیاد شیعان از محبت اهل بیت
 و تثبیت بنیاد ایشان بفراسخ دور افتاده اند و حق نیست که حق بزبان خاندان نیست نگاری اختیار جاز شده و همین
 حیث لا شیع اعتراف بیزید محبت شیع بائیم یون تسک شان بحبل اتباع انحصار نموده اند و بعد از علی و اهل حال اهل
 و چه ضیل راقیاس بر شافعی و الوضیفه باید فرمود و او را تسک این هر چهار بار بنیاد ائمه اطهار از عاقل و سلیقه و حجاج
 نیست و حال حال تسک احمد و مالک که بتعصب بریزد و هم صاحب تحفه فرموده ناشی از تعصب و تعسف است و لا غیر
 بعد از نصف عبارت پنج سخن که نقل نموده اصلا برطلویشن لالت اند و کما بیناه من قبل اعتراف این وزیر بهمان
 بران شافعی از عدم فهم مرام است زیرا که رجوع جمیع اهل ملل مخالفه سبک بنیاد امام دلیل حقیقت عین رجوع نیستند فلا
 میسر ایراده بکلام علامه طایب شاه و آنچه جناب قاضی در حقائق الحق فرموده حق و صواب است و فاضل رشید بکار
 آنجناب و انر سید و بایش آنکه غرض آنجناب نیست که درسا المیکه تلمذ از آنرا از دست خود نموده و او قضا و قاضی
 در آن پیچیده باشند البته در خصوص آن مسائل متشکک یا خواسته بودند و درسا المیکه از دیگران اخذ نموده و در مسائل است و او
 استاد خود پیچیده و بهر کس فاسد و هم کاسه خود خترع نموده و بر امارات فاسد و مثل قیاس و احسان غیر آن است

آن فرموده انیت مقصود انجناب و ذکر قیاس و استحسان بسبیل تمثیل است و در حقیقت این کلام شکی در بی نیست و از ان سلیم
 رجوع الی حقیقه بسو جناب امیر علیه الاطلاق غیر متفاد و لفظ معلوم است که حکم بر جوع نه اسب تبانیه و اهورا متخالفه و از ان با
 و اقوال متناقضه بسو مرجع واحد که بین حق و متبع صدق است محمول بر جوع حقیقی نیست و اندر شده و لا تاتی مثل هذا حکم و از ان
 علی المرحوم الرشیدی من اداناس فکیف با فاضله سلم تس مراد از ان چنانچه ظاهر است است که این رجوع در حقیقت عام
 است از رجوع ادعا و رجوع واقعی و مقصود از ان محض اظهار علم و درخت و درخت مرتبه مرجع الیه است و پس تا ظاهر و با هر شود
 که شمس کلمات انجناب از غایت بروز بدان مرتبه است که هر همه ادعا خوشه چینی و قیاس از ان حضرت و از جاع علوم
 با جناب میخواهند پس این رجوع متمسک شدیدی نمی تواند شد و قد و اما الیه من قبل ایضا قلعل کلام امیر القاضی بنی علی
 التمنزل فلا تفضل اما وجه دوم که فاضل شهید ذکر فرموده پس مردود است باینکه انتساب خرق فرق صوفیه که شعبه از شعب
 اول تسنن است که این فی صوامر الامایات بسو جناب امیر المومنین اولاد طیبین آنحضرت محض قول است و در باطن شای
 اثری از ان ظاهر نیست و فقه نقشبندیه خود را منسوب بالوکیه میاز و با جناب آنحضرت کاری ندارند و اما چشمتی و غیر شان که
 لطیف هر سنا در خرقه و حیت خود با جناب بنیانند از سلوک طریقت آنحضرت بهر حال و در فاده اند و چینی و در لفظ شل نور در کلام
 تجلی بر کرده طور است و از جمله بدیهیات جلیه عندهم است و لو کانت خفیه عندهم لم یوت کلاما من الالفاظ آنذا
 بطریق تنبیه بر ان مبغض ارقام می آید که خود فاضل شهید اعتراف نموده باینکه نوعیکه اتباع مرشد را این فرقه اہم میدانند معلوم
 خاص و عام است و الحق گنگ زیرا که مریدان در پیشش پیران خود حیاء و کانا او اسواتا چه خاک بر سر نیایند و مقابرتیان
 شانرا کم از عرش و کرسی نمیدانند و اسامی مرشدان خود را او را دو و طائف خود قرار داده اند و اما فاضل شهید را بسبب شای
 قسم میدهم بلکه لفرق فاروق سو گند نخورم که آیا کسی از صوفیه سینه را دیده اند که اسامی ائمہ اثناعشر را یاد گرفته باشد و اگر
 نه آن بودی که فاضل شهید از رگد خیال جواب بشرفت ملاحظه بعض کتب اما سیه شرف گشته نین تا ختم بعلم حاصل بود
 که سامی متبرکه حضرت اسمع شریف ایشان بیدیده لغفت بین شان نرسیده باشد لکن غالباً اگر دفعه کسی سوال از اسامی
 متبرکه از جناب ایشان نماید یا وجو و بجز کذا می بکتب فریقین بدون پیغوه و قلته لسانیه اسامی اہل بیان بنوا نند
 و انقلد بعلم و آیا کسی از صوفیه و سنیہ صاحب طبل و علم را دیده یا شنیده اند که بعزم زیارت نجف اشرف و کربلا معلی و شہد
 مقارن سائر عتبات عرش درجات بہ نیت قربت بخمال باینکه انیمہ شاہد شرف مرشدان ما است بشرف شده باشد و لا و
 سبحان التذذارت قبر سید و سنگ درگاه خشتی قطعی فلان فلان را برابر جمیت ائمہ شمارند و زمره علیہ جگر گوشگان سید و
 را انقدر فراموش سازند فریاد ازین سید و کونی انصاف بخدا که اگر تنبیه دیگر نباشد بہن قدر و کافی است و باب تکذیب

انتساب نشان گلیف اذا انضم اليه امارات التحصن كثره ايامي نبي كه حضرت محي الدين تنوكل لعون اذ حمله قطار عايل
السنه ثمره بانهم كرهوا سكا المبيت لما خدجه علاج توان بنود متعصبه مباديه انكه حروف حق ريشه و اضايف
لكن اين انقلاب اصفافيه و الاذان الواعیه و لقد تحمضي في هذا المقام كلام الوزير النخري الكفاقي علماء الافاق
في جوده التحري الي الحسن علي بن عيسى الاربلي صاحب كشف الغطاء لند ناديه و للند دره حيث قال الامير المومنين و محسن
و الحسين فانه يوجب من مناقبهم و مزاياهم في كتبهم و بالعلم كات نشان اما باقى الامم فلا يكاد جماعه من اعيانهم و
علمائهم يعرفون اسماءهم و يعرفون ما عدوا و ما تسفه متواليه فضلا عن غير ذلك هذا مع حرصهم على معرفه نقله الاخبار و الاشعار
و تدوين الكتب الطويله في ذلك بل معرفه خلاف العرب ممن قال يتاوارسل شلال معرفه الحنين المغنيات و غير
الالباء و نسبه الاحداث بل معرفه الخانيث و الجانين و المقصاص و المعلمين غير ذلك مما لو عد و لطلال كما لا يوجب احبا
ولا يخلد ذكر او يرفعون عن قوم جد هم النبي و الوهم الوصى و هم فاطميه و جبرتم خديجه و اخوهم الطيب الطاهر و القاسم عثم
جعفر و الجناحين و قد شهد لهم القرآن و حب النبي على جهم و مودتهم و قد رايت امانى و امانى من قضائهم و مديهم من
لا يكره زياره موسى بن جعفر و كنا اذ ازنا قد ظاهر اسود مظنا و ليعود معناه اذ مع زيارتهم قور الفقراء و الصوفيه و سلمهم الى
البلاء و الخليلين الذين لا يبتدون في قول ولا يصلون لا يتجنبون عن النجاسات لكنهم على عقائد هم و من المحدثين
منهم و تنسب احدهم الى محبته اهل البيت انكر و اعتذر و اذا راى كتابا يفتش اخبارهم و فضائلهم عده من المند و فرقه
منذر و در لغو ذبا من الالهواء الفاسدة و العقائد المذمومه حتى كلاس و الله في الحكمه كرامه و على من ايجان تقا
و ما حفر فروده كه تهم تقيه از صوفيه كه معرض از دنيا و اهل آن نيايشند الخ عجيب است نهايت عجيب زير كه صوفيه اگر چه علماء
معرض از دنيا ميشند لكن بياطن سگ دنيا هستند و بر تقدير تسليم چون مریدان شان كه غالباً اهل سنت ارباب
دولت و ثروت بوده اند بقول شما در اتباع پيران خود سرگرم بوده پس عراض شان از دنيا باعث جرم ماده تهم تقيه ميشود
بلكه مؤيد و موكد ان بيايشند و حال چنين صوفيه را بر بعض قدما صفتا شيعه كه حياتا تقربى سلطانى از عباسيه بيم ميشند
و تا هم مجال اظهار شعار مذموب تشيع نيافتند قياس مع الفارق است و قد مر سابقا و هر گاه نميخست نكاشف كرويد پس
سيگويم كه انتساب مائمه صوفيه عامه بحضرت تقويه مثل انتساب سرفرق اسلاميه بحضرت مصطفويه است فكما لا يجزى ان لا يثبت
الانتساب فكذا لا يجزى ادراك ذلك و الايض سيگويم كه مشعر اهل سنت فرقه صوفيه را تفضيل و تكميل نمائيد خواه علمائيه و خواه
باشند و خواه و صوفيه و ديگر فرق صوفيه و ايشان از اسلام خارج ميگردانند علامه شريف جرجاني در شرح مواقف ميفرمايد
و انما كانت في زمن النبي صلى الله عليه و آله و آله و سلم و انما كانت في زمن النبي صلى الله عليه و آله و آله و سلم و انما كانت في زمن النبي صلى الله عليه و آله و آله و سلم

مجلد پنجمین بحال و اتحاد و نصیب طافه که فی قول نصاری و اهل باطل درایت من اصولیه و هو دیه من نیکو و یقول بحال
ولا تخافوا کل ذلک لیشرح بالغبیه و نحن لا نقول بهما بل نقول لیس فی الذم غیره و یار و هذا عند الشیخ و یطالعنا من کل
البحرین او یلزم من کلک الحاله انما لا یختری علی القول بهما عاقل و لا منیر انما یتزنت فی و انما یطالعنا من کل
اتحاد و وحدت و وجود و شاعت اخر از اولین و معلوم است که حسین بن منصور طلاج از دست قضاة و علما اهل سنت
بر سر دار افت بر کس رسید نه از دست احد از شیعیان شیخ جلال الدین طنجی در تاریخ الحقا و بیان حال خلیفه خود
المقتدر ابو الفضل جعفر بن المتقصد زبشته فی ستمه احد و ثلثه ایامه العید القاضی ابو عمر القضاة و فیها دخل حسین الخلاج
مشهور علی کلک البعد و فصلب ثیابا و لودی علیه هذا و دعاة القرامطه فاعفوه ثم حبس فی ان قتل فی ستمه احد
عنه انه اعی الا و یبیه و انه یقول بحال الاموت فی الاشراف و یتب ایضا بن النور الشیخ عافی و لود غیره و یعده
شیخ من القرآن لا احدث و لا افق ثم قال ابو کلام و فی ستمه قتل الخلاج باقواء الشیخ ابی عمر القضاة و العلماء
حلال الم و له فی احواله اخبار فیهما الناس بالتصنیف انتی کس بن که خلیفه و اولو الامر بنیان قاضی القضاة و علما
و فقهای نشان چگونه فتوی یقتل طلاج و او در ان جمیع کثیر و جم غیر از علمای شام و غیره از اهل سنت که امر وقت خود
پوده انکه بخیر و تحلیل محی الدین عربی نموده اند چنانچه در تاریخ ملکا الامین مفعلا منور است و این جور نهایت مبالغه
و افراط در نیست فرقه صوفیه نموده بلکه علماء الدلسمانی که از اکابر صوفیه است نیز در مسئله وحدت وجود و شیخ بر خیزد
سنان از حد گذرانید و چنانکه در بعض تعلیقات خود گفته که در اشناهی مطالعه کتاب فتوحات و مباحثه ان باب عبارت
سیدم که جان من انظر الاشیاء و هو علیها لیس انتم بر کنار اوان التسلطی من الحق ایما شیخ و سمعت من احد انه
یقول قضاة الشیخ عین وجود الشیخ لا یتبیل تغصب علیه فیکف یسوغ للماثل ان یتبیل فی انما یتبیل فی انما یتبیل فی انما یتبیل
الدیان تبالی الله لوبه انتم و انتم من هذه الورطه الوعده التي لیست لک منها المبرور و الطبیحون و البیوانیون
و اسلام علی من اتبع الهدی انتی پس بخو که فاضل شهید جواب بنساب صوفیه بائمه ایلیت از جانب علامه شریف جرجانی
و ابن جوزی و علماء الدلسمانی و قاضی ابو عمر مالکی و غیر ایشان از ضایده علما متکلمین که لطاف لطف از احصای
شان عاجز و قاصر است خواهد داد همان جواب از جانب ما خواهد بود و نقل کلام سید نور الله در مقام تشهد و نهایت تشهد
و ارد بی چون فاضل مورد تمیز بین افتراء و النفع نیست اگر کسی را فی مطلب خود را در محل تأیید کرد سازد و بعد از انکه
مطلوب قاضی اثبات بنساب صوفیه حقیقه که پیش منجم در شیعه متنبه بحال لا یتاب است و نیست کار آن زمره را افتراء
انکاشته نه انیکه صوفیه مایه است بنساب باخجاب فرموده باشند پس در حقیقت کلام جناب قاضی سید ابی انشد بر ما و نه پس کیان

شوشتری و قول شان بوحث وجود که محل مخلوق علی الخالق و وحدت بینما است برائیت باشد لا محاله با حکم تبعوت
 شان نموده از جمله فرق ضاله محسوب نموده و پروا بجای شان ننشستیم لکن حقیقت امر این است که اعیاناً با الله تعالی
 شان بوحث باطله بدیه نبوت نرسیده بل که بعضی عبارت بر صریح یعنی وحدت گذاریده است چون کلمات شان علی الاضطرار
 و تعقیب نیست بعضی عوام را در درک مذهب شان اشتباهی میشود و بجهت آنکه ساحت عقیدت شان از لوث و شوب لغوت
 باطل منزّه است غایتی انی الیاب حسن ظن با بعضی از صوفیه ضال از نظر او عبارت شان طاهر میشود و تا ویلات رکیکه بر کلام شان
 قرار داده اند و بر تقدیر یکدایمی و باعث بر طهاران غیر از حسن ظن نفس الامری دیگرند باشد از قسم حکما فرعی که در ترکیه تبدیل
 و حرج و تکفیر حال اکثر نقاد و اقر است سید هر خواهر بود چنین خطا مستلزم فساد عقلا که بار برارت از اعتقاد آن شود نمیشود اگر چه
 در نظر ارباب نظر از طریق صواب دور افتاده با جمله ایشان مآول اقوال صوفیه اند نه قائل بآن و الفرقین المآول و القابل
 باین الاصر فی التاویل این آیه که در مقام تاویل کلمه بجان بن ظاهر الاشیا و هو عینها که صاحب مقصود بآن متفوه
 و علامه و لدی بر آن ایراد قبول نموده فرموده است که محتمل است که لفظ عینها بعین منقوطة و با موصوفه بعد از آیه صافیة
 باضی باشد یعنی آن چنین باشد که بجان الذی ظهر الاشیا و هو عینها و خطاب و اجتناب دیگر بر آورده که مرجع ضمیر مذکور
 شافصل لفظ ظهور باشد که از جمله مفهومی گشته ایم مثل است که مراد از عین منبع اب مختار از هر چیز باشد نه محصل کلامه و کما
 و محافات این تا ویلات نه چندان ظاهر عیان که بر جناب قاضی پوشیده تواند بود نمیدانیم کدام ضرورتی داعی گشته که
 سخنان لغت تجمیلات و وحدت از حقیقه کلمات کفریات صوفیه غریبه پراخته اند و اکثر غاوین را در فرقه امامیه گنجانیده غالباً
 این امر را از امارت حقیقت این مذهب پنداشته و جناب علین باب صاحب ذوالفقار طالب شرافه در بعضی از رسائل
 خود فرموده که چون صحت اعتقادات و عملیات و کمالات و علو درجات جناب سید از ائمه شوشتری از کتب تصنیفات
 ایشان ظاهر و هویدا است بحدی که از کلام ایشان روح بعضی از اشخاص که مذموب تقویت و مشتند استغفار میشود حکم تصوف
 جناب ایشان نمیتوان کرد فان یقین لا یزول الا یقین شکی نمیتواند بود که اظهار بعضی از ادعای و ذکر کمالات بعضی از حکما
 خلاصه و متصرفه محبت آن باشد که تا ظاهر خود که سید است علی بن ابیطالب علیه السلام و دیگر ضروریات هلیک یار آن
 جمیل است که لای هر فرقه از فرق اسلامی بآن گزیده اند و طوق افغان آن جمیع قلب در گردنهای خود کرده و عوام
 و سواد از آن فرقه و تابعی قطع نظر از ادله بر این نظر امارت است که بی بصحت این مذهب میتوان برود ایضا معلوم است
 که ازین قبیل خطا در باب ترکیه رجال اکثری از علما اعلام را اتفاق افتاده و آنرا که از اهل دانش متشکک در باب حقیقت
 مذموب باطله ساخته پس در ما نحن فیه هم نشان یافته و هر گاه این در یافتی و دوستی پس بدانکه خفتان آزاد را مورد فرجه

جزیه فیما بین علما و فقیهین شائع و ذائع و بجز آنکه که ساحت عقیدت جناب قاضی از شوب فساد بر است لکن لفظ
و تفسیر لفظیکه در ماده حسن ظن بعضی صوفیه فرموده و جد و جدیکه در تاویل کلام این قوم مورد لوم نموده و اکثر سنیان را در بیان
اما سیه گنجاییده مقبول اکثری از اندکی ای متاخرین نیست و ما را در تخریص ^{بعضی} بخشش بحث و کلام است و لاغر و سخن بحال
و هم بحال اما عبارتیکه فاضل رشید از معصائب النواصب آورده ^{لسان} عار لغت را که جناب قاضی انکار فرموده و بخصاص
لغوت حقیقی در تشیع و بالعکس تا سبب صاحب جامع الاسرار قائل شده اگر چه بماتر تفسیر نه سبب طلب قاضی از
زمره همان قوم خواهند بود که سخنان بنظر اهل اشعار و موهبها بالغین ^{لحجه} میگفته باشند که سنانیکه بعین جمله گویند
و مخلوق را عین خالق دانند و ما را بزمه اولی سر بحث و انکاری نیست لکن حق نیست که کلام قاضی تا از اشتباه
و غفلت است و در قائل بودن حمیت الدین و اتباعش بوحده باطله عنایت ذاتیه مخلوق با خالق و مایه تفرع
علیه من الکفریات شکی ویری نیست و قصود و فتوحات و دیگر مصنفات این گروه شقاوت پرورده مملو و شجون از آن است
بجستجویکه هیچ منصف را بحال تاویل و توجیه در آن نیست و در حقیقت فرقه صوفیه شیعه از شعب سینه است و متشبهان جناب
قاضی بکتاب جامع الاسرار شرح قصود و مانند آن از درجه قبول ساقط است لکن مصنفیها من اصولیه تعمیر فلا
خبره بمقاله و لا یغنیه مجالهم اما استشهادهای رساله اوصاف الاشراف محقق طوسی طاب ثراه و فصول کلامیه شان و کلام
شبهه ثانی در کسر ارصه و تکیس لغات عجیب است زیرا که ساحت حقیقه و تحفیرت از شوائب لغوت منقره است و چون
رساله اوصاف الاشراف بر ذائق سالکین و ارباب اشراق مولف شده دلیل بر لغوت شان باشد و لیس لغت را در
علی لغوت و اما اسرار اصلوه پس در آن امر مذکور نیست که دلیل بر لغوت جناب شهید ثانی تواند بود و جناب علین
در رساله مذکوره و در بیان حال جناب خواجه نصیر الدین طوسی فرموده است اما محقق نصیر الدین طوسی پس حاشا ثم حاشا که
جناب او از اهل لغوت باشد و اگر رساله اوصاف الاشراف که بر سلاک سالکین نوشته مستلزم لغوت ایشان باشد
باید که تصنیف اخلاق ناصری که مطابق مذکور است حکما فلا تفهم و ابواب غریب خوردن غیره که حرمت آن از ضروریات
مذهب امامیه دین اسلام است دلیل بر فلسفه بودن محقق رحمه الله علیه و مجوز بودن شرع خبر باشد و عبارت محقق که در خطبه
اوصاف الاشراف نوشته چنین است اما بعد محررین رساله و مقرر انیمقاله محمد بن الحسن الطوسی را بعد تخریر کتابیکه موسوم است
باخلاق ناصری و متعل است بر سایر اخلاق کریمه و سیاسات مرضیه بطریق حکما اندیشه بود که تفسیری در بیان سیر و ایاد و
اهل منیش بر قاعده سالکان طریقت بنی بر قواعد عقلی و تنسی بنی از دقائق نظری و عملی که بمنزله لب التصانت باشد و
تلاصحه آن من مرتب کرده آید نه تنسی کلام محقق این عبارت صحیح است و اینک هر دو کتاب مطابق سلاک حکما و سالکان

تسلیف شده علی طریق داب العلماء فی مثال هذه المقامات علی حسب مقتضیات الاعمال خارجة صوفیاً تراجم کرده همچنین حکما را
 نیز فایز ایجاب است که کتاب تجرید العقاید مجرد از چنین مشهور و اند نوشته است و بعد از آن عبارت کتاب اخلاق مامری را که در ذکر
 آداب شرب خاری بر طبق طریق حکما است نقل فرموده خوفاً عن التطویل بنقل آن مبارک ذکر کرده شد اما قول الرشی
 سوم آنکه الخ اولایان فرایند که این هزاران حدیث اهل بیت که در کتب اهل سنت آمده آن فرموده اند که است و آن احادیث
 مشهور است یا مقبوله و آنجا هرگاه نوبت احادیث مرویه اسکا و طبیعت از خوارج و از اصحاب و دیگر فرق ضاله بلکه که رسیده باشد
 این هزاران در جنب آن صد هزاران چه عرضه دارد و مثال شده چند آن در کتب زیدیه و غیره موجود پس چرا شما اعوان مذهب
 طبیعت باشید نه ایشان و آنچه در آخر کلام صدق نظام فرموده که ادعا بخلاف اهل سنت از سفینه طبیعت که از ادعا بخلاف
 اهل الاسلام از سفینه دین خارج رساله نیست چه خوش طبع است که بزدان نصفت بیان جاس کرده الحق که ادعا جمیع اهل
 اسلام که ب سفینه رسول را مثل ادعا اهل سنت است که ب سفینه طبیعت را و از نیکلام خیال تنبیه میشود که بر علم سائ
 فوق الهامیه از خوارج و از اصحاب معتزله و مشبه به را که ب سفینه رسول اند پس اگر همین که ب مطلوب است این خودی شما حاصل
 چشم مارکشن اما قول که گوئیم شما را انکار بر قیاس منع آن از اندک اظهار الخ بدان من عجاب لا فاداسته میرا که روایت این
 بشیر که سابق از حیوة الجوان منقول گردیده صریح است در منع فرمودن جناب صادق الوحیفة کوفی را از تعبد بقیاس و ترجمه
 و تلویح وی بر آن واحد و فرمودن او من دان بدین از مرده مخالفین خود پس این تفصیل بیدلیل و تاویل علیل که فرموده اند
 خطای ز صحت نیستند باشد و اگر متناهی از قیاس بعوام عدم علم شان به ترتیب قیاس شرعی میبود تخصیص نمی بقیاس می
 نه داشت عوام را که طاقت استدلال در شته باشند احتجاج ب کتاب سنت کی روشست فما الوجه فی تخصیص النبی بالقیاس هذا محال
 یقبله حقول الناس عبارت شایع نهج صریح است در اینکه مراد از قیاسی که اند وین نمی از آن فرموده اند همان قیاس مقبول
 عند الله لا لایه است و ظاهر است که قسم مقبول همان قیاس خواص است نه قیاس عوام و آنچه از عبارت شانی نقل کرده
 با آنکه محتاج بتبعیج نقل بر طبق اصل است و در نه خطا و افتاد مفید مطلوب او و منافی بقصد و نیست و محال سافحه و سائل بود
 در روایات فریقین مسلم بطریق است پس قیاسی سنی هم چون از او نام و اعلا ما معصون نبودند منعی عن العمل بالقیاس
 تخصیص من پیش شیعیان چیست و این تخصیص نا بین بانه ظاهرین بنصورت لغو است چرا امام عظم با آن عظمت نمی از قیاس
 مثل الله دین فرمودند و حجت از کلام سافحه جدیده بر آنکه جناب الله الهام را اختصاصی شیعیان ب داده و انقباض آن علما
 خود ایشان را سید استند که بیزید لطف و شفقت عوام شان نمی از قیاس فرمودند و بعوام سنیان خواص شان کاری نگذاشتند و هذا
 بهر مطلوب فیما نحن فیه و الحمد لله الذی اجر الحق علی لسان هذا الفضل و هذا من حجتهم علیهم السلام و چون قیاس از رسالت است

اربعه است چنانچه شایع منہاج ناقلا عن المعبرین بیان فرموده پیشانیعت شایع مذکور موید مطلوب باشد نه شایع آن لکن الحمد للہ
 و تقریر در بیان شایعیت و خفیت و تخصیص معزل از اعتبار است اما قول که گوئیم از جواب فائده سالیه بحال کثرت کلمه شایع است
 اشتمار انکار بابت منتهی انسا از انکه طهار انکار بزی است و منکر بر بیات رایج میتوان گفت و جواب الجواب فائده عاشره فیما سی
 عما قریب بزنج صواب همین میشود و اجوبه شبهات سالیه سابقا همین گشته فایح الیها چون ثلثه و فخرانی و فیثا پوری و غیر ایشان
 انکار حرمت منتهی را بحجاب و لایجاب و سایر انکه پیدا نموده اند پس انکار از انکار قابل اعتبار نباشد اما قول که گوئیم بعد بولف شدن
 تحفه اثنا عشر الی گوئیم بعد مصنف شدن صوامم الالهیات و مصداق طاع و مرد و کشتن اکثر ابواب تحفه سرقه و بعد تصنیف سائل
 متعلقه بلفصل سادات علی غیر السادات متیقن و مبهرین گشته که احد از عقلاء منصفین در تخلف اهل سنت از سفینه منجیه البیت
 ظاهرین و شکی نخواهد نمود و تنبیه سفینه نزد عاقل عبید کی مقبول تواند بود و لایفیع کلام لیسفید لا لتسفها و غیره الا شدن
 یا نظار اقاوت آثار اذکیای کبار رسیده و از او عقل و دانش بر حل بعد افتاده و لیسف فیما یروی الخلیل و لیسف لعلیل اما
 عبا و عیال المؤمنین که در باره بارون و ن مامون ملعون منصور و فی نقل نموده پس جوشش آنکه سابقا در نستیکه سلام
 واقعی این جا غیر از شیعیان مسلم نیست فضلا عن الایمان التشیع که حاض از اسلام است و مراد جناب قاضی بیان تحقیق
 این امره با لکست زیرا که اکثر تحلیلیم تشیع را در اصل شعبه فرموده و قول قاضی که تکلف گنجانید می تکلف ولایت
 وارد بر آنکه آنها از مره شیعیان نیستند با لکست بنای تصنیف کتاب مذکور بر تفسیر سواد تشیع است بنا بر بعض اغراض شرعی
 علی فرموده و لهذا اکثر سنیا از انخیال سیلان آنها بسو گنجانید می تکلف تمام در بیان ابامیه گنجانید حتی اینکه شل محقق در آن و لکست
 را هم بسو خود کشیده تا که سورت افتخار اهل سنت بکثرت علماء و اباب کمال از خود نماید و لکست همش مصروف بوده با و حال هر کس تا
 او و سایر جاسوسین فرق و لایسم الحض من دون المسمی منحن لا نقول مثل ما قال بل نقول هر گاه در این اتباع تقلید است باشد
 از وقت خود چه باک داریم اگر هزار تانان و علاج در انکلیز است و گنجانیدن آنها نازیاد و او تو جهیات را که برای ارباب
 خلاص آوردن چه ضرر بلکه از طریق اقصاف لجات دور و کیفی کان گنجانیدن قاضی اشال این ملا عین را در فرموده ارباب
 تشیع مثل گنجانیدن شایزید و ابن زیاد و شمر و سنان و اهل سنت و اهل اسلام است بلکه باز هم تفرقه جلیه و چه چاقا آنها را
 بکلف گنجانیده و شامی تکلف شل زید لید را در اهل اسلام در خل بسیار دید بلکه بعضی از علمای شما و اخلیفه و امام مغترض
 الطاعه پنداشته اند چنانچه شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان تصریح بیان نموده و خبر تنفیص بر یزدون را در انکلیز اثنا عشر فرمود
 فاجواب ابواب لیسفین اهل تشیع را بید که این جهان علما سینه را که بی تکلف معاویه زید را در مره خود محصور نموده اند و فرموده
 انسا زنده و بکافاة آن بدزبانی و فحش گوئی صاحب تحفه و شوکت را که در اکثر تحریرات خود درباره علما ابامیه نموده و بسیار

شما نیز زیاده بر این همان تصور نیست که مثل معاویه و یزید را هم در خلفای خود معدود نموده و در خلفای عباسیه را نیز بخانه خلاصه میگویند
 تصریح آن نموده ام که فاضل شریفیم بر گنجائیدن عباسیه و شیعه گفت گزیده و گنجایش شان شمعیان زیده بجان اقتدیر بر اند
 خلفای اثنا عشر باشند و امام حسین خارج از ان فانه لم یم له امر و کذا یاتی الامام علیهم السلام و اطاعت از ان نیست که با مختصار اجتهاد در این
 راجعه قائل باشند و البته اهل بیت را قائل منصف اجتهاد هم ندانند و اسفاده خود را در مقام تمسک میکنند که ابوحنیفه شاگرد حضرت امام جعفر
 بوده و آن اقتضای نماید حال آنکه استاد او در امامت اجتهاد داخل نمیدانند و شاگرد را از امامت راجعه و دیگرانند از ان شایسته عجب با حمله
 و اختلاف این مره و خلفا از اهل بیت شکلی در پی نیست و اطلاق تشیع علیهم السلام و انما جازا لایحی نفعا کما طلاق الاسلام علی الفرق
 الاسلامیه المردودة اما قول الرشید اگر چه در دین توهم آخر جواب از تسک بر دایت فرموده فی التذیب و الاستبصار
 بعضی از کلمات و فلاحه الی الاعادة فاعبر و یا اولی الالبصار و چون و احوال مجروحین فاسد المذیب و طریق سندی روایت مذنبیه
 و استبصار پیش روایات مذنب شما موجود اند پس تشیع با مشترک الورد باشد و در استبصار ابو انجیری مخیره در ان سنده
 از جمله قدحین در تقیین نیز موجود پس چه غم که تشریفیه در باب جرات جناب سید بر تشیع و توهمین روایت مذکوره لسانا
 و جنانا از پیاده است اما قول الرشید گوئیم اعتزال ابن ابی الحدید و سلسله خلافت بکریه شاعره و معتزله سوسله لاقدم
 از انما اعتزال لایضرب المطلب و اتمام تشیع هر گاه در حق شافعی تحقیق باشد که اعتراف با الرشیدین قبل پس اتمام ان بسیار
 است اما چه در انفسر باشد اما قول الرشید جواب بیکلام نیز مثل جواب کلام اول است آخر جواب نقول هم مثل جواب
 قول اول است اما آنچه بر تفسیر تسلیم بر تسلیم مرقوم نموده پس فوج است باینکه اخبار و ضوعه و اله جزم بر جناب کتاب
 که در عهدی این موضوع شده چون لطا هر منافات مذنب عظم اهل سنت و شریعت تفریح و تشهید ان گوشتید ندانند ان اخبار که
 مستند و شالیه آنحضرت بوده از بعضی شیطان کیاب گزیده که اعتراف به الفاضل الرشید اگر چه بر سبیل ندرت زیر پرده بان
 شیاطین مخدین ان بقیه بر آید بلکه وجه شیطان هم بر آرد و گنجد جناب رشیدی از غایت افسادت لفظ کیاب فرموده
 و انما یتهمذ به ایات شالیه آن حضرت بر خلیفه ثانی نفعی در شسته تا با اظهار ان هم عالی حضرت سینه مصروف شود و انهم
 ان انبا کیاب گردید بخلاف اخبار تحمیم متعده که توتیر انما احرهما بر عم شان بوده و سائر عیب تشریح حضرت فاروق پس مثل
 شیطان مشهور گردید از شیطان تا بقیه او فرقه هست که پوشیده نیست چه شیطان پوشیده نیست و بقیه شمس
 اما قول سنی شام انحصار الجواب الخ لیس فی تبتیه شیله و ان انبیه فلا یتحتاج الی التنبیه و قدر انیا فی سالف الزمان رلیقات
 سن نهاده اصینة و غیره فانه فیما با و عا و سحاح و سبیل الذباب بمقابله ام کتاب و الله الهما و الی نبح الهوا و باینکه در
 انهم از ان رشیدین عیون مبارک جناب سید که در ان و غیره ان مذکور است و در هر دو غفلت متروک گشته و در ان سبق ذکر ان

شروع در کتابت جواب نموده اند از قبل از نقل کلام رشیدی بزرگ آن عبارت ببارت می نمایم کلام سید احمد الحیدر
 الذی سقط من قلم السامع الرشید و اما الباقی بعد تسلیم تساوی این روایات سابقه مقتضای اذنا
 لغرضات تقاطعیه و ساقط خواهند گردید و جماع امامیه و احادیث مستفیضة ایشان که در فائده آیه سید محمدی ابراهیم بلعارض باقی
 فالحکمیه علی ذلک قال الفاضل الرشید قوله اما الباقی بعد تسلیم تساوی این روایات آیه که بجم بعد تسلیم تساوی
 روایات جواز متعه با اخبار جرئت آن که هر دو بقید بقید تاریخ اند و مقتضای اذنا لغرضات تقاطعیه و ساقط خواهند گردید و جماع
 اهل سنت که مخالفین ایشان بآن تمییز نموده اند و نقلش از هیچ اثنی علامه علی در جواب فائده خامسه گذشته و احادیث
 مستفیضة شیعه سنی که در تنزیب و استبعاد از کتب شیعه و در صحیحین و غیره از کتب اهل سنت موجود است و احادیث دیگر
 که بلا قید تاریخ در کتب اهل سنت مروی است چنانکه بعضی از آن بالا گذشته و اکثری در فائده آیه خواهد آمد بلا تعارض باقی
 و آنچه صاحب رساله ادعا جماع شیعه بر جواز متعه نموده است بحدیث و جماع سمیع است اول آنکه نزد ایشان غرض معلوم
 در جماع شرط است و چون اخبار بسیار از امامه اظهار در طریق شیعه سنی در دل جرئت متعه موجود است که در نظام غیر مرده
 و غرض معلوم درین جماع ادعا ایشان صورت نیست پس ساقط الاعتبار گشت دوم آنکه چون در قرن پنجم یا جماع جرئت
 آن واقع شده چنانکه نقل آن در فائده ثالثه از شرح مقاصد گذشته و سیاق فی القول الاتی من کلام صاحب التحفین
 بعد انعقاد جماع در قرن اول خلاف من مخالف غیر معتبره باشد اعم من آن یکون اهل الخلاف من فی کتب القرن
 او من بعد هم سوم آنکه در احادیث شیعه سنی استناد تحریم آن بطور جناب سالتاب مخصوص است پس انعقاد جماع
 شیعه بر جواز آن اجماع بر خلاف مخصوص باشد و هو کما نری فالحکمیه علی تمام آنچه بجمع آنچه اقول ادعا اجماع اهل سنت
 از حلیه صحت عاری لتحقق الخلاف فی القرن الاول و وجود الخلاف فی جواز انعقاد فی الزمن الثاني ابدا لا شکوف
 فی الزمن السابق ولا عبرة بالمشهور و المجتبه فیهم و اما العبرة بالجماع الامم و لا معنی للجماع مع اختلاف الفروع و اختلاف
 نقل اجماع بسوئنج اثنی باطل است و هیچ عاقلی از عبارات اجماع اهل سنت نمیتواند فهمید و هرگاه اخبار سنی معتبره اند
 خصم اب و لغرض تقاطع باشد پس اخبار غیر مورده چگونه منطوق اعتبار تواند بود و در حدیث تنزیب استبعاد که بر وجه تنزیب
 رجوع سینه مقدمه و موقوفه حکم اخبار ایشان است و بی بطلان عن الاعتبار آنچه از رجوع گذشته و داده قبح اجماع امامیه
 فکر کرده و حکمی مقدم است و ناشی از عدم اطلاع بر اصول و قوانین مذمیه امامیه از اول این نیت که اجماع کاشف از کلام
 امام علی الوجه القطعی میباشد و مخالفی خبر از اخبار ان انعقاد اجماع نمیتواند شد و خبر وادعای اجماع قطعی نمیتواند گردید
 مثلا یسایما قال کیت و مخالفت بعض معلوم النسب غیر ضرورت خلیفه بالخیر الذی لای دلیل علی انعقاد الروایه بنسب

ایضا فضلا عن غیره واما ثانی پس باینکه ادعا انعقاد اجماع در قرن اول با وجود خلافت ابن عباس و ابن مسعود و عمر بن حنبلین
 و بعد از مدینه عمر بنی احدی معتقین دیگر اجماع صحابه و تابعین حتی ابن ابی حریج و عطاء غیرشان محکم است و عبارت شیخ حوطا
 و غیره که سابقا مذکور شده صحیح است در تحقق خلافت در قرن اول و مثل ثعلبی معتقد است باینکه مذہب جناب ابوالامیه و امام
 دیگر ملت متعده است و مقتدا و کلام الزرار و انبیا پوری و غیره با ایضا و اما سوم پس باینکه در اخبار متفق علیها بین القریین
 اسناد اباحت با و امر نبویه ثابت و ناخوش غیر ثابت پس ادعا اجماع بر تحریم غیر مضاعف الیه باشد و کلام فاروقی انا حرما نیز
 اسناد تحریم بسو جناب سالماست و بعض اخبار سینه و الی علی بناد اتحیم الحنفیه النبویه حجت را نشان میدهد لکنها موقوفه
 الحنفیه بینه الخلیفه و بعض احادیث وارده در کتب امامیه بنابر تفسیر از فروع اخبار سینه است و اذا کان الاصل بمخزل عن التمسک
 فما ظنک بالرفع فالجرح مدعی تمام کجاست و ظهور المحذور است انعقاد عبادت عن اللیقه قال السید الوحید و اجماع عجایب اموریکه
 در این مقام تماشا کردنی است کلام شاه عبدالغفرید دهلوی است که در باب مطاعین نوشته و داود تحریر و فضیلت خود را در آن داده
 سیکوید که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است و در آن صحیح بردایت سلم بن الاکوع و سیره بن بعد جینی و در صحیح دیگر
 بروایت ابوهریره نیز موجود است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود متعده احرام فرمود و بعد از آنکه تاسعه در وضو و غرضت داده بود
 و آن تحریم را موبد ساخت الی یوم القیمه در جنگ او طاس بروایت حضرت علی رضی الله عنه تحریم متعده از آنحضرت است انعقاد شریعت
 تو اتر رسید که تمام اولاد حضرت امام حسن مجتهدین الحنفیه از روایت کرده اند و در مطاوع جاری و سلم دیگر کتب متداوله بطریق
 متعده این روایت ثابت است و شبهه که درین آیات بعضی از شیعیان پیدا کرده اند که این تحریم در غرضه خیر واقع شده و بعد
 و جنگ او طاس باز حلال شد پس جوایش است که نیمه غلط فهمی خود است و الا در روایت حضرت علی علیه السلام در اصل غرضه
 خیر را تاریخ تحریم لحم حمر رسید فرموده اند نه تاریخ متعده لیکن عبارت موسم است که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق نظر
 کرده که نهی عن متعده لکما رویم خیر و اگر حضرت مرقی علی درین روایت تحریم متعده را تاریخ خیر مخرج کرده روایت می فرمودند
 روایت ابن عباس و الزام او چه صورت می بست حال آنکه در وقت همین دو امام این روایت فرموده و ابن عباس را بر تحریم
 متعده خبر شنیده نموده و گفته آنکس جلیل تایی پس هر که غرضه خیر را تاریخ تحریم متعده گوید که یاد خود غلطی و ستم لال حضرت علی رضی الله عنه
 میکند و این دو کشتا بر چهل و حق السب است و جماعه از محدثین اهل سنت روایت کرده اند از عبداللہ حسن پسیران محمد بن الحنفیه
 عن ابیہما عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال اخبرنی رسول الله ان انا و تحریم المتعده پس معلوم شد که تحریم متعده یکبار یا
 دو بار در زمان آن سرور شده بود کسی را که نمی رسید از آن متعده کسی را که رسید از آن باز نیامد چون در وقت عمر در متعده
 چنانچه این فعل شنیع شایع یافت این جهت و تسمیه و ترمیم او و توفیق و تهنید بر مرکب و اربابان نمود تا سرست آن و خاص عام

به ثبوت پیوست و از کلام عمر ثابت نشود مگر بودن مستند در زمان آن سرور و از آن لازم نمی آید که وصفت حلت باشد تا بقا حکم صل
 ان لازم آید و این امر بسیار ظاهر است نهی قول و بابت اعتقاد قوله نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است و صحیح بخاری
 حال سنن بنیات عجیب و طریقت است گاهی بیگویند که صحیح ترین کتب نزد صحیح بخاری است و مشهور است که صحیح الکتاب بعد
 کتاب الله صحیح بخاری و گاهی چون مطلب خود را در صحیح مسلم نمایند بیگویند که صحیح کتب صحیح مسلم است
 معلوم نیست که از صحیح کتب چه بخواهند و هرگاه در میان صحیحین مثلاً در روایتی تعارض و تناقض باشد عمل بر کدام
 یک خواهند کرد و هر حال لابد که انکار و تکذیب حدیث صحیح دیگر نمایند و الا اجتماع نقیضین لازم آید پس در صورت صحیح این
 مقام بوده باشد و سابق اختلافی که در تاریخ نسخ گذشت هم از صحیح بوده پس لابد که از صحت صحیح خود دست بردارند و گاهی
 فاضل نا صیب بر همین قول خود ثابت بماند که صحیح الکتاب صحیح مسلم است لیکن میدانم که غرض از نکشیدن این عهدش اینست
 خود لعل خواهد آورد و با جمله هرگاه صحیح مسلم صحیح است نزد شما پس میاید که متفقاً حدیث صحیح مسلم که عمر عباس علی بن ابی طالب
 گفت فراتیمانی کاذا فادرا غائنا اعتراف بکذب و ندر و خیانت خلیفه ثانی فرمایند چه جمال کتب فاروق اعیان و بابت
 نیست و معلوم است که بمقتضا الحق مع علی و علی مع الحق الفحاک حق از محضرت محال و سکوت آنجناب در جواب خلافت
 مایل صریح است بقصد حق از محضرت قول خلیفه ثانی را رد افکار نیست که حدیث اباحت متفق و نسخ ان در فتح که قبل از او طار
 بود نیز در همان صحیح مسلم موجود است پس چرا اعتبار آن نفیر نمایند و حدیث نسخ متفق و در صحیح بخاری و مسلم هر دو موجود است
 چگونه این روایت را از محل اعتبار ساقط فرمودند گارنیکه گویند که اگر چه این خبر در صحیح مسلم است اما بقصد اینکه بخاری هم روایت
 کرده از درجه قبول ساقط باشد و انهم در فائده نالیده اند و نیستی که حدیث بقا محل تسعة از ان البیرونی و از ان بر او عمر و بنی
 نیز در صحیح مسلم موجود است پس این ایراد بجوی نیستانند همچنین دیگر احادیث و الیه برده شد نسخ نزد مسلم هم است چرا مسلم نمیدانند
 و حق نیست که آنچه موافق مطلب ایشان باشد معتبر است اگر چه روایت ما مسلم باشد و اگر مخالف ایشان باشد غیر معتبر اگر چه
 در جمیع صحاح مستند بوده باشد نهی قال الفاضل الرشیدی آنچه گفته است بجان الله حال سنن بنیات عجیب و طریقت است
 الخ گویند صحیح بخاری صحیح مسلم هر دو نزد اهل سنت صحیح کتب است بعد کتاب الله چنانکه در کتب اصول حدیث شرح حدیث
 مذکور است از جابر الاصول میفرماید اول من صنف فی الصحیح المجرد الا امام البخاری ثم مسلم و کما باجماع الکتاب بعد کتاب الله تعالی
 انشی بکریه و کما مالک نیز در همین طبقه داخل است چنانکه مصنف تحفه نخله الله در راه اصول حدیث و ضمن عیانتیکه از اول الذکر
 خود نقل کرده میفرماید طبقه اولی از کتب حدیث سه کتاب اند و سواد صحیح بخاری و صحیح مسلم و آنرا قال کسی هرگاه صحیحین موافق
 تهریح معتبرین اهل سنت بلکه تصریح صاحب تحفه و والد ماجدش اصحاب الکتاب در طریقت و اهل از صحت باشند در نیصورت توهم تعارض

۲۱۸
 در آنچه مشهور است که اصح الکتاب بعد کتاب الله الزاری در آنچه مستند است فرموده که نزد اهل سنت صحیح ترین کتب صحیح مسلم است نزد
 اصحاب از آن جدید است و اصحاب از آن باطن را یافته اند و با شد و صاحب صحیح و کتاب بیان الحدیث تفسیل بلخ در بیان حال صحیح
 بخاری و مسلم تفسیل یکدیگر را فرموده است چون کلام مذکور را در اهل سنت متفق نظام است لهذا بزرگان نیز در خسته شدن شمار
 الاطلاع علیه خیر جمیع قولیه که گاه بیان صحیحین مشهور در آتی تناقض و تناقض باشد عمل بر کدام خواهند کرد الخ گوئیم وقتی که در
 ظاهر دو حدیث صحیحین صورت تناقض نمودار خواهد شد در اینجا اهل سنت مثل آنچه بشیعه در صورت وقوع تناقض در بیان
 حدیث کافی کلینیه و تندیب یکدیگر در دو حدیث یک کتاب مثل تندیب که هم آن در اکثر ابواب آن کتاب یعنی ذکر احادیث داله
 بر مطلوب خود احادیث مسامحه آن اخراج میکنند یا می برین عمل خواهند آورد و در اعمال دیگر قواعد مقرره من اصول حدیث مثل ترجیح
 و غیر آن شود و چیزی که پیدا اعمال آن قواعد صالح عمل خواهد بود و بر آن عمل خواهند نمود قوله بالجملة هر گاه صحیح مسلم اصح است نزد شما
 الخ گوئیم جوابش تفسیل تمام را و اخبرنا انه قال الله الله فخرج الخ و قول علیه قوله و ایضا و استیکه حدیث اباحت متعه
 و نسخ آن دو فتح که الخ گوئیم جوابش نیز اتفاق است پس عاده بیفاده قوله که انیکه گویند الخ گوئیم جوابش امثال نیت حال
 بجهت آنکه ظاهر آنست که آنجا که است ترک کرده شده قوله و ایضا در فائده ثالثه و استی که حدیث بقا حل منسلخ گوئیم جوابش
 نیز در همان مقام و استی قوله پس این وایت چیزی بجوی نمی شمارد الخ گوئیم آنچه اهل سنت بعضی احادیث مرویه در طریق خود
 مسامحه کرده اند علمای شیعه نیز مثل آن با احادیث خود که صاحب تحفه لطیف است شهراد بر مطلوب خود ذکر میکنند و صاحب تندیب
 بعد ذکر احادیث داله بر مطلوب بطریق ایراد بر آن اخراج نمیدارند و مسامحه نموده اند پس در حق احادیث مآوله اهل سنت لفظ
 فی ادبی بر زبان آورده اند که از خود و اخفاش نظر فرمودن موجب استجاب اولی الالباب باشد انتم اقول قول قائل
 الکتاب الفلانی اصح الکتاب بغیر صحیحین ان از جمیع ما بعد آنست لافاده الجمع لجله باللام بعوم و الاستغراق فاذا قیل صحیح
 البخاری اصح الکتاب استغفاد منه ان ذاک الصحیح اصح من صحیح مسلم و قول با صحیح صحیح مسلم مستلزم انکاس امر است
 فیکون القولان متعارضین تنها نقضین علی ظاهرهما و اشهر از ظاهر نزد سنیان همان ترجیح جامع بخاری است بر مسلم لکن خیر
 شان توسیع الدائرة التمسک با صحیح هر دو بلکه بر شهادت حال موطا هم قائل شدند و شیخ عبد الحق و بلوی در ترجمه مشکوٰۃ علی ما
 عنه گفته مقرر نیز در جمیع حدیثین است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه تا اینکه گفته اند اصح الکتاب بعد کتاب الله صحیح
 البخاری است یعنی همین عمر رشید که مخالفت مرسوم جمهور و قول مشهور باشد پس بقول خودش منطوق اعتبار نه باشد و از ادعای قائل
 که کتاب بخاری است و در آنکه گفته قائل رشید می الدین القوی فی اوّل شرح صحیح مسلم و یقول الناس ان من رویه الشیخ
 عنه فاذا قلنا قلنا ایضا من الخایل ان سائل قد روی مسلم فی صحیح عن الیث عن ابی سلم و غیره من ایضا فیقولون انما

روی هم می کتاب اعتبار و استوار و استلزامات و بدلا یقین لان الخطا قالوا باعتبار امور غیر فون بها حال الحدیث و
 کتاب سلم التزم فیہ لیس فی کتب الحدیث الذی یطرق فی حقیقہ قد قال الحافظان سلما و مع کتاب الیصحیح و
 علی بی درجہ فاکثر علیہ و تغیر و قال سمیتہ الیصحیح فی بعض مسلمات الابدع و غیر ہم اتقی پس صحبت صحیحین و اخوات آن در علم
 آنها ثابت باشد و چون نفس الامر متذکر و اشک و عیارتیک از عبار الاصول نقل فرموده و لالت بر صحبت ان هر دو بعد کتاب
 اعتبار و لکن ما و حال موطن و ان طبقه مخالف کلام جابر بن یسایا شد با تکیه نیدیم که هر گاه بر علم رسید و استوار شد کتاب ثلثه
 الکتاب خلاف لیس و قول المشهور باشد پس از ثلثه باقیه من استه چه تصور واقع شده که آنما صحیح الکتاب باشد بگویند که اینها
 صحیح الکتاب قبل کتاب الیبا که قرار داده باشند اما آنچه در جواب قول سید مرگه سیان صحیحین کتاب فرموده است گوئیم که تکیه
 در ظاهر و در بیان لیس یا بخشش می توان گفت که شیعیان یکی از کتاب ابرار صحیح بعد القرآن گفته اند تا ما به
 تمام باشد و یساکه فرق امید بعض روایات کتاب ابرار بعد از عند مخالفت و لکن بعض القواعد و الاصل و الی غیره و اینها
 اگر شما نیز سلوک این طریقه اختیار نمایند مثل قرآن چه است که صحبت آن نیامد یا طرح آیات مثل طرح الروایات و شما و اینها
 اما آنچه در پاسخ اقوال ارباب تالیف میقول اضافه نموده چون اخیر از و الیه بر سبب و اعراض عن جواب بعض الحاشیه و اشک
 و اعتماد المنکوث مرافا کرده و یاد دران مندرج نه ساخته اند و جوایش محل ایاق نموده شد و در نهایت تعارض با آن خبر و
 نیست و آنچه بعد از اقوال چهار گانه نوشته است گوئیم آنچه اهل سنت بعض احادیث مرویه و طریق خود را بپیش می آورند
 هم هر سخن جا و هر نکته صحیح و در و چون بعض روایات عامیه که کلام ما دران می باشد معاضده با جمیع روایات
 امید متواتره است و متفق علیها بین الفرقین پس در آن اخبار عالمه که صاحب تمذیب و استنباط در بیان آن
 مذہب خود دلیل آورده و دل نمیتوان داشت و بعد از آنما سلما صاحب تمذیب حمل علی تقیه است و التزام نمی عالمه
 از اول سنت نامکن که لا یخفی اگر چه از فاضل شیعہ مترقب است که التزام تقیه هم در چنین مقامات نماید و کلام ما در این
 است و الا در روایات دیگر که متفق علیها نیست هر عالمه که خواهند دلیل آورد که متعرض حال ایشان میشویم از اول
 تا آخرش ملاحظه یابد نمود که در جمیع بحاث و مسائل بوجه ترجیح بعض بعضی بر و از و از انکی بر آن بر و نمی یابد
 پس منصف را از همین جا شکست میشود که فقره در این فی موجود است و عجب نیست که بی ادبی استاد فاضل شیعہ
 باخبار امید که احیانا بتدکاهی از تشبیه بله های حیض سید و گاهی بوجه دیگر تجحین آن نماید موجب استعجاب و الا لیس
 نباشد و بی ادبی دیگران بر تقدیر تسلیم وقوع ان موجب استعجاب باشد حال آنکه خودش معترف است که عالمه که شیعیان
 و خود نمیند حاصل و شباهه معامله سنیان بر روایات خودشان است پس بی ادبی فاضل عزیز چه باشد بعد از ان مقام

اسارت ادب و حق روایات نشان شده مگر در باره محدثین روایه حساب قبول بعضی روایات و عدم قبول بعضی آخر نکته بحث
 بر زبان قلم چهارگشته فلا تغفل قال اسید الوحید قوله و بر روایت حضرت مرقی علی رضی الله عنه الخ معارض است بروایت
 لولا ما سبق فی این خطاب از بنی الاشی که علمای تفاسیر ایشان از حضرت امیر المؤمنین نقل کرده اند مثل سیوطی و در منشور و
 و تفسیرش و فخر رازی و نیشابوری در تفاسیر خود از محمد بن جریر طبری بر روایت امامیه که بتواتر از آنحضرت نقل کرده اند پس در
 تواتر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افترا می محض باشد انتی قال الفصل اگر شید جواب این کلام اگر چه در رد فای
 نما شده گذشته و در رد فایده عاشره معنی حدیث لولا ما سبق فی این خطاب بر آید لیکن در بنیام بطرز مختصر گوئیم که تواتر روایت نسخ
 از حضرت امیر به مرتبه شائع است که در تمذیب و استبصار نیز روایت مذکور موجود پس وایت نسخ را کذب افترا گفتن بهر ش قبح
 در صحیح شیعه باشد و در بنیام باید دانست که اگر چه احقر العباد تعرض با غلط لفظیه صاحب رساله درین عجال که نموده پس
 در بنیام طریقه خطای از واقع شده یا نشانی آنکه آنچه گفته است که دعوی تواتر نسخ از جناب امیر علیه السلام کذب و افترا می
 محض باشد انتی نص است در اینکه صاحب تحفه و دعوی تواتر نسخ متعدد از جناب امیر میکند و این نقل خلاف واقع است
 زیرا که صاحب تحفه دعوی تواتر نسخ متعدد از جناب امیر علی بنیما نموده بلکه دعوی تواتر و شهرت روایت تحریم متعه که حضرت امیر از
 آنحضرت نموده اند کرده است حیث قال و بر روایت حضرت مرقی تحریم متعه از آنحضرت صلعم آنقدر شهرت و تواتر رسیده الخ پس خطاب
 صاحب تحفه را تغیر داده نسبت نسخ متعدد بطرف حضرت امیر در عبارت خود انشاء فرمودن شایبه و طعن نسخ متعدد که منظور
 شیعه در حق حضرت عمر است در قول خود بطرف حضرت امیر مانند کردن است لغو و باطل من لک الطعن هذا القول انتی
 اقول جواب آنچه در ذیل فایده عاشره افاده خواهند فرمود در ماسیاتی بسین خواهد گردید اما طرز مختصر یک در بنیام نوشته
 پس مرفوع است با آنچه در سابق بمعرض بیان آمد که روایت شاذه تحریم متعه که در تمذیب و استبصار از روایت صحیح
 سطرودین بمقام لقیه یا ذکر حجیت رانه شاید لایسما عند معارضه باجماع اهل البیت و اتباعهم اما خطیبه لفظیه که بیان
 فرموده پس خطیبه طریقه است که حقیقت خوش خاکی در آن است زیرا که خود در بیان طرز مختصر جواب گفته که تواتر روایت
 نسخ از حضرت امیر به مرتبه شائع است که در تمذیب و استبصار نیز روایت مذکور موجود الخ پس لازم می آید که بنا بر
 مرفوعش اسناد نسخ بسو جناب لا یتجایب بنوده باشد حال آنکه صاحب تحفه اسناد نسخ بسو آنحضرت نموده است
 کما اعترفت به پس چنین عبارتی را در جواب نوشتن در حقیقت جناب با عذر در باب اشتراک طعن شیعیان بنسخ تشریف
 شر یک ساختن است لغو و باطل من لک الطعن هذا القول و اگر متوجهی تو هم نماید که لفظ از حضرت امیر در کلام مذکور متعلق
 است بروایت نه نسخ و اما لایزم الخ و در علی الثانی دون الاول گوئیم ز عبارت جناب امیر نیز بر تقدیر تسلیم عدم صحیف

و حقا مانع متعلق است بقواتر دون نسخ ایصال بقواتر عن النبی که گذارند و مثله فی کتب الاحادیث غیر عزیز فلما یروم لم یخذوه معلوم است
 که مراد از قوت او تر و ادایت است پس فرقی بین عباراتین نباشد و حدیث بعض الفاظ بقرینه مقام سابق و مانع کافی قوله
 در سئل البقریه و ایته قرینه اقوی من ان التواتر لا یكون صقا الا لروایه آنچه سنا و تغییر عبارت عزیزیه فرموده اگر از بقدر عیب
 اشتراق اطریز بر طرف شود چشم شمار دشمن لکن این خیال محال است با جمله عبارت النفریز در جناب سید بالتمام و کمال نقل فرموده
 بلا تغییر و لا تبدیل در جایش اشاره بان فرموده و تلخیص بان نموده اگر انجینی را تغییر عبارت می نامند بخاراند لکن مقبول عند
 نمی تواند شد با وصف آنکه چون مفاد عباراتین شیعه عبارت سالی عبارت جناب سید علی است سنا و تغییر و تبدیل بسو جناب
 رشید کثیر راجع خواهد گردید و اجاب الجواب قال سید الی حید قوله و شبهه که شیعه درین آیات پیدا کرده اند و در دست یابند
 سنا و این شبهه بسو شیعیان بسبب جعل یا تجامل است بلکه فخر رازی و غیره از علمای ایشان نوشته اند که تبار اکثر روایات
 نسخ شده در غیر شده پس تفصیر شیعیان بچهاره درین باب چیست منتی قال انما فصل ان رشید فرموده است بانکه ایام
 رازی بقول از طرف مجوزین متعه نقل کرده و صاحب رساله لفظ قاله از عبارت امام ساقط نموده تا تفصیل عبارت بر نقل
 زوال پذیرد و توهم افشا آن لطرف امام صورت گیرد چنانچه نقل عبارت مذکوره از تفسیر کبیر سابقا و ذیل جواب همین فائده
 گذارنده غلطی است پس خود خطا و نقل نمودن با سناد آن نقل تقیم جعل یا تجامل را بطرف صاحب تحفه نسبت نمودن مگر
 افادات باشد انتی اقول و انتیکه جناب سید عبارت را در کتاب نقلی موقوف بقول فرموده در ان لفظ قالو انبوهه حال
 چون فخر رازی تسلیم بقول نموده مفاد واحد است و نزاع بنزع فی اللفظ بر میگردد و علاوه بر انیمه قول شیخ حل متعه و انیمه
 از مصححات جناب سید علما قول سیده است و امام ترمذی علی امر سابقا آنرا صح انکا شسته و شیخ عبدالحق محدث دهلوی در جناب
 الطوبی و ارج البیوه و غیره ان بدان تصریح فرموده و در انیمه حاشیای اول شهنواشی از فقهات کتب احادیث
 است و سابق تفصیل عاقریب قال سید سنا الی حید قوله و انیمه غلط فحی خود است انیمه بلکه غلط فحی علی شما است
 فخر رازی که امام شما است چنانچه سابق از کلام او گذشت که گفته اکثر روایات ان النبی منی عن المتعه و عن لحوم الحجر الالبیه
 یوم خبر اکثر روایات ان اباح المتعه فی حجه الوداع لے آخر ما من کلامه من حقیقت این تلمیذ تبیین بحق فخر رازی
 خواهد بود و نیز سابق گذشت که عبدالحق گفته متعه مباح بود در اسلام در غرضه خیر پس حرام گردانیده شد درین غرضه بعد از ان مباح
 گردانیده شد و فتح مکه الی آخر کلامه الذی سبق و فی مصدق کلام این اعلام و کتب فرمود فاسد ناصب است آنچه در شکوه نشر
 سفیان است بلکه عن علی کرم الله وجهه ان النبی منی عن متعه انما یوم خبر و عن کل لحوم الحجر الالبیه چه عبارت این روایت
 صحیح است و تعلق طرف منی از متعه علاوه آنکه عبارت حدیث صحیحین چنین است ان سول الله صلعم منی عن المتعه کل الحرام

الا لیس فی خبر دیگر که اندک نمی دوشته باشد می فهمد که زین غیر متعلق نمی آید متعه و کل محوم حر المیه هر دو است والا در کلام
 تعقیب لازم آید پس گفتن اینکه روایت غزوه خبر را تاریخ تحریم محوم حر المیه فروده تاریخ متعه در حقیقت نسخ کردن عبارت حدیث
 است چه احدی از مقلدان و دشمنان ازین کلام نخواهد فهمید که این قید متعلق بحرم المیه است مگر حر المیه که مصداق کمال الحرام
 محل شمار هستند قال الفاضل الرشدی آنچه لطیف امام را در کلمات نسبت نموده جوایش مگر گذشت و آنچه از
 مارج الکنوه شیخ عبدالحق نقل نموده پس حیرانم که این کلام را در رد کلام صاحب تحفه چه دخل است که صاحب ساله نظر
 بران نقل کلام صاحب مارج الکنوه نموده بیا نش آنکه صاحب تحفه غلط فسمی را بطرف کسانی نسبت نموده که تحریم متعه را
 در خبر و تحلیل آن را در او طاس گفته قائل بقا حکمت نموده آن شده اند و در حضرت امیر ابرار ابن عباس دلیل این غلط
 ساخته چه ظاهر است که اگر متعه در او طاس حلال میشد و بر علت باقی بماند و حضرت امیر بر ابن عباس باینکه آنکه جلالت تاریخ علی
 ماخر چه مسلم و غیره چه قسم صورت می بست شیخ محقق عبدالحق قدس سره در مارج الکنوه علی ما نقل عنه صاحب الرساله بیاخت آن
 در غزوه خبر و باز تحریم آن در غزوه مذکور و باز بیاخت آن در فتح مکه که عبارت از او طاس است و بعد از آن تحریم موبدان تحریم
 کرده پس خداوند اندک کلام شیخ عبدالحق حکیمه مفید صاحب تحفه که رفع اباحت موبده است و مفید صاحب ساله
 که او عا بیاخت موبده است خواهد بود و اگر گفته شود که گو کلام شیخ عبدالحق قدس سره باین چه مفید صاحب ساله نیست
 لیکن بنا بر وقوع ترافع در کلام او صاحب تحفه مفید صاحب ساله است بجهت آنکه صاحب تحفه الحار و وقوع تحریم متعه
 غزوه خبر نمیکند شیخ عبدالحق مثبت آن در غزوه مذکور است گویم این توهم هم مدفوح است بیهوده و جاهل آنکه عبارت
 شیخ عبدالحق را صاحب رساله بنیایات غلط فسمی علما اهل سنت در باب فهمیدن غزوه خبر تاریخ تحریم متعه را ذکر نموده
 و انفا بعضی بیان آید که مقصود صاحب تحفه رد بر کسانی است که غزوه خبر را وقت تحریم و جنگ او طاس تاریخ تحلیل
 و بیان قرار میدهند زیرا که ازین فهمیدن نشان فساد در استدلال حضرت امیر که در باب تحریم متعه بر ابن عباس نموده بودند
 لازم می آید و چون شیخ عبدالحق تاریخ تحریم اول آنرا غزوه خبر و تحریم دوم او را بعد حکم الایاحت فی الاو طاس قرار داده
 پس جواز موبده باقی مانده بصیورت استدلال حضرت امیر بر ابن عباس صحیح شد نهایت الامر آنکه بر قول شیخ عبدالحق
 بعد از بعض اهل الیه تحلیل و تحریم متعه و بار واقع شده بر قول صاحب تحفه تبعاً بفضلاء المیه یکبار دوم آنکه علی تحقیق در
 کلام صاحب تحفه شیخ عبدالحق تاریخی نیست زیرا که کلام صاحب تحفه تاریخی تحقیق است و کلام شیخ عبدالحق تاریخی بظاهر عبارت
 بعضی روایات و صاحب تحفه فرود و دفع این شبهه نموده است حیث قال لیکن عبارت موبده است که تاریخ هر دو باشد
 این هم را بعضی محقق نقل کرده که نمی شن متعه انفسار یوم خبر تاریخ هرگاه اختلاف بینی بطور پیوسته تاریخ مذکور است

در اینیکه صاحب سال از شکوه شریف نقل کرده است بر آن جواب مثال همان دایت صاحب تحفه فرموده است که این
و هم را محقق نقل کرده اند صاحب سال اعتنا بلفظ این جواب تمام الدالات بر مطلوب فرموده هر چه خواسته بر زبان آورده است
اقول جوابی که در سند قول گویند که از روی نوشته است حاجت اعاده ذکر آن نیست اما آنچه بعد از این می آید
افاده نموده از متراپایی بر عدم فهم کلام استادش می باشد عجیب است که با حال بلای بی بدرک کلام استاد خود فهم نرسیده
از این تا عیان دیگر آن چه رسد کاش اول درس تحفه بگر فتنه تعلیم از علی کشید باینکه طالب آن از سیر و بیان
عدم نقص کلام خصام صاحب تحفه میفرمودند تا فی الجمله کلام شان بلی آید شست پس بگویم که مطالب استادش است
که مراد از حدیث طوی علی زعمه نمی آید عن المتعه عن اهل الجوم انهم اذا لم یوموا شیئاً ازمنه است مطلقاً آن دو تن
بیوم خیر فظن مذکور قید تحریم حرمت و بس که آنکه از شیعیان شایسته آورده اند که این تحریم در غرض خیر واقع شده بود و باز در
او طاس حلال شدن ناشی از غلط فحشی خود شان است زیرا که در روایت مذکور که از علی بن بیلابیت در معاج ما ذکر شده فظن مذکور
تا بیخ تحریم حرمت نه تا بیخ تحریم متعه و اگر آنحضرت یوم خیر را تا بیخ تحریم متعه قرار میداد الزام این عباس چگونه صورت می گشت
زیرا که تحلیل آن در او طاس بالا جماع ثابت است پس ابن عباس را میرسد که بگوید از تحریم خیر سه حکات و فحاشا من یکن
نیست چه او طاس بعد از خیر بوده و در آن حالت متعه ثابت پس تحریم منسوخ خیر چه کلام می آید و چون آنجناب آنحضرت را
در وقت الزام ابن عباس گفته و او را بر اجابت آن سحرشید میفرموده و درباره او آنکه جل تایه فرموده است لا محاله او آنحضرت
بیان نمی عن المتعه علی الاطلاق بوده که بعد الاطلاق تحقق در کلام او طاس شده است نه بیان تحریم یوم الخیر هر که غرض خیر را
تا بیخ تحریم متعه قرار میداد گوید غلطی در استدلال حضرت علی مرتضی می نماید و این دو سخن شایع در جمیع اهل بیت است
محقق مراد و صاحب تحفه درین ماده تقلید سفیان بن عیینة و یحیی بن یزید است قاضی حلی البیضا عن الحمیدی عن سفیان انه
کان یقول قول یوم خیر متعلق با کثر الالبته لا بالمسئثم قال و اما قاله متعلق بکذا فی فتح الباری بعد کلام له بکذا قال
البیضا یشبه ان یکون کما قال البیضا لحدیث فی آیه فرض فیها لکذا ثم ینزع عنها ظهیریم احتیاج علی الاطلاق فی الالبته لا بالمسئثم
له الحمیدی علی ابن عباس انتهی موضع الحاجة منه و شکلی نیست که جواب جناب سعید باطن ام شلی مرتبط است و محسوس آنکه سند او
غلط فحشی و جعل و جمیع در باب سوخت نمودن تحریم متعه بیوم خیر بسوخت شیعیان را درست بلکه علی شایع تحریم آن غرض خیر است
نموده اند و روایت مذکور را بر همین منی ظاهر محمول ساخته اند قصور شیعیان بچاره حبسیت و هم ظاهر روایات همین است که در حدیث
متعلق است بهر دو تحریم چه آنکه از عقلا قبول نخواهد کرد که مراد از جمله نمی عن المتعه و کلام یوم خیر چنین بوده باشد که نمی عن المتعه
یوم او طاس عن اللوم یوم خیر این خود کم از صدق المعنی فی لکن انشاء نیست بجان الله بگاه تحریم متعه بعد از خیر

کتاب الاطعمه وعلیه فی الامرین معا واما ان ذلک وقع یوم خیر فاما ان یکون علی ظاهره وان التمی عنهما وقع فی زمان واحد واما
 ان یکون الاذن الذی وقع عام لتعلم سلیم علیا لقصره الاذن فی ثلاثه ایام کما تقدم یمتی عمل الحاجه من کلامه قصرا علیه
 بطول کلامه جدا واذ این عبارت بوضوح می انجامد که این تحریر کونه اشده قسوة من البحر الفصاحات را کار نه شده توجیه را یک
 تعلق ظرف را تحریم جزیره پسندیده و نیز منفع میشود که تعلق آنرا بحریم متعنی ظاهر حدیث قرار داده و خلاص آنرا خلاص ظاهر نیز
 واضح میگردد که این افت عظیمه یعنی لزوم عدم اتجاها الی الامم تحریم حبس بر این عباس علی مرغم الفاسد بر این عمر نیز میرسد کانی
 روایتی ابی عوانه المذکوره در اینجا اصلا و مطلقا توجیه مذکور پیش رفتنی نیست پس غیر از الفهم جمل و حق این عمر ذکر توجیهی نه
 و مقام تعجب نیست که صاحب تحفه با آنکه علم محبت در لیده دلی افراشته عبور و عبور بر حقیقت مشکوه شریف و شرح نهیا
 هم ندیده است که نسبت غلط فهمی را بشیعیان میدرود و سخا و جمل و حق بسو کیست که تحریم شده را منح و تاریخ فزوده خیر
 می نماید و نمی فهمد که انیمه غلط فهمی و محقق سند بسو رواه و محدثین علی ای نه پیش میشود مثل امام ابو جاری و سلم و حنا مشکوه
 و ابن حجر و شیخ عبد الحق و فخر رازی و ثنای پوری و نوادی و غیرشان پس خود شیعیان چیست بحث اشاد شائع آنکه نوادی و
 دیگران میفرمایند و اگر انیمه الحقائق ووافض قرار میدهند چنین صحاح را صحیح الکتب بعد کتاب استعداده انداخته اند اما توجیه
 جبری پس شقوب است باینکه عدم اطلاع جناب امیر المومنین و عبدالعزیز بن عباس و عبدالعزیز بن عمر المحرم المسموع تحلیل و
 تحریم ادعا و اطلاع دیگران بر آن مری است که هر که عقل اقل باور نمیکند و اگر کسب قلت مدت تحلیل و تحریم عبور بر آن
 نشده باشد اثر از زمان بکری تا عهد عمر که امتداد دید شد از زمان دیگران هم با صفا نشان سرحد بگرانیکه شنیده باشند و در
 روایت کا فین عادیین انگاشته باشد بهر حال اگر در دفع این اشکال و اصلاح این محضال بر همین توجیه اکتفا میفرمودند
 که رواه این اخبار را بمقتضا آنیکه در و غلو را حافظ نباشد قوت حافظه نفوذ بود از همه قیامات اولی و حسن بود آید که
 بر سر بیان غلط فهمی فاضل رشید آنیکه فرموده اند که مرادش آنها و غلو است و کما نیست که تحلیل او طاس را می پدید آید و تحریم مشکوه
 و خیر می انکارند پس این توجیه غیر و حیه است زیرا که کلام اسنادی در تاریخ تحریم بود و در دوام و عدم دوام تحلیل متعجبا
 آسان و بجا پس این گمان ندارم که احد از اهل سنت رضی باشد یا شیعه شود و همه اینها کلام حقیر و دیگر علما است
 لکن چون اطلاعی بر احوال شان ندارند معذور میتوانند بود و نقد هم نمیدانند که مطلق تحلیل مستحق فی الاوطاس بود یا گمان
 خیر بود یا احتجاج تحریم چه نیست نسخ است پس تحلیل بود برادران چه دخل پس الحال گویا انجناب بر خلاف است و خود و حدود
 اثبات غلط است لال جنابا میسر شده اند دیگر گستاخی از حدیث درست و آنچه فرموده اند که بجم این لایحه هم رفوع است و در
 الخ رفوع است باینکه و جداول مطلقا بطی کلام معتضض در و چه عرض اوبیان لزوم نافع بین الکلامین بحسب التامین

پس یا اینکه در وجه دفع اثبات عدم تلافی میفرموده یا اینکه با تحلیل موید آوردن مصل دیندارین خود چلی نه دارد و کلام معترض بعد قطع نظر
 ازین مرحله بوده پس آنرا باز در جوابش مصل دادن طرفه عقلی در حقوق است طرفه انیکه در آخر جادل میفرماید که نهایت الامر بر حق
 شیخ عبدالحق تبعاً به بعض اهل الحدیث تحلیل و تحریم متعه دو بار واقع شده بر قول صاحب تحفه تبعاً به بعض الامم یکبار انتهی و این
 خود عین مطلب معترض است که تلافی بین الکلامین ثابت شد از حیثیت اقرار شیخ عبدالحق آن انکار فاضل عزیز ازان و نقد عقلی
 مافوق اقرار با انکار الحق این طرز جدید جواب است که در اثباتی جواب بمطلب معترض احترام نموده شود اما وجه مالی پس نوع
 است یا اینکه امر بالعکس است چه تحریم خیریه در روایت مذکوره که اندک صحیح وارد نموده اند اما نه پس اقرار به تحقیق شد و کار
 ناشی عن الوهم البصر و در استیکه با احترام ابن حجر ظاهر و ایا تکیظ در ان شاخ از تحریرین واقع شده و تعلق نسبت بهما
 لا بالاخر فقط پس از امرو هم گفتن و همی پیش نیست و کیفما کان بنیائی قول شیخ عبدالحق بر تحقیق خودش است و بنیای
 کلام عزیز بر تحقیق خویش با تقلید محبت پس در میان کلامین تحقیقین هر دو تدافع باشند یا اینکه تنفی کیده اما آنچه فرموده اند
 که روایتیکه صاحب رساله از مشکوٰۃ شریف نقل کرده است بر جواب اشال همان روایت صاحب تحفه فرموده است که
 بعینه این قسم را محقق نقل کرده اند از الخ پس تفویض بین کلام بعد از شهادت است و هم بدان فاضل عزیز نمی زید چه
 هرگاه مثل امام شافعی و مسلم شافعی و صاحب مشکوٰۃ و دیگر اعظم محدثین متجربین در بیان مذهب و غیر مذهب مکرر کرده باشند
 فاضل عزیز و شاکر که شدیداً اصولی یعنی نیز پیدا کرده اند مذهب انکار نه و تحفه مثل ابن حجر و غیر او بر دوازده سجان ائمه سابق
 ازین است و این متجربترین زده قول مخالف را مروج انکار شده بودند حالا متجربین اند و حدیث کجاست یا تاخر فاضل عزیز
 زیاده بر آنچه آنها بوده و طایفه یبوسه کاش برین اند و حدیث در لجه این اهم که فشار یکشتند که امر سهل بود لکن مشکل نیست
 که این اعتسالی راه خلیفه زاده چهارم زده است چه او نیز بر تحریم متعه و بر باره انجام این عباس بمقادیر لغزین است
 بکلی شش شش است که دیده فاین انفر قال اسید بسند الوحید قوله و این و نحو شایه جمل و حق او پس است الخ و مختلف
 ریشید فای که نسبت به بزرگان خود اثبات حمل جمیع بنیای چه فخر رازی و عبدالحق و غیره از شایه علم اعتراف نموده اند یا که
 غرضه غیر تاریخ تحریم متعه بود که تا مرتبه پس الحمد لله که حق بزرگانش جا که شده و بجهل و حق اهلان خود اعتراف نمود
 علما و انیکه الزام دادن حضرت امیر ابن عباس را تحلیل متعه از فقریات ایشان است و در کتب شیعیان ثری ازان
 پیدا نیست بلکه ناقص روایات خود ایشان است که از آن حضرت در باب اباحت متعه نقل کرده اند پس شیعیان الزام باین
 رواست و ادان شایه جمل و حق قرار دادن و حقیقت شایه جمل و محاق خود آوردن است که لا انشی نتمی قال الفاضل
 الدیشید صاحب تحفه جمل و حق در ان مقام کسی را قرار میدهد که بوقوع تحریم متعه و تحریم تحلیل مستمر آن را و طاس قابل است

بجهت آنکه این قول مستلزم وقوع اختلال در استدلال حضرت امیر برین عباس میشود که به خصوص عبارت و امطل افاده جریح
 پس هر که غرضه خیر را تاراج تحریم متعه گوید که با وجود غلطی در استدلال حضرت تقضی میکند و این دعوی که باطل و محقق نیست
 استی این پس باین کلام صاحب تحفه که در رد قول کسیکه از ان اختلال در استدلال حضرت امیر لازم می آید گویند این استدلال در طریق
 اول سنت مروی باشد گفته است بر صاحب تحفه لغت نشان بعد از ادو کا تشیع باشد و چون اتفاق یافت شد که تشیع
 صاحب تحفه بر قائلین تحلیل متعه در ادو کا بنابر لزوم آن دلال در استدلال حضرت امیر برین عباس است تشیع
 او بر کسی که بعد تحلیل آن در ادو کا باز تحریم موبدان قائل اند چه از ان غلطی در استدلال حضرت امیر لازم نمی آید پس
 تشیع صاحب تحفه بطرف امام رازی شیخ عبدالحق بجهت اینکه ایشان غرضه خیر را تاراج تحریم متعه قرار داده اند و از
 در استن بیا فاسد بر فاسد باشد و گفته علاوه اینکه الزام دادن حضرت امیر برین عباس را الح گویند چون تحریم متعه را
 شیخ الطائفة در تہذیب و استبصار از حضرت امیر روایت نموده پس با وجود موجود بودن این دو شاهد عادل طلاق
 افترا در حق ان بعد از انصاف است قوله در کتب شیعیان آنکه از ان پیدا نیست گویند صاحب رساله درین قول
 صادق است زیرا که مراد از استی که روایت تحریم متعه چنانکه در صحاح سنیان مرویست بچنان در صحاح شیعہ که گفته از
 اصول اربعه ایشان باشد بعینہا لا باشد واقع است پس صاحب رساله در نفی اثر این روایت دون نفی عینہا صادق
 باشد انتی اقول و استیکه صاحب تحفه جاہل و حق کسی را قرار میدہد کہ تحریم سرخ بخیر تحلیل موبخ با و طاس قائل
 باشد خواهی آن تحلیل موبد باشد خواهی خیر موبد چه بر هر دو تقدیر استدلال برین عباس قائم میشود زیرا کہ در استبصار
 تحریم تحریم مفسوخ بوده و احتیاج بمفسوخ خیر تمام است پس تشیع او بر مثل ابن حجر و اصحاب که روایات عامہ تحریم
 خیر بر تقسیم قلب در صحاح خود و ساخته اند متوجه و متوجه باشد و نیز تجرید و در بارہ امام را کہ در نشانی و شیخ
 کہ نظر مبدل خیر مذکور تحریم خیر قائل و بسو آن قائل اند واقع فی موقعه بوده باشد و بعد تحلیل تبانی که در ظاهر
 واقع شد و ناشی از عدم درک امر و عدم اطلاع بر کلام علی اعلام مذہب خودش است و عبارت متلاش خوش انکار الالاف
 بران لالت نہ وارد و انما ہو رحم الغنیب و رمی السهام فی الظلام الیصلح کلام استقامت و لن یصلح البطار ما فسد لہ
 و بعد الحکہ کہ فرقہ حق امامیہ بالتحريم الخیر فی علم تحلیل الادو کا می بود و غیر موبد تحریم قائل نیستند پس بر هر دو تقدیر متوجه
 تشیع بسو ایشان باشد زیرا کہ تحلیل بعد التحريم نزد ایشان مسلم نیست بل تحلیل متحرک منہ الا سلامه قائل اند و طاس
 تشیع علیم اما آنچه تکرار تذکار حدیث تہذیب و استبصار بار بار مینماید پس جویش مرا گذارش یافته چه در قبول شایع
 شایعین عادلین اتفاقا جبار شرطا است و لا تقیہ بدون الاجابا پس چون کہ آن حدیث در مقام تقیہ است استنباط

باین شاید هر طریقه آن است که از غیر شیخ الطایفه نقل روایت مذکوره است و باز در شاه عادل قرار میدهند همین روایت است
 که شیخ الطایفه آنرا در تهذیب و استبصار که فی المثل من غیر التهذیب است اخراج نموده پس حکم بتجدد و شایده بی جا بوده باشد مع هذا
 کلام جناب سید در الزام ابن عباس بوده و در هیچ کتابی از کتب شیعه علی و ائمه از ان بنظر نرسیده و روی که از تهذیب و
 استبصار نقل نموده مذکور مشاهده و فحاح ابن عباس در ان غیر واقع فصوله غیر نافع اما تحقیق در قول جناب سید که در کتب شیعه
 اثری از ان پیدا نیست الخ بکار برده اند پس اثری از تحقیق مذکور بلکه نبی بر طایفه محض است و این قیاس شریک بدان مذکور که
 گوید که کبریة الا نقل لهما ان دلالت بر خطر از کلمات دارد و پس بر خطر از ضرب و امانت قال استید الوحید قوله جماعه از
 محدثین الخ چنین حادثه بی سرو پا که معارض است باضعاف ضعاف خود از اخبار متفق علیها و از اخبار مستغنیه بل متواتره
 اما سید در شمار قطاری نیست لاسیما که گاه در تهذیب و استبصار موضوع ساختن از خوش آمد حاکم که فطایفه بوده مستبعد نیست بلکه واقع
 و متحقق است نهی قال الفاضل الرشید چون مثال این حادثه در تهذیب و استبصار واقع است پس بر ان اطلاق
 لفظ موضوع و مبسوط و یا پرنایب و جواب دیگر از کلام او در سابق مشروط است و اگر چه عاده شایسته از فائده اقول هر گاه اطلاق
 کذب بر روایت کاذبه غادرین که در صحاح الکتب شما موقوف شده باشد که اسلفه الرشید مع انه لا مجال فیه للتحقیق
 پس چرا اطلاق موضوع بر دیگر احادیث صحاح ایشان جایز نباشد و اگر بعضی از ان اخبار بنا بر تفسیر و کتب اربعه باشد که
 حکم موضوعیت آن نیست حکم من موضوعات که در وقت فی اخبار نامور و التفتیه و قد سبق جواب سابق قال استید الوحید
 قوله انیس معلوم شد که تحریم متعه یکبار یا دو بار الخ معلوم نیست که این اقاوت پناه تفریع تحریم یکبار یا دو بار بر که اجماع فیه
 و کاش بیان میکرد که بار اول در کدام وقت تحلیل و تحریم لعل آمده و دو دفعه ثانیه که ام وقت و که ام جا حال آنکه صحیح مسلم
 بیشتر نقل کرده و آنرا صحاح الکتب و نه سینه همین یکبار نوشته و چون دانسته که تفصیل این مگر کتب قبل خودش خواهد شد
 نهایت حیاء و شرم طریق اجمال را پیچیده سکوت و اعراض از تفصیل آن کرده به نزدیکار یا دو بار پرداخت قال
 الفاضل الرشید تفریع تحریم متعه یکبار بر تقدیر عدم وقوع تحریم آن در غرضه خیر است که ما هو مختار صاحب التحقیق
 و تفریع تحریم آن دو بار بر تقدیر وقوع آن در غرضه مذکوره است که ما هو مختار شیخ عبد الحق و غیره بناء علی استقفا و من
 بعض الروایات و تفصیل این اجمال آنکه اگر تحریم متعه در غرضه خیر واقع نشده باشد علی ما هو التحقيق عند بعض ائمه الحدیث
 اصحاب الدرایه پس اباحت آن تا او طاس بخوار سابق که در اول اسلام بود مقرر بوده باشد و تحریم سوید آن در او طاس
 واقع شده باشد در صورت تحریم آن یکبار ثابت میشود و اگر تحریم آن در خیر جمیع واقع شده علی ما ذهب بعض اهل الحدیث
 عبد الحق و بعض من تقدم علیه یدل علیه ظاهر بعض الروایات پس چون بعد از خیر نیز جواز ان مقرر است برین تقدیر لابد که

در ادوات که بعد خیر است بار دوم تحریم آن مانع شده باشد نیست حاصل کلام صاحب تحفه که از تقریرش ظاهر است
 پس تقریر واضح را از کلام صاحب تحفه نفییدن یا از ان تجاہل زیدین باین کردار خود ستمزایر صاحب تحفه نمودن نزد
 عقل قابل تمناست قول کاش بیان نمود الخ احقر العباد وطلب صاحب تحفه را با آنکه ظاهر بود بطرف استقامت و استقامت
 بطریق انصاف و نجات بیان نموده حال ایشان آنچه بر آن ارد کردن منظور باشد لعل آنرا در قوله حال آنکه در صیغ الم کونیم
 صاحب تحفه نظر بر این داشت و امثال آن بر او افت بعضی محققین الحسنت کلمه نقله عن الفطانی غرضه خیر از نظر صاحب
 تحریم لحوم است قرار داده و چون از جمیع روایات تحریم آن دوبار هم مستفیض میشود بعضی علماء تصریح باین نموده اند از این طریق
 نزد یزید و دیگر تحریم یکبار آنرا نیز ذکر کرده اند و منتهی اقول صاحب تحفه در کلام سابق خود شیخ اردکانی صحیح مسلم نقل کرده و آنرا
 صحیح الکتب نامیده و شیخ فخر رازی از عرض اعتبار سافه انکاشته بنا جمل و حق بسو که یک تحریم را مخرج یکبار ساخته است
 نموده و مطلقا اشعار است و این قول بسو اهل سنت نکرده بلکه کلاشن اهل سنت بر اینکه شیعیان با و کون احتمال لغوی تعلق
 ظرف تحریم شده گشته اند پس تقریر خود دوبار بر کلام سابق چگونه صحیح خواهد بود اگر بیشتر اختلافی نقل سیار و بعد از آن صحیح
 یکی از اقوال مختلفه پیدا ممکن بود که نزد یزید بین القول المختار و انیر المختار نبوده و لکن چون آنقول را در کلام سابق بیان
 لم بکن انکاشته تقریر بر آن مراد و او جوی نداده باشد یا جمله قول تحریم مرتین مستلزم جمل و حق قائل نیست از جهت
 که دعوی غلطی در استدلال حضرت تفسیری علی لعل صاحب تحفه نموده پس عجب است که تقریر دوبار که در آن همین یکبار
 جمل و حق است چگونه صحیح بوده باشد و بعد از آنکه که فاضل ششید در آخر کلاش ستمت گردیده باینکه بنا بر بعضی روایات
 و تصریح بعضی علماء دوبار هم تحریم ثابت میشود پس حالا بنا بر جمل و حق نیست الحاصل تقریر بر سابق مستند
 سابق ذکر فرغ علیه است و چون مستند تحریم مرتین را سابقان ذکر نموده ساخته پس این تقریر بنایت بر این باشد قال السید
 استمد الوحید قوله چون در وقت عمر در بعضی جاها این فعل شیع الخ سبحان الله امری که خدا پر خیمه خدا محال داشته بود و
 فعل شیع نامیدن کمتر از قول هیچ در حق سید نبوت است که در این سخن سلافا و رسیده و کاش درین سخن خود که اظهار جرئت
 و تشهیر و ترویج آن نموده صادق می بود حال آنکه اظهار جرئت امر دیگر است و سناد آن بطرف خود امری دیگر قال الفاضل
 المرشدی امری را که خدا پر خیمه خدا تمام کرده باشد در روایات جرئت آن از حضرت میر دیگر جم غفیر مرک باشد که ما بعضی
 سخی اکثرانی الفاء آیه آنرا فعل شیع نامیدن قباحی ندارد بلکه در صورتان اسباح گفتن ستمجانی بود قوله حال
 آنکه اظهار جرئت الخ کونیم نوع توهم سناد حضرت عمر تحریم ستم بطرف خود تشهیر را در وجه اول فاده داشته گشته فاعلم
 تقریری فیہ الامین رات و لا اذن سمعت منتهی اقول امریکه نسخ الاباحت باشد از فعل شیع نامیدن کی جائز است

چنان تقدیر شاعرت ال براتصاف آن فعل فی نفسه شاعرت است و امر ساج استعفت شاعرت مطلقه نمیتوان ساخت خصوصاً بکسر
 الفین حسن و قبح تحلیلین کیت و مطلق فعل شفع بریده نمودن بسکونیت المقدس که شاعر موصوفه و باز منسوخ گشته نمیتوان نمود و
 همچنین اینان مجسین صمدیه و پنج حضرت بر اسم حضرت اسمعیل را که قبل تقدیر الوقت منسوخ شده و شاعر و مجاز آن قائل و در حقیقت
 بعد از قدرت آن فعل شفع توان نمید و از عدم اباحت فعلی فی وقت شاعرت آن علی الاطلاق غیر لازم و آنچه حواله آن بر تقدیر
 فرموده و جایش نیز حواله بر سابق نموده شد اما آنچه فرموده و فاعل شاعر الخ پس امثالاً لا امر التکسیر و لکن لفظ شاعر فاعل فی سالیانه
 رات و الاذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و اما طوره در اوطار عقول البشریه قال استید استند الوحید قوله و از کلام عمر
 ثابت نشود و الخ هر گاه در یکلام اقرار کرده که نتوان گفتا علی عهد رسول الله و اما هر کلام عمر است پس این چه سفاک
 که بگوید از این کلام ثابت نمیشود که وصف حلت باشد حال آنکه و اما هر جمیع است در اینجا این تحریم است بسکونیت
 تقدیم سند الیه غالباً افاده تخصیص حکم میکند بطریق تصرّف و اما هر سابقاً گفته اند انتهی قال الفاضل الرشید جواب این
 او با تمغیض تمام در رد و چه اول و دوم و چهارم و دیگر مواضع این عجا که گذشته اگر صاحب سالد و اعوان و اور العهد ملاحظه آن بود
 کلامی بآنچه سحر الفاظ درشت و کلمات نادرست بزرگان چاک نمایند و الا جاده انصاف پائین را قول الله محمد که دفع
 او بام و از الله صفات حلام که در اباحت سابقه رشیده بکار رفته بوجه حسن جلوه ظهور گرفته و جاده انصاف را پیونده از طریق
 اعتداف انحراف نموده ایم و فاضل رشید اگر چه اجازت استعمال الفاظ درشت کلمات نشن از فرط اخلاق کریمه در نهمقام داده
 اما بطریق سبایا کرام و مذکری سید نام که مراعات احسان با کافیه هم است و در جوابه اقوال سابقه و لاحقیه غیر از مطالبات است
 چنان الفاظ در باره فاضل رشید که رو سخن بالیشان است و جتناب نموده ایم فاما اهل بیت بحسن کے سن ساء النیا و
 اگر نه ان بودی که عزیز الا فاضل بادی طریق تخشین خطاب بسو علی علام امامیه رشیدی در پانچسب هم جناب سید غما
 عین سیر بود لکن عجب نیست که اجازت تخشین از قبل فاضل رشید از قبیل اعراض و بجزعوم شان است پس صدور
 از ایشان بغایت بعید قال اسید الوحید فامده عاشره در فکر شرطی از اخبار که امامیه اثنا عشریه آنرا متواتر خلفان
 سلف از آنکه اوطار مصلوات الله و سلامه علیه و امیت نموده اند و ان لغوص صریحه در باب اباحت متعه است مخفی نماند
 که سابقاً اشعار نموده و شربانیکه بنا بر اخبار متواتره متفق علیها مثل مثل البیتی مثل سفینت لوج من کبیا نخی و من خلف عنهما هو
 و آنند حدیثی تار که فیکم الثقلین الحدیث و غیر ان از اخبار بسیار تمام خلق باور اند بتمسک تبعیت او امر و لوازمی اهل بیت است
 پناهی و انصاف بخت و تربیت بزیل تبعیت ایشان است و هر گاه روایات خفیه از ابو حنیفه و مالک از مالک شاعر باشد و
 در اثبات مزبب ائمه ایشان کافی پس روایت امامیه از آنکه خود چرا محل اعتبار باشد باطل چون شیعیان احادیث

فامده عاشره در فکر شرطی از اخبار که امامیه

کتاب امامیه جلده پنجم بنابر علی و الاختصار دیگر باینکه از اخبار کتب سابقه که در مصنفات ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی و
صدوق محمد بن بابویه الطوسی و سیس المالک و حقه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی است تصدیق نموده شد انتقی قال الفاضل ابن شهر
اگر چه امامه اطهار علیهم السلام حکم احادیث که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر احادیث شالعه مستفیضه مستند است از اخبار اهل انبیاء
سفاحی منقولات و مصابیح ظلمات و مصادر حکمت و نظام هر شریعت است لیکن کلام و طریق وصول آن اخبار است و بسا
اوقات روایه یک فرق نزد اهل آن مامون نزد غیر آن مطعون میباشد که از هر فرق روایات مرویه را و طریق خود مسلم میدارد
و اخبار مرویه را در فرق مخالف خود مقدم می انگارد و همین جهت صاحب رساله الفوائد را در فائده تاسعه و قاضی نور الله
شوشتری جایز در احقاق الحق و مصابیح النواصب غیر آن دیگر علمای شیعه در مصنفات خود موضوعیت بعضی احادیث وارده
در طریق اهل سنت بعضی تعصب مشرب بدون فکر که ام قرن هفتم فقهنا عن الیهیه القطعیه تصریح کرده اند بلکه جمیع اخبار فاضل
در حق آن احادیث بر زبان آورده اند لیکن حق العباد و در حق احادیث امامه اطهار که در طریق شیعه مروی است بدون قیام
که امام بنیه یا قرینه قویه بوضع آن اصلاح نشده بخاطر نیکند از پس تا به تلفظ آن چه سبیل که از علی الراس و العین می نهند مگر
مثل علمای شیعه تقید آن احادیث بتوفیق آن با احادیث وارده در طریق اهل سنت یا ترجیح یک بر دیگری و مثال آن بنیای
حاکم گوش حق نبوت را بر سماع سکا و توجیهات صحیحه المبانی آن متوجه باید ساخت و عدا و مقصد الفوائد البسیر باید انداخت
و بعد موازنه توجیهات احقر با توجیهات علما امامیه حال مماثلت در میان آن هر دو باید دریافت اقول و بنه تعین العجب کل
که خود اعتراف دارند باینکه امامه اطهار حکم احادیث مذکوره و دیگر احادیث مستفیضه مستند است از اخبار ائمه اقول انحضرات را که
بر روایات خودشان ثابت است به مقابله مثل ابو حنیفه که از غاشیه برداران و مستفیدان عقبات ایشان بوده بگو نمی شمارند
فصل آخر مقابله بالخلفاء و معارضه و از همین جا است که مثل امام حق ناطق حضرت جعفر صادق را صاحب بنی از مرده مضاعف
و اهل بسین شمرده و با وجود آنکه مثل عبدالرحمن بن سعید لغات حرمت گوشت خرگوش را از حضرت نقل کرده هرگز قول آن جناب را
برای یک بر یک شمرند و باز در حکم اتباع و لا وارند و تفصیل حال و لا اتباع شان از اخباری که در صوامع الهیات و رساله مصمم
خاطم و رسائل متعلقه فضیلت سادات عظام که از مولفات بعضی اعلام است که شایعه بود یا سیکر و دو لکن البیحد و بعضی
و احتمال لفظ امامه اطهار که در عبارت شریفه واقع گشته ظاهر بنابر توریسیه یا لقیه که بخیر از این درین ساله بکرات بیان فرموده اند
انظر باینکه رساله خود را بدار المومنین لکته مومسل فرموده اند ارقام نموده باشند و الا حتمی صحیح بنابر هیب سامی ظهوری ندارد و هیچ
از مامون یا مطعون بودن بعضی روایات از هر فرق و در فرق دیگر زینت پذیر ارقام گشته اگر چه مشترک الورد است و جویش فکر آن
بجناب سامی هم بر ضرورت پس هر چند یک از جانب روایه فرق حنفیه و مالکیه و دیگر فرق سنی بیان خواهند نمود همان اعتذار عوام است

[illegible]

متغیضش هر با هر لغت عرب همین خواهد فهمید که اگر در حدیث قرآن در وقت نیک رفت بل کس بیشتر از حفظ آن چه در تمام
 التفات نیکو دیکسو او مگر اندک که زانیکه اگر زید قرآن را یاد نیک رفت التفات نیکو دیکسو او مگر اندک که چون این تفسیر می شد گوئیم
 برین قیاس حاصل می شد لولا ما سبق فی این لفظ است که اگر قبل از من ابن الخطاب بیان است و اشاعت این
 نمی برد و دست و من بادی آن می شد و بنا بر ظاهر نیمی صاحب ساله هم ناچار در ترجمه حدیث مذکور گفته که اگر پیش از من عمر
 سعه را حرام نیکو دایم یعنی مازنی الا شقی آنکه زانیکه در لغت معنی متعین بود مگر اندک که بجهت آنکه در صورت عدم سبق شروع در حرام
 ان از ابن الخطاب احتمال تفسیر در روایات من نزد احمد جاری نیست و احتمال بعضی مردم توهم از این خاطر که زانیکه روایات
 من هم از ان متمنع نخواهد شد و طلاق زنا بر تفسیر بعد از شمار بر حرمت ان بلفظ لولا ما سبق استبعاد می دهد و در حدیث صریح
 و ما تفرقت امام جعفر صادق علی ما نقل عنه لیهی قی در حق تفسیر وارد باشد و فی الزنا البعیدة کما سیاقی لفظه عن القسطلانی شایع
 صحیح البخاری و نیز از سعید بن اسب سمرقانی است که قال رحم الله عمر لولا انه نهی عن المتعة صار الزنا جوارا لکافی مصنف بل کبر
 بن ابی شیبہ و اگر در تحقیق گفته شود که در بعضی روایات وارد است لولا انه نهی ابن الخطاب عنهما مازنی الا شقی پس جوش چنانچه
 گوئیم جوش آنکه حضرت امیر المومنین لفظ لولا ما سبق فی این الخطاب لایح ارشاد کرده بودند و چون روایت بالمعنی در روایت
 شایع بودند تا قلین بکنه مفاد ان کلام نرسیده جواز تفسیر از ان گمان برده مطابق فهم خود لفظ لولا ما سبق را هم بمعنی لولا
 عمر دانسته لفظ لولا نهی عمر بجا لفظ لولا ما سبق فی این نهاده اند پس ذکر لفظ لولا نهی عمر بجا لولا ما سبق بمعنی برو هم را و کذا است
 و قائل شدن برو هم رواه در بعضی روایات بطوریکه در اصل حدیث کمال اختلاف بود و هر حکم ان تفسیر کرد و در کتب صحاح
 شیعیه واقع و در روایات ایشان شایع چنانچه نقل بعضی از متواتران در او آخر جواب فائده تاسع نقله عن ابی شیبہ
 الکافی للکلینی گذشته و بعضی دیگر گفت که شیخ الطائفة در او آخر ابی عدة النساء و شرح مسند ابی حنيفة استوفی عنهما زید
 و هو غائب فرموده علی این مجوز ان کیون الراوی و هم فسیح حکم اطلاقه و ظن ان حکم المتعة فی عهد زید و نهی در باب میراث
 الملا عنه یفر ما ید فاما راه محمد بن الحسن الباقی عن الحسن بن سحر بن شهاب عن عاب بن کلوب عن اخی بن عمار عن
 جعفر عن ابی ان علیا علیه السلام کان یقول ولا الزنا و این ملا عنه بر سر و انما لاه و عصبة ما قاله جعفر فی نهی الزنا
 این مجوز ان کیون الراوی نهی حکم فی ولا الملا عنه ظن ان حکم ولا الزنا تا حکم قراء علی غنیه دون الاستماع اتمی و حکم بکار
 راوی باعتبار تاویل فاسد در ان کتاب بسیار است من شاء الاطلاع علیه فایرجع الیه کما یستحب و فی نهی میراث
 شیخ الطائفة و دیگر علما ی شیعیه احتمال هم رواه در بعضی روایات راه و نهی استبعادی ذکر گفته باشند و چنانکه شیخ الطائفة
 در بعضی احادیث محض بر اعمال تطبیق و را خبر تفسیر داده اند و نهی استبعادی و در از یفر ما ید و غیر ظاهر می فرماید پس اگر

بعضی از اهل سنت نیز مثل ابو بنایر و بعضی در میان کلام حضرت امیر و امیرت که شیعه هستی بر روایت آن متفق اند اعتراف
 بوقوع و هم از بعضی رواه نمایند بر تقدیر فرض بعد از آن از ظاهر کلام شیعه اصلا مورد عتاب نباشد حال آنکه ایشان بر اعمال
 شیخ الطائفة توحید غیر ظاهر را محض نیابریغ متناقص از احادیث خود ذکر کرده میشود که شیخ مزبور در تهذیب و ریاضة النبا
 میفرماید خان قبل لیس شیخی من هذه الاخبار ان المراد بالامار المذكور ان فیهن اجماع الاولاد فلم یختص بهما بهیچ کلام
 جمیع الاخبار التي قد تموا با ذکر اجماع الاولاد فیما ان عدة الامتثال عدة الحرة سوار فاعلم خصوصاً ما قبل له انما
 هذه الاخبار والاولیة ایضا لکننا نقص الاخبار انتم ما اردنا نقله و اگر تسکیم کنیم که مقادیر لولائمی عمر الخ جوان است
 گوئیم چون احادیث تحریر شده از حضرت امیر و کتب شیعه موجود در طریق اهل سنت بدرجه شهرت یا لوازی رسید چنانچه
 صاحب تفسیر فرموده و مجازی در نسخ و نسخ حدیث سگار بدو قدح الحدیث عن علی بن ابیطالب فی هذا الباب
 غیر وجه و روی عنه اکثر فیون من طرق و هو شهرت ان یکر و اکثر من ان یحضر انتی پس خبری که سفاده بخواه اخبار باشد
 اتفاق شیعه و سنی صلاحیت معارضه ان اخبار نه داشته باشد اقوال فاضل رشید چون تمیز میان نافع و ضار نظر
 و لیکه بر ایشان است پس خودشان تمیز فرموده اند و حق نیست که در فن جدل و کما به کمال رشد و ید طولی دارند
 چه این ادخال استعداء الفاظ که از غایت جود و صداقت حدیث طبع لعل می آرند گمان ندارم که بخاطر احدی از متقدمین
 و متأخرین اهل سنت گذشته باشد یا از اربع قبول احدی از متقدمین ایشان اصفا فرماید بالجمله تحقیق که بزرگم خویش
 فرموده مجتهد است باینکه لفظ سبق بحسب محاورات عرب در مطلق تقدم زمانیا کان او ذاتیا استعمال میشود و ان
 مستلزم اشتراک سابق و سبق در خصوص امر سبق فیہ نیست و ادعای اشتراک کذا فی دال بر جنبیت یعنی از محاورات
 عربیه است فنی کنز العمال فی فقه اهل علی بن ابیطالب فی حدیث طویل یفید ان قول اندر عشر تک الاقرین کذا
 فلما اراد النبي ان کلیم بدره ابوالباب الی الکلام فقال لقد حکم صاحبکم فتفرق القوم ولم کلیم البنی فلما کان الغد
 قال یا علی ان هذا الرجل سلقة الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان کلیم فعدلتا مثل الذي صنعت بالاس
 من الطعام و الشراب ثم جمعهم ففعلت ثم جعلتهم ثم دعانی فقربته بالند ففعلت كما فعل بالاس الحديث العیاف
 چگونه شهادت پناه مبارک است بر اشتراک جناب رسول خدا در قول بقول حکم صاحبکم که عین کفر است خواهد فرمود و ایضا
 در روایت اخری در همان کتاب مزبور است قال علی لرجل و یحک ان ابابکر سبقنی الی الریح سبقنی الی الامامة و تقدیم الحجة
 و الی الغار و اشار الی اسلام و معلوم است که اشتراک جناب امیر در تقدیم حجة و غار و هجی نه دارد کما لا یحیی لیس ادعا اشتراک
 خصوص سبق فیهمین حدیث هو خاص بعید از باب ادراک است و اما اشتراک فی الحجة و تقدیر بر ائمه تسلیم نشود

برای فاضل رشیدیست زیرا که در مانحن فیه بر این تقدیر میتوان گفت که مراد شرک در مطلق حکم است گو حکم آنحضرت شافی و کافی
حکم سابق باشد پس تا و بلکه بحد و حد تمام آنرا بر آورده اند از قبیل الامسین لایق من جوع باشد چه محال کلام بر این تقدیر نیست
خواهد بود که اگر حکم خلیفه شافی سابق بر حکم من که مخالف است نمی بود و تحریم ستمی بر داشت و تا نیکو دیگر به ستمی و نه به مطلق
ایمانی یعنی که حکم نسخ را سابق و مانع را سبق می نامند مع التناهی بین الحکمین فیما هرگاه بنابر تفریح سامی شرک تقدیر
کافی است و تقدیر مستلزم واقعیت نیست پس از چنین شرک چه فائده و اذا اکل الامر له الفرض و تقدیر فالتقادی و مستلزم
و فرض المحال پس بحال خلاصه آنکه اشتراک مثبت مدعا و او غیر ثابت و الا شرک المطلق لایحیه نقضه لفرقه آنکه با انیمه چه حد
بلوغ معنی صحیح از ان حدیث حاصل نمیشود زیرا که اگر مراد آنحضرت را چنین قرار داده که اگر غیر بوقت خلافتش یعنی نمیکرد و تا غیر
در ان تا زمان خلافت من می نمود و ستم نمیکرد و مگر شق بعد از جریان احتمال التقیه پس این خود مستلزم نیست که آنجناب امر
بعباده و عدم حج و زکوة و غیره عبادات بهنگام خلافتش میفرمود تا احتمال تقیه در ان جاری نمیشد و صحیح ان لبقول لولا
ما یقتضی باین الخطاب فی الامر بالصلوة و الصوم ما ترکها الا شق و لا یرضی بشک الا شقی با تخیل و مسائل اجماعیه و غیره ریاست
محال احتمال تقیه نیست اگر حال حرمت ستم مثل دیگر اجماعیات میبود چگونه محال آن تصور میشد آنحضرت با وجود اجماعیت
آن چگونه مراعات چنین احتمال بیهوده و با سبب بود و در حقیقت تسوئع این احتمال که فاضل کشید ابداع آن فرموده اول دلیل
بر اینکه آنجناب در تحریم ستم شرک با او نبوده و نه از جمله اجماعیات و ضروریات بعد و الا این احتمال چه ضرورت در ان
در وقت و بعد توافق در ستم مستلزم اجراء احتمال تقیه نیست و الا لا یسأل متفق علیه اوقع شده و احدی از امامین از اجراء
بر تقیه ساخته پس چه در فاق را دلیل بر احتمال تقیه آوردن شبهه بر پا افتاد از ان است و هرگاه حال این احتمال غیر از
گشت پس میگوئیم که امر بالعکس است یعنی اگر او نمی نمید و با آن جناب و لا یجاب بقرض محال میشدند شیعین آن یاده و پیشتر
بلکه در تائید ان هم کلام است چنانچه بهنگام منی از تراویح حد آید و عمراد عمر ابره است و انزجار ناس از ان ممکن گشت و تا هم
است که تشدد عمری و فطانت غلبت طبع سبعی ایشان فریب اهل بوده و اقتیاد اتباع عامه ناس با و امر و توفیق ان حق ناشناس
بر نظام هر چند عیش ان اتباع در تبع جناب و لا یجاب که اکثر شان بنام منظر اتباع آن اجب الا اتباع بوده اند و میسر اند و کسی که چگونه
او عای این امر میفرمود که اگر من با وی نمی شدم منی من داخل در انزجار ناس بود و از منی عمری زیرا که این کلام شامل بر بیان خلا
واقع است و حاشاه عن مثله و ایقما اگر نمی نمیکرد لاجرم در زبانش انزجار ناس از ستم نمیشد پس چگونه آنحضرت از روی تمیزی
میگردد که امر حرام را نمی نمیشود و العباد بالسنه چه هیچ عاقلی ستمی ترک نمی از امر حرام نمینماید سبحان الله با وجود و وجوب منی عن المنکر
تسای ترک آن چگونه جائز تواند بود و مقام حرمت نیست که این تقیه غیر و چه را اگر بنابر مذکور شد قرار داده اند پس این خود

ظاهر ابطال آن است چه اطلاق زنا برشته نزد ایشان مثل اطلاق زنا بر کجاست و اگر بنا بر سبب بنیان است پس احتمال تقیة
را در آن کدام صحت است مگر آنکه آنجناب بیاسخ اطرش بعبیان فرموده باشد و لایضی به ششید یا بجملة توهم تقیة دیگران ترک امر حق
نمیتوان نمود و اگر مرد آنجناب از تنه عدم سبق نهی عمری در ماده مستعنه است که اگر او سابق فی الخلافة و نای از مستعنه می بود پس
بجای او خلیفه میبود و نهی از آن میبود و مداخل در آنز جاری میبود پس در حقیقت این بجا نداد از سبقت ثانی در خلافت باشد
و آنجناب متمنی عدم خلافت او بودند و مداخل و اگر مرد بجهت نهی لسانی بوده یعنی اگر من هنگام خلافت عمر یا قبل از آن نمی میکردم گوزن
اقتدار من نبوده زانی که در شقیه پس در حقیقت این عرض بر آنجناب است چگونه عاقلی تجویز زنا کند که آنحضرت ترک نهی عن المنکر
فرموده باشد و خود را سبوق در نهی قرار داده و اصل غرض از ششید به ششید و الا غرض علیه السلام و به ششید و به ششید و به ششید
از عقل اراده مستقر را از لفظ زنا بدون قرینه نهی فهم و کیفیت لفظ الزنا علی استثناء اشیا لثقة فی صدر الاسلام مع عدم تبادر لثقة
منه عند الاطلاق و قطع نظر ازین سناد و سابقیت کسب و غیره دلالت دارد که سیدع این تحریم هم او بوده و پس الا با اینکه
میفرمود لولا ما سبق فی ابواب کسب و غیره سبب عیت او باشد چنین دلیل را سفید مطلوب خود انکار ششید مقام استنباط
است و سابق ازین بمعرض عرض آمد که اخبار سنیة مستفیضة بلفظ لولانی این الخطاب و لولانی عن المتقنه در کتب معتبره
اهل سنت مثل نهایی این شیر و غیر آن موجود و ان بنیات یقینه و شواهد قطعیة تحلیل مستقر است و آنچه در جواب ان از جمال
مهم راوی نقل بالمعنی بیان نموده پس از کجا معلوم شد که در لفظ لولانی این الخطاب را او گویم نموده چرا امر بالعکس باشد
همان اصل باشد چون راوی نقل بالمعنی نموده لولا ما سبق فی ابواب کسب و غیره علاوه آنکه سناد و سبب که لفظ لولانی سبب را در آن
نموده اند با عتاد سامی نقل بالمعنی نموده پس عجب باشد که از لفظ سبق فی خیال این را که عرب را بوده اند همان معنی سبب
نمایند که شعیان سبب آن هستند و جناب سامی سبب خلافت ان اما ششید و دیگر از کلام جناب شیخ بر احتمال مهم راوی آورده اند
پس مقام استبعاد است چه این طول بلطائل قبته نیامی بود که احدی انکار احتمال مهم راوی بر سبب کلیت می نمود و لیس چه
اجرای احتمال مهم را و اة شائع بین الفریقین بن سبب و ششید است بلی می باشد آنکه هر سخن بجا و هر نکته مقامی دارد و این
امر نیز محل و مقامی دارد که یقین محشین موضع ان اعوت می باشد آنکه هر کس که لفظ ششید می باید که آنرا به جابر بن
آرو و تفصیل مقامات و خصوصیات بدون مهارت در فن حدیث کار هر کس نیست با آنکه هر کس که از ششید و ششید و ششید و ششید
نقل فرموده البته خلافت مضمون آن روایت با جماع یا بعض صریح یا ظاهر بین الدلالة اقوی متنا و سبب او دلیل من عقل و نحو
نهایت بوده پس لا محاله ترجیه توهم راوی وجیه باشد بخلاف آنکه از بدو امر تاویل علیل یک یک بر سر قرار دهند و باز تفریع و هم
راوی بر آن نمایند ان به ششی عجب و آنچه در آخر کلام خود گفته که احادیث تحریم متقنه آنحضرت را بر کتب فریقین موجود است

و خصوصاً نه بلکه کلام مادیان هنگام است که بر مذاق سادات سینه جوت زند و نمیدانم که ابداع احتمال تقیه چنین مقامات فوق
 مرضی اهل سنت باشد و لا میباید که اهل حل و عقد حضرت سینه را در سقیفه از سقوت بلده و بی محبت فرموده اند و تصدیق بصدیق
 و فرق فاروق سوگند دهند و استقلال نمایند که ایا شما لطیف طریقیین تقیه و توریه که این ابداع فرموده ام رضی استیفاء علی کفا
 سخن منقطع میشود و فی الله المومنین القتال علی الاول و پیش حضرت شان در آن هنگام بیان نموده خواهد شد منواریت برده
 سوز که کشیدن چه ضرورت است لکن مجرایا پس خلاصه شد و ماثر سیکویم که فتح باب تقیه و مایول الیه با حقیقت است با سبب خلاصه
 خلقا متغلبه شده است چه در اقوال مجعین بر خلافت و فعال شان احتمال توریه و تقیه تفرق است همچنین استقلال بعدیم
 که اکثر اوقات در کار شان بر پشت از پادری افتد این اصل اصل الفع است بر شیعیان از ثبوت متعین اند که حضرت
 سینه ملاحظه این مقام فرموده و در حق جناب کشیدی چه خواهند فرمود که بنابر زبان انکار از تقیه دارند و انکار هر گاه این احتمال
 جاری شد پس در اخبار طحیم شده چگونه احتمال تقیه و توریه را منفع تواند کرد که متعین توریه و عدویه و توریه علی قائل بان
 بوده اند بلکه عمل آن بر توریه و تقیه اقرب و اقوی باشد از کاس آن پس این ترجیح بلا مرجع بل ترجیح مزج چگونه نزد عقلا و
 ارباب شعور قبول تواند بود علاوه آنکه هم غیر خلقا اهل سنت را که از عباسیه اولوالامر واجب الاتباع اهل سنت بوده اند و
 متابعت از خلقا ایشان بعد و چنان در متغلبه محسوب توان نمود و حدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
 مستند مثل این عمر در جیت مثل حجاج بود چگونه فراموش توان نمود و آن که چون این جماع بجهتین بوده اند و در جهاد و حضرت
 عمر که در نه بالا ترا اگر اتباع ابن عباس که افقه صحابه بوده اباحت متعین ترجیح داده باشند و مقتضای حدیث نبوی صحابی
 کا انجوم عمل فرموده باشند چه امور و ملامت صحیح سباب باشند ما جور و شراب در تفسیرت و سحر انتقاد جماع بر جیت متعین چگونه
 صحیح است و غالباً احد از اهل سنت باین قطع قانع اجماع رضی باشد و مع اغراض لعین عن ذلک کما سیکویم کاش از کاش
 نقل میفرمود که خلقا عباسیه تعلیل متعین قائل بوده اند و الادعوی بلاد لیل که سموع است سبحان الله الو حقیقه و صاحبیه مالکی
 و شافعی آنچه فتوی دهند از روی تقیه از سلاطین جور نه باشد و آنچه امام شافعی و غیره خلاص اصحاب خود بیان فرمایند از جهت
 تقیه باشد بلکه اگر عاقلی تامل فرماید قول بر تقیه و توریه جناب امه دین از خلقا عباسیه این باب صورت صحت ندارد زیرا که
 در از منتهی حلقه عباسیه قضاة و حکام از اهل تشن موجود بوده اند اگر در آن زمان مقام تقیه و توریه میبود و بر اینان لازم بود
 و هر گاه که در باب اظهار تبیح آنها تقیه کردند و نفوس غیر مطهره آنها از هلاک و قتل سالم ماند پس بر این امه معصومین چرا مقام
 تقیه باشد کیفیت احد از فقیرین کتب اخبار و تواریخ قائل شدن کجایه رحلت متعین نقل نموده و تمامه ایشان مظهر تشن بوده اند
 و معاینه خلافت شده اند که در باطن علم بطلان حقیقت شان داشته باشند و قاضی نور افند که کایت مومن باور باره متعین نقل فرموده

در آخر همان حکایت موجود است که بگفته یحیی بن اکثم امر شد آن حضرت در او پس چنانکه اوصاف است که آیا این مذاکره
 تشیع جمع می تواند شد یا نه حال آنکه تحلیل آن از ضروریات مذکور است و در آن خبری از تشیع یا وجود اینک یا نقیض
 حکایت هم از دیگر خلفا عباسیه نقل نیست و حکایت مذکور از جناب ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام است آنحضرت در عهد
 امون بوده که بنا بر حکایت مذکور بعد از تسلیم آن محمول بر تقیه آنحضرت باشد و در روایات حدیثان بطریق شیعیان اهل بیت
 از جناب امیر المومنین و باقی ائمه منقول علی وجه التزام است و جمیع ائمه در وقت بی عباس نبوده اند علاوه آنکه تمام حدیث است
 که نسبت نقل جناب قاضی از راه فرموده اند اگر بنا بر تحقیق است پس نقل ایشان کی نزد جناب شاذان آب مقبول است و محمول
 هرگاه سابق فرموده باشند که خطائی نقل از ایشان بسیار واقع شده و اگر برای انجام و الزام شیعیان است باز هم محمول بر
 چه ایشان تقیه از مخالفین واجب میداند از سوی ائمه هرگاه عباسیه قائل بکلیت تشیع نباشند و محمول بر شیعیان الزام تقیه
 تشیع از چه راه است با آنکه گاهی در عهدشان احکام تشیع جاری نشده و چون بنا بر عبادات و معاملات از صوم و صلوة و نکاح و طلاق
 و بیوع و غیر آن در زمان تبعه این خلفا بطریق تنبیه شائع بوده و همواره قضاة و حکام از جانب آنها نصب بوده اند احتمال
 تقیه را در باب آنها تشیع را در دادن چنانکه اوصاف را به یاد دادن است و از آنجا که بعضی کلامی که بعضی تبیین اند و خروج می انجامد
 که اعمال حمل علی تقیه و التوریه الزام و تحقیق در مانحن فیه صورت صحت ندارد اما حمل اخبار دال علی طهاره الخلفاء علی شیعیان
 بدان قائل شدن از وظایف صغیرانی که مرجع و آب منیه عهد خود بوده بر محل تقیه و توریس با آنکه فکر جوش بر عهد ساسانی
 هم مستقیم قیاسش بر مانحن فیه الفارق است چه نقول عباسیه با بحث تشیع غیر ثابت بلکه خلاف ثابت بخلاف دلوع شان در تشیع
 شراب و عدم تحریشان از آن جهت تحقق اجماع امامیه بر بختش و لا یقبح فی خلاف معلوم النسب بخلاف مسلک تشیع لا یقبح اجماع
 الامامیه علی ما جهاد و دلالت الاخبار المتواترة المتفق علیها علیها فیکف یا قول بیدل علیها بالجماع علی تقیه فلا یفعل آرا و جهاد دوم
 پس از چه که استناد از مطلق متعه همان متعه انسا است و طلاق هم تمتع یا متعه یا هم قسم قرآن افراد متعارف است و طلاق
 مطلق متعه پس در مانحن فیه محمول بر تشیع است و باید از اخبار ائمه اطهار نقل آن بر تشیع انسا شده و در سبب طهارت
 نکاح متعه از آراء فرموده اند و احد از ایشان کل حج تمتع نموده و علی التبعیض میگوید که بگزارند امر است بمعرض عرض آنکه
 متعین بر یک مسلک منسلک است و بیوت احدی است و ثبوت اخر قال است و السید السید السید السید السید السید السید السید السید السید السید
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آنکه قال لیس مناسن لم یوسن بکرتا و لم یستقل متعنا اثنی قال انما السید السید السید السید السید السید السید السید السید السید السید
 هر دو جواب مذکور جاری است و باید جواب ثانی آنکه از حدیث فضیلت تشیع مستفاد میشود و تشییت از آن نزد شیعیان و امام
 بن جنبل و نزد امام مالک بر قولی و بر مختار لعنه صحاب شافعی ثابت چنانکه در کشف الحق مستفاد میشود و تشییت از امامیه است

ان التمتع من القرآن الا فرادى انتهى وصاحب حجة الاستيفار لا مال كقولان في الاصلية احد ما الا فرادى التمتع ثم القرآن
 والثاني التمتع فضلا ولا ينافي قولان صحبا الا فرادى التمتع ثم القرآن ارجحهما من حيث الاليل وشارحه جماعة من اصحاب التمتع
 وهو قول احمد انتهى نوع من الاستفسار ليس بل ان يامر بكيفية فضليات ان نرد شيعة اكثر مجتهدين بل سنت التلغافي است او لي يا
 سوم انك لو لم تحمل است كما مر وانكرنا رجوعنا الى امر الخلاف في الظاهرة باشد زنتي كه معروف شيعة است مراد از شعنا انما
 بها باشد كه معني لغوي است و اخذ معني لغوي در ان مقام ارجح است نسبت باخذ معني شرعي ان مطابق تصريح قاضي نور الله
 شوشري در حقائق الحق چنانكه در مسئل نسب سيفر مايد اذ كره من انه قد تقرر ان الحقيقة الشرعية اذ اوردت على الحقيقة اللغوية
 بصير الحكم في الشئ الحقيقة الشرعية دون اللغوية مردود بان الاصل عدم النقل انتهى ما اردنا نقله انتهى ونيز در اكثر مقامات
 فصولي الامامية نيز در مايل روایات و توجيه عبارات بنا بر ضرورت توافق بين الروایات و مثال ان ترك مسأله شرعية و توجيه
 الفاظ و اراده معني لغوي سيفر مايد اذ كره لا يخفى على الظاهرة فضلا عن الفصل و پس اگر در ان مقام نيز بوجه تطبيق در بيان
 روایات حرمت متعه كه از امام اطهر در كتب شيعة كوفي مرويه و در نيجر شيعه كه موهم جواز ان در كتب شيعة تقول است لغا استعدا
 بمعني لغوي ان عمل نموده آيد بشعاري و در ان نياش ليس باوجودين مثال في حالات اقوى بر ان كه سابقا بقللم آمده است دل
 صابر اليمان بر جواز متعه في الحال اقول چشم بدور عجب حساسي در فن مكابره و مجادله هم رسانيده اند انچه در بحث راجع
 بر تقيه از عيايه فرموده اند كه يا آنها بجهت و متعه ايمان داشته اند در ان مقام غير از مصالح مشهور چه عرض نموده شود باطله
 جواب هر دو جواب كه سابق گذارش بافته در نيجان نيز چاره و آنچه در مقام تايد جواب ثانی بيان فرموده اند و حقيقت تايد
 خلاصه ان دارد چه اضافت بسوي هميشه كليم كه در لفظ كرهنا و شعنا واقع شده دلالت بر اختصاص دارد و ليس بايك متعه
 النصاراء باشد زير كه حلقه شش شخص نيميب المبيت است و باقران خودشان متعه بچ مشرك فيه فلا يكون مراد الا محاله كاش
 فاضل معتزض بيان سيفر مود كه بكارم بخوان نحائي دلالت فضليات متعه از حديث نه كوستفا ميشود ابطا هر غير از اضافت
 و كرميت و ان شعر بانه خاص است مثل جويت ولا معني للافضالية في ارجحة علاوه انك اگر محمول بر جمع تمتع هم باشد در شيا
 شعنا كافي خواهد بود كذا عرفت و انچه چون احد از اهل خلافت بر جويت قائل نميت پس توجيه روايت بحمل آن بر متعه بچ
 بعد تسليم ان غير وجه باشد بركه جواب نميت درست و نيمه دروغ نمي باشد آيد كيم بر جواب سنجيدان خود طرفه تر از جوابين
 است چه از ادكار رجوع الى الخلافه اظهار كره تا مخنه حمل است معني صحيح ندارد چه ايمان بر رجوع خلافت ظاهر به در غير زمان
 نه تهريب اهل سنت است و نه تهريب الامامية پس اين احتمال ثالث بالخير بر خلافت اجماع مركب بر آوردن يعني جميع ان المتعارف
 ان يقال رجوع الخلافه الى فلان لا انه رجوع الى الخلافه فاصل و اعتدال انقطاع عن الخلافه چون متفرع است بر ان اصل

بر محل ضعیف میشود بخلاف مقامی که ضرورت کند آنرا در آن متحقق نباشد چهارم آنکه احتمال غایت احتمال حمل علی التقدیر بر آن
 تحقیق خود شایسته پس قطع نظر از اینکه قبول و اطراز الیه دیگر ممکن نیست میتواند بود فاضل رشید خودش در صدر رساله در ذیل کلام
 متعلق به حدیث تهذیب و استبعاد است چنین فاده فرموده که اگر جناب دلائل اثبات ضرورت تقیید بود بالستیکه بر بیان حدیث
 الکفا میفرمود و استناد اتمام حرمت بر خدا و رسول بطرف امام صادق القول معنی ندارد همچنین در ان مقام میگوید که جناب معصوم
 در این حدیث استناد تحلیل متعه بطرف خدا و رسول نموده اند پس چگونه حمل آن بر تقیید از فاضل رشید صدر یافته مگر کلام سابق
 خود را فراموش نموده اند که استناد اتمام را بطرف امام صادق القول در مقام تجویز میفرمایند و اگر از رکن الزام است پس
 ظاهر است که هرگاه بشهادت رشید یا علی سنت یا تجویز که مثل تقیید است قائل باشند الزام بان جمعی نداشته باشد و لهذا
 الزام معتدات خصم میباشد و نزد ما تقیید از اهل سنت و مسئله که مخالف مسلک شیعه باشد میباید از کسانی که در آن مسئله نفی
 داشته باشند چون عباسیه و نظائرهم را شیعه قرار داده اند و بعضی مردانیه را قائل بحدیث است و فکیف یصح الا الزام با احتمال التقیید
 نقل و در این قول تقیید نه بنیای تشیع حضرت ائمه علیهم السلام صحیح میشود و نه بنیای تسنن العیاذ بالله نه فلا یستتبع هذا جواب
 لا بطریق تحقیق و لا علی سبیل الا الزام فالنفا و انقضائهما الا اعلام خیم آنکه ترتب جزو اکثر بر مثل قلیل از اعمال مستحبیه اکثر
 همان بین الفریقین ثور است و همچنین عید زائد بر ترک ان چنانچه از افرینه استجاب یکگزین مثل حدیث من لم یفرق شجرة
 فرق الله به بنی نزار و مثل احادیث کثیره که در ان بر ترک استجاب لعن طرد واقع شده پس بحدیث آن حمل بر تقیید و خلاف
 حکم واقعی نبودن غیر لازم قال استید الوحید نجم شمس است که بر این محمد روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام قال
 عن المتقین قال لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد یقیت علیه خلعة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم لم یقضها
 قال الفاضل الرشید در حدیث هر دو جواب حدیث دوم مسوق و سوم آنکه سائل از شیعه سوال کرده و حضرت امام جعفر
 در جواب او حکم بحمل آن نفرودند بلکه ارشاد کردند که لا کره للرجل المسلم ان یخرج من الدنیا و قد یقیت علیه خلعة من خلال رسول الله
 صلی الله علیه و آله سلم لم یقضها و این جواب بطور سلوب حکیم است مثل قوله تعالی انک عن الالهة قل فی مواقیف للناس
 پس برین تقدیر حاصل است حدیث آنکه از جزو است که میسرست مناسب بحال توانست که افرینت نمائی و از سوالات غیر معتد
 بها باز ای چون تمییز برست آن خوف منفرت نفسانی و حکم بحدیث ان خلاف نفس الامر بود و لهذا حضرت امام باقر که
 مالک خزان حکمت بالقره جناب رسالت اب علیه الصلوة و السلام بود در سلوب طریق سلوب حکیم فرمودند قول جوابی است
 که در دفع هر دو جواب سابق سپردن شده و در مقام مسوق و جوابی است که اگر جناب امام جعفر صادق علیه السلام وجه و اگر آن جواب
 منته را بیان فرموده اند بلکه حاشا و ترغیب بسو آن نموده و ترک آنرا ترک سنت نیست و خدا انکار شده اند و بهی است که انکار است

بنویسد و تحریر آن بدست است پس انکار دلالت حدیث بر حلت آن بعید از شذات باشد و آنچه از غایت بلاغت و جرات
 در فن سخن و بیان بیان فرموده اند مورد کمال تعجب گردید زیرا که عرض سائل همین بوده که آیا مستعد از سخن نویسی است
 یا نه پس جواب باینکه تر است باید که اخذ نسبت نمائی و از سوالات غیر محتمل بهما باز آئی و علمی بسؤال ندارد مثل مشهور است که
 سؤال دیگر و جواب دیگر و چنین کلامی را که صدر را کن از سقیه هم مستبعد است اسلوب کلام حکیم قرار دادن از حکیم شریف
 و بر تقدیر منزل میگویم اگر او آنحضرت همان میبود که ایشان قرار داده اند باینکه چنین میفرمود لاکره لارجل اسلام ان لا یستغفر
 بسم الله یعنی بوسیله عمال العینه نه اینکه در جواب سائل فرماید کرده میدارم که آدم از دنیا برود و باقی باشد بر زمین و استغفر
 که آنرا بجا نیاورده باشد و تنگی خطه که مشعر توحید است در جواب سائل صحیح است و اینکه مراد از آن همان غله
 مسؤل عنها است و هر یک که قره او را که سنان الفاظ عربیه و محاورات آن دارد میداند که این توحید را یکبار و تاویل علیل
 کشیدی هرگز نفهمی از ستائشین کلام عرب درست نمیتواند شد و لکن الکابره و الجود و اعضاء قیاس آن بر کبریه
 یسلونک عن الالهة نزد اهل ادراک قیاس مع الفارق است معنی خبراتی مغفرت بجهت است و الاخبار یقیناً بعضیها بعضی
 قال اسید السند الوحید ششم خبری است که بکربن محمد زکریا بن ابی جباب صادق علیه السلام آنرا روایت نموده که آنحضرت
 فرمودند ان لا کره لارجل ان یوت و قد یقین علی خطه من خلال رسول الله صلعم لم یاتها فقلت بل تتبع رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم قال نعم و قرأه الاية و اذا امر النبی صلی الله علیه و آله بعض ازوجه حدیثی الی قوله یثبات را بکار از حدیث استفاد میشود
 که جناب آنحضرت باین سبب فرموده بودند و بعضی از اوج خود اظهار کرده من از افشای این را ز فرموده لیکن او افشای آن کرد
 و در عتاب الهی گردید و بنا بر روایت دیگر چنین است که شان نزول این است که رسولی را باینکه خود را بیهوشی بکنی بگویم
 ابراهیم روزی از روزگار است ما نشسته در خلوت بودیم و گاه شد آنحضرت باو گفت که این را از راه افشای ما بیهوشی را
 بر خود حرام گردانید و حقیقت سخن آنحضرت را شنید شنید و با ما نشسته آنحضرت را در میان آورد و هر یک بپدر خود افشای آن فرمود
 انتمی قال الفاضل الرشید در خبری نیز جواب سائل حدیث دوم ششمی دوم آنکه این حدیث شاذ است چه در اقسام
 متعارف شیعه و سنی و تفسیر کریمیه و اذا امر النبی الاية ذکر متعه آن حضرت بقول نیست بلکه در آن روایت تحریر ماریه بطبیعه که
 رساله آخر التبعیر روایت دیگر کرده نوشته است مذکور است و احادیث شاذه را جای شیخ الطائفه در تہذیب از بعضی اعتقاد مسأله
 میکند و لایزال فیہ من متبع ذلک الکتاب و نیز صاحب نزہۃ اثنا عشریه در مرفوع عیدہ آن کتاب بحجاب صاحب تحفه
 اثنا عشریه احادیث شاذه را از پایه معارضه احادیث معتبره ساقط الاعتبار قرار میدهند چنانکه در سنی طهارت بولی که بعد از
 سه بار فشاندن قضیب بر آید میفرماید حدیثی بی بنیان بر تقدیر صحت نقلش شاذ است معارض احادیث معتبره نمیتواند

از تنقیح این مقام متجرب است که علمای امامیه احادیث شاذه را بجاوب اهل سنت از درجه اعتبار ساقط کنند و در بعضی استدلال
 تثبیت بان نمایند و عجب تر آنکه صاحب سالک به توحید قطب را ب بعضی احادیث اهل سنت که در تعیین تاریخ تحریر تحفیه مختلف
 واقع است طعن کرده از درجه اعتبار ساقط نماید و خود کجی در ظاهر الشذوذ که مخالف روایات مشهوره است استدلال بر حوال
 مستقیم نماید در این مقام باید دانست که صاحب رساله در روایت تحریر ماریه قطبیه که روایت مشهوره در شان نزول کریمه و از بهترین
 انبی الایست تغییر بخیزد و تبدیل بکار برده آنرا احتقر اعباد باره از روایت مذکوره از بعضی تفاسیر شیعه ذکر میکند تا سقم نقل او واضح
 شود پس باید دانست که صاحب خلاصه المنهج در شان نزول کریمه مذکوره مینویسد که سبب نزول آن بود که حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی را قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقا یکروز نوبت حفصه بود یا بنحیه گفت یا رسول الله اجازت
 فرمائی تا بدین پرورم حضرت خضت فرمود و بعد از آنکه بر رفت ماریه قطبیه را که مادر ابراهیم بود و متوقفش بادشاه اسکندریه و او را
 بختی نزد حضرت فرستاده بود و بخواه حفصه طلبید و در اینجا خدشت خود شرف ساخت و بعد گیل نقل این روایت گفته و عیاشی
 با سند خود از عبد الله بن عطاء بن عبد الله بن ابی جعفر صلوات الله علیه نقل کرده که چون بنحیه صلی الله علیه و آله و سلم ماریه را فرود
 حرام گردانید و در انحضای آن حفصه را تا یک فرود و حفصه را گفت مرا سوزی دیگر هست یا تو باید که از اینز با هیچکس نگویی و در کتمان
 ان مکرشی و صلا نشانه نمائی و ان نسبت که بعد از من ابوبکر و پدر تو مالک است شوند و یاد خدا کنند و خیر الروایه و بعد از ان
 در تفسیر حلیه عرف بعضی مینویسد که شناسا گردانید بنحیه خد صلی الله علیه و آله و سلم بعضی خبری از ان صیث را ب حفصه و خود او از
 اتفاق بعضی از آنکه تحریر ماریه است و او عرض و اعتراض کرد رسول من بعضی را ب حفصه و دیگر را ب حکومت عمر بن افشای آن نکرد و تنی و بعد
 بر حواله قدری که از این روایت مرقوم شده حال تغییر و استقامت در نقل آنکه از صدای سالک جعل آمده علوم شود اقول روایات
 مذکوره در شان نزول کریمه مذکوره مرقوم گردیده پس مناسب است که قبل از شروع در نقض کلام رشیدی آنرا آنکه آن روایات
 پیروانیم و باز مستوجه نقض کلام شویم پس بدانکه از این جمله است روایت بکر بن محمد مذکور که خطاب سید اولاد آنرا نقل فرموده در ان
 از تفردات امامیه است شیخ صدوق در فیه از روایت را مذکور فرموده و صاحب تفسیر لایزال نقالین از علمای ما آنرا در ذیل تفسیر
 کریمه مذکوره ایراد نموده و حاصلش آنکه ذیاب رسالتیاب تفسیر لایزال بود و یا تفسیر بهما صحبت داشته و امر بکتمان این هر یک تو فرمود
 و حالش در حفصه بنی الفتنه امیر جهان طالع انجیاب نمود پس کریمه مذکوره نازل گردید و از آنجمله است و اینکه خطاب سید ثانیاً
 آنرا ایراد فرموده و ان ششمن نسبت که خطاب رسالتیاب در نوبت مالش به یام المؤمنین ماریه قطبیه داشته و حفصه بر ان مطلع
 شده و با وجود امر بکتمان آن را زرا افشاء نموده پس کریمه مذکوره نازل شد و این روایت را بیضاوی نیز آورده حیث قال که
 از امام خلاصه ماریه فی یوم مالش و حفصه غایب طلعت علی ذاک حفصه فماتت فیه محرم ماریه فماتت انتی و را از تفسیر کریمه

نیز ناقلان کثافت بمن روایت را بعینه مابین زیادتی اخرا ذکر فرموده و سیما عبارت عاقریب و این روایت در تفاسیر مانع
 در گذشته فی امالی شیخ الطائفة المحققه عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان الله یومر عاقریب عاقریب
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله یومر عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 من ابتاع هذا قال بیایه الخیر و الله یومر عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 قال ابن عباس فسالت عمر بن الخطاب بن النعمان طاهر علی رسول الله فقال حضرت عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 علامه طبری در مجمع البیان از وجای آورده پس استناد العیبه و تقریف درین روایت نمودن ناشی از قنات اطلاع بر کتب کثیر
 فریقین است و از آنجمله است اینکه باعث نزول آن تحریم ماریه بطلیه است در یوم نوبت حضرت عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 نقل کرده که ماریه بطلیه فی خبر و درین روایت را ماریه بطلیه است و در تفسیر نهاده است که این خبر آورده و در تفسیر
 اول آن عبارت را نقل فرموده و اخیر آنرا ذکر کرده ساخته و تمام عبارت را در آن نیست مشهور است که سبب نزول آن این بود که در آن وقت
 را قسمت کرده بود میان دو بیات خود اتفاقا یک روز نوبت حضرت عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 و او بعد از آنکه او رفت ماریه بطلیه که مادر ابوبکر است بود و موقوف شد که در شاه اسکندریه بود و از آنجا حضرت فرستاده بود و او را
 بجان خود طلبید و بعد از آنکه خودش مرگش گردانید حضرت بعد از مراجعت چون در شهر آمد دید که ماریه بطلیه در آنجا نیست تا رسول الله صلی الله علیه و آله
 آمد عرق از روی مبارکش بچک چکه برقه مطهر شده بگریست و گفت یا رسول الله که ماریه بطلیه را بجان آوروی و با او خلوت کردی و با
 و این کار باز مان و دیگر نکردی و حضرت مرا نگاه داشتی فرمود این که ماریه بطلیه را خدا او را برین مقام گردانیده و من او را از راه
 رسیده ام و خود حرام گردانیده ام اما این سخن تیرست نزد تو با نیت باید که یکسره گوی و در آن خیانت کنی و حضرت فرمود که در وقت
 میان او و عائشه مصافقت و مصاحبت بود و در پس دیواری که میان خانه او و عائشه بود اندوختن دیوار را بگرفت عائشه
 خبردار شد گفت اینچه هر شده با و ترا که ماریه بطلیه را بر خود حرام گردانیده و از آنجا که ماریه بطلیه را بچک چکه برقه مطهر شده بگریست و گفت یا رسول الله که ماریه بطلیه را بجان آوروی و با او خلوت کردی و با
 از آنجمله است که ماریه بطلیه را بر خود حرام گردانیده و از آنجا که ماریه بطلیه را بچک چکه برقه مطهر شده بگریست و گفت یا رسول الله که ماریه بطلیه را بجان آوروی و با او خلوت کردی و با
 و از آنجمله است که ماریه بطلیه را بر خود حرام گردانیده و از آنجا که ماریه بطلیه را بچک چکه برقه مطهر شده بگریست و گفت یا رسول الله که ماریه بطلیه را بجان آوروی و با او خلوت کردی و با
 بخودی خود خوانده گشت و این بدان این هر دو را فرمود چون او افشای سر آن حضرت نمود و آنجا که حضرت عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 را طلاق داد و مدت بست و در روز بجان ماریه بطلیه موقوف فرمود و ترک نزد بجان از وجای از غایت عتاب نمود و آنرا فریاد می کرد
 کبیر گفته است که فی الذی حرمه انبی علی نفسه قال فی کثافت رسول الله صلی الله علیه و آله عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب
 حضرت فقال لها کتبی علی وجهی ماریه بطلیه علی نفسه و ابشرک ان ابیک و عمر یملکان کعبه مریه مریه عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب عاقریب

چون آنحضرت آن خبر را استماع نمود و فرمود که هرست اصل علی نفسی لا اکل ایدر اصل بر خود حرام کردم و هرگز نخورم آید نازل شد
و از اینجا که عظیم دخیانت این خائضین کا و بیستین غارتین توان دریافت میگوید چنین نباشد که پدران کاین غارتین چنین
بوده اند و الحیة لا تکل الا حیة

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمیه بزرگ شود

و هرگاه بر این جمله اطلاع یافتی پس شروع بنمایم در نقض کلام او بدان که جواب ابواب سابق در انقیام همیشه متعین شد
این خبر بعد از تسلیم پس خبر است بعد بطریق احتمال لقیه در آن اختلاف و آیات آنکه موافق بر روایات عامه است و این خبر
باشد باخبار اخر مشهوره مجمع علیها پس فقره بحث که دلالت دارد بر آنکه مخالفت العامة ترک ما و فقهیم عدم عمل شیخ و دیگر اعلام
بر شود در سقا است که اخبار شذوذش بیکر معاضدت حاصل نموده باشد و کيفما کان انقیام تشبیه بر دایره مذکور و در
نزول کریمه در خصوص متعنه جناب رسالت نیست تا با وجود آنکه در آن به بر سر کار توان آورد بلکه اصل دعوی اثبات است
متعنه است و آن از صدر روایت که موافق است با روایت ابو ثابت و در میان محدثین مجتهدین شائع است که اگر در خبر روایت
یا صدر آن النبی از عمل بران بوده باشد و دیگری عاری از آن نعم پس حدیث نظر الی الاخر از بعضی مصلوح مسکت و قطعه نتواند شد
فقرات یکدیگر که نظر بخالفات جماع یا ادله اخر متروک العمل شده و فقره اخر که موافق آن است واجب العمل پس در اخر
حدیث که هو معروفه بعد از تسلیم نورث فساد احتجاج اصل حدیث نیست اما آنچه در مخیر کلام از یکدیگر مخیر خود می تغییر و تبدیل است
شده اند پس عجیب است چه آن روایت در تفسیر بخیادی و کشان مغیران از تفاسیر سیدیه و هم در مالی شیخ و غیره موجود و در
سید از خلاصه المنهج نقل نموده تا بسبب تفاوت بسیر یک برین الروایین متحقق است مذکور است فی احدی ما و حقه فی الاثر
و هم تفسیر فی المنهج تطرق تواند شد و اما روایت شیخ که از خلاصه آورده پس ذکر آن در کلام جناب سیدیه صلا و اقع نیست بلکه
نقله لغو محض است تا که فاضل رشید از محض بنابر اظهار تفسیر بخلافش چنین گفته است که اصل رشیدیه است نقل کرده و تفسیر
آن روایت در حقیقت دلالت بر وقوع غصب خلافت دارد و از باب اخبار اخبار آئینه و بیان ملاحم است فاجبه و ایا احوال
و انظر و الی بهت هذا الفصل الذی هو زبدة المستنیر الکبار قال سید السید حسن الوحید مفتی ایچ عید الله بن سنان
از حضرت صادق روایت نموده قال ان الله تبارک و تعالی حکم علی شیعتنا المسکین کل شراب و غیره هم من ذلک المنعاه شتی
قال الفاضل الرشید در حدیث نیز جواب اول حدیث دوم چهارم آنکه عامه نسبت ظاهره در میان موقوف که متعنه باشد
و موقوف عنه که مسکرا باشد قرینه جلیه بر وجهی است اقول آنچه سابقا در حدیث دوم مرقوم فرموده اند آئنی احتمال لقیه و در
از عباسیه مروانیه جویش الفاسد فرض شد و اینجا قابلیت این امر نه است که تکرار تذکار آن فرمانده چه حکم اهل سنت از چنین

تقیه حر از دارند لیکن ازین جهاد جدید و ارشاد سهیه آشوبش شدید لاحق گردید که سیاد اجناسی هم در تضایف شوکت عمره
راه تریه یا تقیه را بیاس ملک قیومین بود به بعضی قاریب که اعتقاد به خود مسلوک فرموده باشند و در حقیقت بکلیه نفس پاک
متخلی اما اود تا عدم سببیت بر این معوض و معوض که متعده و شرب سکر باشد پس مورت فرید استجاب گردید چه ظاهر است که
شرب سکر باعث نشاء و التها و است و لیکن متعه که در سبب لغت و تکرار از وج است نیز سبب انبساط و نشاء و استمتاع و لذت
سبب باشد و در انکاف که بر این بنیاد نیست که اشائی و روانی در بیان حدیث مذکور فرموده وجه الاشتراک هو انشاء الیها
لا یلبس من کل شیء انتهی قال السید السمرانی فی شرحه ما روی جمیل بن صالح قال ان بعض اصحابنا قال لابی عبد الله
از پیغمبری من یا نبی الله فی حدیثی فقد خلت ان لا اخرج من متعه یا ان قال ابو عبد الله انک اذا لم تطع الله فقد عصیت انتهی قال انما
الشیء من شیء غیره فی حدیثه یا نبی الله اولی قول دوم آنکه اگر حوازی متعه و فضائل ان قسمیکه من عوم شیعه است در صحاب امیر
شاکر تی بود و افکار شیعه اصحاب الله ازین تحت مستبعد می شود و در مذکورن امام علیه السلام انکار آن بعض را با آنکه در صورت
متعه مقام تقنی روان بود و قرینه جلیبه است بر عدم حوازی متعه و اخراج کلام در مقام توریه و معذرت گویم جمله آنکه اذا لم تطع الله
فقد عصیت و الا لست جلیلت و حضرت متعه ندارد و اینکلام بر هر دو تقدیر صادق چه مفادش آنکه هرگاه طاعت خدا منکفی باشی
و ظاهر حضرت امام بطور توریه از این عبارت ذات اعتبارین فرمودند اقول جواب اول غیر معل و قد مر بیان غیره
و انکار بر او از حلیت متعه یا فضیلت آن غیر مستغنا و از روایت مذکوره است و ناشی از عدم حصول معنی مراد چه ظاهر نیست که مراد
راوی که است نفس از زبان یا از بطنه بسبب التبع عرفیه و میسر است و بوجهی فی عن علی انما قال قلت لابی الحسن جلیت
فراک انی کنی یا انت و فی حدیثی انما قال قلت لابی الحسن جلیت و انما قال قلت لابی الحسن جلیت و انما قال قلت لابی الحسن جلیت
صیانا ان لا اخرج من متعه یا نبی الله و لم یکن سبب من القوت ما تزوج به فی العلانیه قال فقال له ما
افهم ان لا تطهره و افهم انک لم تطهره لیس فی حدیثی که در او روی حصول شبهه بسبب تشکیک لصاب باشد یعنی چون آنها
شبهه بخاطر می اندازند از حدیثی که بر ترک متعه فرموده ام و متصل جواب امام علیه السلام آنکه اعتنائی بشبهه نواصب مکن و طاعت
حق تسبیح را در ایقاع این سنت نبویه ترک نخواهد هرگاه طاعت ترک میکنی مرتکب عصیان میشوی و نیز محتمل است که مراد از
ایضا سیاقی مخالفین یا خوف از طاعت آنها باشد پس متصل جواب حضرت نبی از حلیت خواهد بود و پس قال المحدث القاشانی
بیان شیئی ای شاکر که شبهه او از من الناس لم یؤمنوا الا بعد ما اصاب علی الاول ظاهر و علی الاخرین رجع اللوم علی کلک
و انک بر این شبهه که انک غیر اینست که انک جواب الله لست جلیت و حضرت متعه سببیک نه دارد حال آنکه صریح است در تحلیل آن بلکه
فصلیت ان و الا لازم آید که در باب باسوال طایفه تقییه باشد و با وجود غلبه و تسلط محرمین متعه که امر ضرورت باین تقیه توریه

بوبل الامر بالعكس قال السيد السند الوحيد مروي عن ابي بصير قال سالت ابا جعفر عليه السلام عن المتعة فقال لم يزل
 في القرآن فما استمتعتم به من فاتور من اجور من فريضة ولا جناح عليكم فيما تراضيتهم به من بعد الفريضة قال الفصل الرشيد جواب
 اخبرني از جواب حديث چهارم مستند اقول چون حواله جواب بر سابق فرموده اند ليس جواب الجواب نیز بر سابق حواله
 گشت قال السيد السند الوحيد و هم آنچه مروي است از ابن ابي عمير عن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما نزلت
 فما استمتعتم به من اهل سبي فاتور من اجور من فريضة پوشيده و نمائند که این روایت مؤید است بر روایات سنن چنانچه
 گذشت انتهى قال الفصل الرشيد در حديث اول حديث دوم مسرود است لال بنزول ايه بر جواز متعة چنانچه بقره
 ابن عباس منسوب است قرينه بر آن موجود و در مقام ما يدر است که در حديث ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و هجدهم
 بنم نزول کریمه فما استمتعتم به من فاتور من اجور من الاية بلا زيادة است الی اهل سنت که در حديث و در حديث و هم بنم نزول کریمه
 بقول صاحب رساله بعلای اهل سنت بجهة وقوع اضطراب احادیث تحریم متعة طعن میکند و خود بر جواز آن بحدیث
 مضطرب استدلال مینماید اقول تو هم مسرود احتمال تقيیه و توريه در مقامات مضطرب مشر نیست فالاعراض عن الجواب
 و انتساب قرات الی اهل سنی بسوی ابن عباس که از مفسرین تلامذه بنابست لا یتجاب بوده و حقیقت ناخی احتمال تقيیه
 است نه مؤیدان کما توهمه فان عقوق بنی عباس لابن عباس فی هذه المسئلة لا یخفى علی احاد الناس و انما سالت ابا
 علیه السلام المأمون بحرمه و اما توهم اضطراب پس در غایت استعجاب است میرا که بنم نزول آیه کامله سنائی حکم بنزول غیر متع
 نیست فانها جز منها و نزول اکل تسلیم نزول الخبر فلا سنا فاة و لا اضطراب و ذکرنا ليس فيها الزيادة علی سبيل الانعام
 لا لالتزام و انما بلا زيادة كافية فی اثبات المرام و محتمل حمل الروايتين علی القرائين ج و اما المطلوب بیان حصول اضطراب
 علی کلتا القرائين فمائل و بر تقدیر تسليم غایت ما فی الباب اضطراب و روايتين در ماده و قرائين در او و روايتين در او و روايتين
 مستلزم اضطراب که سقط عن محط الاحتجاج باشد نیست بخلاف اضطراب و روايتين در ماده و قرائين ج و اما المطلوب بیان حصول اضطراب
 السيد الوحيد يار دهم مروي انه قيل لابي عبد الله لم يجعل في هذه الآية من الشهادة في القتل شاهدين قال ان المقدر
 تبارك و تعالی حل لكم المتعة علم انها تنكر علیكم فجعل الآية الشهادة علیكم لولا ذلك لاتي علیكم و قلنا یجب الیه علی شاهد
 امر واحد انتهى قال الفصل الرشيد در حديث ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و هجدهم و عشرين و اربع و خمسين و ستين و سبعين و ثمانين و تسعين و مائة
 تقيیه و توريه درین کلام سبهم متطرق و فقره و علم انها تنكر علیكم صحیح است و در اینکه ششم متعمر من الخلق شایع بود و پس
 تحلیل ان چگونه محتمل بر تقيیه تواند بود قال السيد الوحيد در حديث و از دهم و عشرين و اربع و خمسين و ستين و سبعين و ثمانين و تسعين و مائة
 الفصل الرشيد درین حديث با اینکه بلا سند و بدون انتساب الی کتاب بعید میفرماید که درست است تقيیه و توريه و انتساب

جائز است که مراد از آن تنسیخ باشد بلکه نسبت کمال ایمان بطرف جمع است از نسبت آن بطرف تنقیح و تنقیح
عبادت خالصه است بترک اهل عیال و صرف اموال و احوال تنقیح و در عبارت سید بن طاووس نسبت آنسا که ظاهر غرضی از آن
سواء شهورت رانی و مستند از حسی دیگر نمی باشد اقول این روایت را صدوق در من لا یحضره الفقیه نقل فرموده و الا
جناب سید نقیص فرموده اند باینکه احادیث کتب اربعه را در تنقیح نقل بنابر سبب ظاهر البسبب سهو و غفلت جناب شریف
شعرش معروض اجیم انتساب آن کتاب شده اند و مطلق شده و تنقیح تصرف نکاح است للتباعد و ولان لم یختلف فی
سن الحدیث انسان و هرگاه در فضل نکاح حدیث من ترجیح فقد حوز نصف نیه و معلومه التمزج لفضل علی صلوة العرب
بعشرین درجه و غیر آن وارد شده باشد یا آنکه غرض از آن بنا بر مردم شان شهورت رانی و مستند از حسی است پس ورود
نقل آن احادیث در نکاح مستحب چه جای استغراب باشد علاوه آنکه مستحبی که در عبادت خالصه ناسیدن هم از فضیلت آن زن
با وجود تحریم خلیفه ثانی از ابیید از رشاد است لایستقامت لفرات ادب سنا که هم در آن کما یقطن من قول النسا اگر است
لیطابوا بها سرین لقطر یسهم قال سید الوحید حدیث بنیروم روی عن جابر بن عبد الله الانصاری ان
رسول الله خطب الناس فقال ایها الناس ان الله تبارک و تعالی جعل لکم الفرج علی ثلاث ممان فوج سور و موبلایا
و فوج غیر سور و موبلایا و لکما ایما لکم انتی قال الف قال الرشید بن حدیث دال بر جواز مستحب است در عهد آنحضرت فی الجملة
و در آن کلامی نیست که هم در بقا اباحت آن است و آن از حدیث ثابت نشود اقول آن حدیث دلالت دارد بر عدم
اباحت مستحب زیرا که بدون آنکه تنسیخ بیان اباحت آن در حدیث مذکور واقع شده و اصل عدم نسخ است و از همین جا است
مثل عبد الملك بن حریج و باب اباحت آن بهیچ حدیث متمسک گشته چنانچه در کافی مکنی مذکور است عن حسن بن زید قال
عن ابی عبد الله فدخل علیه عبد الملك بن حریج لکی فقال له الوعید الله ما عندک فی المستحب قال حدیثی ابو ک عن جابر بن عبد الله
ان رسول الله خطب الناس الخ و احادیث آنکه حکم نسخ گشته یوید آرد و ایضا عن ابی عبد الله قال کل الفرج ثلاث نکاح
بمیراث و نکاح بلا میراث و نکاح ملک همین معلوم است که بعضی اخباری بعضی آخر می باشد قال سید الوحید حدیث
چهاردهم مروی عن علی بن الحسن بن باط عن جابر بن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سمعت ابی عبد الله یسأل ابی عبد الله عن
فقال عن المتعین تسأل قال سالتک عن تنقیح فابتنی عن مستحب النساء اقول فی فقال سبحان الله ما یقر کتاب الله عز و جل
فما یستحب من فالتوین ابو ذر بن فریضه فقال ابو صفیه و الله لکانها اقل اقر اقط انتی قال الف قال الرشید
در تفسیر جواب اول حدیث دوم قائم و اگر چه از حدیث فواید دیگر مستنبط میشود لیکن لمحاظ اراده اختصار و زاید بر مقصود بودن
آن لغرض بان زفته اقول تکرار بی لطف نه چندان طال نموده که حوصله عرض جواب باشد قال سید الوحید حدیث

پانزدهم عن عمر بن اوس بن زاره قال قال جابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال الله تعالى في سورة المائدة
 احلها الله في كتابه وعلى لسان نبيه والافى حلالا في يوم القيمة فقال يا ابا جعفر شاك لي قول هذا وقد حرره معا ومني عنهما
 فقال وان كان فعل فقال في الحديث انك ان تحل شيئا حرره عمر فقال له فانت على قول صاحبك وانا على
 قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلم الاغتنك ان القول ما قال رسول الله صلاوة الله عليه وآله وسلم وان
 الباطل ما قال صاحبك الحديث انتهى فقال الفاضل الركني جواب اخذت من جواب حديث جابر بن عبد الله
 ونيز گویم جائز است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام چون نمیدانستند که سائل را چه است باینکه تحریم شده از حضرت عمر
 بعمل آمده نه از جناب رسالت آن که خود سائل آن تحریم کرده حیث قال وقد حرره معا ومني عنهما حضرت امام علیه السلام
 بطریق الزام فرمودند که بر تو لازم می آید که مسته حلال باشد پس یوم القيمة زیرا که نزد هیچ یکی از اهل اسلام عمر را منصب تحریم حقیقی که
 ناسخ اباحت باشد حاصل نبوده و آنچه در بخیریت واقع است که فانت علی قول صاحبک وانا علی قول رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم حدیث آنکه هرگاه تو قائل شوی تحریم عمر پس بر تو اعتراض بود از مسته بر قول رسول الله لازم آمد پس الزامی که تو
 داده ایم آن قول رسول الله با عراف تو باشد واکثر الزام اجاز ان حکم کردیم بر قول رسول الله باشیم پس بیاتما سائلیم
 بر اینکه قول حق همانست که رسول خدا فرموده باشد و بر اینکه باطل است چیزی که صاحب تو برخلاف آن گفته باشد و چون در وقت
 تحریم آن از حضرت عمر نیست بلکه از رسول خداست پس انهمه رو حضرت امام محمد باقر الزام بر منعم سائل باشد نه بر حضرت مسته
 و بر تقدیر تسلیم دلالت روایت بر جواز مسته گویم این روایت معارض است بروایات تحریم آنکه از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل شده
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود من غایم اهل البیت است سبق لبعض سنها وکما سیاتی بعض منها عن عقیب اقول
 آنچه در حدیث چهارم افاده فرموده اند جویش معروض گشت و آنچه افاده جدیدیه و تمیق فرموده اند زبان حقان گویا که از تحریم
 آن عاجز و قاصر است و نشان را در چنین توجیه از شان شاد و مناسب به فرسگام دور باشد بل که از طلب علوم هم مستنک است بخیر
 از اینکه تقیه و توریه در آن بنا بر خوف از سنیان شاه جهان آباد کار رفته باشد دیگر چه میتوان شد کاش مستفیدین اهل سنت و جماعت
 چنین توجیه را قبول سازند که در الوقت البته قابل جواب خواهد بود و الحال کار از زمانه و مجاوله گذشته و لایست بسا به و مجاوره
 رسیده پس تحریر و تقریر در اینجا صرفی ندارد و اما سیما با امام بحق اقتضای کلام ان امام بنمایم و میگویم فاهل الاعنک ان القول
 قال رسول الله و ان الباطل ما قال صاحبک و الله الحمد که سن حیث لا یستعمل و شسته اند که فقره حرره معا ومني عنهما مقتضی تحریم عمر
 بر خلاف حکم خدا و رسول است و خط قول سابق فرموده اند که احتمال تحریم در بیان حرمت شایع در کافیه خوان نیز نمیشود و ترکیب
 اشطیخ ابا جعفر فلتی هو الشایع فلتی گردید شکر این نعمت تا کجا بعض عرض در آید و ظاهر اخذت دلیل بر نصب و نه بر ادبی است

که عبد الله بن عمر ثنی باشد اگر چه از کتاب جلال مستفا میشود که او از جمله مجابین بوده کیست و قول او یا اباجعفر شلک بقول نهاده
 قول او انی اعینک بالله من ذلک الخ شایعین عدلین تسنن است و همچنین قول امام حق فانت علی قول صاحبک و قوله
 فتم الاغلب و قوله ان الباطل ما قال صاحبک لغرض جلیه و بنیات بنیه برانهمی است پس بنا بر دعوی میگوید نسبت
 تشیع به بخلیفه ثانی نموده باشد اگر چنین توجیه غیر وجهی را که احدی از طلبه کافیه خوان بلکه صدیان راجد خوان هم سمع قبول اصفا
 نخواهد نمود محض سپاس خاطر مسلم داریم باز هم ابی بر سر کار نمی آید زیرا که در صدر روایت مذکور به جناب معصوم فرموده
 اهلها الله فی کتابه علی لسان نبیه و آله فی حلال السیوم القیمه و ذلک صریح فی تأیید الاباحه پس ذیل این حدیث قول فاضل شریع
 پس این همه روایات امام محمد باقر بر موعوم سائل باشد نه بر حیرت مستحقه بجزر نیست قال سجد امیر المومنین از لینی الدهرثم
 از لینی حتی قبل علی و معاویه اما فاد که معارضه که در آخر کلام خود نموده اند پس بنا بر جهاد جدید مسلم است چه هرگاه احتمال
 توریه و تقیه از اهل سنت امامیه در احادیث تحریم تحلیل ساجر میشود تعارض متماثل متحقق خواهد بود چه جای کار است لیکن مقتضا
 اذ تعارضات اقل اگر از تحلیل تحریم هر دو دست بردارند و بسیار و فارغ البال باشند اقرب بر شادت خواهد بود قال سجد
 الوحید حدیث شانزدهم علی رفته قال سال ابو حنیفه اباجعفر محمد بن النعمان صاحب الطاق فقال له یا اباجعفر انقل فی
 مستعنه النساء الی اخر الروایه و این حدیث ابن النعمان تیماسم ترجمه آن را سابق نه ذکر شد لیکن مقتضا ۵ بعد ذکر نماند لئلا
 ذکره ۴ هو لمسک ما کره تیضوع ۴ از خوف تکرار اندیشیده به ذکر این حدیث مره ثانیه مبارک نمودیم منتی مختصراً قال الفاضل
 الکرم شریف این روایت را صاحب رساله در آخر فائده ثامنه معنون بحکایت شریفه نموده ذکر کرده است و شریفه آن حکایت
 در همان مقام مرقوم و چون این روایت حکایت صورت سناطره در بیان دو عالم است با دله ساخته آنها پس کران درین فائده که
 مفقود بر آن ذکر احادیث مرفوعه بطرف ائمه است که ما صحیح بد فی صدر الفائده غیر مناسب بمقام و جمال رفع این سناطره بطرف
 ائمه اطهار و مقام قاضای آو که الاحلام با جمله مقام حیرت است که در طریق شیده احادیث بسیار از منتهی مختار دال بر اباحت مستعنه
 فضیلت آن از کجای دایمی موجود شل آنکه حسب تفسیر منجم اعداد قدس رساله شیخ ابن عبد الله نقل کرده قال لینی من منتم مره
 درجه که رجه اسیس علی من منتم مرثین رجه که رجه اسیس علی من منتم ثلث مرات درجه که رجه علی من منتم اربع مرات درجه که رجه
 و شل آنکه مفسر کو گفته و نیز روایت است از حضرت پنجم که فرموده سن شیخ سن الدنیا و لم تمنع جار لوم القیمه بواجزیم یعنی
 هر که از دنیا بیرون رود و مستعنه نکند روز قیامت بنظر و بهر هیئت باشد شل کسی که منی او بریده باشد انتی کلامه لفظه کس خداوند
 که صاحب رساله نظر بکدام مسلمات شال این حدیث مرفوعه الی لینی را که در طریق شیده موجود است ترک کرده روایت ابن النعمان را
 که سابقاً از ان تعبیر بحکایت شریفه کرده است باز تکرار ذکر نموده چون حال احادیث جوار مستعنه النساء معلوم شد حالا اندکی از احادیث

حرمت آن نیز که از حضرت رسول مختار و جناب امیر ابرار و دیگر ائمه اطهار و صحابه کبار که در کتب فریقین یاد کتب اهل سنت است
 بطریق نمونه باید شنید پس اول آن حدیث است از امام شریف ابو جعفر طوسی در تهذیب و استبصار از حضرت زید شهید از کتب
 اهل سنت امام الکاتب بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و عبد الرزاق و غیرهم بنما المیسر در الفاظ و تخاوضی او حسن و عبد الله بن
 محمد بن الحنفیه و غیرها بطریق متعده در صحاح خود از حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام روایت کرده اند و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یوم خیر لکم الحمر الالبیه و نکاح الممتعه دوم حدیثی است که اخراج کرده است از سابقه از حضرت امیر علیه السلام قال نبی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم عن الممتعه و انما کانت لمن لم یجد فلما نزل النکاح و الطلاق و العده و المیراث بین الزوج و المراه نسخت
 سوم حدیثی که خاص از حضرت امیر روایت کرده اند قال لابن عباس انک اهل تائید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحیح مسلم و دیگر
 صحاح اهل سنت نیز از حدیث موجود است چهارم حدیثی است که مسلم و صحیح خود از زهری از حسن و عبد الله بن مسعود روایت کرده اند
 کرده عن رضی الله عنه انه سمع ابن عباس یسئله عن نسائه فقال حملها یا ابن عباس فان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عنها
 یوم خیر و عن لکوم الحمر الالبیه صحیح حدیثی است که جازمی آنرا از حسن و عبد الله بن مسعود روایت کرده اند ان
 علیا قال لابن عباس اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن الحمر الالبیه و الممتعه ششم حدیثی است که صاحب تفسیر ازادریا
 بطا عن نقل کرده اند از عبد الله بن مسعود کورین عن ابیها عن امیر المؤمنین ع انه قال امر فی رسول الله انما یحرم الممتعه و الممتعه
 است که روایت کرده است آنرا ابن ابی شیبه عبد الله بن مسعود کورین عن ابیها عن علیا قال لابن عباس اما علمت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی
 عن الممتعه و عن لکوم الحمر الالبیه ششم حدیثی که ابو عیسی در ترمذی و صحیح خود خراج کرده بسندیکه در حدیث چهارم از مسلم مذکور شد و عن
 ابن ابی طالب ان النبی صلی الله علیه و آله نهی عن نسائه و عن لکوم الحمر الالبیه و عن خیر و بعد از خراج این حدیث فرموده و فی الباب
 عن سیره الجنبی و ابی هریره حدیث علی حدیث حسن صحیح و العمل علی هذا عند اهل العلم من صحاب النبی و غیرهم و انما روی عن ابن عباس
 فی سنن الرضیه فی الممتعه جمع عن قول حدیث خبر عن النبی استی ما اردنا فله و عالم بخاری و صحیح خود فرموده قال ابو عبد الله و قد روی
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه نهی عن نسائه و عن لکوم الحمر الالبیه و عن خیر و بعد از خراج این حدیث فرموده و فی الباب
 و نظر بر جمیع طرق این احادیث ما هر لیب را در تواتر و شهرت روایات نسخ آن که یو اسطه حضرت امیر از جناب سالت کما می باشد
 شک و شبهه باقی نیماند و هم حدیثی است که آن را سابقه از حضرت امام جعفر صادق نقل کرده اند عن الممتعه فقال عی الزنا البیعه کذا
 القطلانی شرح صحیح بخاری و هم حدیثیکه مقدار در کنز العرفان از طریق اهل سنت ذکر کرده و نقل عنه صاحب تفسیر المنهج الامدادی
 و بده عبارت روایت دیگر مروی است از عمر ابن خطاب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر ان واد و متعه و بعد از آن حرام گردانید و نهی بعد از آن
 صاحب کنز العرفان بوده که در قول عمر حجت نیست بحدیثی که آن نقل صحیح و معارض است بقول ابن عباس ابن مسعود و غیره و نهی

و چون صاحب کفر اعرافان تکذیب این دایت نموده بل از تسلیم کرده قول حضرت عمر قرار داده قول ابن عباس این سوره اعراف
آن گفته و چون از منطق صریح الفاظ حدیث ظاهر است که آنرا دایت قول حضرت عمر نیست بلکه حدیث مرفوع است پس از قول ابن عباس
این سوره و غیره حاصل حدیث معارضه آن نخواهد داشت پس تسلیم شیخ مقداد حدیث مذکور حدیث است احتیاج بر شعبه خواهد داشت چنانکه
صاحب سال نیز عم خود به تسلیم بعضی علماء اهل سنت بعضی دایات را احتیاج بان برسانست درست میماند مثل روایت آن عمر بعد از منبر
قال ایها الناس انکم کن علی عهد رسول الله معلوم و اما نهی عنهما که گمان اعتراف شایع مقاصد و غیره آن فایده الله احتیاج
بر اهل سنت قائم کرده بلکه در فایده ثانی عشر این گمان اعتراف در علم حدیث روایت نموده یا از هم خبر است که اخراج کرده از اسبیته از
ابو ذر قال انما حلت لاصحاب رسول الله استعانة لئلا یام ثم علی عهد رسول الله دو از دهم حدیثی که جاری در این ابی شعیبه
از ابی بن سلمه عن ابیه اخراج کرده از آن ابی انحصار فی متع لئلا یام ثم علی عهد رسول الله حدیثی که امیر
آزاد در تفسیر کبریه بسید واحد نقل کرده رسول الله علیه و آله وسلم قال متع لئلا یام ثم علی عهد رسول الله حدیثی که امیر
صاحب معالم التنزیل با سند خود از ربع بن سیرة عن ابی انابه حدیثی که کان مع رسول الله فقال یا ایها الناس انکم کن علی عهد رسول الله
لکم فی الاستمتاع من النساء و ان الله قد حرم ذلک سالی یوم القیمة فمن عند من شیء فلیخل سبیله و لا یأخذ مما یتیمون یا ایها
حدیثی که اخراج کرده از ابی بن ابی شعیبه عن ربع بن سیرة عن ابیه قال رایت رسول الله قائما بین الرکن البیت یوقر الیه الناس
ان کنت اذنت لکم فی الاستمتاع الا و ان الله قد حرم الی یوم القیمة فمن عند من شیء فلیخل سبیله و لا یأخذ مما یتیمون یا ایها
شاید دهم حدیثی که امام مسلم از او صحیح خود از سیرة عن ابی اخراج کرده و صاحب رساله انرا بعد حذف و استقاط و در وجه حدیثی که از فایده الله
ذکر نموده و آن حدیث نیست حدیثی که بن سعید قال حدیثی عن ربع بن سیرة عن ابیه سیرة انه قال اذن لنا رسول الله
بالمسقة فاطلقت انا و رجل سیرة و اقرن بنی غار کانهما کرا عیطا و فرضنا علیهما انفسنا فقلت ما یتیمون فقلت و ای و قال
صاحب سیرة و کان ار صاحبی ابو ذر من رسول الله و کنت شب منه فاذا انظرنا الی عجبهما ثم قالت انت و ذرک لفتی فکشت
معهما ثم ان رسول الله قال من کان عند شیء من نذر النساء الی بیت من فلیخل سبیلها و ان یجدها در صحیح مسلم به طریق
مروی است و اگر چه احادیث نسخ جواز متعه که از جناب رسالت ابی یوسف صحابه کبار و اهل بیت اطهار بروایات صحیح مروی و
آنها را و اخبار انحضرت که در انبیاب و طریق مسند بن ابی نعیم منقول است در کثرت که ندارد لیکن در مقام دفاع عن لزوم
الاطالیفی المتع و مسالیه صاحب الرساله بهر چه رکن تقارفت اقول گرچه این دایت بیشتر بعنوان حکایت ایراد یافته و
از کافی کلینی منقول گشته لیکن چون موسی طالق از غلام سیرت بن یحیی حدیثی را روایت امام آفاق بوده و در مدارج خلعت و وفای کیا
و طاق کایش نقل از احادیث است و بغیر من صحبت امام علیه السلام حاصل پس درج آن در ضمن احادیث نسب و نقل

در روایت بالمتن نیز حکم روایت باللفظ است لهذا فی الاسلام از کتاب کافی در ذیل احادیث اثبات شعبه پس از او فرموده
و ایتم معلوم است که اخبار و آثار مروری و صحابه در نهیب نفس در حکم احادیث است و الا جواب لفظ افادت کشید پس
سابقا بعضی تبیین آورده قوله بالجمله مقام حیرت است الخ شیخ تمام حیرت نیست بلکه مطلوب جناب سید نقل احادیث و
علی الا باحت بالاصالت او انکار علی اهل الانکار بالبراهین است نه ذکر احادیث تشکیک مطلق فعلیت و کثرت ثواب تمتع گو
مستلزم اصل اباحت و تکیه نیز باشد و هم نظر باختصار مقصود هم فکر اخبار کتب اربعه بوده نه غیر از چنانچه در حدیث و آثار
تشیخ فرموده اند پس جب عدم ذکر روایات مذکوره ظاهر و باهر و چون جناب رشاد و قاضی بار خود کثرت احادیث و اخبار فضیلت
از رسول مختار و امه اطهار بر نقل همین محدث اکتفا و قصار فرموده اند همانا غرض ایشان تشیع و شیعه است و این
بوده باشد از جهت بیالغی که در آن بسین گشته حال آنکه بگویند این شذوشت در اسلام و محل استدلال و استنباط نیست چنان
در اخبار فضیلت اعمال مستحبه مسند و منقول بنی الفرقین شایع پس شیخ بر این تشیع بر اصل اسلام باشد و مستحب نیز از اعمال مستحبه
است و کم لفظی فی الاخبار کما لا یخفی علی من جاس خلال تلماس الیاری و سیکر نیان رغبت آورده و عن النبی ان قال من
غسل و غسل و غدا و ابکر و ناسن الامام و لم یلغ کان له بكل خطوه صیام مسته و قیام ششم قال و قوله من غسل بالتشبه یدعی غسل
الک کنایه عن الحجاج و لهذا استحب عند اهل العلم اتمام الزوجه فی یوم الحجه و کان بعض السلف یفعله اتباعا لهذا الحدیث و من رو
بالتخفیف غسل لینه غسل و ششم غسل حبه پس هرگاه جماع جمعه باعث حصول ثواب صیام و قیام تمام عام باشد اگر تکیه ثواب در
نکاح مستحب باشد چه عیب دارد و هم در باره صائم مذکور از راه حجب روایت نموده و بخرج من قبره و وجهه تکرار التور و شریق علی الیهم
حتی یقولوا انما بنی مصطفی و در حق صائم عشره حبه میگوید و هم من یزاحم ابراهیم خلیل التذنی قبله پس هرگاه بعد از ده روز حجب
اکثر فقه و فخر و روزه میگیرند حضرت ابراهیم خلیل در قبره کثرت حاصل شود اگر باو ای سنت پیغمبر ترک بر عشت عمر در چه چیز
حاصل شود چه عجب اما حدیث من خرج من الدنیا و لم یتمتع جاریوم اقبیه و معا حرم پس انهم محل استعجاب نیست چه مراد از ان تارک تمتع
بسیل انکار است که داخل من غیب عن سنتی فلیس است و بر ظاهر است که کسیکه تارک سنت پیغمبر باشد اگر مشهور الخلقه محسوس شود
عجب نه باشد و شستی که سبب ترک ذکر چنین اخبار اختصار و انتصار بر احادیث کتب اربعه است و بس قوله حالا اندک از احادیث
حرمت الخ اقول بکلیب فظن نیست که مجادله و مبارزه را علایح نیست اگر سلفی است که هرمت بر انکار بهیات سببه بقیام نگاه
آید اسکات او نمیتوان نمود و فضلا عن غیر من الملیق اللالیق هرگاه آید دوست از انصاف بردارد هرگونه معارضه و مناقضه با
خود میتواند نمود و هر چه هم او گوید بعینه او مشله تفاوت شد پس بقیام او میتوان گفت باجماع صاحبان انصاف میدهند که خفاص انما
اشاعرا بابیه خلاص نشان بختیست معصومین و استفاده ایشان از علم و فیه از اخفیات متقنی عن البیان استحقاق

این شیخ معروف گشته که صاحب امام محمد باقر و حضرت امام علی بن سید الشهدا مجتهد مذهب امامیه بوده اند و قد صحیح بی جامع الاصول
 میرزا میرزا محمد بن علی آن معروف است که اهل بیت از جهت قیاس و حرمت متعه و قول شان بحدود و اوجیهات الاولاد فی الجمله و از حدیث
 و اشغال آن است که از آفتاب تابان روشن است چنانچه کسی که از اهل سنت پاره از انصاف دارد و عقائد باین امور نموده
 الا تروی الی الثعلبی الغیری و الرازی و غیرهم من جهاد و یسینه العترة و انک انما سید ائمة اند بنده ایست که خود پس از کار مذکور است
 درین کلی نمودن مجتهد و بعضی و ایست محقق جماع از دین و ایت بعید است و هرگاه اینقدر مفسد پس بگوئیم که حدیث
 تحریم لحم حمر البلیه و متعه و استحقاق علیه و یقین انکاشتن بحکم و است محمول علی التقیة و مذهب است بصدر البفراخ از
 انصاف بعید است زیرا که این و است شاذ و نقل روات قد و همین عند الفریقین و گذشته پس نمک و حجت را نه شاید پس
 اخبار تحریم بلای بسیار متقد و است اهل سنت بوده باشد و متفق علیه و چون آن احادیث سید معارض است باخباریک در صحاح
 و غیر صحاح شان منقول بر حالت متعه و است پس است که معارض متساوی باشد و اخبار امامیه بلا معارض باقی و چون جواب
 تفصیل هر یک از اخبار استلزم تطویل مقال است و ما را ضرورت است که آن نیست لهذا بر اجمال در مختصراً تمهید نموده بگوئیم
 که بر طریق جریده و رشیدیة نهیم اخبار محمول بر توریة و تقیة از متعلقات عدو است و سابق ازین حال فطانت فاطمات که اهل صحاح
 مثل عمر بن حنبل و عبد الله بن عباس و غیر اینها در ظاهر و باطن خود در مسئله مستحقین و عمل و تیمم و غیر از ادوی ابرشیدند پس
 گردیده و هرگاه فاضل شافع معتقد بتقیة این علم از حجاج و زید و مانند آنها بوده باشد پس در سخن فیہ چه جای استغراب است
 و تیمم میتوان گفت که در بعض اخبار مذکور که لفظ متعه مطلق وارد گشته و تقیة بلفظ انسانیت مراد از آن جمع متع باشد و ما شافعی و الفاضل
 الشافعی و الا فلا تقیة و تقیة روایت ثانیة که از پیغمبر آورده ساقط است با روایت اولی و ثالثه و سائر روایات و الا بر نسخ خبری
 و او را که بر آنکه متع است بر آنکه نزول نکاح و طلاق و ارث و عده مانع متعه است و ظاهر اخبار باقیه دلالت بر نوبی بودن دارد
 و لیس اینها اگر از روایت ثانیة است پس باید که اینها هم مذکور است پس متابع نسخ بل که تنازع لازم می آید و همین است حجت
 و تمهید این باید که بنا بر مذهب مختار غریزی تا جنگ و طلاق و غیره نشده باشد و اگر مردان بخت جمیع
 من حیث المجموع است پس باز هم ثبات نزول خبر از این جمیع و جنگ و طلاق و است لازم درین صورت قرار
 چیز تا نسخ نباشد تا حاجت بنا سخت مجموع شود و آنچه حدیث را هیچ مسلم آورده متع است بر و هم را وی بنا بر عموم
 ساهی چه فقه و نهی عننا یوم غیر نفس صریح است و تعلق غرض نهی عن المتعه و لا یمنع به الا شاذ و التکلیف الرشیدی پس اگر در لفظ متعه
 هم و هم نموده باشد چه عجب باشد و آنچه بعد از ذکر روایت ثانیة گفته است نیست پاره از احادیثیکه در طریق شنی و شیعیه است
 و بر طریق صحیح مروی است از عباس افادات است زیرا که روایت ثانیة که متع است بخت نکاح و طلاق و غیره است و همچنین روایت

تضمنه زجر آنحضرت بر این عباس تحلیل شده در روایت امر بنیادی تحریر آن اصلاً و مطلقاً در کتب مستند امامیه مذکور نگشته پس بگویم
 در تفسیر این خبر از تالیس قلمی بر چه حصر عمل توان نمود و طریقی از غایت یسری و دلاوری میفرماید که نظر بر جمیع طرق این احادیث با هر یک
 در شهرت و قوت از شیخ الم و اینقدر نفی و کثرت این حدیث بحدیث حسن بن عبد الله بن محمد بن حنفیه است و معلوم است
 که از اخبار دو کس از آن خبر به نزد احدی از عقل لازم نمی آید و تعدد طرق بر تقدیر تسلیم در رواة متأخران ایشان است و تعدد کذا
 مستلزم تعدد سند نباشد و گمان آنست که فاضل رشید از همین امر ظاهر غافل و ساهی بوده باشد بلکه شیخ آچین تلخیص را
 برای تعلیل و عوام بکار برده و یک وایت را به تکرار از چند کتاب نقل نموده و در صدر این گفت و داشت در ساینده تا عامی بیچاره هرگاه
 بملاحظه این مقام ناز نشود دست و پا کم ساخته بعد در روایات شتبا بی بخاطرش راه یابد حال آنکه در حقیقت همان یک روایت است که
 سفیه است که بار بار آنرا میگوید و خلعتها فخره از آن برای سگیه میدوزد و اما حدیث نهم پس عقل عاقل برگزید و نمیکند که جناب
 ولایتیاب فرماید اولاً نهی این الخطاب عن المستعین بالاشقی و جناب امام حق ناطق بر خلاف حدیث خود گوید که ای الزنا بعینه
 و اقتدیل نهاده الا فتر بعینه و علی التسلیم فالعنی آنکه الزنا عند الله اما آنچه در ذیل حدیث دهم آن فرموده و فرموده
 ترا دیگر افادات است چه با وجود تصریح شیخ مقداد باینکه روایت مذکور در روایات اهل سنت است و تعبیر طایف از شیعیان از این
 بقول عمر بن بحر بنی آن را تسلیم روایت قرار دادن قیاس بر تسلیم علامه قوشچی نمودن چه قدر که قریب بر شاد است نه دارد و تقدیر
 قول عمر را و آنچه مرفوعه انکاشته باشد ظاهر است که این مسعود و بن عباس که از صحابه با عاظم بوده اند از مشهور سخن نه باشند
 انهم پروایت مرفوعه آنرا در ارجح پس قول مبارکه صحیح باشد خصوصاً وقتی که حدیث صحابی کما انهم با تیمم اقتدیم استیم و ال
 بر اعتقاد اتباع هر یکی از صحابه بوده باشد و حق نیست که قول عمر بن عثمان کما تاملی عهد رسول الله و انانی عهدنا بر اجداد
 اینهمه احادیث که لقب شدید و نقل آن فرموده اند کانی است و روایت اخیر که از سیره منقول است پس جناب سید انور فرماید
 ثالثه در اثبات شیوع مستند در عهد جناب رسالت با نقل فرموده و بموضع حاجت گفتا نموده و خود جناب شاد کتاب غفر بفايده
 میفرماید که داب محمد بن حسین است که بر نقل آنچه مویع مطلوب ایشان باشد گفتا میفرماید احدی آنرا خیانت نمی نماید و حسن توفیق
 اعتدال از جانب سند خود فرموده اند عجب که آنچه خود میفرمایند باز سهو و نحو آن بنمایند و کاش فرق میان آنچه استاد ایشان بر یک
 آن میشود و میان این نقل ادراک میفرمودند که بعد از شریفین اردکما بعضه و سیک بعضه فلا تغفل و کن من الذاکرین و اشاکرین و کن
 زمره او به و عباسیه حتی الامامون در ترویج مذہب خلفائیکه سرگرم بوده اند تا اینکه ما بنوش باشاره یحیی بن اکثم امر بنی آنستیم
 نموده پس احتمال توریق تقیید از آنها متطرق و حمل آن بر یک طریقیست که ان اقرب بصواب الایضی علی اهل الالباب قال السیوطی
 السند الوحید فایده حاوئیه در ذکر روایات اهل سنت که دلالت دارد بر اینکه جمیع متع را خلیفه ثانی و ثالث خلافاً للحدیث و سوله حرام ساختند

که در این بر صواب بر وفق دلی و کتاب باشد و صلاح احوال انحال نمی خرد و میسر شده باشد و در آنحضرت هر جا که برخلاف آن
 متفق حکمی شود و بر خطا باشد پس قیاس مشتاق صریح اما لایق که از آنجا که خود و پیشتر در صحابه آن معترض باشند بر مخالف احوال
 مختلف فیما بین الفقهاء که هر یکی استنای دلیل دارد و شاهی از کتاب سنت می آرد قیاس مع الفارق است و هر گاه بالا جماع
 بر این معنی اجماع یافتی پس بدانکه اگر چه قائل بودن جناب صدوق بطهارت خمر ثبوت نرسیده و علمای فحول در آن بحث و نظاره
 و از نظر بر تطفلی بودن مقام و خوف از اسباب کلام تفصیل آن نمی رود ختم ایم لیکن بعد تنزل و تسلیم بگوئیم که اگر چه نسبت شان
 همین باشد که شرب شراب حرام است اگر چه نجس باشد مثل سایر مسکرات غیر مایه بالا جماع پس مشتاق خدا و رسول چگونه
 لازم می آید زیرا که عمده ادله متفق علیها فیما بین ما و شما کتاب است است بل که مبدول قول فاروقی دلیل منحصر در آن دولت
 کریمه انما انحر و المسیر و الا نصاب الا لازم حسن من عمل الشیطان فاجنبوه برنجاست خمر منظور فیه است لان کون الکربس
 بمعنی الخبث الشریع ممنوع کیف و الا لازم آید که مسیر و لازم و نصاب هم نجس باشد و از سبب آن بر طوالت غسل بوضع ملاقات
 واجب بود و لا قائل به احد من العلماء الا سلاسیه فیکون المراد به ما هو اعم منه الا ترسی الی قوله تعالی انما یرید الله لیتنبه علیکم
 الرجز الایه و لیس المراد التجاسته المعهودة و ادعا حقیقت شرعی در این مقام محل کلام است و هر گاه آیه مزبوره در نجاست
 صریح نباشد مشتاق خدا چگونه لازم آید و متک نجاست نجس الطایفه بان مستلزم قطعیت دلالت ان برنجاست نیست تا بر چه
 از فقهاء الشریع آن لازم باشد که با علی بدلیه تشبیه میشود و دیگری از علمای آن سبب نظر نماید و در نظر او ان دلیل است و ادعا
 مستدل ندارد و در این العلماء کافیه قدیم و حدیثی پس لازم بر این مظهر طهارت باشد لال شیخ طریقه ماجرایست ادلا سبب آید که
 تنقیص کریمه مذکوره برنجاستش با ثبات رساند و آنکه ذلک سبحانه الله کریمه انما المشکون نجس لالت برنجاست مشکی
 نهشته باشد و لغیر حسن دال بر ان ان بدلیه عجاب و نجاست نجس الطایفه در مقام استدلال به آیه کریمه ادعا جماع فر
 براراده نجس از حسن حیث قال فاطلق علیه اسم الرجاسته و الرجس هو نجس بل خلاف و طرق منع کسب تحقیق این اجماع
 ظاهر است و از ادعا شیخ ثبوت ان نزد مانع غیر لازم علاوه آنکه محتمل است که مراد شیخ استدلال از کریمه مزبوره بقسمیه اجماع
 باشد لا بهما و حدیثی در حقیقت این کلام دلیل بر عدم دلالت آیه بالافراد با علی التجاسته بوده باشد فیکون معنی این نیکو و الا
 بنفسها علیها لا علیها یاقیمان کلام در طلاق فاجنبوه و الا فریه متن الساع الثقیل کما فی المسیر و اخویه و اگر نجاست شیری نجس
 که قائل بطهر خمر اگر چه نجس نفس کتاب نیست اما چون مثل شیخ مدعی اجماع است و هم بعض اخبار دال بر ان پس از لزوم مخالفت
 اجماع و اخباری نیست و همین مباحث شیع ما است پس نجاست شان متمسک به شد که قائل بالطهاره کی تسلیم این جماع
 نماید و همچنین اخبار اهل علی التجاسته را چگونه معقول علیها می انکار و ماول نیست از معنای چنین اختلافات در ادله مسائل علماء

با هم دیگر اکثر اتفاق می افتد جناب ساهی را چه افتاده که مدخلت در بیان ایشان میفرماید خود که این اجماع امامیه احادیث شان
 معتقد نیستند و آنرا مستند نمی دانند خود نمی کارند و شکی نیست خدا را نمی چسبند و هر کس که میگوید بسیار از منزه که نسبت حکیم با نجای است
 و کسی که نسبت با نجای درین مسئله شمار اقرار داده پس عجب چه آمده اخلت بجای میفرماید همان را با فضولی چه کار عجب است از جناب ساهی
 که با وجود آنکه میگوید این شما نسبت شراب خوردن بجناب ساهی کتاب نموده اند و العباد بالله من ذلک آنجناب انقدر در آمده
 اثبات نجاست آن سرگرم می شود شیخ عبدالحق دهلوی در جواب اقلوب این کذب فنیج را در وجه شبهه سیدی فنیج بیان ساخته
 حیث قال و امام احمد در سند خویش از حدیث بیان نموده که هم در این موضع پیش آن سرور صلعم کوزه از فنیج آورده اند و آنرا میگویند
 او نجاست است و این سیدی فنیج گویند اتمی موضع اتفاق نه و بعد از طی این مرحله میگویند که لعل الان احمد از عقل نقل حدیث و بیان
 از اشفاق خدا و رسول نامیده است و جناب شیخ صدوق غیر از نیکو در کتاب سنن لا یخفوه النقیه روایتی میفرماید نقل فرموده
 حیث قال و سئل ابو جعفر و ابو عبد الله فقیه اهل انما نشتری ثیابا یلصق بها الخمر و دوک الخمر یر غند حاکتها فیها قبل ان
 یغسلها فقال نعم لا بأس انما حرمت التماکله و شر به و لم یحرم لبس وسته و الصلوة فیها امر و دیگر بیان نجاست پس از اشفاق نایب
 از رشادت مستبعد و معجزه داد و صفهانی در بریه و شافعی علی احد قولیه بطهارتش قائل اند که صحیح به علامته فی التذکره و قول
 داود و صفهانی بطهارتش مشهور است قال اشعرانی فی المنیر انما اختلفوا فیمن ذلک قول الامم الاربعه ان الخمر نجس مع قول
 داود و طهارتها مع تحریرها فالاول شد و الثاني مخفف من جهة عدم وجوب التطهیر منها و قال لا یلزم من تحریرها نجاسته عینها
 که لم یسر الا لصاب الا لزام و انما هی نجس من حیث صفتها کما قال شیخ انما المشرکون نجس کلهم الامم لمرتی نیز ان امکان
 الشان ضعیفا جدا فافهم لنتیج الحج الدین سبکی در طبقات شافعی علی ما نقل عنه گفته داود بن علی بن خلف بن سلیمان استعداد
 الا صحت امام اهل الطاهر قال ابوبکر الخلیف کان اما و رعا غاسکا زاندا و فی کتبه حدیث کثیر ذکر اختلاف العلماء فی ان داود و صحابه
 بل لیت فخلا فممن فی الفروع و الذی یحصل من کلام العلماء انما یقول احد اعتبارا مطلقا و هو ما ذکره الاستاد ابو المنصور البغدادی
 انه اصح من بیننا قال ابن الصلاح هو الذی استقر علیه الامر اخیر الشان عدم اعتبارا مطلقا الثالث ان قولهم معتبر الا فیما خالف
 القیاس الجلی اتمی پس تشیع فاضل رشید بر این مسئله تشیع باشد و مطلوب اهم در ان مقام دفع تشیعش بود و بعد الحمد که بوقوع
 آمد نه اینکه منظور تائید و تقویت قول طهارت خمر باشد چه بقول مرجح و مخالفت اجماع است و لولیه من الخلاف و ثبت
 و لا عبرة به و اخبار کثیره شیهه دلالت بر نجاست آن دارد و فلا یجوز بما خالفه و همچنین احتمال معفو بودن آن متروک العمل است
 عند معظم الاصحاب و بعض و آیات که بطریق اولی دلالت بر طهارت یا معفو بودن آن دارد محمول است بر تقیه عند اکثر و مؤید
 احتمال حمل علی التقیه است و نوعی میسر بر شرب خمر قال مولانا و استادنا سیدی صاحب العصر فی المصابیح و یقرب هذا الحمل ان

جملة القائلين بطهارة الخمر رتبة الراي وهو من فقهاء المدينة ومن شيوخ مالک كان في عصر الصادقين عليهما السلام ولا
 ان تبقى منه في قوله هذا هو لا يتم لطباع السلاطين ذوي الشوكة من امر بني امية وبنو العباس المؤمنين بشرب الخمر المتهاونين
 عليه حتى نهم لشدة حرصهم عليها ربا حاولوا دفع تحريم الخمر عنها كما يشير اليه حديث المهدي العباسي مع الكاظم وادعاء تحريم الخمر
 تقدير عليهم وتنجيس لهم بشرب الخمر من مزاولة النجاسة والرمي بالنجاسة من شأنه ما يكون على الطبع وعظم ما يرد على النفس ولا كذلك
 التحريم الثابت بنص الكتاب وخصوصا بالقياس على السلاطين والحكام الذين لا يتجشون عن نيب ولا يتجاوزون عن حريمهم
 ما اودنا لقلبه بالجملة مذنب مشهور ومختار معظم اصحاب نجاست خمر است بل هي مجمع عليها لاختلاف اول عدم العبرة بخلاف
 معلوم النسب بل كمال تشدد ورجس وتحريم ان وادعينا جميع انواع مسكرات ما كبر وصناعات خمر من الزنجر وبنيد مسكر وفتح
 جميع وجعه وعمره وادعي بان شره وخواه نهجس حرام مي يندرج خلا فال اهل الخلاف من الحنفية مشهور بيان انها تحليل وتطهير
 وبنيد واكثر مسكرات غير از خمر عني است وتحريم اسقود بر اسكار دون المسكر ساخته اند پس بنا بر مذنب شان اگر کسی مثلا
 ده جام شراب بخورد و مسكرش غلبه نماید سباح است و طيب و پاک و پاکیزه و اگر باز جرعه دیگر نوشد و مسكر آرد همان جرعه حرام خواهد
 و بس بر طاهر است که خفیه صلاستنی از قول خدا و رسول خدا و ابرار قول مذکوره ندرند پس انهمه شراب جل علما خود را
 خدا و رسول نه ناسیدن بطرف ابن بابويه عليه الرحمة والرضوان اسناد آنرا پسندیدن بعید از انصاف و رشادت است
 و چون مخالفت اقوال مذکوره با کتاب سنت و رعایت ظهور است و لذا شنع عليهم علماء اهل السنة فضلا عن غیرهم لهذا نقل
 کلام ابن حزم اندلسی التفاير و قال علی ما نقل عنه ان لعنهم قهطوی الحیار و قال انما عني صلعم بقوله كل مسكر حرام الكاس الاخير
 الذي يسكر منه و هذا في غاية الفساد من جوه احدا انه دعوى كاذبة بلا دليل و افتراء على رسول الله صلعم و هذا الوجه الثاني
 و ثانيا انهم لا يقولون بذلك في شراب الحسل و الخنط و الشعير و التفاح و الاجاص و الكشمش و التين و الزمان و الخمر في سائر
 الاشربة انما يقولونه في مطبوخ القمح و الرز و البس و البسیر فقط فلاح خلافهم للنبي صلعم جازا و الثالث انه تاويل اجتمع و ترجح
 قد نزه الله تعالى و رسوله صلعم عن ان يريده بل قد نزه كل ذي سكة عقل عن ان لقوله لا تئانوا لهم اني ذلك هو المحرم عنكم
 الكاس لاخرة ام الجرعة ام النقطة منها فان قالوا الكاس لاخرة قلنا قد يكون من اوقية و قد يكون من البقرة اوطال و اكثر فاما
 بين ذلك قد لا يكون هناك كاس بل يضع اشراب فاه في الكوز فلا يقلعه عن فمه حتى يسكر و ظهر لطلان قولهم في الكاس
 فان قالوا الجرعة لاخرة قلنا و اجمع تفاضل فتكون منها العنبرية جدا و يكون منها ملا اخلق فان ذلك هو الحرام و انما هو
 الحلال فظهر فساد قولهم في الجرعة انما فان قالوا اخر النقطة قلنا النقطة تفاضل فمنها كبير ومنها صغيرة حتى تردهم الى مقدار
 الصواب و تحصلوا في لصاب من سحرهم و تطايب اخبارهم فان لم يجدوا في ذلك عذرا كالا فادلسوا الى الله تعالى انه حرم

علمنا سقارا ما فضلنا عما حل من ذلك المقدار بالعرفه و هذا كلف الاطلاق و تحريم الاكل ان يدرك ما هو حاشي للبدن من فوائدها قالوا
 انتم تحرمون الاكل المملوك و الموزي من الطعام و الشرب فحده لنا قلنا نعم سواء زاد على الشبع و اترى المحسنين بالطبيعة الذين
 كل احد من نفسه حتى لطفل الرضيع و البهيمة فان كل اذى غذا و اذ بلغ شبعه قطع الا القاصد الى انار نفسه و رتاع شهوته فليف بههنا
 احاديث اخر لا تحمل اليه هذا و اذ قيل كقولهم كل شراب اسكر حرام اشارة الى عيب الشرب قبل ان يشرب لال جرمته و ايضا
 فان الكاس الاخيرة مسكرة عندهم ليست هي التي اسكرت الشارب بالظفرة يدرى هذا بل هي وكل ما شرب قبلها و قد يشرب الا ان
 فلا يسكر فان خرج الى الريح من له اسكر و كذلك ان حرك راسه حركته قوية فاجزاء شرابه هو الحرام حينئذ و بانته شكا لتوثيق وقال ابو
 في اسكرانه ليس اسكر ان حتى لا يميز الارض من السماء و اياج كل مسكر و ان هذا فاجزاء شرابه هو الحرام حينئذ و بانته شكا لتوثيق وقال ابو
 استنجي ليس تفصيله انك خرجي ان صاحب ما استنجي انجس و معفو عنه ان لا يمسح الاثر عنه و حكمه الشهيرة في الذكرى عن الحق في المعبر
 تبعه الحق في شرح على في شرح القواعد و هو انك يظهر من كلام السيد علم الهدى في الصباح و جميع لطايش قائل انك الحق في الشرايع و
 النافع و علامته في الارشاد و المنتهى كفيها كان ان يحكم شرط استنجي ان نجاست عدم ملاقات ان بانجاست خارجيه
 و علامته رهاية و شهيد سعيد و ذكرى شرط ثالث معتبر و انته اند ان استنجي ان نجاست عدم انجاست تميزه عن الاستنجاء و استنجي
 و بعض اصحاب شرط منده ان عدم نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته
 لعدم نجاسته كريمة الحج عليك في الدين استنجي ان نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته نجاسته
 ما شمس قال سالت ابا عبد الله عن الرجل يقع ثوبه على الماء الذي استنجي به ثم قال لا و صحبة محمد بن نعمان عن ابي عبد الله
 قال قلت له استنجي ثم يقع ثوبه في ماء نجس قال لا بأس به و صحبة محمد بن نعمان قال قلت لابي عبد الله اخرج من الخلاء فاستنجي في
 فيقع ثوبه في ذلك الماء الذي استنجيت به قال لا بأس به و صحبة محمد بن نعمان قال قلت لابي عبد الله اخرج من الخلاء فاستنجي في
 شاقه خذ و رسولنا سيدنا خاتم النبیین را با و فادان است و كاش تا سياتا ثلث الخلفاء و مقام اعراض عن غرض عين
 كاربند نشيد ترا سنجيد كاشاقت علماء اهل سنت كه بندي از ان نب قراطس صدق اساس ميشود و نيگشت پس تبائل ملاحظه بايد
 كه نزد ابو حنيفة و مالك اصل استنجاء واجب نيست و اگر كسي بول را باغاك كند و منجح ناسته نماز نمايد صحيح است پس ما موين جنين امين
 راطفه بر عفو يا طهارت آب استنجاء كشر الطهارة و كرهه باشد نمودن چنان سبب قال الشرح في سيرة من في كقول الشافعي و محمد بن
 الاستنجاء واجب لكن عند مالك و اخنيفة انه ان اصل من غير استنجاء صحته صلوته و قال ابو حنيفة هي سنة و هي رواية عن مالك فلا يلزم
 شد و الثاني مخفف فرجع الاموال مرتبة ليزان وجه الاول السبب في وجوب التيمم و هو فاصل لا كايرو و وجه الثاني كثره تكرار خروج
 النجاسة من بهر المحلين مخفف فيها بالاستنجاء انتهى موضع الحاجة من كلامه و جميع كثره من خفيفة معفو لودن نجاست بول براندر محل استنجاء

نزول الوضوء في الاستنجاء و استنجاء

از یوکل جمیع مافی البحر چون مثال این خرفات و اسیر را نشستن عیاشی و نریز تلویث قرطاس با نجاست است اعراض از این ده شد اما عدم قول
 بالتناق بل نفی فکریه پس نسبتیکه صراحتش در عتاق ثبوت زبیده چه احتمال اعم است از وضع حقیقی و احتمال مجازی و عجب که
 با وجود طلاق نجس شریکین در قول حق سبحانه اینها بشکر کردن نجس نجاست آنها قائل نیستند و این امشاکت خدا و رسول نمی انگارند
 با وجود تمیض بر نجاست شان محل احسان و امتناع و اگر می نمایند که استمتمت الایه یعنی نمایند بر شریعتی پس با وجود این فکریه
 را در حق عتاق حقیقت شرعی انکاشتن از چه راه است قال بسید السنا لوی حیاتی نمی ماند که حجه الاسلام در شریعت مقدس به مظهر
 بقیه مشهود متع و قرآن افراد امانت پس بنا بر تصریح فخر راز در صورتش چنین است که احرام عمره در شهر حج بعمل آورده اعمال عمره را بجا آورد و بعد از آن
 در همان سال حج نماید و تقسیم المتع از جهت می نماند که از محل شدن آن عمره متع و لذت و بسیار آنچه در حالت احرام حرام بوده بر کس حلال میشود
 قبل از احرام حج و اما قرآن پس آن نیز بنا بر تصریح راز عبارت است از اینکه احرام حج و عمره هر دو در شهر حج بند و نیت هر دو را بجا می نماید
 و همچنین اگر احرام عمره را در شهر حج بجا آورد و قبل از طواف حج را بمقارن آن سال و پس در صورت نیز قرآن بعمل می آید و اما افراد پس آنهم
 بنا بر تصریح او عبارت است از آنکه اول حج کند بعد از آن عمره را از ادنای حل نماید یا بستم شود قبل از شهر حج بعد از آن حج کند در همان سال
 انتهى قال الفصل فی بیان تفهیم اقسام ثلثه حجه الاسلام از قبیل ایضاح و ضحایب و از کتب متعارفه فقهیه طریقین معلوم علوم و ثقات آنچه
 ما را در مقام اہم است بیان معانی حج تمتع و ذکر نوعی که بالاتفاق جائز مطلق است و ذکر نوعیکه حضرت عمر و حضرت عثمان از آن نمی سفروند و
 بیان نوعیکه از ایشان با وجود جواز مفضل سید هستند از افراد اهل الذمات تفصیل آن بجز در این کتاب با نظر ما هر حقیقت و نوعی که انکشاف گردد و
 هر روایت از روایاتیکه صاحب ساله در مقام ذکر کرده برورد و خود منطبق شود و شهادتش از هم باشد پس باید دانست که الد صاحب تحفه
 از الاله الخفا عن خلافت الخلفاء سنی را بدگامی لفظ تمتع اطلاق کرده میشود و نسخ حج بعمره اگر طواف بیت کند و در باغ و دشت باشد که با او
 ابن عباس و این مجموع بود سال حج و ادعای سبب حجاج قوم در باب عمره در ایام حج و سبب اطلاق اسم جاہلیت و این است مقصود عمره
 و عثمان جاہلیکه نمی میکردند از تمتع بطریق تاکید و گاهی طلاق کرده میشود به ادا طواف قدم بین طواف زیارت تقسیم سعی بین نصف اول و
 بر طواف زیارت تا آنکه صورت عمره پیدا شود و این جمع علیه قوم است و گاهی طلاق کرده میشود بر ادا عمره در شهر حج و حلال شدن از دو
 و او اگر آن حج در همان سفر یا جزایکی از جوف که باشد حضرت عمر و حضرت عثمان فصل در میان حج و عمره و ادا هر یک بسفر علیهم و در زبان علما
 بهتر نیستند و این تمتع مفضل با وجود قول بشروعیت آن این بحث را در اثر حضرت فاروق و فصل ترند که دریم حتی و سیکو درین
 ضعیف که این بحث در قره العینین نیز مفصل تر مذکور است چون فقیر را در مقام ختماء منظور است لهذا حقیقت را در آنچه مطلوب دانسته
 نقل نموده اقول مقصود جناب سید از بیان قسم حجه الاسلام در مقام این است که بر نصف لیبی باشد و اگر طلاق تمتع حج شرعی برین قسم
 شائع است و بهر حال تا درین حج تمتع عند الاطلاق و اما معانی آخر مثل فسخ حج و غیره که فاضل رشید از آن معانی حج تمتع شمرده پس

حج فقا فرود آورده چنانکه سینه الجمله اطلاق بحال این سکه دانه چاره کار خود را درین پاره اندک نمی چنانکه از برتری تنه‌ی حل نمایند و
 شمع حجر بحال خود گذارند و فرمودند یا نمیدانیدند و ششم پوشیدند که چنین تو حیات که یک بحال نلیقه نفعی نمیرساند و من یصلح لعل
 افسد الد بر وجه تخریه و تحریم در باب یله از دور عیت بودن سساکو الاقدام و الاصل فی الهی التحمیم فسخ حج اگر که بالاتفاق در نزد
 سیاح بود و حرام ساختن فی جایگزینا شخ یا فیه یا سیکه نفل آن نماید بسناد و پیغمبر خدا از دو اگر نیافته پس تحریم آن من قبل نفسیت
 است و حرام و چگونه امر که منصوص علی الدوام و التابیه باشد منسوخ تواند بود و صاحب جامع الاصول عن البخاری و مسلم امر علی
 اصحابه ان یجاءوا بماء و لطفه انهم یقصر او یحلقوا الا من کان منکم منکم فقالوا انما نطق به منی و ذکر احدنا یقطر بلیغ و کذا فی فکال لک
 من امر ما استدرت ما اهدیت و لولا انکم لاحتلک فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات فی رواته آخره بقیه سرقه من مالک و سرقه
 الحجرة بالعقبه فقال یا رسول الله التاذه خاصه قال بل لا بد یضمن یضمن ایات بسیار در صحاح و غیر صحاح شان اردگشته و قول
 کریت ان یظنوا بهن بعد من تحت الاراک ثم یروى بالجم یقطر و سیم کمانی منتخب کثیر اهل من الصحاح شاید بدل است بر اینکه کار
 تمتع در عهد جناب سالک اب تم از سر زده و قالی ذکر احدنا یقطر و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات
 تمتع پس تحریم مطلق ان نزد او ثابت باشد و یومیت حدیث اهل بیت که عن عبید الله لما فرغ رسول الله من صلیب اصفاء
 و لم یروا تا خبر اهل فاشا ربه که خلفه و قال یا عمر عن ان الله عز وجل ان امر الناس ان یحلقوا الا من ساق الا که فاعلم رسول الله بما اهل
 بنی قریظ الیه علی فقال یا رسول الله ینحی الی منی و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات
 استقبالات من امر ما استدرت صنعت کما صنعت الناس لکن یقت الله و اکل من ساق الله فی سلع الله محله نقص الناس اهلوا
 و جلود ما عرق فقام الیه سرقه بن مالک بن خنیس المذنبی فقال یا رسول الله انما یله عافنا به ام لا یله فقال لا بل لا بد ایتم
 و شک بین صاحبیه و انزل الله فک فرانا فتمت بالعمه الی الحج فماتت من الکمد کما لا یحی و تقی تجلی و تفسیر علی فک و فرود و کذا فی بعض
 من الخطاب کما یومند کورنی صحاحهم بالطرق الکثیره و اینگونه و یاده و نه بالاجتهاد فی مقایله النفس و لم یکن انکار و الا تغییر احکام الی اهل
 لانه لم یسلم ایدوا کان اسلامه ظاهر الطلب الدنیا کما قال صاحبنا صاحب الزمان خیر سعید بن حمزه السدی و یروى تغییر لتمام ایام و قد تقدم
 ذکره للشیخه او التقیه آتی رسم بر این عواید و لالت دارد آنچه ملا علی قاری و منتخب کثیر اهل از سعید بن حمزه و کذا فی بعض الروایات
 اشهر الحج و قال فخلت من رسول الله و انما منی عنهما و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات
 بلینتی فی عمره ثم یقیم فی طواف بالیت یکل و یلبس و یطیف یقع علی ابله ان کما و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات
 و الا نصیب و لا بلینتی لا یلوا و الحج فضل من العمرة لو خلینا بینهم و بین ذلک انهم یمن تحت الاراک مع ان اهل بیت ابس لهم ضرر و کذا فی بعض
 و انما یسجد فممن یطوف علیهم علی بن محمد و اقول اخباریکه سمعت تحریر یافته کاشمش فی وجهه النهار و کذا فی بعض الروایات و کذا فی بعض الروایات

الحديث لمتنع فضل من الافراد به قال مالك قال ابو حنيفة القرآن فضل ثم الافراد هو قول مالك والى الحق ولم يردى من اصحابنا وقال ابو
 يوسف ومحمد القرآن فضل ثم لمتنع ثم الافراد انتهى عجب است كذا وجود ضياع مراعات آداب حج و تمتع كثر ضنادية بسنية فضيلت ان الافراد
 قرآن قائل شروا ملك نيزا لمتنع رتبة تفصيل وترجيح تمتع قائل است چون گفتگو بنجر بزرگ نصبت شد خبر خود که نرسيد عمر بن الخطاب
 بنار فلاحهم بيان فضيلت تمتع را مناسب گشتهم و لم يتفق على نقل كلام العلامة طاب ثراه في التذكرة فانه واف شام قال فيمكن
 قال علمائنا لمتنع فضل الافراد و قال الحسن بن عمر بن عباس بن الزبير وعطاء طائوس ومجاهد وجابر بن عبد الله بن عمر بن الخطاب وعكرمة وهو
 قوله الشافعية واحد الروايتين عن احمد بن حنبل في الحديث لقوله تعالى ذلك لمن لم يكن اهله عاصري المسجد الحرام وهو يدل على انه فرم
 فلا يخرجهم غيره ولما رواه العاصم بن ابن عباس بن جابر بن عمر وعائشة ان النبي امر صحابه لما طافوا بالبیت ان يحلوا ويحلوا ما في البيت
 من الافراد والقرآن في المتعة لا تعلهم الا الى الاصل لم يختلف عندهم الرواية عن النبي انه لما قدم مكة امر صحابه ان يحلوا الا من سبق بهيات
 على احواله قال لو استقبلت من امر ما استبرت لما شئت المدي وبعلمتها عمرة قال جابر بن جحش ان النبي يوم ساق البعث وقد ابلوا
 بالحج مفرا فقال لهم حلوا من احرامكم لطواف البيت بين الصفا والمروة ثم قبيلا حلالا حتى اذا كان يوم التروية قبالوا بالحج واجعلوا الذبيحة
 بهاسته فقالوا انجعلوا سبعة قد تمتعوا بالحج فقال افعلوا ما امركم به فلو لا ان سقت الله لعلت مثل الله امركم في لفظ فقام رسول الله
 فقال قد علمتم اني قد علمتم الله وصدقكم وابرکم ولو لا هدي لكانت كما تكون لو استقبلت من امر ما استبرت ما ادرت فخلاناهم فقاموا
 ومن طريق النخعي يرواه سفيان بن عمار عن الصادق عن ابيه قال لما فرغ رسول الله من سعيه بين الصفا والمروة اتاه جبريل عند فراغه
 من السعي هو على المروة فقال ان الله يامر ان تبارك الناس ان يحلوا الا من سبق الله فاقبل رسول الله على الناس لوجه فقال
 يا ايها الناس اذ جبريل اشار بيده الى خلفه يامر عن الله ان الناس ان يحلوا الا من سبق الله فامرهم بما امر الله فقام اليه
 رجل فقال يا رسول الله اخرج الى منى وسكنها فظن الناس انهم قالوا اخرن يا منى شي يصنع هو غيره فقال ايها الناس لو استقبلت من
 امر ما استبرت صنعت كما صنع الناس لكي سقت الله فلا يحل من سبق الله حتى يبلغ الله محله فقص الناس اهلوا وجعلوا عمرة فقام
 اليه سراق بن مالك بن جهم المدي فقال يا رسول الله هذا الذي امرت به لعاسنا هذا ام لا بل فقال لا لا بل يوم القيمة وشيك اصابعه
 انزل الله في ذلك قرآنا فمن تسعيا لعمرة الى الحج فما استيسر من الله في السعي عن يمينه عن يمينه عن الصادق قال سالت
 ابي الا انواع فضل قال لمتعة وكيف يكون شي منها فضل رسول الله يقول لو استقبلت من امر ما استبرت فعلت كما فعل الناس
 لمتنع منصوص عليه في كتاب الله لقوله فمن تسعيا لعمرة الى الحج دون سائر الناس لان لمتنع كمتنع الحج و لعمرة في شهر الحج مع
 كما لما وكما لي افعاله على وجه ليس هو في ذوقه في الشورى اصحاب الرعي ان القرآن فضل لما رواه الحسن قال سمعت رسول الله يقول
 اجنبا يفرح بها يقول لبيك عمرة وحج لبيك عمرة وحج قال احمد ان سابق الله فالقرآن فضل وان لم يسبقه فالتمتع فضل لان الذي قرآن

[illegible]

می آید و عمران بن حصین از شهادت حضرت را در باب تمتع بر اطلاق آن می یکنند و تقسیم اختلاف در اطلاق و تقدیر اخبار جمیعاً الهان
 علیک تمامی در باب تمتع و در کتب معتبره شیعه شایع شیخ ابو جعفر طوسی در تهذیب و مواضع متعدده تقدیر اخبار مطلقه محض بنا بر رفع تعارض و
 چنانکه در باب عده النساء میفرماید فان قيل ليس في شئ من هذه الاخبار ان المولى بالاموال المذكورة فيمن اقامت الاولاد فلم يخصهم
 بهن في جميع الاخبار التي قد صحت ما ذكرنا من اجماع الاولاد فيها ان عده الامة مثل عده الحرة سواء لم تخصوا قبل له انما خصصنا
 هذه الاخبار والادلة ايضا لئلا يتناقض الاخبار انتهى و در باب العقود علی الاما میفرماید و هذا الخبر وان لم يكن فيه ذكر الشرط صريحاً
 انه مراد به لالة ما قد ساء من الاخبار وان الاولاد حق بالحرة واثبت ذلك فلا وجه انما الخبر الا الشرط الذي ذكرناه انتهى و لكن في هذا
 من شواهد هذا المطلب كقولهم انما يريد محض بنا بر رفع تعارض الاخبار و قد تقدیر تخصیص آن جائز باشد و حضرت عمر را
 نظر باد که کتاب صنف و اشتراک کبری صحابه ایشان مشاهده قرآن جائز تخصیص امر تمتع بفتح حج بمردم ساخرین حجج الموضع جائز باشد
 بالجمله تشنیع حضرت عمر و غیر ایشان بسبب قول نبی از تمتع بطور فسخ حج بعمره یا بسبب قول ایشان بفسادیت افراد و غفلت تمتع
 که بحسب تعارض ادله و خصوصیت جواز لا کراست فسخ حج بعمره بزمان حجج الموضع از مسائل معتبره می باشد و تشنیع بر کافه می باشد آن است
 و بشد کردن بابت حج و دیگر قواعد اصولیه و ادله شرعییه باشد اقول آنچه اناده فرموده محدثان است اولاً باینکه مراد عمران بن حصین حج
 تمتع است نه حج الی العمرة که التمهید لانه ابتداء عند الاطلاق و المصرح به فی کلام ابن حجر چنانچه در فتح الباری و شرح قول عمران قال جل
 براه ما شاهد علی کسیکه از وقوع فی النجاری فی روایت ابن سبأ عن عمران قال النجاری ليقال ان عمر الرجل الذي غناه عمران بن
 و لم أر في شيء من الطرق التي نقلت لنا من النجاری لكن نقله الاسماعيلي عن النجاری كذلك فهو عبارة بحسب في ذلك وهذا
 جزم القزويني والسوداني هما و كان النجاری اشارة بذلك الى رواية الجوزي عن مطرف فقال في اخره ان الرجل براه ما شاهد علي عمر كذا
 الاصل اخره سلم عن محمد بن عمار عن كعب عن الثوري عنه وقال ابن السكيت ان يزيد بن عثمان ان غلب الكوفي فقال طاهر ساق
 كتاب النجاری ان المراد به عثمان كانه لعرب بعده لبعثة عثمان مع علي جزم بذلك ذلك غير لازم فقد سقت قصة عمر مع ابي موسى
 في ذلك قول معاوية الضام سعيد بن جبلة و قاصص صحيح مسلم قصة في ذلك الاول ان ليس بعمر فانه اول من سقى عنها وكان من بعده
 كان تابعاً له في ذلك فغنى سلم ايضاً ان ابن الزبير كان يني عنها و ابن عباس يامر بها فسا لواجابها فاشارة الى ان اول من سقى عنها عمر
 ثم في حديث عمران هذا المعلق على عياض وغيره في خبرهم ان البعثة التي نهي عنها عمر و عثمان هي فسخ الحج الی العمرة لا العمرة التي حج لاجلها
 فان في بعض طرقه عنده سلم التفسير بكونها متمتعاً حج و في رواية له ايضاً ان رسول الله صلى الله عليه و سلم عمر بعض اليه في العشرة في رواية جمع بين
 حج و عمرة و مراده التمتع المذكور و هو الجمع بينهما في عام واحد كما سيأتي في الباب بعده في حديث ابن عباس قد تقدم البحث فيه في حديث ابن عباس
 انتهى ليس التمس ارادة فسخ حج و هي بیش نیست و ثانياً بنا بر تصحيح رشا و كتاب در ما سبق تعقیبات صحابه با هم دیگر از شالعات و تعارضات

بود پس از عمر بن الخطاب این مراد ام المومنین او که یاد از لغت و فواید از هجرت عمری سید به هر چه چیز معمول می توانست و بعد از سائل خلافت
 اجتماع و دیگر که سید به هر چه از مجتهدین باشند قول باینکه کم نازل فی کتاب و الاستدلال بر این است و چون این طریقه
 به نظر افش و سلف شایع بوده عمر بن حاکم به جلال میورد آن زبان شیخ باین نحو می کشاید پس از جمع و بیای گشت که این سائل چنانچه
 خلافت نبوی بود بلکه محض تشریع و ابداع و استند از طریق زبان وقوع آمده و کاش همین عمر بن خطاب و خلف فلیقه نیز از این سنت
 خویش خوانده و سنت رسول را مخالفتش انکاشته که امر و سیاست عمر بن عمری فی صحیح کسب این امر از قسم اختلاف مجتهدین الملاق و تفهیم بحسب دلیل
 النجاشی انکاشتن چه گویم که از کدام است است و ثانیاً تفهیم بلا تفهیم و تفهیم بلا تفهیم که تفهیم که فاسد و بود انکاشته باشد که صحیح
 به قول عمر بن عین بدعت خواهد بود و چون سنت نبوی شیخ الطائفة در باب جمع بین الاخبار اخبار مختلفه مصرحه است به محقق استخوان
 پس قیاس ابداع عمری بر جمع که ای قیاس مع الفارق باشد و حاشا که حضرت ابوذر غفاری شیخ السنته شریک با او بوده باشند و ثانیاً
 هویت بحث من انصابت الیهم اکثر صحابه و تابعین و دیگر اعلام طاعت قائل لنبی حج بوده اند چنانچه این جمیع در مقام یکدیگر و در بیان منصوص
 بن ائمه قال حج بحسن البصری و محبت فی ذلک العام فلما قد ساء له جوارجل کسب الحسن فقال یا ابا سعید کسب جمل عبید الشقیق بن النخعی
 وانی قد مت فها یا حج فقال له کسب اجملها مرة و اهل فاکر الناس لک علی الحسن شیخ قول باینکه فانی غلام ابن ابی ریح و ذکر ذلک لک فقال
 صدق شیخ و لکن الفرق من کلمه نیک که فلما لیس انکار اهل الجمل چه علی بن بن رسول الله عن غلام اهل من خلق الله عن له متبعة
 الحج خالص او بحجة و عمره ففی سنة سنة الله و رواده عن عطاء و مجاهدان ابن عباس کان یامر القهار ان یجملها عمره اذ لم یکن سابق
 الهدی و هو قول اسحاق بن ابی یسیر و قال عبید الله بن الحسن انما ضعی و محمد بن عبدل بابا قد شیخ الحج لا یایجاب و منع منه ابو حنیفه
 و لکن الک و الشافعی و قد روى امر رسول الله من الایة من ان یخرج حج لجمعة و منة عشر من القحاة و رواده عن عمره نصف و عشر من
 من التابعین و رواده من هو لک من لا یحیی الا الله فلا یسیر احد الخرج عن بنی اتمی و منع الحاجة من کلامه قال السید
 الوحیدان انجله است انچه در جامع الاصول ناقلا عن النجاشی و انکاشته از ابو یسیر و است نبوده قال قد است علی رسول الله و هو یطهر
 فقال هم الملت قال قلت الملت باء رسول الله فقال بل سقت من یقلت لا فقال فطفت بالبيت و المصفا و المرفة فمحل
 فطفت بالبيت و المصفا و المرفة ثم اتمت امرأة من بنی فطیفة و ساءت و فکنت ففی الناس بذلک فی المارة الی بکره و فکنت
 فکنت بالکسب و اجاوی فی حل فقال لک لا تدر ما احذر امیر المؤمنین کتمان النکاح فقلت ایها الناس من کما یفتیاه لیس فی
 فکنت امیر المؤمنین فادوم علیکم فامتنوا به فلما قدم قلت له یا امیر المؤمنین یا بنی الاذی یلغی انکاح فکنت فی شأن النکاح فقال ان ثانی کتبنا
 فان الله عز وجل قال و اتوا الحج و المرفة لک و ان ثانی قد سبتم شیئا فانه لم یحل حجه عمر الهدی و کوا یا امیر المؤمنین فانی مشتمت به انک
 تنسج کج نه در قرآن ارد است نه سنت رسول صلعم بان حاکم نه حال انک که کج نه تنسج به المرفة الی الحج الایه صریح و خصوصاً

[illegible]

حضرت عمر فرموده و قد نقل عنه صاحب شرط فی اوخر الباب السابع قبل حکایت تشکیک بالقرآن کما ذکره صاحب شرط فی اختلافه بلغته
 ان صدقة ازواج الهی صلحهم سماء در هم وان صدق فاطمة رضی الله عنها علی علی بن ابي طالب و در هم فاداهما و میر المومنین عمر
 لا یرید علی صدق بینه بنو فاطمة رضی الله عنها فاضل المیر فخر الله و شی علی علیه السلام ابریا الناس لا تؤید و فی صوره استقام
 علی اربعه کایه در هم الی اخر الروایة و هر گاه حضرت عمر صراحة باینجهت از مقالات هر منع فرموده باشند پس طبع بر ایشان باطل است و عمر
 محبت البیت ایشان حال توهم انکار حضرت عمر از تیم در جواب فاداه ثانی که شسته ظنی از فاداه اول الالباب و یقینا و اوطر لا یستغنی
 قوله و انما یفصح عجیب الخ قولی لولا ما سبق منی شرط الا یفصح عن التوضیح بحیث یجاب اثنان فی المقال - لا یتب فی دفعه یا لیسر الی باب
 الکمال - و لکن اراعی بشرط اليهود - و اقول متوکلا علی بنی فاطمة و انما یفصح عن حیرة صاحب الشرع الی
 علی التفرقة بهذه المقالة - فان سیدنا و امامنا و صاحب الکتاب - تشکیک علی مختاره بکتاب الله و سنته من ادنی حکمه و فصل الخطاب
 فتسمیة هذا التمسک بعجم الفقیح - و تشیيعه علی من لا یجده من الفقیح - و من حکم لجمیع معتق بکماله و القبول بطهارة ما استخرج
 و انما مع ان کلماتها الفقه لما تواترت من الفقه من صاحب الشرع و الامم کما مرّت الاشارة الیه الان - فانظر التفرقة
 الاسمان - و الفقه فی سبط الغرائب الفهریه - و سلک الجانب الوحید - و فانه عجیب بحیث لا یکاد یوجد فی الجانب مخالف
 و فی السبع مشکلی انتبه - اقول چون فاضل شریف بدافع عادت شمره خودی بطلوب جناب سید نه برده اند معی عدم تمیز بین النافع
 و الضار گفته و حق نیست که هر گاه خود خلیفه فرقی در میان نافع و ضار نفرماید و اقامت دلیل بر غیر مورد نزاع نماید اگر ابتاعش تمیز
 در آن نماید حق بجانب ایشان است باینکه فتوی ابو حنیفه و حنبل و مالک و شافعی و حاکم از آن است که لازم آن است بود و نه منکر از قرآن
 یا افراد و اثبات آن بکتاب و سنت بکار آید و احداث خلیفه برخلاف ابو موسی و داده منع بود و کما حقه از من قبل حضرت معاذ
 اهل الاصول من تحول اهل سنت و دلیلیکه خلیفه از کتاب و سنت و ائمه بر آورده اند و فاضل شریف نیست چه فاداه از آن مدعی باشد
 فرعونش امر بقرآن یا افراد است و ان فیه شمس و شمس نیست چه جواز آن هم در کتاب و سنت است پس انکلام خلیفه و حقیقت استمال
 ماکر الصلوة بکریه لا تقر بصلوة سیدنا و حجه یکا سید بر جمیع مسائل کافی نمیتواند شد پس این متن با کج را و روشن باینکه
 ازان نمودن بیکر کریمه اخیری که بنا بر عیش و تفحش آخرین را و گفته بر دشمن غیر از نیکه عیب ادا باشد را بپوشیده و تعلیم عام من از و غیر
 نموده دارد و حال عوام همین است که سید که از کتاب و سنت و ائمه بر آورده اند و فاضل شریف نیست چه فاداه از آن مدعی باشد
 هر گاه مالی مثل ثانی باشد کاش فصل بود و فیه که در محل خلافت کرد دلیل مورد و خلقات باید نموده دلیل امر را بجهت کلام خلافت
 صدیق سوال از آیهان جوابی لیسان باشد و طبیعت آن با سوال ممکن نیست مگر با کارد و در جمیع در کتاب و سنت و حجه بجانب سید
 بان اشاره فرموده و قس علیه حال است و تفصیل کلام در مقام نیست که مورد نزاع میان ابو موسی و عمر یا جواد و جمیع هر دست آن بوده چنانچه در

سنة الى القاسم هذه رواية البخاري ورواية مسلم قال ابو حمزة وثقت فتنى ناس عن ذلك فایت ابن عباس قال فيهما قال للفقهاء
الى البيت فتمت فانما في آية في ساج فقال عمر بن الخطاب ورواية ابن عباس فتمت فقال الله اكبر سنة الى القاسم ورواية
جاست كمالك سنان قائل بالفضيلة ان از قسین خرمین شمر و هو نه سبایل لبیت الاطهار و علیه السلام الاخیار قال الله
وما لك هتدل بحدیث عثمان بن النبی تمتع بالعمرة الى الحج انتهى و قد امین دلیل بفضلیت تمتع زیادة تراوی قول شیخ کوهستانی ما
استدیرت لاهلکات کما حلوا که در صحیح موجود است تواند بود و این خرم نه لسی بعد نقل روایت مذکوره چندین فرشته هذا ابو حمزة
بما قلنا مدة اماره ابی بکر و صدر آسن اماره عمر و لیس توقفه لما اشار الله ان توقف له حجة على ما روی عن النبی و سبنا قوله لعمر ما الله
احدثت فی شأن النک فلم یزکوا کما قال عمر ما قول عمر فی قول الله تعالی فاما ما یجوز و العمرة لله فلا اتمام لها الا على وجه التمام
و هو الله انزلت علیه هذه الآية و امر بیان انزل علیه بذلك الا کونه من المجل حتمی الیه فان ام المؤمنین فصدت عن النبی بیا
فعله انها قال رسول الله ما شان الناس طردوا لم یحل انت من عمرک قال فی لبیت و قلید و یزید فلا حل شیخ مخبر واهل
و رواه ایضاً علی کما رویناس طریقین علی بن یحیی ابان رسول الله قال له فی سقت الهمزة و قرنت و لو استقیات من امر ما
نعمت کما فعلتم و لکنی سقت الهمزة و قرنت فهذا الهمزة ان شیخ من رزاة عمر و قد تم رجوعه عنه و قد خالفوه فیها ایضاً انتهى قول گویم
این استنباط طرف الخ احواف طرف نیست که احدی سوال نماید از دیگری که چرا امر را بجا نیاوردی و نهی از جهاد و او در جواب گوید که
صلوة در کتاب و سنت و اوست اما کتاب خدا و اما سنته فیه قرین بر عاقلی حکم نماید که این نجیب چه اورد از کتاب و سنت بیرون
می آید و مخالفان هر دو پیشه از دو استیکار تعلیق دلیل بر هر یک شایسته بغیر از خاتم انکار تمتع از کتاب و سنت صورت زیاده و قول
خلیفه در روایت اخری ان الله کان یحل لرسوله ما یشار فاما ما یجوز کما امرکم انتم نیز دلالت دارد بر اینکه خلاف تمتع پناه ابحاث تمتع که
باعتراضش در حدیث غیر خدا صلح بوده مشوخ فرموده و دور نیست که اینها ایشا کبریا شریف تخلیف است الا رباب بن ابی ارحمة
فانه کان یحلی لرسوله بالانطرة الى تخلیفه سبحانه لیل و هرگاه کتاب موافق رسا او نازل میشده باشد پس اگر شیخ نیز منوط
برایش بود چه متبع او گریزی کمتر کفر دست بدامن و یل و تفصیل کتاب نبی و دلیلش بر فضلیت افزا و از تمتع دلالت ندارد که امر
و چون یکبار از طعن منم مغالاة فی المهر بیزید یا فاده فرموده اند فی الواقع طرز جدید دارد که احدی از اهل سنت بآن مقفوه نگاشته باشند
طرز مذکور در فرع است بحدیث و چه او را ادعا میکند مغالاة محض بیاس طر بفضیله نبویه در عایت عدم تفوق و اینه الشوان بر مختصر
بوده بعد از او که تسنن است چه هرگاه در باب فک قول بفضیله نبی بقول نباشد و آحاد عامه مسلمین را که در حدیث تفوق خود
بر جناب نبوی نموده بودند و در کتب شهادت قول شان بر کشته تفوق بر کشته تفوق بفرشته تفوق بفرشته تفوق بفرشته تفوق بفرشته
حاصل بوده باشد چنانچه تفصیلاً در طعن الرابع که در صنفها است جناب سید محمد شریع و در کتب شهادت بفرشته تفوق بفرشته تفوق بفرشته

فقط تا اول به انفریز ارشدین محل سکونت علی شرام الکتاب المجید اور عاتیان بالید تم فوق اعاده علی بصدور الرسول لانه انما هم
عن التوفیق علی الازواج وکانت صدقاتهم ازیرین صدق السعدیه المشرقة لها بالهدایة فی الفرقان المجید قیام الی الفار
ارشدین بسید بل یو عن صراط الحق لاجد واندید سن اشار الی صراط مستقیم قوله لولا سابق شی الخ اقول لولا سابق الخ
تحریم البتة لانی الاشقاء واما الطمس رسم الشریعة وعتاب ولقد عهد ارشدین فکنت وبعدهما فی - فالعجب الی العجب بین جاد
ووجب من اجترار لایان الله فینا - حیث لقی فی من اربع خلافا للرسول فیهما ووثیا ووبند کتاب الله ودر آیه طهر
وامرین من لعتة الله رسول ووثیا وبعدهما لک عجب ان الله ابن الخطاب کان متسکا بالسنة وکتاب واین یو من فهم الکتاب
ان نه لشی عجب - فلا ریب ان ما اید منج نضج - وبادکر سیدنا السید من فضا حجة وواجب - الما قیاس برع انوار علی
الحکم لعم اعنق لیک الرقیة وبقول لهداة الخ ومار الاستیجار مع الی لقل بشل ادر اشد نه عنا ویدر - فیه من العلماء فقیها
مع الفارق - ودر فیه مالها بالتفصیل فینا ذکرناه انما فلیطیر انما لشی من فضا کلام السید السید فکله من العجائب عجیب الی
حسانه من الغرائب الغریبة اعجوبة لا یطیر لها فی الا عجب - فاعبر وایا الی الالبصار - وافر وایا افادانه لیدین البصیرة
قال السید السید الوحید واز انجل است حدیث ابن عمر که در همان کتاب از توفی مروی است ان رجلا ساء له عن التمسک بالتمسک
الحج فقال عبد الله بن عمر ایت انکان ابی نسی عنهما وصرها رسول الله صلعم امر الی اتبعهم امر رسول الله فقال اولی الی
رسول الله فقال لقد صرنا رسول الله وشل النجیر وکتب الی لسان باب تتعدها بهم از این عمر آورده اند و سابق برع فکله
آمد نه تی قال الفاضل ارشدین اختلاف ابن عمر با حضرت عمر از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم در سائل جهل وایست
اختلاف در بیان حضرت امیر ابن عباس که در حرق زناده و دیگر صحابه فیما بینهم وایست اختلاف مستلزم برع طعن بطریق احدی از صحابه
یا بطلان قول کی بقول دیگری نیست چه هر یک از کتاب و سنت مستندی دارد و چون ابن عمر اخذ لیا امر سیدنا رسول الله صرنا رسول الله
در احتیاط سائل کل ملة فضا فم خود واجب نیست بدو دیگر اقرار با الله فی تبت کتاب ودر تبت فم خود و حضرت عمر فیه تبت
نظر و در ترجیح دیگر فو این جهل وایست الباطن فیما بینهم فیما بینهم وایست اختلاف مستلزم برع طعن بطریق احدی از صحابه
الخلافت است درج است بخوبی وایست فضا لهذا ایشان که اوله سالخه خود را فرادایر تبت فم خود و حضرت عمر فیه تبت
ان قرن قرون بالعباد ایشان مخالف باشند و سیدنا السید فیما بینهم فیما بینهم وایست اختلاف مستلزم برع طعن بطریق احدی از صحابه
تسک فم خود وایست فضا فم خود و سیدنا السید فیما بینهم فیما بینهم وایست اختلاف مستلزم برع طعن بطریق احدی از صحابه
با امام سابق برع مری است که حسانه مقام فیه تعجب انکه در حجاج ایشان از جناب که امام در یکسان قولین فضا الفضا
الطاهر و حکمین متفهمین در سیدنا السید فیما بینهم فیما بینهم وایست اختلاف مستلزم برع طعن بطریق احدی از صحابه

منه من شرح الاسلام روایت کرده عن ابراهیم قال سألته ای ابا الحسن الرضا عن رجل طلق امرأته تخرج عنها قال نفيته عند ما قال
 يسكنه عن رجل كانت له امرأة فملكها تخرجها عنها قال من سألته عن رجل طلق امرأته تخرج عنها قال نفيته عند ما قال
 خود را منصور بن حازم روایت کرده قلت لابی عبد الله ما بالی اسالک عن ایسماة فنجبت فیها بالجد اب ثم جلیک غیری فنجبت
 بجواب آخر قال انما یحب الناس علی الزیادة والنقصان الخ وهرگاه در طریق شیعه اختلاف در روایات امام لاحق با امام سابق بلکه
 اختلاف در روایت یک امام وارد اول غیر باشد پس وقوع اختلاف در بیان روایت حضرت عمر و ابن عمر که امر تمام سلبا باشد و چگونه
 توضیح آنکه در عقلا بقبول باشد نه ای اقول در مقام نیز مستور قدیم مطلب خصم را در آن نفرموده توهم نموده اند که مناسبت اعتراض نسبت
 به هر دو است حال آنکه مطلب این است که سایر عقرات نموده بلکه پیش مخالف نیز نموده و جهاد در مقابل نفس نموده چه این عمر قول عمر را
 سعا ض قول نیز قرار داده بلکه عمر خود هم باین معتبر بوده چنانچه فقره کائنات علی عهد رسول الله و انما هر دو بر آن لایزال تمام و در نتیجه
 روایتی که در شرح نیز آمده آورده قال ابو جعفر قال المردی و ذکرنا انک حرست المنعة فی شهر الحج و زاد ابو جعفر فی حلال لم یخرج
 رسول الله ابوبکر فقیل اصل انکم اذا غلبتم فی الشهر حکمکم را تیمو یا مجزیه عن حکم فخرج حکم و کانت قایه قوب عامها و الحج بها من
 بهما و الله و قد حبست و فی حج این روایت از کلام ابن اشرع نیز مستفاد میشود حیث قال فی الله قوب و کانت قایه قوب سنة حدیث عمر
 اعتمر ثم فی شهر حکم را تیمو یا مجزیه عن حکم فکانت قایه قوب عامها ضرب بر امثال الخ و کذا من المعتمرین باقی السنة لقیال قبیلتا
 فی مقربة اذا خرج فرخا منها فالقایه لی مقربة و القوب الفرج و المعنی ان الفرج اذا فارق سقیفه لم یعد الیه و کذا اذا اعتمر و فی شهر
 الحج لم یعد و الیه مکه و این روایت صحیح است و در هر حکم با حله الله و رسول الله استخوان جسی فی مقایله النفس و بین اجتهدا فاسدا
 اگر چه اصل سنت بیاس خاصه و عکس عام و در ادراک ادب ابی القاسم در مقابل سنجید اجتهاد در امطاعت او و امید از بد بلکه از کفری که از بد
 و مخالفت این بیاس با حضرت امیر و سبک احراق زنادقه نزد فرقه کفر غیر ثابت و لو کان این دلیل خطا و جهل ابن عباس ابر بود و چنین جهل
 و خطاست که دیگران نمیتوانند شهادت بجهل اجتهاد در مقابل نفس تیمیر غیر جائز و ادعا مستند شرعی برای مخالفه بنسب با عقرات مثل ابن عمر
 بعد از ادعا اسلام است اما مخالف ظاهری که در بیان افعال و احادیث و معصومین متحقق است پس غایب افشا آن نقیه است
 و مختلف مظانها اختلاف الزمان بالجملة اختلاف این احادیث مثل اختلاف آیات کتاب الهی است از تشابهات حکمت و عقیده
 و مطلق و بسین و تحمل نقد و در فی انبیا هم ایضا فی انبیا یا متشابه حکما القرآن حکما القرآن که غیر ذلک برای اختلافات و
 محال و ناشی صحیح است که در مقام خود بسین گفته اند و انکه از قیاس و تمیز و تفکیک است و ایضا با حله ای باشد سبحان الله چه چندیست بمنسب امام و از
 که هنوز از نقد هم اطلاع ندارد که در ایشان اجتهد و عمل بر عمل برای الله و نیست فضلا عن الاختلافات الناشئة عن تشییع الامم
 و الا نظار الخ و فی الغنیة و ظاهر افاضی و تشییع حق شاکر انیز مجتهدی و نیز از نسق باشد چه اختلاف بحسب الظاهر و آماج کتاب الله

بیشتر محقق و مقام شریف است که روایت نموده اند مطلقاً بطی به مقام نادر و چه خلاف در آن بین حکیمین نیست زیرا که
اول در صورت طلاق احدی از ختنین است حکم ثانی در وقت ادان یا انفال فی حکمین و قیاس معصوم عن الخطا بر نفس تجریم و خطا قیاس
مع انفال با اینکه تقابل بین مجتهدین و حدیثیان عمر و دایره نیست بلکه تقابل یک از احاد ناس با افضل ترین اشیا که عرف است
قال الله عز وجل انما ارسلنا رسلنا بالحق و هو ساطع بین کرمه و حال شنه ان نسبت که الوافه گفت که این
عبارت میگوید و این سیرت میگوید از آن پس که در دم این امر را در و جابر بن عبد الله بن جابر گفت بر دست من شربت یافته حدیث متهم
و است حکم و هم در زمانیکه با رسول خدا بود پس هرگاه که عمر خلیفه شد گفت بگریه طلال میگوید خدا را رسول خود هر چه میخواهد بفرستد و قرآن نازل
شده در مقام خود پس بجای آمدیم و عمر را بجهنم حق تعالی فرموده و ترک نکاح نماید این تا آنرا تا آخر آنچه سابق گذشت نتهی قال انفال
الرشید درین حدیث تصریح واقع است باینکه حضرت عمر هر یک از مردم را بجا آوردن خود و عمر و شجاعت حق تعالی فرموده چنانکه صاحب رساله
ترجمه آن بعد از انفا و نموده پس باین امر داخل کردن عمر و مرد آیه من یشاقق الرسول فینقض الله بینه و آنچه در این حدیث واقع است که
طلال میگوید اگر رسول خود را هر چه میخواهد بفرستد صحیح است در اینکه حضرت عمر خلیفه از قرآن می فهمیدند و رسول این منصب برای دیگر
اثبات نمیزود پس چه بلاتناهی است که نقیض حکام را بر اثبات مخالفت فاکل ان با هر خدا و رسول بنده آورده شود و خطاب با
با حضرت شرف از قبیل اختلاف و مجتهدین است فیما بینهم و امور که بهتر آید که مستلزم رجوع قیاسی بطرف احد مجتهدین نیست نتهی قول
این استدلال خلیفه ثانی مثل تمسک بالاثار و الاثر و الله اعلم بحکم الله است غیر واقع فی النزاع نیست بوی با اعتراض و نفی از پیش مخالفت
مخوش پس من یشاقق الرسول و حق او باقی و حق و قبول باشد و همچنین جاریه و باز خلیفه زان قریب میخورد و دیگر کسی که شهادت
کسانی ایشان بایمان نشان فرستاده و الله اعلم بحکم الله است که من حیث لا یستثنی عنهم و الله اعلم بحکم الله است که من حیث لا یستثنی عنهم و الله اعلم بحکم الله است
این منصب را بر دیگر اثبات نمیزود پس چه بلاتناهی است که نقیض حکام را بر اثبات مخالفت فاکل ان با هر خدا و رسول بنده آورده شود و خطاب با
تحلیل بنیمه خدا میدهند و خدا را که در عبارتش در مقام گنجایش ذکر آن دارد قال الله عز وجل انما ارسلنا رسلنا بالحق و هو ساطع بین کرمه و حال شنه ان نسبت که الوافه گفت که این
در صحیح بخاری از عمران بن حصین روایت شده که در کتاب الله یعنی متون کج و دانه با هر رسول الله فرمود که انما ارسلنا رسلنا بالحق و هو ساطع بین کرمه و حال شنه ان نسبت که الوافه گفت که این
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ریل برای ما شانه نتهی قال انفال الرشید درین حدیث عمران بن حصین تصریح و اقرار است باینکه
آنچه صاحب رساله از حدیث بطریق دیگر در آن تصریح بنیمه کج نیست در فائده ناکه استدلال بر جواز مستثنای اشیا نموده بلیه و صواب است
باجمال این اختلاف در میان حضرت عمر و عمران بن حصین از قبیل اختلاف مجتهدین فیما بینهم است و این است که من یشاقق الرسول فینقض الله بینه و آنچه در این حدیث واقع است که
است و در صحیح که میگویند و این را که شانه نتهی فاکل ان با هر خدا و رسول بنده آورده شود و خطاب با
تشیع بر مبدع مخالف بنیمه است نه خطیبه محمد و محمد و الا هر یک را مجتهد و ان گفت و منقالات که میگویند من یشاقق الرسول فینقض الله بینه و آنچه در این حدیث واقع است که

احتمال جواز عیاز در بعض مقامات است نظر به شدت ارتباط و اتحاد بین الامین که یوز تجوز در اراده واحدین ایشان باشد و ان مسلم بخیر بخیر گذارد
در هر یک نیست تفاوتی ندارد ارتباطات بحسب تفاوت اقسام است احتمالات این چنین است که استعلا لا یتکدر فیها من یزید و واقع گشته نزد کافه
بنا و فحایل جمیع عقلا مستحسن قبول است بخلاف اراده بخیر و المستحسنین از قول حکم متفقان گشتا علی عهد رسول الله که عند العقل البغایت
ستجسب بیکر است و احد از صاحبان عقل هوش سمیع قبول بان گویند و بدانی ظهور کالموس علی شاهن الطور و لکن من لم
یحمل الله لورافه من لور و معنی از کتاب مجاب بدون قیام قرآن بران جائز نیست در ان من فی قرآن آن نفوذ بلکه قرآن علم
و احدین ایشان جمیع جود من از دم الانشای فیهم انما و حقوق الکلام با صلاحت حیوانات علی ذلک التقدیر و مخالفه الروایات انما علی مستقیم
الحج و میعه تمام و این چنین است احتمالات مفیده بمقام بیان حکم و تبیین حلال حرام بنیاز از کسب علی المأمور و بهیام حق مقصود بلکه تنصیر
این قلام اغرابا بجل و ضلال تمیز بین سبب اعلام میباشد و چنین فعل از انجا که بلیس هم یک وجه بالاتر است اگر از جهت گویند که شیدان
فیقر من ظل عمر است خواهد بود بجان الله و حلال حرام را حکم بخیر ساختن اراده احد الامین بدون نصب نیست و چون طرفه یکست و انوش
قول قائل است که بالا نگرید و صلوة و الزکوة و حیثان فانه بها و انی عن کما و باز اراده بیان حکم صلوة تنها نماید کاش النور عطار کرده
با یو بک این نکته معلوم میشد که با فحاش بگری بکاری آمد یا که چنین نایقیات که اوم بنیان حکم نه است بچگونگی با شایسته بنیاز و او
انچه فرموده اند که قرینه بر اراده واحدین ایشان نیست که عمر انکا حجت نیست و فیقر و پس از قبیل مصادر فی المطلب است این قد با حجت است
که شخصی بآیه از این سبب که انچه بقرین غیر از هر دو متعین میاید و دیگری میگوید که هر دو هر دو نیست بلکه یا اعتقاد تو یا حدیث یا سیدانیم و لا یست
به مائل پس چل چنین عمل انچه غیر سیدان فاضل شیدان باشد قال السید السید الوحید از انجا که است روایت ثلث کن علی عهد
رسول الله الخ که در سابق نقل علامه قزوینی شایع است و ما سمت بیان یافته نیتی قال الفاضل الرشید این روایت صاحب ساله
در وجه ثالث فائدة ذکر کرده و پیش از این بخاطر با حجت و تفسیر کلام بران فائدة ثانی عشر خواهد آمد فانه نظر اقول قد عرفت جواب التمس
فیما تقدم و منقرض جواب مایاتی فی مایاتی لیکن مقام استجاب نیست که جواب این روایت را از ادیل متفقان گشتا علی عهد رسول الله
که کمال تربیب و رفون عریبه برآورده از هر دو دشته قاده اراده واحدین ایشان از لفظ ثلث کن دیگر ضمائر جمع بر قیاس انچه در تثنیه فاده
فرموده اند در مقام جاز نموده اند قال السید السید الوحید و از انجا که است انچه صاحب طبع الاصل از مروان بن حکم آورده قال
شهرت عثمان علیا و عثمان بنی عن المستعین ان یجمع بینا فلما ذلک علی اهل بهما لیک بحجة و عرفة قال عثمان بنی انی انما انا
لفعله قال لکن لا مع سنة لینی صلح لقبل احد و از انجمله است انچه در ان کتاب از تجاری و سلم روایت کرده جمیع علی و عثمان و عثمان فکان
عثمان بنی عن المستعین و لعمرة فقال لک انما لک من فعله لینی انی انی انی فقال له عثمان غامک فقال لک انما لک من فعله لینی و لک
اهل با نیتی قال الفاضل الرشید این اختلاف هم از قبیل اختلاف مجتهدین در سائل اجتهاد است که بجهت ان سائل بطرف احدی انهم

غير متوجه در مقام ترفلح و تفریح نخواهد بود که چون در میان حضرت امیر و حضرت عثمان که خلیفه وقت بودند تقسیم چهار بر خفا گفتند
واقع شده باشند که حضرت عثمان چنانچه در غایت کمال و کمال شایسته ان در کمال فرموده باشند و باز حضرت امیر بر این که گفتند
الان کجاست و فرموده باشند باز تفسیر حضرت امیر ازین خلفا سیکه شیعیه بان عقاید دارند بعد از قتل باشد اقول هرگاه بقول معصوم
علی بن الحنفی و الحنفی علی بن ثابت گردید که تمتع سنت پیغمبر خدا بود پس گنجایش ابتداء و ختم است که است دل الیه سینه الا الیه سینه شنا
عظیم تر از اتباع کثرت نیست گو یا صلی حدید حفظ الله عنده الخلیفه تفسیر از ان با جهاد نماید و مخالفت جزیه هر سه در بعض مسائل
با حضرت عثمانیه سطل اصل تفسیر نیست چه تفسیر عجیب و دو مقامات مختلف میباشد و حال خلفا غیر عثمانیه پس فقط غایب از بر شریک
قیاس نتوان نمود و اوراق مصاحف و هر باب این مسعود و کمال است تمتع تمثیل باید و او چنانچه جمیع خلافت یکباره بر جمیع قتل قتل
دار قیاس نمیتوان کرد و عدم تمکیر را در اکثر مسائل قیاس هم نمیکند اصحاب بر قتل ثالثا خلفا نمیتوان نمود و اگر جناب شمس کتاب
نیز ختم الی و انصاف لاحظه فرمایند همین دلیل سبب اثبات تفسیر که موعوم شیعیه است کافی و وافی چشم تمتع باطلان اتفاق از خلیفه ثانی و ثانی
و در ان مخالفت حضرت امیر چهاره الا ان غیره و بخلاف زمان عثمان و ناسیک بیک شیعیه تفسیر عثمان که انقدر وقت قتل الی الی
همانکه اسطر قال استیسیسند الو حیدر وظل و از انجا است آنچه در ان کتاب عجله شد و تحقیق نقل نموده قال کان عثمان یمنی علی
و کان یمنی بها فقال عثمان علی کذا قال علی لعلک انما تفتن من یقول ان الله صلیه قال اهل الکنا کان خالفین منه و ایه مسلم
و آنچه در این است و اینکه عثمان برادر عثمان وقت پیغمبر خدا صلوٰه الله علیه و آله نیز گفتن ان امری حضرت امیر و غیبت سبب آورد
و با تفسیر ان احادیث دیگر هم است که سبب خوف اطاعت کلام ذکر ان کردیم انتمی قال الفاعل الیه جواب یا حضرت
همانست که در جواب قول مقدم برین قول دیگر اقول هر قوم شده فاعلم انه و کلام صاحب رساله مرجع است و اینکه از من جمله
اناکا خالفین تفسیر و معنی تخلف علی مرجع به علم او ناست که ما از استمرار عادت جاهلیت خوف و شکی نیستیم اینکه عثمان امر حضرت
بخوف کرده بودیم و بر خدا و غیبت که از عرصه صاحب رساله صاحب از ان تخلف میاید و کنا کان خالفین این خوف از ان دور است
بلکه خوف از استمرار عادت جاهلیت و رنج ان در قلوب است انتمی پس آنچه صاحب رساله در انجا عاده بخشیده از ان دور است
و اتحاد طعن بان بطرف عثمان بجا فاسد بر فاسد باشد اقول جواب سابق همان جواب سابق کافی و افاده تازه که در فساد
جمله انکانا خالفین فرموده اند منقوست باینکه علم اهل سنت در بیان معنی فقره مذکور خلیفه مضطرب و از انکه مضطرب از اشارتی بطور
ابحیه پس از انکه فهمیده که مراد از ان خوف از شرکین است یعنی بسبب خوف انما تمتع شیعیه و لهذا انرا حمل نموده بر عده مستهزیه
از جهت و دیگر نمیشود و چه تمتع در حقیقه اوضاع بوده و در ان مقام خوف از شرکین نبوده و لهذا این جور تفسیر نموده اند
و ایشان در روایت قائل گشته و ان در حقیقت عجز از بیان معنی است فانه قال قال النور کما انما اشار الی عمره لقصیه سبب

[illegible]

ایمانهم بنو فقههم و فیہ دلالت علی استجاب لغضب عند انتمالی حرمة الدین فیہ جواز الدعاء علی المؤمنین کلم الشرح و الحمد اعلم پس برین
 تقدیر کل خوف خیریت خوف از غضب جناب سالک آید قرب لعبواب باشد در صورت اراده مخافت از کثرت ثوابت افراد
 نیز مطلوب حاصل کما لا یخفی علی العاقل بالجملة دلالت حدیث مذکور بر عدم اشتغال صحابه امر آنحضرت البیضا مد کو در نظر ظاهر خلاف
 ظاهر باشد لیکن بعد تمقن نظر در ان حدیث مقام اشتباه بانی نمی ماند نمی بینی که اگر مرد عثمان از فقره آنکه غایبین همان بود که
 فاضل رسید تو هم نموده و بعضی دیگر از علمای اهل سنت ذکر فرموده اند پس چه سکوت جناب لایجاب چه بود زیرا که اگر این عثمان
 مقبول بوده است سیاحت که استجاب هم مطابق بر این عمل میفرمودند و الا بحجوب کلاش بسیار میفرمودند پس برین سکوت
 اعراض جناب لایجاب معلوم میشود که مراد عثمان همان بوده که جناب که بیان فرموده چه ظاهر است که برین تقدیر چه سکوت
 دیگر ممکن نبود زیرا که تقدیر از تقدیرش مانع بوده است و هذا ظاهر علی من لیس به بکار و نیز شکی نیست که تقدیر و تنبیذ پیش از آن است
 پس چه ضرورت است که اتباع اهل سنت در تنبیذ که اصلا حال متمم از بیان ساخته اند نمایند و تنبیذ دیگر مراد نگیریم فقه رجال هم جای
 غیر انهم مقتدون باین کل الناس افقه منتهی الخدرات فی الحال و الا تمایل مذکور که از اول الذی نقل کرده مرید خضاد
 زیرا که اگر انجمه را خوف از اتمام مراسم جا بلایت میبودی بالایت که در مثال فرمان بنویسد و داده جم قتیق و سایلله نمایند بلکه است
 چه سبب است طاعت آن حضرت نمایند و استیکر بجا آوردن چه تنبیذ بر آنان نهایت شایسته و ناگوار و پاسر هم جا بلایت و مراعات است
 سطح نظرشان بود لهذا نهادن در مثال امر آنحضرت میکردند چنانچه شیخ عبدالحق دهلوی در کلام سابق تصریح باین معنی فرموده
 و این جنم اندلسی خیر بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام است و بی آنکه ذکر الخیر الثابت عن ابن عباس انهم كانوا یرون العروة فی شهر جماد
 الفجور فی الارض فقدم النبی و صحابه یحیی القیاس و کما فی فامرهم ان یحیلوا عروة متعاطف ذلک عندهم فقالوا یا رسول الله
 ای کل نخلة فقال فاعلم انما امرهم بذلک لیس فقههم علی جواز العروة فی شهر جماد و علما فاعلم ذلک انک علی رسول الله و هم انهم
 امرهم فی شهر جماد لیس علیهم جواز العروة فی شهر جماد فم یقال لهم لو کان ذلک معاذ الله من ان یکون یکون هم هم باطل و ان قالوا بل
 کفر و ان قالوا بحق قلنا فلیکن امرهم بذلک لا وجه کان فیما بینهم و ما راجعاً ثم لو کان هذا ایمن الله قالوا فلیکن
 یخص بذلک من لم یکن من ساقه و هم من ذلک ان هذا القائل بذلک قد علم انه اعمهم فی ذی القعدة و علما لیس فی شهر
 ثم اعمهم فی ذی القعدة عام الفتح ثم قال لهم فی حجة الوداع فی ذی الحلیفة من شاک ان یصل العروة فلیفعل و من شاک ان یصل ثم و فقه
 من شاک ان یصل ثم فلیفعل ففعلوا کل ذلک فیه الله و المسلمین ابلغ الصحابة من السلاوة و الباء و عمل ان ایضاً و ان
 ان العروة جازة فی شهر جماد و قد علما و مع فی شهر جماد عام حتمی یکن ان فی شهر جماد فی شهر جماد و ذلک بالعدان انهم
 یتمتعون طریق من اقل من بذلک و الا قد ام فی راضی من التایید فی شهر جماد و بر این اگر امر مذکور فی از صحت سید شریعت

جناب لایجاب که تیار بر روایات متفق علیها علم و افتقار ما باین علم بوده اند و گفت باینکه میبودند پس انقیرید و انقضاست بر علم
امر که صاحب از آنکه اخذ کرده قال ایستند الوحید فانه ثانی عشر ذکر اقول علما اهل سنت که تعلق بان مقام دارد بدانکه
فصل بن و زبان در الطال الباطل در جواب این طعن گفته که امام مجتهدین پس که اختیار نماید طریق را از طرق متعدد که در شرع
جائز باشد چون جمیع طریقی منع نشود افراد و قرآن منع نیست پس جائز است که عمر اختیار نماید قرآن افراد را منع کند از تتبع بنابر سنی که
دیدم باشد این منع جواز منع نیست بیک امر که گاهی منعی میشود از جهت مثال آن برآورده و امام را نهی از آن جائز است نیز محتمل
است که عمر از پیغمبر خدا نهی از آن شنیده باشد پس بقتضا علم خود عمل کرده باشد نهی محصل ترجمه و تفسیر کلام صحیح است و اینکه عمر از حج
نهی کرده بود و هو المطلوب قال الغافل الرشید کلام فصل این در زبان صحیح است و اینکه عمر اختیار تفسیر از اقسام حج کرده بود و در
ظاهر است که مقابل امر مختار غیر مختار باشد نهی عنه بمنی حرام و برین تقدیر مراد از لفظ منع و نهی که در عبارت فصل این در زبان واقع است منع
ارشاد و نهی اولویت باشد و محققین اهل سنت بیرون از این که از قبل نهی اولویت تفسیر فرموده اند امام خود در شرح صحیح مسلم سفیر بایه قلت المختار
ان عمر عثمان انما نهوا عن المتدلتی ای الاختار فی الشرح ثم الحج من علمه مراد هم نهی اولویت التشرع فی الافراد لکنه فصل و تقدیر
الاجماع لعدیه اعلی جواز الافراد و المنع و القرآن من غیر کرهیه و اما اختلفوا فی الفضل منها نهی که ان فی قره لعینین بلکه خود فصل این در
بها که احمد است در عبارتیکه صاحب حاصل ترجمه پیش نقل کرده تفسیر نموده است باینکه نهی حضرت عمر نهی اولویت بوده نهی جواز است قال
و این بیان جواز منع است از آنچه مقصود ما در این مقام همین است که عمر غیر تفسیر است که در عبارت امام خود ذکر کرد است فصل از تتبع نیست نهی
کتاب سنت که بر بیان نهی عمر تقدیر گوئیم آنچه صاحب سال گفته و تفسیر کلام صحیح است و اینکه عمر از حج منع نهی کرده بود و هو المطلوب
نهی اگر مطلقش ثبوت نهی اولویت از عمر مستند الی الادله اساسا نهی است کتابا و سنی است فمرضا بالوافق اگر نهی تحریم بلا دلیل صحیح
علی خلاف دایم مجتهدین است پس ثبوت آن از کلام فصل این در زبان قابل تأمل است عطف افاق اقول مطلوب جناب
چنانچه بربیب پوشیده نیست همین است که نهی عمری بدون نهی نبوی در تفسیر باقرات علما اهل سنت ثابت است و حمل آن بر
بر چنین توجیه آن با جهتا و ظاهر فساد کلامی کلام است پس اند الف با محمل تنزیه و کر است اولامنا فات بانا احرا تها و در تأمین
مثل تحریم بدون نفس شبه تشریع است پس احکم با فضیلت خود که الی الان اختلافی بین اهل سنت است پس امر اخر است
و مراد خلیفه ثانی نهی از مفضل من حیث مفضل نبوده بل که از حیثیت است که است والا انعقاد جمیع اجداد عمری بر عدم آن است
چنانچه از کلام نوری مستفاد میشود و محصله آن در ذریکه اختلاف در فضیلت تفسیر است پس لا محاله مراد از آن است غیر مفضولیت بوده باشد
و چون مطلق نهی تحریمی باشد یا تنزیهی مستثنی باشد یا تنزیهی مستثنی باشد و مخالف جمیع اهل سنت هم است مطلوب از مطلق نهی حال که از
عین غافل قال ایستند الوحید اما اینکه جهتا بود پس مراد است باینکه در محل خود ثابت شده که جهتا و در مقابل نهی جهتا

[illegible]

نیست و اگر مخالفت خدا و رسول را جهاد نامند پس هر چه را می توان گفت که جهاد است با جملة فرقی در میان جهاد کلامی در حدیث
 و حدیث درین نیست قال الفضل الرشید مردود است باینکه اگر بظاهر صورت تعارض در ادله اختیار احد از اقسام ثلاثی منجودار
 نیست البته راه جهاد در آن بنده می شود و در صورت ظهور آن سبیل جهاد نیز بهر بعضی اوله بر بعضی دیگر جاری و در کلام فضل بن در بهمان
 است باینکه حضرت عمر طریقی را از طرق متعدد شریعیه که در جمیع جاری است اختیار فرمودند پس بگویند اثبات عدم مشروعیت افراد و یا عدم
 مشروعیت این اختیار بر بنده صاحب ساله لازم بود باینکه باین هر دو مقدمه تعرض نکرده جهاد و هر را که مستند بکتاب و سنت است
 کما مر سابقه سیاتی فی القول الاتی بجهاد از آن فرض کرده مقابل بعضی کتاب هم نموده از جواب کلام فضل بن در بهمان تصور نماید و آنچه
 گفته است که اگر مخالفت خدا و رسول را جهاد نامند پس هر چه را می توان گفت که جهاد است نه تنها گرم تر از اکثر کلمات حساب
 رساله است زیرا که سابق ازین فی دور فائده حاد و عشر از جمیع الاصول از حدیث ابو موسی اشعر نقل نموده که حضرت عمر بگوید فرمودند ان
 تاخذ کتاب الله فان الله عز وجل قال اتوا بالحج و العمرة معه و ان تاخذ بسنة بسینا فانه لم یحل شیء من امر الله انتمی پس از خدا کتاب است
 را بدست ناییدن حیرانم که کدام اصطلاح است می آید قول این کلام مردود و مطرود است باینکه یا نش بر بدم انصاف از کتاب
 اعتساف است و ان علی پذیرفته چه باوجود انعقاد اتباع بر عدم کرامت که نهایت سی مریدین خلیفه ثانی اسناد ان کسب و ای عن
 است و با و ضعف عدم قیام ایله بران باز او تا تعارض در ادله چه قدر از انصاف در افاده و کلام در فضل احد از اقسام علی الاخر
 چه حضرت عمر مقدر در این اختلاف نکرده بلکه اختلاف فی انفسل تا حال بین علمای سنی باقی و آن من حیث التحمیم او الشریع مختص بعمر بوده
 پس کاش تعارض اوله که است را که بالا جماع منتفی است با اوله عدم کرامت بیان می فرمود تا مزید فضل او بر بندگان معلوم میاشت با جملة
 در فتنه که ظاهر کلام عمر تحمیم است و بر تقدیر تنزل و تسلیم اگر محل نمی بر تنزیهی نموده اید دلیل بران از کتاب سنت نیست جماع اهل
 سنت بفرمان آن در هم این احتمال کافی و عمده است لال بر فتنه معی که است است شریع بران پس طایفه دلیل از طاعینین بعید از فهم و در
 است و آنچه ذکر کرده از انتهاض تحت ساقط است که اعرفت و ستعرف و قول عمر ان تاخذ کتاب الله الخ الطبعی بر عمر او در بعض
 حیل و احتیاج است چنانچه در ذیل فائده باز هم سپین گردیده فاریع الیه قال استبد السند الوحدی و تخصیص نمودن باینکه مخالفت
 پیغمبر در جای که حکم تحیزی وارد باشد در میان امور متعدد و طرق متنوع جائز است بخلاف حکم واحد حکم تحت و دو حکم بلا دلیل است و این
 یشاقق الرسول الا یشال هر دو کما لا یخفی قال الفضل الرشید حکم بمخالفت پیغمبر در جای که عهدی کی از امور تحیزی یا با دله کتاب
 ترجیح دهد قابل تأمل است ایضا البایات قائل باینکه ترجیح در مورد من یشاقق الرسول و دخل کردن از عجب العجایب چه اگر این
 مخالفت پیغمبر باشد پس علیا ایسه که تمتع را که کی از امور تحیزی یا تحیزی است بر قرآن از او ترجیح میدهد مخالفت پیغمبر کرده باشند و
 بموکاتری کما لا یخفی اقول انیکلام من قبل سابق و لاحق منی بر عدم فهم مرام است چه حکم انفسید تا چه الاقسام علی الاخر مستند است

احد الادله الشرعية است و حکم برست یا اگر است نشیاء عن نفس امری علوه و علما امایه که قابل بفضل نفع برپا قیام اند
 بخیار اهل بیت اند و هم البصر بانی لبیت و مالک غیر از امایه و علما سنیان نیز این قول قائل این بدین التحم و الکراهیه السنین
 انعقد الاجماع علی خلافها قال استید اسند الوحید و اگر چنین جهاد جاری بود پس باین باب بر عثمان انکار میفرمود قال الفاضل
 الرشید و فهم معنی این کلام حیرانم زیرا که محل انکار است بجهادین فیما بینهم در مورد تفرقه فیما بین ایشان در مورد منصوصه چه باب جهاد و انکار
 یکی بر دیگری در آن بند است پس آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر دو این جهاد مترتب نموده است صلا بخاطر نیرسد که متفرق
 بر که تم قاعده است اقول خبرت سبب جاست که فهم کلام اعلام هر کس را حاصل شدن شکل بالجملة کلام در انکار علی الاجتهاد است و انکار
 علی القول المجتهدیه و قول جناب ولایت اب انکانت لایع سخته البی القبول احد و یا رخ نهی عثمان و هم قول آنحضرت لا استطیع ان اذک
 کما فی صحاحهم صحیح است در انکار بر جهاد آنکه در مقابل نفس واقع شده و اطلاق جهاد بر این ماثله مع اهل لسته نموده شده و الا فی
 الحقیقه بدیع است و پس جائز نیست که چنین انکار را بر جهادین فیما بینهم مترتب نمایند و چون کلام جناب سعید صحیح است و از عدم جهاد
 جهاد و عثمان بدلیل نیکو جناب میرزا ان لکونه فی مقابله النفس و فیاض شیعیه خود معترف است باینکه باب جهاد در مورد منصوصه بند است
 پس قول او که آنچه صاحب ساله عدم صحت انکار را بر تقدیر دو این جهاد مترتب نموده است صلا بخاطر نیرسد که ناشی از عدم فهم
 طریقه عدم ادراک موضوع کلام است و صلا بخاطر نیرسد که نمطلب از کلام عبارت استنباط نموده است قال استید اسند الوحید
 طرفه آنکه جهاد و یک مستند بدلیل شریع نباشد و صادر از قائل کل الناس فقه منتهی المخدرات فی الحال بقول و معتبر باشد و جهاد علما
 فمحل امایه که شیعه اتباع باب مدینه علم باشند در باب سلب خلافت تغلبین سیزده از آنها سلب نباشد قال الفاضل الرشید
 طرفه کلامی است که ناظر را از مشاهده ان استعجاب پیش می آید و سماع ادا صفا آن حیرت بر می نماید باینکه جهاد و شل حفرة عمر
 نزد مار ایشان موافق بکتاب القدر بود و از سبب ایشان کتاب فقه عمری و از انکه تخلف است بمقابله جهاد علما امایه و برود
 مازم غیر معتبر میگوید بلکه اراده الزام آن بر ما نماید و بر القدر اکتفا نموده امایه اتباع باب مدینه علم میفرماید بالجملة جهاد علما امایه با
 سلب خلافت خلفا متنازع فهم و سیزده از آنها مخالف نفوس قرآنی که در باب اثبات لیاقت خلافت بر آنها فضائل عامه صحابه
 بصیغه عموم و در فضائل صحابه متنازع فهم بصیغه خصوص بالاشارات الصریحه الراجحه لهم دارد است و تفاسیر شیعه رجوع آن اشارات بطرف
 اصحاب متنازع فهم مندرج چنانکه سبب از ان در جواب فائده اولی مذکور شده و قد رکنه در تفاسیر شیعه مثل منجم لصادقین مجمع البیان طبر
 و تفسیر البرق فخر از ان و مثالها موجود و نیز انقسم جهاد امایه مخالف احادیث حضرت امیر که شکل بر شیکا صحابه مذکورین خصوصاً کافه
 صحابه عموم و استدلالات حضرت ایشان بر صحت خلافت خود به بیعت با العیسی بن مریم که مهاجرین انصار باشند بصیغه عموم و خصوص
 شیخ البیضاوندی و احتجاج طهرانی واقع و همچنین صیغ متنازع صحابه در صحیفه کلامه و دیگر کتب شیعه از حضرت سجاد و دیگر انصار و خاندان ائمه
 علیهم السلام

صاحب محقق ذکر کرده و اکثری در کتب متبعه شروع لهذا مجتهد ایشان نزد اهل دیانت مقبول نیست و نیز گوئیم آنرا جمیله بعضی
 علماء متنازع فیهم در کتب تاریخ و سیر و تفاسیر چه باید دید که این بعضی در عملاً کلام سلام دعا با کفار کلام و تسکین ظاهر و شریعت سلیم
 مجتهد را تمام داشته و قطع نظر از نیمه گوئیم حکم بطلب ایشان در خلافت شرکت جمیع صحابه ایشان سوگند و چهار کس را رواه کشی عن
 علی زعم شیعه و قدر نقلها فی جواب الفایده الاولی تعلیم قوت در نبوت بکفار و توسیع دایره انکار ایشان بر اهل اسلام است و مجتهد ایشان
 خود ایندی گفت که جمهور صحابه چنانکه بر خلاف باطله اتفاق کردند و همین طوری ایشان منجانبین شخصی را بر نبوت برانگیخته
 خود را از تواضع و انموده خوارق عادت و خاص صفات این شخص شمرده باشند پس انکار خلافت خلفا را شدید قوی در صحابه و سیر
 در حقیقت برهم زدن بنیاد تواریخ هم شکستن چهار اسلام است و بعد از گوئیم اگر در تقسیم امور اجتهاد و علمای امامیه که بر خلاف عقول و
 استسما و شریعت ایشان اجتهاد مجتهدین است که مستند بکتاب و سنت و اقوال عترت ظاهره است چه کمکی در دایره علم ایشان تواند
 مجتهدین امامیه را بر اجتهاد علمای خود ترجیح دهند و یا قطع نظر از نیمه گوئیم اگر کسی را رسیده لوحان شریعت یعنی فرق امامیه سوگند است و یا
 که اینهمه مثل اثنا عشریه ادعا و اتباع باب مدینه علمی نمایند در باب سلب است از بعضی امامیه اثنا عشریه که در محرم شان است بر اجتهاد و یا
 عشریه ترجیح دهد خداوند که صاحب رسالت بگویش چه خواهد گفت و اگر چه فی طلب پس غده تفصیل طلب است لیکن بنا بر سطر ادوی بودن
 مقام بر ختم و اجمال تمام کتفارت آنچه صاحب ساله امامیه اتباع باب مدینه علمی فرموده پس بعد دریافت بعد و مدون فاضلی او است
 شوشتری منصور و اتقی و خراب او را در شیعه چنانکه در جواب فائده تاسعه اشاره بان نموده و بعد از طلوع بر مخالفت شیعه با اکثر امام زادگان
 چنانکه صاحب محقق در ترمذ باب چهارم در بحث حدیثی آنرا که فیکل الثقلین الحکم کما ان بحث عنوینست لفائده اخیری اهل من الا و البغیر را
 از آنحضرت نام برده تقسیم ادعا از تقلید مار و اقوال این طرفه اجراء است که از اجتهاد است مجتهد افاق که در این نزد اهل سنت با کتب
 اتفاق داشته و علی بن موسی الا شهاد بکلام صدق نظام قل الناس افقه منه حتی المحدثات فی الحال تنفوه کثیه جنایسامی را استخوانی پیش
 و یا صفا آن جبرتی زنی نماید و همیکه احد از رجال طعن بر اجتهاد چنین بهوت عن المحدثات فی الحال نماید نیمه زود و فکیما و از زود
 چون فعل در پیش لغت میشوند این چه بلا است و اوصاف کما است ایما حال احد از مجتهدین فریقین چنین فی بعضی زاده است
 و اعتراف بجهل خود باین سوگند نموده باطله بنا بر عادت ستمه خود جناب شاد کتاب کلام ختم را ناهمید یا تجالی و زید و سخن از کجایا
 کشیده اند زیرا که غرض جناب سید است که اجتهاد عمری که در حقیقت است که نادر و قائل آن بجهل خود معتز بوده قبول باشد و شیعه
 قانع در شان او نباشد و مورد طعنش گرداند و همین که سنایان ادعا کسانی از مکرر پارس ری خلیفه ثانی در خصوص ستاد ان بکتاب
 و سنت نمایان و خود قولاً و فعلاً بکتاب آن باشند و جماع بر خلاف او نمایند خواهند که طعن شیعیان ساقط شود و اجتهاد علمای شیعه در
 سلب خلافت شریع نموده و غیر هم ستمه نباشد و آنرا داخل اجتهاد قبول ندارند و در سبب وصال گفتن زبان طعن و لطمه بشیعیان در

کردن باکی در رشته باشد پس این کجای و اما انصاف را از چاره توان فهمید حال آنکه تنها و اما به کتاب است خود را عادت غریب و طایفه است
 کتب کلامیه و فقهیه و اصولیه از آن مکتوب و چون اگر نقص در حرح عامه که از عصبیت خداوند کشته نمانی این اجتهاد و سبب و مطاعن بر این مجتهدین
 تواند بود پس باین تنگلی که در صدور مایل ابراع خلیفه شده اند که ساخت او را از طعن عام شیعیان چه میتوان کرد و باطل اگر در صحت اجتهاد
 و نفی ابراع به نقد کافی است که برعم قائل شده از کتاب است و شسته باشد و ان لم یسلمه المحضوم پس اجتهاد و شیعیان را چه اعتدال نمیدانند
 و اگر قبول محضوم را شتر صحت اجتهاد میداند پس طعن ابراع را از خلیفه اوصاف عدم قبول اتباعش فضلا عن المحضوم چگونه باین
 استناد میسر یکه و بی پیش نیست زائل میتوان کرد و معلوم است که کلام رشیدی با مطلب لطیف ندارد علاوه آنکه کلام محضوم در عرفان
 یوده که آوازش مثل آواز طشت از نام بلکه صاعقه از آسمان افتادن است پس بمقابل اعتراض محضوم و خیر جواب فی و فحاش آواز آیه
 کتاب است و نقد ذکر توافق ریش با و کما به پیش ختم بودن سببه است او خود بیچاره خافت که خود را از رای زنی بیان سکینه و بران
 گفتار کرده پس کلیت و عموم فقیهیت رجال و نسارا از خودش ظاهر سازد و چنین شکار سبقت و رفعت ریش با کتاب است و در حقیقت
 امانت کتاب است لایزال و الله شانه و حتی با او علامه سبنا که با سببه و از فاضل رشیدی اظهار ان غیر مدیده و حال فقهی عمری خواند
 کتب مشهوره شان ظاهر که محضوم و خویش در چنین مواضع معتقد و بکار و لای علی اهلک عمر متفوه کشته و قضیه نه و فقیهیت لا با حسن لها
 مشهور و معروف و فاضل رشیدی هم بآن معتقد و حکم او بر حرم حاکم و مجتهد و انکار نمیکنم با وجود تصریح حکم آن در کتاب است و در مقام از عجب
 احکام و غرائب او نام و چون سخاوت اجتهادش و سخاوت دارد حاجت باز الیه اخفا نیست این و از بی بیات جلیم است و بطریق ظاهر
 که در توبین اجتهاد مجتهدین با و به سبب امانت بکار برده اند چون نباشد به عدم فهم کلام ختم است لغرض بآن غیر ضروری چه باطل
 مطلب جناب سید لطیفی ندارد و نیز بمقابل اعتراض عمر بکلمش میبایست که با ثبات اعتراف یکی از علما و اما سببه محضوم خود در مجمع عام پدیدار
 مسئله و ضحی که منصوص کتاب آلهی معلوم نشود بوده باشد بی بردخت نماند بحث خارج از بحث را بیان آرد لیکن برین طریق حال
 بعضی اشارات به الیه سبب بحث است نموده و نیز اشاره به الیه سبب معارفات آن بنمایم که اگر تصدی تفصیل الشویم از پنجه در صدر
 انیم از میانیم پس میگویم که فعلا صحابه علی اعموم معارض است بشالبا انما علی اعموم که در آیات کتاب آلهی و روایات حضرت رسالت پیاده
 متجاوز از حد اعتدال و تناسل است و معاذ الله که لغوی از لغوص تغلق علیها بخصوص ممانعتنا نقیقنا اضرابیم وارد شده باشد بلکه شالبا
 سالتهم استحقاق خلافت بلکه الیه بیان صاحب شانه در کتب فقیهین موجود و صحاح سنده احمد بن حنبل و تفسیر بر جامع الاصول و جمع
 کتب کلامیه از آن مکتوب و چون آنچه از کتب شیعیه مثل نجم البلاغ و احتجاج علامه طبرسی و غیره و نیز در دلالت بعضی عبارات بر حرح خلفای جور سبب
 باشد و فرموده ناشی از سوره فم است چنانچه در مجله نقص باب امانت شسته سبب فارجع الیه با وجود تواتر اخبار بهر دست و نگرش خلفا
 شانه که در خطبه تشقیه و دیگر خطب و روایات ماثوره و در کتب فقیهین وارد گشته چگونه صدر در حرح شان از جناب انما سبب تصور تواند شد

در احتجاج آنجناب بر بیعت و بیعت مهاجرین انصاریا حضرت بر عود و اینهاست که از این است نه تحقیق لکن این طبعی منکرین
 لنفسی مقرر ثبوت خلافت با اختیار الناس اگر دلیل تحقیقی هم باشد مفید صحت خلافت بگوید نمیتواند شد زیرا که اتفاق مهاجرین و انصار
 بر بیعت آنحضرت بعین قلب بوده و مقررین مستند شرعی و معصوم در آن داخل و هو الاجماع الذی لا یستحب حجته بخلاف جماعهم علی این که با
 از اجبار و اگر با غیر مستند شرعی بوده چنانچه سابق ازین روایت کثیر الحال که متضمن تصریح آنحضرت بوقوع بیعت بعضی صحابه یا یوکره
 و جبار است منقول گردیده و نیز قول آنحضرت باینکه انما فیما سانی و سرکه در روایت کافی و درین روایت لما نوقت فاطمة الغفره
 و وجه الناس عنه فخرج الی مصاحبه الی یکر و سالیحه علی مانی صحیح مسلم و قول معویه فی کتاب کتبه الیه و کنت لقاد کما لقاد و حمل المفسر
 و قول آنجناب پاسخ او و کما اسلام من غضاخته فی ان یکون ظاهرا ما لم یکن شاکا فی دینه و لا امر تانی لیه و نه و ظاهر این شود قطعی
 بنیات مینه جلیه بر نیل است پس چگونه احتجاج بر بیعت مهاجرین انصاریا بر بیعت خلافت بگوید و انما یکر مفید تواند بود و اما اثر جمیله بعضی خلفا
 و تمام شان را اعلام اسلام و عمر کفار تمام پس بوجهی که انصاریا کما کثر ملوک متغلبین بر یه سبیه و سن بعد هم که بالاتفاق از
 خلافت رانده بهره و نصیبند و شتت میفاده شد ان الله یؤید الذین بالحق الفاج که یفهمون در صحاح و غیر صحاح و از او در
 اعتبار ساقط اما آنچه افاده فرموده که قطع نظر از نیمه پس انهم فروع است باینکه منقول شریف بدانند که اتفاق بنی اسرائیل و جماع
 بر عبادت عمل است لال بر لیلان نبوت حضرت سکه و عدم تواتر معجزات آنحضرت نموده آید یا باجماع صحابه پیغمبر بر فرار از بیعت
 روزا در چنین که مستلزم نسبت بلکه تکفیر قارین است بر عدم ثبوت تواتر معجزات جناب سالک العباد و انقضای حضرت لال شده
 هم چنین باجماع صحابه بر ترک نصرت عثمان و خلافت قتل او تسکیده آید الی غیر ذلک باجماع ثبوت تواتر معجزات و عوارق عادات
 متوقف باخبار صحابه آنحضرت نیست بلکه تواتر و منکرین نیز نقل آن ثابت غایت مانی الباب اینها عمل عوارق عادات بر عود کما
 میشود و چون لیلان این احتمال با دل قطعی ثابت پس نبوت آنحضرت نیز ثابت باشد ملازمه آنکه و ادعی کذب ما و انما معجزات
 نسبت با کثر خبرین نشانی بوده لایسار و ادل اسلام که خبر غوث و باب النفس عرض مال امر دیگر نبوده و احتمال جلب نفس نسبت با کثر
 منقول اگر چه در باره بعضی منافقین بود باشد بخلاف تغلب و غصب خلافت که در آن مثل نفع عاجل و ضرر ازل بیت که نشان
 انحراف و عادات شان از جناب امیر مومنان بوده بوجهی تحقیق با آنکه قیاس اخبار میتواند و احتمال طرق کذب در آن باجماع باشد
 نامس غصب خلافت که از قبیل اخبار نبوده قیاس مع الفارق است و بعضی بجهار کس نیز غیر مسلم و قتال شهادت در اکثری تحقیق چنانچه
 در مقام خود مفصل شرح است و انچه چون تواتر عدسینی منیو اهر بشرط ایمان عدالت نیست لکن اخبار جماعه قلیل و بعضی مقامات
 حصول قطع میشود علی آنکه حال چون در تواتر و اطمینان مفید قطع در هر طبقه مشروط پس و حیکه در باب تسکین احوال جمعی قلیل و سبب اسلام
 متضمن میتواند شد با سخن فیه نیز کافی و در اگر عاقلی تا علی انصاف لا کار نباشد و تصدیق مثل جناب امیر المومنین نبوت جناب

رسالت آب در ماده ثبوت حقیقت نبوت کافی است چه حال انتعاش و نبوت در باب جناب چنانچه هست پوشیده نیست و علم و ذکا
و حدت قریح و توحید و صدق لجه آنحضرت مخفی نه پس همین دلیل و حقیقت بر سر حقیقت پس است و آنچه فرموده و مهند که حکم از پس
کلام در جهتها و کل الناس انقذه بوده تا با تباشر چه رسد که اینها گویند ما میهنه باشند قله نالی خود اندر سینه کتاب و سنت بنیم
فصل عن القدر و با وجود مخالفت مرید اقرار پیغمبر در حیات هم بعد از وفات آنحضرت و او عارض نزل می موافق ریش بخلاف پیغمبر
و عو تسالبت سنت و اقوال عترت چه دلاور است اما کلام کی از ساده لوحان که بیان فرموده چون و معترف بساده لوحی قائل اند
حاجت جواب نیست که ام سفا هست ساده که ازین باده خواهد بود که احدی بمقایسه اثنا عشریه حرف ترجیح اجتهاد را در اصول جا نزنه
سالم نمی انکار نه علاوه آنکه بطلب با اصل کلام هم بطریقی ندر چه منجا ایراد بر اعتراض خلیفه بافتیست حال نسوان از بوده نه
بر ترجیح اجتهاد بوجه خارجیه و ایضا با وجود اولی از اخبار نبویه پیغمبر خلاف است اثنا عشریه که بنی الفریقین متفق علیها است باز در ترجیح جهتا و
غیر اثنا عشریه با این مخالفت نصوص جلیه طرفه او عایتست و در حوام الالهیات سبین گشته که سائر مخالفین عن الالهیات اثنا عشریه در یک
زمره محسوب پس جواب کلمات همه شان کی باشد یا قریب بهم و چون بنا بر استطرادی بودن بقلم احوال را کار بندیده اند و الا لعل کل
مانیز عطف عثمان از وادی تفصیل لازم انکاشه موقوف بلا خطه مجله نقض باب امامت دیگر کتب کلامیه بسوط ساقیم اما اتبع زمره
اثنا عشریه باب نه علم راسی که سبط العوام الالهیات و مصاصم قاطع جناب سید نموده پوشیده نمیتواند بود و انکاران با انکار
اتباع خفیه ابو جعفر را و شافیه شافعی را و نحو ذلک میماند هم شایع منهای و آنکه و غیره آن اعتراض نموده اند و ترک انصاف را
علایجی نه و تصحیح کافیه است و از آنکه در فقره بانکه بنفرد را و اما میماند صریح است در اینکه او در واقع از ایشان نبوده و قد مرایه تعلق
سابقا فارح الیه و مخالفت بعض امام زاده کان هرگاه مخالفت امام باشند علی نذر و سنی اتباع الیه دین نیست و مخالفت الیه در شایع
مسند ساختن در نوع بیفروغ است و صاحب تحفه آنچه در تهمه باب چهارم نوشته تسبیح و تالیس محبت است چنانچه جناب حکیم با جادی
الفضائل الغر فی سیرت محمده المتخلص بکمال جواب شانی کافی علی الوجه الکمالی در مجله یکم که معقود بر نقض باب چهارم فرموده و تحتر
و بتین نموده اند و بنی الاطلاع علیه فلیرجع الیه و لیس المقام تمام ذکره قال السید السید الوحید اما اشعار یک در کلام این ناصب و اقش
با اینکه نمی تنزیهی بوده پس با وجود مخالفت آن بقول عمر وانا اخرهما و اعاقب علیهما و لانا بران سفید مطلوب است هم نیست زیرا که هر حکم از
احکام نمسه که صادر از موهب نفسانی باشد بدعت است قال الفاضل الرشدی آنچه از مخالفت تبعیه فضل بن زور بهان بقول حضرت
و انا اخرهما و اعاقب علیهما گفته است جویش الفا و در وفاده حاوی عشر جا یک صاحب رساله توله عمر استعنان کا ثانی عهد رسول
الح را است لا اله الا علی تحریفیه الله عنه متعجب که ذکر کرده مذکور است و چون میهنه فی یوفن را حجت مروجیت در مقام حج یا و کتاست
که مستند حضرت عمر بود و اصرار شد و نبوت بنی تنزیهی باشد که مستند کتاب و سنت است که ما غیره و فضل بن زهران تقریر کلاما لعل

اجتهاد فرموده اند و غیر اثنا عشریه را بر زبان انصاف انکار میکارند زیرا که اینها است را از اصول دینی دانند و هم

من اشارات العلماء الاخبار و اخبار ائمه کما نقله من الامام الکونین ذکر کرده بعثت گفتن از بدائع باشد اقول جواب بعد از جواب
 سابقا در توجه حدیث منع شمعین بیان فرموده اند غنی اراده واحد از تشبیه که کمال تخلف در عینیت صادر شده قابل افتخار و تخریب بوده
 که این همه تکریر تا یکبارن میفرمایند بلکه اگر آنرا از صفی خاطر بالمره محو می فرموده او و احری بود و آنچه از استقلالات را محبت فرمود
 اقسام حج بوده سابقا که از ایشان یافته حاجت اعاده نیست و حال استند حضرت عمر از قول عمران که قسم شریف نشان در رسم عمر بنیاد
 الهت و لون عثمان حبان اردو اصح و هم با عتبات خلیفه زاده سنیان لایح گفته الی غیر ذلک کفری ائمه المؤمنین القتال قال استبد
 اسناد الوصید اما اینکه شاید عمر شنیعه باشد نمی پذیرد از ان پس مجروح من است و مذکب اسناد عمر تحریم را بنفس و دشمن قال
 الفصل الرشید فی قسم من ظن از علما شنیعه توارث است چنانکه قاضی نور الله شوشری در احقاق الحق و طعن قرطاس و تائید قول
 علامه علی دودغ اعراض فضل بن روزبهان که معبر این عبارت است ثم ما ذکر انه اراد ان یحسن طالع الموت علی خلافه علی فخره ان با
 الاخبار بالنیب الخ فرموده فی ان الاطلاع علی الغیب کیون بالامام الله و تائید و الحدس التفسر کما ورد من قول الله علیه و آله و سلم
 اتقوا من فراسه المؤمن قد علم ذلك اسلف الحاضرون هناك بقرا من وجوب علمهم بذلك و خبر و ابی بن بعد سماعی چنانکه نقل آن معنی
 در جواب اد اهل فامده راجعه که گفته فالنظر منه پس هرگاه که ای شیعیه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل
 روزبهان در مقام منع ابداع نقیض احتمال چرا جائز باشد آنچه گفته است و مذکب اسناد عمر تحریم را بنفس و دشمن و ابی جوش در اول فرموده
 حدیثی که شنیعه فطیحات شد اقول ابداع این توارث متاکس که از عصیت شنیعه که از ابداع تعصیب عمل نیست بلکه فضل بن روزبهان
 مقام رشید نور الله فرموده بود و متفکر و توارث متاخر قرار دادن چنانچه عبارتش ظاهر بلکه ناص است بران طرفه با حیرت و تعجب
 که نموده حدیث قال پس هرگاه که ای شیعیه را جواب منع فضل بن روزبهان ابداع احتمال جائز باشد فضل بن روزبهان در مقام منع ابداع
 نقیض احتمال چرا جائز باشد تعجب تفسیر معکوس است و تعبیر او از جناب سید نور الله بلطف کبری شیعیه از تعبیر غریب است
 و اراده واحد عن الجمع باعتبار تعظیم بعد از فضل شیعیه است مگر اینکه از قبیل اراده واحد عن الاثنین که سابقا بان فرموده بودیم
 آدمیم کسری بیان مطلب پس بگویم که چون این روزبهان در جواب طعن قرطاس ادعای لزوم اخبار بالغیب نموده و آنرا از شنیعه
 بل استحیلات قرار داده جناب سید سنده قاضی نور الله ابداع احتمال صحیح ابطال آن فرموده و قول جناب لغیر و ابی بن بعد هم که است
 باینکه جناب صحابه که یکی نزد اهل سنت کما انجم اند میراد جناب متعلق شده به یگان اخبار از ان نموده اند امیر مجروح من انکاشتن بدیع
 و طریف است و ظاهر لفظ مجروح من ظن را که در کلام جناب میدارد واقع شده بتامل ملا خطبه نفرموده اند شنیعه مجروح من است که من ظن مجروح
 عن القرآن الامارات الله علیه و آله باشد بخلاف آنچه در کلام جناب قاضی واقع شده و معلوم است که نقل من ظن نیست بلکه
 در مقابل فرقۀ امامیه لغایت نازی یا بخلاف نقل حسن ظن که جناب قاضی نسبت بخدا صیای فرموده که مقبولین شیعیه هم بوده اند و اگر این عیال

و قول یوم الخمیس تا یوم النجمین مؤید و موکد آن میباشد با قطع نظر از قرآن علیه حالیه عقالیه که در مقام تحقق بوده و تفصیل جواب این
حسن ظن سابق بمبرض عرض در آمد و آنچه محمل بر آخر فاعله صادره از جوبش را نیز محول بر آن دانند قال استید
استید الوحید علاوه آنکه یارب حدیثیک این اشیر و جامع الاصول منهایه آورده اند قال سراقین مالک للنبی ارایت تعنا نه لعنا
ام لا بد فقال لا بد ابد و فی اخری لا بد لا بد و لا بد الهی ای اخر الدهر قال الفاضل الرشید ان حدیث دلالت بر جواز تنسب
فی نفسه دارد و آن تناسبات بکراهت آن جهت اقتران عاقله فسخ جمیع عمره و مرجعیت آن از افراد در صورتیکه نظر باده شرعیه حاجت
افراد نزد محبتی ثابت شود و در سابق بوضوح پیوسته که حضرت عمر بن خطاب را آن که فاعله حدیث سراقین مالک است نبودند آنکه
افراد را از تمتع افضل نیستند و حدیث مذکور اصلا دلالت بر فعلیت تمتع بر افراد ندارد پس اگر آن حدیث در مقام غیر سید و سید
آن در مانحن فیه نافذ آری اگر حدیثی دل بر فعلیت تمتع از افراد بقبایله اوله حضرت عمر که سابقا ذکر شده موجود باشد باشد
و بیکنینا قول ظاهر این کلام را بدین تامل و تدبر قلمی فرموده اند اگر تامل تحریر کلام میفرمودند البته ادا فاعله یعنی صحیح فاعله
نمیبود یا محمل از کلام مستفاد میشود که متعنه یعنی فسخ الحج نزد جناب جائز است یا کراهت و مفقو لیت از جهت اقتران بفسخ است یا
افاده تازه است که پیشتر بان ایام نشده بود یا کراهت یا اقتران شیئی بشیئی عنیه باعث کراهت است این میشود یا نه علی الاول هر
واجب یا مستحب که مقرران فعلی محرم یا مکروه باشد مکروه خواهد بود و ظاهر این فتوی از تفردات سابقا باشد و علی الثاني ثبوت لم مطلوب
و قطع نظر از این تمتع غیر مقرران بفسخ مکروه است یا نه علی الاول بلیغ الاقتران علی الثاني فی ما تقدم من ان تمتع الذی یقسم الاقتران
والافراد کان مکروه یا عند عمر و قد صرح به الفاضل الرشید فیما سبق بالجمله حدیث سراقه و خصوص فسخ حج و تمتع بعد از اردن و چنانچه
مستقنا نه نیز بان اشاره است و سابق حدیث نفس بر آن و آن مستلزم جواز فسخ تمتع مستحب آن است که ابر الدهر است و سابق قول
اهل سنت باینکه فسخ حج مختص همان سال بوده و کلام سابق فاضل معترض دلالت بر اینکه مطلق تمتع نزد حلیفه ثانی مکروه بوده و بانه
که ایتش باجماع متاخرین زائل گردید حالا اضطراب کلام را ملاحظه باید فرمود که گاهی قید اقتران بفسخ حج بیان آرد و آنرا علت کراهت
سیا زنده و گاهی بکراهت مطلق تمتع قائل میشوند و گاهی نیست یا من مرجعیت تمتع از افراد و مفقو لیت آن نیز نه کاش تامل میفرمود
که کراهت امر دیگر است در حجاب فعلیت بعضی از بعضی امر آخر و اختلاف در فعل افراد هنوز باقی و کراهت باجماع منتفی پس
چگونه با اتحاد هر دو قائل توان شد و هذا اقتران بفسخ را چه دلیل بکراهت است کاش افاده میفرمودند که آیا جماع بکراهت بر ذوال کراهت
منعقد شده با وجود اقتران بفسخ هم هست یا بدون آن آنچه بر منفعت لیبب واضح میشود آن است که باصل نهیب اهل سنت هم کما فی فلاح
ندارند و از همین جهت تشتت اضطراب کلام در مقام طاری گشته و کلام دلیل بر فعلیت تمتع بر افراد و آنکه از قول نبوی کواستقبلت
ما استقبلت الا که تواند بود و قد تفرغ تفصیل و عدم و هذان دلیل کراهت از کتاب سنت دلیل عدم است کما لا یخفی

بر مطلق و مختصر هم نیست چه نفی وراثت در هم و دینارانی مطلق وراثت اگر چه در ضمیمه عقار باشد نمیتواند شد و همدان همی مراد
 از این نفی وراثت من حیث البدوة است چه میراث انبیاء من حیث انهم انبیاء جز وراثت عامه حق نیست نه سلب وراثت را سلب بخلاف آنست
 سوخته و معاشرا انبیاء را از رشاد و لا نورش ما ترکناه صدقه که نفس است و وراثت مالیه مطلقه و نسخ نفس کتاب است پس قیاسی است و است
 برین وایت قیاسی سلب است و سابقا از درجه قبول نزد عقل غیر معقول معتمد گوئیم که اگر است یا میراث تمتع از کتاب نیست ثابت است
 پس عمر بر خلاف ساری همین نسخ حکم الهی باشد و آیت توحید استماع نمی شود راجع بسو قول نسخ است و کلام دلیل بر ادعای نسخ زیاد از
 انبی عموما و احراز عموما و انقاب علیها میتواند شد چه اگر چه احتمال نسخ نمیدود چرا سلب را حرام و یا کرده و میفرمودند که این فاضل رشید تصحیح نموده
 باینکه حضرت عمر از عاصم نسخ متعجب شد و گفتند و نه احد از علمای اهل سنت از انسوب بطرف ایشان نموده بدیاد که با بداع محض قائل شود
 و بعد معلوم و محجب است که با وجود تصحیح استادش بوقوع نفی عن المتعینین و عهد بنحو جعل نمی عمری بر تائید بحث قول باینکه احدی از
 اهل سنت از انسوب بطرف او نموده جز تائید که انشراح پیدا نیست و آیت سو که عبد العلی و غیره افضل سنیه احتمال نسخ را صراحتا
 ذکر کرده اند که سابقا و بعد از اخبار صحیح نسخ فتح هم دلالت دارد اگر چه وضع آن بپای خاطر خلیفه زمان شده باشد اما انشاء تفسیر را در
 قرطاس که بسو جناب سید نموده اند نشان است که بخلاف پناه است که در وقت وصیت جناب سالتاب خیال تفسیر را در وقت ظاهر
 بکریمه الیوم اکتلت کم و نیکم فرموده مانع آمدند و بکلام لیسر زبان دظالمت بیان را گویند ساختند و جواب تفسیر بکریمه و انما الحج و لعمرة
 انخ سالتاب تم تفصیل بسیر گشت المعارضه روایت کا فزین نادرین که در صحیح مسلم و غیره منقول گشته بروایات طعن طرف بعضی روایات
 امامیه که اشاره بآن نموده پس در سابق جواب تفسیر آن گذاریم و مجازا آنکه فارق با سقا عذیده موجود چه قطعیت صدور روایات
 از بعضی اخبار صحیح است که با اعتراض این نور بهمان حلف طلاق بآن منعقد میشود ممنوع است و آیت معارضات و قرآن فویه برین
 روایات حجج رواه مذکورین دواعی بروضع آن موجود بخلاف احادیث شاکب خفین که از جمله است خبر کا فزین خائنین که محاکم غیر از
 صدق ندارد و ادله و قرآن مصدق آن مستحق دودا کذب بقعود و سور حال فساد عقاید بعضی روایات امامیه شام غیر در اول
 حال معلوم بخلاف روایتیکه در عهد خلافت خلیفه صادر گشته غیر ذلک من الفوارق است این نظر الیهما للیبب نظره الانفا
 لم یکن له محید عن الاعتراض باحق و ترک الاعتسان قال سید استر الا حید و آیت دلالت میکند بر مطلقا آنچه در محبت بهار
 مسلم فرموده مسئله اتفاق بعصر التا کبد استقرار الخلاف فی الاول متنع عند الاشهر و احمد النعمانی و الامام و مختارانه واقع حجة و علی
 اکثر الحنفیه و شافعیه لنا جماع التابین علی جواز متعة لعمرة و قد کان عمر و عثمان بنی عنه قال الفاضل رشید سابق ازین مقام
 که تخی حضرت عمر از تمتع که بدون حج لعمرة باشد تنزیهی بوده و معتدین بایشان تقسیم نمی اید مسلم شد و جماع بر جواز آن بلاک است
 سنوت لبته چنانکه نقل آن از امام خود گذاریم باین عبارت قد انعقد الاجماع بعد ما علی جواز الافراد و تمتع و انقران من غیر کراهه الخ

پس ثبوت مطلوب صاحب رساله که وقوع نمی تحریری از عمر در باب است است از عبارت مسلم غیر مسلم اقول محقق نماند که قول صحاح
لنا اجماع التابین علی جواز متعه الحرة المهرج است و اینکه نمی تحریری بوده نه نیز می چه جواز مقابل حرمت میاخذ بنا بر غالب استمال
نه بمقابل که است و بعد تسلیم هم مطلوب حاصل زیرا که لزوم ابراع با خلیفه دست و گریبان است که امر غیر مکرره و تحقیق اینکه عمر مجرم
بوده در مانع دیگر باین بیان تبیین گردیده و مقام تعجب نیست که سابق ازین قتران فتح حج را علت گزیده است فرار داده بودند حال
افاده میفرماید که نمی عمر از تنهیک بدون فتح حج لعنه و با تنه نیز می بود و لکن اذ الانا قهر و تهاوت قال استید استید لوجید
سبحان التداخلات ایشان بسبب شهادت خود سنت عمر را ترک کرده برخلاف آن اجماع نمودند معلوم نیست که در متعه انسا و غیره کدام
نقصان با ایشان سیر سید که در آن سنت عمر را از دست نداده و قال انما اهل الرشید اهل انصاف را از مقام صاف واضح شود
که علما اهل سنت تابع سنت تحفه اند چه هرگاه نزد ایشان امر بسنت نبوی ثابت میشود بجا لغت دیگری باک ندارند و از هر مقام
ظاهر میشود که اگر جواز متعه انسا نیز نزد ایشان از سنت نبوی ثابت میشود انما بطرف نمی حضرت عمر بیک دند چنانکه در متعه هیچ نمی نمایند و
و نقصان متعه انسا در رد فوائده سابقه که شریک است مذکور است فایز جمع ایها اقول بر اهل انصاف واضح است که اهل
تابع سنت عمر به میباشند تابع سنت نبویه و لکن از ای او را در منع قرطاس تقدیر اسرار بر و ضلوه جنازه منافق بر صواب
مانند و در پیغمبر بر خطا فهم اهل سنت عمر نهایت آنکه جایگاه سنت مکرر باشد و نه بالرحمت با بحاره نیز داشته باشند حال
ترک آن ندارند و هرگاه سنت مخففه بود و سنت بکریه و خلیفه زاده هم معارض آن ترک آن خندان ضرر خود نمی یابند و چون
ثانی مستقیم در یکسان کشیده با بابت هر دو در عهد است عهد محقرت گشته و تحریم هر دو را بخود رساند و پس ثبوت سنت
یکی از سنت نبویه و در الاخر مقام تماشا است و ظاهر آنکه فضل رشید الحال مستقیم گردیده از طریق اهل سنت با خود کشیده وادی
ات را در نزد دیر که سابقا ادعا مطابقت نمی میکرد کتاب سنت نموده بودند حال انبا بر متعه سابقه نهادن سنت نبویه
و بعد از این که در اندکاش کلی اهل سنت اعتراض نمایند باینکه اگر است متعه حج که عمر بآن قائل بوده و بحث فخر خلا
محدث است سید السید الوهید سید سید الوهید شرح این کلام گفته که انانی عثمان پس ثابت است و حدیث مرد را
که اهل کرده بعد از آن گفته که انانی سید المومنین عمر پس ثابت نیست بسنن صحیح لیکن در روایات غیر معتبره آورده که عمر بیکه متعه
و در این پیغمبر بود و آن را حرام میازم متعه حج و متعه نساجی علی غیر اهل بیت اگر این صحیح باشد معنی آن چنین می آید بود که این امر حلال
در زمان آنحضرت علیه السلام واقع شده بود و باز حرام کرده شد باین میازم آنرا و نه سبب اینکه حرم است آن در شرع ثابت
بعد اباحت آن مراد عمر از متعه حج فتح حج بوده لعنه ختم الحج بعد الا حرام فی یوم قبل عرفه و فتح حج اگر چه در حجه الوداع واقع شده بکن
مخصوص لصی بوده چنانچه مسلم از روایت کرده و اما متعه انسا اگر چه در در خیر سراج شده بود لیکن بعد آن تاریخ قیام حرام گردید

و حق علی خیر العمل نیز در عهد شریف نسخ گشته و لهذا استوارتر شده اذان بدون آن اینکه ذکر گفت که هر سه ام در وقت آنحضرت بود پس چو شربت
 که کسی تو هم نمکند حکم و ازان پس بماند پس دفع این هم اینکلام گفت و اما طناب کلام را اختیار نکرده ایم مگر جهت اینکه بعضی شهاب
 رد و فرض اطلاق نورانی بنمایند و بیگویند که امیر المؤمنین حرام کرد آنچه در زمان پیغمبر بباح بوده و این گناه کبیره است فلا یلتفت الیه
 اثنی بخص کلامه قول الحمد لله که این متعصب اعتراف کرد بانیکه عثمان از حج تمتع منعی کرده و این اثبات مطلوب کافی است که
 گفته اند هر طرف که گشته شود و اسلام پس سنیان میرسد که در حق او بگویند که بعضی سنها نواب اطلاق نورانی نموده بیگویند که
 عثمان منعی کرد از امر بباح بود در وقت پیغمبر و این گناه کبیره است و از اینجا ظاهر گردید که لطف و مهربانی سنیان بر حال عمر
 زیاده است نسبت به عثمان که او را از درجه تحریم نجات دادند و این بیچاره را اگر قاتل القاتل الرشید مولانا عبد العلی بن حجر
 که حق استاد او بر فضل و یار صاحب ساله ثابت است لحاظ رتبه او نکرده در حق او الفاظ بی ادبی بر زبان آوردن بعید از یاد
 عظام و شرف اکرام و باجماع کلام صاحب ساله در مقام محل استعجاب است که الاحلام است بیانش آنکه مولانا بنجر العلوم و نبیحت علی نقل
 عنه صاحب رساله مطابق و اب تحقیقین اولاً کلام و صحت روایت منعی است که نموده روایات منعی عمر را غیر معتبر و روایات منعی حضرت
 عثمان را ثابت گفته که این معصوم عبارت از آن بر تقدیر تسلیم صحت خبر منعی حضرت عمر به بیان منعی آن پرداخته و فرموده که
 عمر از تسلیح حج نسخ حج بود بعد از آنکه حج بالا حرام فی یوم قبل عرفه الخ و معنی خبر منعی که بجز العلوم بیان فرموده مطابق مضمون امه اهل سنت
 است اعم از اینکه ای فقط حضرت عثمان باشند یا ایشان حضرت عمر هر دو صاحب قره العینین از امام نووی نقل کرده قال القاضی
 عیاض ظاهر حدیث جابر و عمر ان ابی سوسه ان لم یکنه التی تخافون فیها انما هی من الحج الی اخرة الی اخر العبارة التی مرادها و ازین تفصیل
 واضح شد که کلام بجز العلوم در ثبوت منعی از عثمان مدام ثبوت آن از عمر است و بر تقدیر ثبوت منعی از حضرت عمر آنچه معنی آن از طرف
 ایشان بیان نموده عثمان منعی لعینه از منعی عثمان مراد است علی ما نقل علیه امه اهل السنة و الجماعة پس بجز العلوم منعی منعی حضرت عمر است
 ثبوت آن بیان نموده و فکر معنی منعی ثابت حضرت عثمان را مقابله علیه ترک کرده و ظاهر است که منعی از تقسیم متع مخالف است
 نیست بلکه مثبت آن است کما فرموده که اولاً غیره در صورت آنچه صاحب رساله بر تسلیم بجز العلوم منعی حضرت عثمان را حرام الهی
 آنرا بطلب خود که منعی ایشان از امر که در وقت آنحضرت بباح بوده دانسته است تفصیل منعی از تحصیل باشد اقول الله الحمد که حق استاد
 این بجز اجماع بر احد از دو دمان و الا نشان جناب سید دم قلله نیست و اگر بر دیگران حقی و شعبة باشند یا پس آن بر ایشان چه لازم
 بی بعضی سلاسل استفاده جناب ایشان در علوم عقلیه حکیه که نظام العلماء الامام و عماد الفضلاء الفی م که والد ماجدین
 ما خلف است منتهی میشود لکن چون شرف آبا نسبت با بنان و رشید الفضلاء اعتبار محض که اعتبار صرف است اعتبار شرف و منزلت
 فیه چه ضرور و هرگاه خلیفه زاده کی محمد بن ابی بکر در نظر شاد و نظر بمحضرت بوده باشد پس تا به استاد از ادکی چه رسد خصوصاً هرگاه

استوار و زاده و ناخلف و تارک طریقه سلف و فاعل طایفه اهل بیت که هرگاه علامه شیخان عایت حقوق و دیوان بود
در سالت نکند و با وجود تلمذ ابو حنیفه بنده است حضرت امام حق ناطق العبد است بفرصت صدق حق آنحضرت را نه شناسد و نه خطاب
را و زمره مجروحین و ارباب غصب و لیس شمارند اگر اصرار شیعیان اجماعاً بقتضای حکم ضلالت المؤمنین بود و ملک بضاعتی است
النیا چند روز پس از عالم سنی بگریه حق او برگردانند ثابت شود و معلوم است که مقتضای امامیه اعلم و علی با همایر علمیه است
معدن جناب و لا یتحاب است پس کسی که حق آنحضرت نشناسد حق او را باس خودن یعنی چو لیس تنگنای حق را که پس میگویم
تا کلی سلاسل استفاده اهل سنت منتهی به امار اعلام شیعیان مثل حضرت خواجه و علامه قلوب الدین ساجد و فاضل صدر الدین شیرازی
و جناب سید محمد باقر و امام و مولانا عبد الله شیرازی و مولانا محمد اسدین شکر الله و مثال شان میشود هرگاه با وجود حقوق شان که
بزرگ این بحر احیاء و اهل فقه اوست در شتی و دشواری پایشه خود سازد و بر مقام سنجایب او و الا حلام نباشد مگر اینکه گفته شود
چون آن بحر احیاء از سر قافایم و سادات عظام نبوده احوال انفعالش قابل مواخذه نباشد بذا اندک و با و فرات و بحر قیاس و در
لمح احیاء اهل سنیان مثل آیدیم بر سبب طلب پوشیده ماند که کلام فاضل شیرازی و نیتقام محل سنجایب او که الا فنام است چنان است
تمام دارد و بر آنکه بی مملوب صاحب مسلم و شارح آن برده اند و هم مملوب جناب سید و انزلی سیدیه زیرا که صاحب مسلم اصل جواد
ستفاده او در قرن اول خلافت شمرده نمی راند و بنیان خلیفه ثانی و ثالث نموده و انعقاد حلقه اهل بیت این قرن بر جوار گشته است شایع
صحت سنادی عن الجواز و اصبیح عثمان مسلم و شسته بتر سفت سناد و ان بسو و بر دخته و باز بعد تسلیم جواب دادر بطی و توجیه غیر
پیرا آن نگاشته و در حقیقت آن توجیه در ماده عثمان غیرناقص چنانچه هیچ را چون نقص بعوایه انگاشته انعقاد اجماع عسیر بر عوار آن
صورت دارد پس این توجیه غیر وجیه را در نمی عثمانی که صاحب مسلم از ذکر فرموده جاز ساختن تا از غفلت است پس را اجماع را در تسلیم
نهی هیچ از جواز مستخرج و انعقاد اجماع ثانیاً بر جواز آن بوده باشد پس طعنیک بسو و عسیر توجیه میشود و در صورت راجع انجمن میشود
و الحمد لله علی ذلک كما هو ابله و اهل هذا الا مقام المحر و محله علاوه آنکه و نستیک تحريم و نهی فسخ حج نیز در باب طعن کافی و دو پس آتم
مقام حمد الهی باشد قال استید استبد الوحید قوله و لیکن در روایات غیر مستبر و انشائی از غصبات و نهاده و عدم اطلاع بر روایات
مذهب خودش است چه علامه او مثل علامه قوشجه و فاضل صهبانی و غیر ایشان یا شیخیت اعتراض کرده اند در فائده سابع
از روی احادیث صحاح و غیر صحاح بثبوت سید که عمر بنی از متعین حج کرده بود پس و آیات کثیره صحاح خود را غیر تفسیر ناسیدین است
محض و جهالت بحث است انتهی قال الفاضل اگر کشید اگر چه جواب تشبیه صاحب رساله باسن است مستند الی العلامة
القوشجه و غیره در جواب جهالت فائده ثالثه گذشته لیکن در نیتقام لطیفه مختصر ذکر کنیم و گوئیم که علامه قوشجه روایت این عمر صلی الله
و قال ایها الناس ثلث کن علی عهد رسول الله الخ در شرح قول صاحب تجرید اینحضرت عمر را از متعین در مطاعن ایشان

بر معنی نمیتواند شد که او نیز در روایت معتبر غیر معتبر هم نمیکند و چون کلام رشید مشهورست باینکه بجا خیر از ارباب جرح و تعدیل
بوده و علامه القضاة فی الزان بی الغیب پس این افاده غریب پس عجیب باشد طرفه آنکه فاضل رشید را هنوز اطلاع بر وجود
شرح تجرید اصفهانی هم نرسیده فضلا عن الاطلاع باینکه کما در طرفت مقالات نیست که روایت متعنان کاتب الخ را
موسم نمی فرموده اند و شرح آن غالباً بنشار این هم همان قاعده نازده است که از راه کمال عربیت آن متغوه شده اند و حتی آراة
الواحد من التثنية و این افاده در حقیقت باعث استعجاب شنوایان است چنانچه سابقاً همین گفته و الله اعلم که بعد از
افاده تسلیم دلالت بعض اخبار صحاح بر بنی فرموده اند نهیم از معتقعات است لیکن معارض آن روایات دیگر قرار داده اند و نقد
نفسیده که روایات صحیح را بسبب تعارض آن بروایات اخر غیر متبر نتوان گفت غایه مافی الباب در صورت تعارض عمل
مبدلول یکی اگر مرجح نه داشته باشد نتوان نمود علاوه آنکه بجا جرح روایات نهی را بروایات غیر معتبره تغییر فرموده و باینکه بعضی را
از ان غیر معتبر ناسیده باشد کما توهمه المعترض قلعه الله بر پس این توضیح غیر وجهی شمر برایش نباشد اما روایت صبی بن
که ذکر فرموده پس قطع نظر از قوه معارض آن بحسب عدل و کسند تا وایش بر فاضل رشید هم لازم چه خودش معتبر است باینکه
حضرت عمر آن را کرده ساخته اند و چیز را که کرده ساخته و خود در جواب ابو موسی آنرا خلاف سنت بلویه شمرده باشند باز از این
نحوه تعبیر نمودن که هر بیت بسند بنیک و وقت بسند بنیک یعنی چه فاجواب جواب هم میتوان گفت که قصاری ای آنچه خبر کرد بر
دلالت دارد همین است که متغوه که از سنن سنیه نبویه بوده و موسین استغفا و سن قوله کاتب علی عهد رسول الله و از ان گفته
مبدلول انا احرمها غیر لازم باینکه در روایت نه کرده محرم متغوه لغزوده که نزد سنن متغوه بحکم حلال است بلکه اعتراض نموده است باین که
آن را سنن نبویه بوده و این از سنن فی اک فلا تعارض حقیقه حتی محتاج است التوجیه والتاویل فاقول چه آ و عبارة صاحب قیاس
با آنکه مخالفت قره العین خلیفه است چون تمام مذکور گردیده قریر عین خلیفه آن نامکون کلمه سفاهت محض و جهالت بخت در حق بجا
اجاب بمقابله آنچه از زبانش در حق علمای اعلام مثل زید الجعفری و ابیه اقل قلیل است و آنچه فاضل رشید بر خلاف شرط و عدل
عهد نموده و کلمه سفاهت محض و جهالت بخت را بیان فرموده ایها مستغنی عن البیان است قال السید السند الوعید و آنچه
معنی حدیث از تلقا نفس خود تراشیده در حقیقت منج حدیث کرده چنانچه سابقاً بیان آن نموده شد قال القاضی الرشد
چونیکه صاحب رساله شهادت عجیب بر معنی وارد کرده در اینجا حقراً لباد استقامت آن از محاورات اهل لسان و تصحیح الله
عربیت بیان نموده فلیطالع ثمة اقول جویش در ماسبق سمت تحریر یافت قاریع قال السید السند الوعید و تحت
که عبد الله بن عمر خلف خلیفه معنی را نفهمیده قول پدر خود را ترک نموده ایشان معنی آنرا نفهمیده اند حتی قال القاضی الرشد
اگر چه صاحب رساله مثل انکلام در ماسبق هم ذکر کرده و حقراً لباد جویش در مقام بیان نموده لیکن در اینجا دیگر میگوید که از این قول

صاحب رساله لیلان تاویلات جدید که از او ای قرون سابقه مروی است و علمای هر فن ابداع آن می نمایند لازم می آید
 و سندی که نمی چون مذاق ابن عمر اخذ لایحه سنت رسول خدا صلعم بود و طریقه عمر مذکور در این صورت مجتهد بودن هر شخص ظاهر
 در فهم آنها غیر لازم اقول اگر تاویلات جدیده متأخرین بسبب مخالفت روایات قرون سابقه باشد چنانکه استلزام ابداع سلف بوده باشد
 البته مورد ایراد خواهد بود خصوصاً هرگاه قائل آن قبول خلیفه زاده و مسلم الثبوت و مقتضای اهل البیت العبر بانی البیت اعرف
 بحال و قال پدرش باشد اما آفاده اینکه مذاق خلیفه زاده اخذ لایحه سنت بوده و مذاق خلیفه تدقیق نظری با وجود آنکه محل نظر است
 ولایت تمام دارد بر اینکه حجت نزد جناب سالی هم مثل خلیفه زاده موافق ظاهر سنت نبویه است پس بنا برین بگوئیم اگر
 و مقتدر یا نسخ ان در سنت نبویه وجود بود چگونه محل لایحه سنت تحقق خواهد گشت و اگر دلیل بر تخصیص یا نسخ نبویه پس وقت نظر
 غیر از بر هم ساختن سنت نبویه چه بود قال استمیر السید الوحید اما آنچه گفته که مراد عمر نسخ حج بوده پس در حقیقت تکرار
 حکم خود مثل فصل بن روزبهان غیره است و ظاهر کلام صاحب مسلم نیز همین است که نبی عمر اسلام داشته قال الفاضل الرشید
 در فهم معنی این کلام حیرانم چه اگر مولانا بحر العلوم و نقول نمی حضرت عمر اسلام داشته مطابق دیگر آمده اهل سنت به بیان
 پر داشته و چون فصل بن روزبهان صاحب مسلم نیز نبی حضرت عمر اسلام داشته اند پس کلام بحر العلوم در باب تسلیم نبی مطابق
 کلام فصل بن روزبهان صاحب مسلم خواهد بود و شک نیست ان اقول هرگاه مطلب کلامی در لوح خاطر منتقد نشود و هجرت لازم
 اندایان مطلب عبارت سید سنده ظلم و تفهیم مردم آن کلام ضرور افتاده پس معنا باید فرمود که بجز اجاج اراده نسخ حج از نبی عنه
 نموده بعد تسلیم نبی عمری و ان روزبهان بنصیص نموده باینکه مجتهد را بیکر که قسمی خاص از اقسام عدیده امر واجب منع کند نبی او را
 نماید و چون نسخ حج قسری نیست پس لا محاله مراد او تمتع حج باشد و هم چنین صاحب مسلم نقل خلاف از عمر در جوار تمتع نموده و بعد از
 نقل اجاع بر جازان فرموده و چون جواز نسخ حج است پس مراد قسیم و قرن قران و افراد باشد و آن سنائی زید بجز اجاج است
 بالجمله این روزبهان و صاحب مسلم نبی عمر از حج تمتع مسلم داشته اند بخلاف بجز اجاج که او تسلیم نبی از ان نکرده بلکه تسلیم
 نبی عن نسخ حج نموده و این نیز اسن فک پس بجز اشتراک تسلیم نبی فرق در مطلب هر یکی از ایشان کردن و تطبیق یکی دیگری
 غیر از رشادت بر چه چیز حمل توان نمود قال استمیر الوحید علاوه آنکه اگر همین مراد میبود پس خلیفه زاده چرا انکار از ان
 نکرد و اینقدر هم علم نبود که ایشانرا حاصل است قال الفاضل الرشید جوش الفاء سابقا بار بالعلم آمده تا کجا
 تکرار ان نموده آید اقول چون در مقام لحاظ از تکرار فرموده اند ما نیز ماثلاً بالایشان نموده ترک جواب البواب نمودیم
 که بکرات تکرار شد قال استمیر الوحید و ایضا نسخ حج راسته ما سیدک غیر متعارف است و متبادر از ان نشود و کج تمتع و
 التبادر دلیل الحقیقه فلا یصار الی غیره و سنده از زبان پیغمبر هم نسخ حج شائع نه بوده پس اتهام در نسخ آن باشان عمری

بجای

و علامت ایشان نیز از قال الفصل الرشدی بکلام دال بر عدم اطلاع صاحب رساله بر حقیقت حال است و تمتع نمی
 نسخ حج بعمره نیز دارد است کما نقل فی اوائل الفوائد الحادیه عشرین از آیه الطهاره در حجه الوداع صحابه یحیی بن قیس تمتع را نوشته بودند
 فی صحیح البخاری کانیرون ان امره فی الشرح من انجر الفجر فی الارض و یجعلون المحرم صفر او یقولون ان قابر ابراهیم و عیسا
 و سلخ صفر علت امره من اعترافهم انی علیه السلام صحابه یحیی بن قیس و علی بن ابی طالب و جعفر بن ابی طالب و عمر بن الخطاب و
 ذلک عندهم نقلاً عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال کل کلمه منی لیس فی الوقت و حینا مکرراً و انما تمتع بفسخ حج لانه ذکر
 در عینی شایع بود در مصیوت انچه صاحب رساله تسبیح نسخ حج را تمتع طلاق متعارف گفته مقام استعجاب هر کس فن اخبار باشد
 اقول اطلاق تمتع بر نسخ حج نظر بانکه بعید نیست تمتع نسخ حاصل میشود از باب مجاز لبلاده محاورت و مانند آن که در بعض
 استمالات وارد شده دلیل بر آنست که تمتع نسخ در اطلاق حقیقی باشد و عبارت از آنکه انچه با آنکه از قبیل شهاده انقباض است
 صحیح و حقیقی بودن استعمال نیست و انچه از صحیح بخاری نقل فرموده اند مطلقاً دلالت بر اطلاق تمتع بر نسخ حج ندارد و سابقاً
 و استیک اطلاق تمتع بر نسخ افراد و قرآن شائع و معروف بین الاعلام است و معذرت تمام حضرت عمر بن الخطاب و غیره که تمتع بر نسخ
 بر او نهی از تمتع یعنی شائع است و غیر شائع نادر غیر متبادر و ابداً در ظاهر مقتضای انبات تبادر نسخ حج از تمتع بوده یا نه و آنست
 مشهور و ادعای مجرور و انی با ثبات علم است و استنباط شیوع اطلاق مذکور از روایت بخاری و تفریع آن بر عبارت نقل شده سابقاً
 است که باعث استعجاب مهره و غیر مهره و فنون علی است قال الرشدی الوحید و الفیر علت نهی عمر که ظاهر میشود از قول او است
 ان یظلموا بهما مع من یظفر بهما جاری است در حج تمتع و عند اکثر الکمله یجب انشاء اک الکلمه لیس بر فرض محال اگر در آن
 تمتع حج هم باشد انکه علت عمری در باب طهر بن شعیان بر ایشان کافی است نهی قال الرشدی السدید در سابق مکرراً
 معلوم شده که این علت بر آنست که هر خصوص الوداع و کونه و جود ان علت نهی تنزیهی مطابق فهم حضرت عمر که نزد
 شان مستند بکتاب و سنت است در حج تمتع ظاهر و علت نهی تحریمی نسخ حج بعمره در غیر سال حجه الوداع است و هرگاه وجود آن
 در حج تمتع صورت خواهد بست حکم نهی تحریمی بر آن جاری خواهد شد حالاً هر استقامت که برین هر دو شق خیال صاحب رساله بگذرد و بفهم
 آورد انچه بگوید اصطلاح حمل را مثل علت و حکم بر زبان آورده چیزی گفته است معلوم نمیشود که از ان چه اراده کرده اگر اطلاق
 تمتع و نسخ باشد افاده فرماید و انچه گفته است اشتراک علت عمری الحکم اگر چه در پیش الفاظ قوم شده لیکن چون
 صاحب رساله مطابق عرف و یار خود ایهامی شنید و در یک کلام بکار برده لهذا بقلمی آید که انچه بیامات فاحشه از شرفا عالمی
 فی العلوم العقلیه و النقلیه را نسخ القدم فی المحاورات الرسمیه و العربیه خصوصاً از کسیکه بر مسند است و در این مکتب لکن بنویسند
 اگر بیاض واقع شده باشد مستحکم و اگر دیده و دانسته نشانه مانده باشد شنیع تر و بد حال تر و غیره و انچه در نسخ و فسخ و طلاق

والاجتناب عن مثل هذا الكلام واجب على العلماء الكرام اقول علت نهی هرگاه باشد که در طلاق منع و منع حج باشد قابل شدن باشد
 و ان علت نهی تنزیه نیست و درین علت نهی تحریمی محل استغراب است که الالباب است و خروج عبارت معترض سبب بوده و تنزیه
 بیان از درجه افاده بر اصحاب علم مخفی نیست اما آنچه فرموده اند که آنچه یکدو اصطلاح اصول را مثل علت و حکم بر زبان آورده
 چیزی گفته است معلوم نمیشود که ازان چه اراده کرده اند پس چون حال مهارت ایشان در اصول فقه از ملامی بسیار است
 عمریه ظاهر شده عدم فهم مصطلحات آن وجه وجه دارد اما وعظ و اندر زیر که در ماده لفظ علت حکم از خانه شادت شمار حکمیه
 علت جنون استغراب و استغراب گردیده چه معلوم است که عرف دار سلطنت لکن با عرف مله و ملی مساوی الاقدام و
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی در توجیه بول غیر بحال قیام فرموده که الیاده بول کردن یا از بقایا عادت جا بلایت بوده یا بحیث
 عذر که او را عارض شده بود و در عذر وجه دیگر نیز گفته اند که وی گفته که استیاده بول کردن نگاه دارنده تر است و بر راس
 تواند که او را در الوقت علتی عارض بود که بدان ملاحظه داشت که چیزی از جانب دیگر بر آید انتهی و در بیان ایهام بیشتر است
 چه نیمه لفظ و هر علت هم لفظ عادت جا بلایت در حق خلافت استیصال نمودن بنا بر عرف دهلوی بلکه عرف اکثر بلاد معروفه
 پس بدیهه مناسب و هرگاه چنین ایهامات فاحشه و ایهامات شنیعه در حق خلیفه از کسی که بر سر نهی شنیعه دار المسلمین باشد
 مستکره نباشد اگر کمتر ازان از صاحب سند اجتهاد که مقیم دارالموتین لکن نباشد صادر شود چه باعث بر آشفتگی و سوز
 سازی باشد معذرت در مقام بنا بر اصطلاح اصول چنانچه خود بدان ایهام فرموده اند اطلاق لفظ علت بر سبب نهی شده ازان استنباط
 ایهام شنیع نمودن بران اکتفا فرموده کشف آن فرمودن غافلین با آن متنبه ساختن چه مناسب بود علاوه آنکه اگر ایهام
 بسیار و ناخواسته واقع شده باشد چه مقام مستکره و مستنکر است لایکلف نفس الاوسع و ایهام را با دیگر بنا بر قاعده
 تکلیف لا اطلاق و اگر تعدد باشد با هم چون خالق خیر و شر جان خالق عباد است چه کلام و تشیع عباد چه کسب لفظ
 است که هنوز منتهی در آن داخل نگردیده و قطع نظر ازین هرگاه بتقل ثقات مثل شیخ جلال الدین سیوطی و حنفیه قاضی
 و قانون ایما باده ایهام واقع شده باشد و قرآن عذیه ان قائم بهم معاصد بروایات اخبار نیز وجه استنکار نیست اما
 انحرار است و دشنام علی الوجه الحرام که بی اصل محض و بلاستند شرعی باشد پس نزد متشرعین غیر جائز و حال آنکه از بعضین
 ایهامی را که مستند بر وایت اسلاف باشد دشنام ناسیده پس این بر آشفتگی بهیچ وجه علاج شمر بر دم از روی غیر
 راجع علاج و ناگزشتیم از لطف تو غضب راجع علاج و نه از عذیب فرات و ذاک لمج ابلج و اد اشکر اطلاق دارالموتین
 برین دار سلطنت مانع ذکر خاوتیکه در اضافت سند اجتهاد بطرف دارالموتین بی ساخته از زبان قلم لای رقم تراوید
 میباشد و الا معلوم است که خصما صحت اجتهاد و دل آخر و حی زار و ملی نظر بادی ملاست توجیه آن ممکن پس هرگونه

قبولت مانع و لهذا قائل بخواتمه شده قال الفصل الرشد بحالته که در سابق بتفصیل تمام شد و که قول منسوخ است
 با و که شریعت غرض از امام مالک از اعتراف است بخوانان بر اقول الله المحمد که جواب اصواب آنچه سابقا روم ساخته اند که شریعت
 گذارش یافت حال عقیده مالک نیز بتفصیل بر چه تمام شد و قریح انجاس قال سید الشهدا حمید بن محمد بن حنیف حال نسخ می علی
 خیر العمل و اذان چه اصل جواز ان باقر است ایشان ثابت اصل عدم نسخ فیهی علی بن ابی حمزه با معام نیست که عمر بن الحوی ایما
 نسخ این احکام معلوم شده و دیگر کسی از صحابه بر آن مطلع نشده بود یا آنکه بخبر سهو انفسا فتراع فرموده اند و ما را مستعین که لا نسخ
 قال الفصل الرشد اثبت احضرت ثم نقض صاحب سائر سیایه که اول از روی روایات صحیحیه اهل سنت وجود آن ثابت نماید
 بعد با صالت عدم نسخ ادعا بقایان فرماید و آنچه گفته معلوم نیست که عمر بن الحوی و امام الخوگیم بحر العلوم خود دلیل نسخ آن بیان
 فرموده حیث قال می علی خیر العمل نیز در عهد شریف نسخ گشته و اندر استوار شده اذان بدون آن انتہای پس بحر العلوم متواتر شدن
 از انرا بدون جمله می علی خیر العمل دلیل نسخ آن قرار داده پس تقسیم دیده را نادیده ساخته اتجاه اعتراض بر حضرت عمر با نصاب
 علم آن بدلت ایشان چون و امام خود را بعد از ایشان از ان اعتبار اقول نظام کلام بحر اجماع می علی خیر العمل نیز در عهد شریف
 نسخ گشته و لا اله الا الله در عهد که است و بعد نیز نظام کلام علامتین اهل سنت می نقل ازانی و قوی است با روایت انا
 احمد بن می باشد و در نقل خود ثبت گشته که وقت روایت نه پیشتر مشهور و چون وایت مذکور از جمله مشهور است بین المقلین
 است منع شده ان بر تقدیر شریف بحالته که در سابق تمام شد و ان فی مختصر کفر بحال للمی علی المتقی عن بلال کان بلال یؤذن بالفتح
 فیه قول می علی خیر العمل طلب خیر العمل فی الجمیع و فی الروایة الاخر کان بلال یؤذن بالفتح فیه قول می علی خیر العمل فاعده البی ان عمل
 مکانها الصلوة خیر من النوم و یرک می علی خیر العمل و روایت او و صدر روایت اخره صحیح است و در عیت می علی خیر العمل و بعد
 آنحضرت اما آخر روایت اخره پس محتاج با ثبات بلکه از جمله موضوعات است زیرا که معارض است بر روایات صحیحیه که دلالت دارد بر
 عمر با و حال الصلوة خیر من النوم در اذان معذرات دلالت بر اصل مطلب که شریعت آن در عهد آنحضرت بوده اذان فقره نیز موضوع می
 و انفع صاحب جلیع ابراهیم بن اریس جلیع نقل فرموده انه نقل من ابن عمر عن علی بن الحسین انهما کانا بالولان فاذننا بعدی علی
 می علی خیر العمل و از موطا مالک آورده خبر نافع عن ابن عمر ان یسیر فی اندر ثلثا و شمد ثلثا و کان احیانا اذا قال می علی الفلاح قال
 علی انرا می علی خیر العمل و ان کلمة اخر در عهد شریف در هنگام طلب بر او را مبر بهما عمل و شائع بوده فکیف لایکن فی الصلوة
 اتقی فی افضل العبادات و کتاب روضه الصفا آورده که محصل آنچه در اعلام اکبر و بیع الابرار و بیاب مذکور شده نیست که حضرت
 متذکر شود در وقت مراجعت از که چون بنیدیر خیم فرود آمد و فرمود تا یر در خان متوقف راضفا و اند و یا لا اله الا الله شتر از
 کوه بر زیر یکدیگر نهادند و نگاه با شارت آنحضرت بلال مؤذن مذکور که الصلوة جامع و بر و تبه مذکور که می علی خیر العمل و کشته شود

[illegible]

اعترض بر کلام خلیفه ثانی استلزام اعتراض بر کتاب میتوان شد چه که ایشان موافق کتاب بوده و اما به سبب حق پس آنچه در کتاب
شده تعبیری و تفسیری است و تمام چون چنانست و در کلام خلیفه ثانی البته بر این معنی است و اما آنچه در باب فضل
آن فقره نامرئوس بر فضل علی خیر العمل بیان فرموده اند اگر مترادف است زیرا که دلالت علی العمل بر صلاح و علی العمل بر صلاح
علی خیر العمل چنانچه نوشته اند هرگز بعقل نیست نمی آید چه صلاح است که هر قوم شده البته غایت کتاب خواهد بود و است فضل
سای اوسع است از چنین بود پس صلوة بیست نماز باشد و بجز آنکه علی العمل دلالت بر فضیلت صلوة از دیگر اعمال
دارد اگر چه محل برواقان نماز و عیب فرموده اند لیکن اگر خود هم در حق باشند بیان فرمایند آینه و در قافله آنچه افاده خواهند نمود
معلوم خواهد شد اما علی العمل پس لایزال باشد بر آن ندارد که صلوة باعث صلاح و نجات است و همچنین در همه عبادات حاصل فضیلت
نماز از جمیع اعمال چگونه مدلول آن تواند بود و اگر الفرض و تقدیر بخیرین الامور دلالت خفیه داشته باشد تفصیل بر آن که لغو نموم
از خیر و کبر و بر ناپسند و آید چه موجب کراهت نموم باشد با آنکه مودع صلوة بخیرین النوم هم با آنکه الفحوی از سابق معلوم پس با
مفسد تکرار باشد و اگر چنین است محاسنات خفیه و شریعت ممدوح و در فن بلاغت محمود باشد پس نظر اینکه اکثر شبان جوانان
ناخدا ترس بسبب زنا و با شرف زنان شکل از صلوة و صیام از میان میباید که صلوة خیرین از انا ابلغ و فصیح باشد تا از بی عمل
پشت یار و از خواب غفلت بیدار شوند اگر بناست امامی بعد از توبه بترسید احوال از عصر نیز در اذان قنوت و بعد از قنوت بعد از
قنوتی حضرت خوارق ما بسا بوده باشد مع انکار از تو اید و مردان چنین کنند قال السید محمد الحیدر و تواتر
اذان بدون آن از وقت عصر و غیره و قبل اذان غیر مسلم است قال الفضل الشیخ الفاضل اذان بدون اذان
علی خیر العمل در عهد جناب نبوت آید متواتر کتب حدیث و سیر و تاریخ که در آن کیفیت اذان در عهد آنحضرت صلی الله
و آله علیه و سلم و صنع آن منقول و سرود است بر نبوت تواتر کنایه شود مدخل وجود پس انکار تواتر بیخ اذان بحقیق که الحال
موجود است در عهد جناب نبوت آید بعد از نشان او الالباب اقول اخبار بسیار از ائمه اهل بیت است بر اینکه فضل
علی خیر العمل در اذان است و تواتر از عظمای علم اسلام و روایت ثانی که علی علیه السلام در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و ابیاتیه
معاضد آن پس ادعا تواتر نفی آن از عهد کرام است که در جناب رسالت آید از باب الباب است طرفه ترا که ادعا تواتر
بیخ اذان بحقیق که الحال بیان سنیا استعارت است عامه تواتر از باب انصاف است زیرا که اخبار صحیح سنی و دیگر احادیث کتب
مستندة ایشان دلالت دارد بر اینکه احوال فقره صلوة خیرین النوم از سید عات خلیفه ثانی است فایده یکون جمیع فضیلت اذان
علی مایه الا ان متواتر من عهد سید الانس و الجان اندک شایسته بگویم است توبه قابل گشته اگر متواتر میبود انکار آن چگونه نموم
علاوه آنکه ائمه اربعه و غیره هم من علماء السنیة با هم یکدر عهد و فعل اذان اختلاف دارند پس ادعا تواتر جمیع فضیلت از کلام

قال السيد السند الوحيد وهو كاهن این رادستی پس بدانکه عبد الغفر بن دهلوی بنا بر عادت ستمه خود کلام خواجه نصر الله در حق
 فرموده میگردد یا امتعه الحج که بمنتهی تمتع است یعنی عمره کردن همراه حج در یک سفر در شهر الحج بکلی آنکه بخانه خود رجوع کنند پس هرگز عمره را
 منع نکرده تحکیم تمتع بر او افترا می فرماید است بلکه افراد حج و عمره را اولی سید است از جمع کردن هر دو در اسلام واحد که در آن است یا و غیر
 واحد که تمتع است و هنوز بهیچ نفعی و سفیان گوید و سحر این را هم به دیگر گفته ها همین است که افراد فضل است از تمتع و بعد از این
 صاحب شفعه شروع کرده در استدلال بر فضیلت افراد از بقیه افراد حج چون بیاختن فی تعلقی در شفعه از ذکر این امر عرض نمودیم بعد از آن
 میگردد آنچه عمر از آن نمی کرده و آنرا تجویز ننموده شفعه حج بمنتهی دیگر است یعنی فسخ حج بسبب عمره و خروج از احرام حج با فعل عمره معتبر و
 بر همین است اجماع این است که این تمتع حج بلا عذر حرام است و جائز نیست آنرا آنحضرت این فسخ از صاحب فسخ و بنا بر مصاحبه آنجا
 بود و آن مصححت دفع رسم جا بلویت بود که عمره را در شهر حج از انچه مجبورید نیستند و میگفتند از افعال الاثر و بر الدبر و تسلیح انفعالات
 العمرة لمن احتمل کمن ان فتم خصه ص بود و همان مان بگر از انجا جز نیست که فسخ کنند بغیر عذر و این تخصیص بر دایت ابو ذر و دیگر صحابی
 ثابت گشت اخراج مسلم عن بی در ان قال کان امتعه فی الحج لا صحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاصه و اخراج انسائی عن جابر
 بن بلال قال قال رسول الله ص الحج لنا خاصه ام للناس عامه فقال بل لنا خاصه قال ابو ذر فی شرح المسلم قال انما
 اختلف فی امتعه ای نهی عنها عمره فی الحج فقیل فسخ الحج بک العمرة و قال فها هم عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و بی
 سیر ان امتعه ای خلتها غیرها انما هی فسخ الحج بک العمرة قال انما کان عمره یغرب الناس علیها و لا یغیرهم علی مجرد تمتع بک
 العمرة فی شهر الحج و آنچه از عمر نقل کرده اند که ان قال و انما نهی عنها منیش همین است که نهی من رولهای شتات شیر بسیار و در
 زیرا که خلیفه و قتم و در امور دینی تشدد من معلوم شما است شاید که درین هر دو امر متساوی و زید و در حقیقت نهی ازین هر دو
 قرآن نازلست و خود غیر فرموده و قوله تعالی فمن انتمی و اراد انک فاولا کم هم العادون قوله تعالی و اتوا حج و العمرة للبتة
 لکن فساق و عوام الناس نهی شدند و احکام حدیث را چه بخاطر می آرند اینجا احکام سلطانی بسیار و مانند گفته اند سلطان
 نیز از اکثر این قرآن پس اخافه نهی بسبب خود بر این نکته است نهی اولی قوله تحکیم تمتع بر او افترا می محض است از فسخ
 مدفوع است باینکه انقاد استی که از احادیث صحاح سفیان با عترت علیک ایشان مثل فضل بن مزربان این است که احدیه بلکه
 صاحب مسلم نیز و غیر ایشان نهی از حج تمتع ثابت شد پس اگر افترا باشد و زود و یا آن برگردد بنا بر روایه احادیث و
 علمای شما خواهد بود اما آنچه نا صبا از عمر حکایت کرده از ترجیح افراد بر قرآن و تمتع بطریق اقل و اکثر احوال و کما یروى انما یؤمل
 امام مالک و ابی حنیفه و صاحبیه در وجه مالک و محمد و ابویوسف قائل بوده اند به ترجیح حج تمتع بر افراد بر کاس مثل عمر قال الرازی
 فی تفسیر قال فی اختلاف الحدیث تمتع فضل من لا یؤد و به قال مالک ثم قال قال ابو یوسف و محمد و قرآن فضل ثم تمتع ثم افراد

و ایشان نظر بر آن استدلال تمام در امری جاری آن میسر بود و پس تمامیت آن اوله مستلزم صحت مذہب و عدم تمامیت آن
مستوجب عدم صحت مذہب ایشان باشد و بصورت نظر در آن ادراک صاحب رساله را از او مهمم بود پس آنرا غیر متعلق بدان سخن گفته
از میان ساقط کردن قابل تماشاست همان است که مطالبی که در آنجا بحث است باین سخن فیه تعلق ندارد و آنچه صاحب رساله بیان
نموده اکثر مطالب اعتقادی و مطاعن صحابه و فقہاء اہل سنت است و تقریبات عجیبه در رساله خود درج نموده متعلق باین سخن فیه باشد
قولہ مرفوع است باینکه اتفاقاً استیکه از احادیث بنیان با عترت علما ایشان الخ گوئیم صاحب تحفه دعویٰ افتر بودن تحفیم متش
را بر حضرت عمر علی کردہ بقول امام محمد بن الدین ابو یوسف نقل نموده و لهذا کان عمر یفریب الناس علیہا و لا یفریبهم علی مجرد امتناع الخ و نیز
احقر البیاد و شریعت آن نزد عمر از حدیث صبی بن عبد الله از قرۃ العینین نقل نموده پس دفع دلیل صاحب تحفه و ادله دیگر که بر شریعت
تمنع نزد حضرت عمر قائم است بر ذلک صاحب رساله لازم بود و آنچه احادیث بنیان اعراف علما ایشان است نیست نزد حضرت عمر
از حج تمتع و نه مرفوع است باینکه احادیث و اقوال مذکور و دلالت ندارد بر آنکه حضرت عمر نهی تحریمی از تمتع معنی عمر کردن بمرح
در یک سفر در شهر حج بی آنکه بخانه خود رجوع کند میسر بود اگر تعصبات از احادیث و علما بنیان بر تقسیم نهی کشیده باشد افاده فرما
بلکہ در عبارت امام نووی کہ صاحب تحفه نقل کرده تصریح است بعدم منع حضرت عمر از این قسم تمتع و هر گاه بدیانت رسید کہ مذہب حضرت عمر
منع از تمتع مطلق نبود بلکه از قسمی خاص بود کہ فتح حج بعمره باشد پس حادثی کہ دال بر منع حضرت عمر است محمول است بر تمتع بنی
فتح حج بعمره که صاحب تحفه چون علما امامیہ مخفی جمیع الروایات چهار طاقه را عقیدت سازند که ما شریکیم فی جواب الفائدۃ
السابقۃ علیہ الفائدۃ پس اگر علمای اہل سنت نیز منع حضرت عمر را جمیع الروایات قسمی از تمتع کہ بالاتفاق ممنوع است محمول نمایند
شناختی از آن لازم نمی آید و چون سنی احادیث و اقوال علما بنیان بدیانت رسید معلوم شد کہ علمای اہل سنت افترای حضرت عمر
نسبتہ اند تا در و ببال آن برگردند و اگر رواۃ احادیث و علما ایشان باشد که از عمر صاحب الرساله قولہ اما آنچه صاحب از عمر حکایت کرده
الخ گوئیم انیکلام از عجایب افادات است چه بر هیچ مظهر عبارت تحفه مخفی نیست کہ مطلوب مصنف آن در مقام ذکر مبالغت مذہب
بعضی مجتہدین اہل سنت مثل امام شافعی و یحییٰ بن ثوری و غیر ما مذہب عمر در فضیلت افراد است تا واضح شود کہ هنوز هم مذہب
حضرت عمر نزد بعضی مجتہدین است محمول است پس اگر مذہب ایشان مخالف ظاهر کتاب سنت بود مثل مذہب سعید بن جبیر
و مطلقاً ثلث کہ مخالف ظاهر سنت است قاطبہ ترک شد و ازین بیان واضح شد کہ نفوس عبارت تحفه اثبات توافق جزئی در بیان
مذہب مجتہدین اہل سنت با مذہب حضرت عمر است و صاحب رساله مخالف جزئی را کہ در بیان مذہب مجتہدین اہل سنت با مذہب
عمر واقع است سنجی مطلوب صاحب تحفه شد و بعضی مجتہدین اگر مذہبشان در فضیلت بعضی قسم جمیع بعضی دیگر مخالف مذہب
حضرت عمر است نام گرفته پس تقیم تناقض با سادات و مجتہدین کہ مفادیکہ توافق جزئی باشد مفاد دیگری مخالف جزئی از عجایب

و امام است قوله پس صاحب عداوت معترف شود بقصور و غفلت کابر علی خود و الخ گوئیم بر عاصه طلبیه علوم و نییه طایفه با هم است
 کثیرن مجتهد را تبعیت مجتهد دیگر در امور احتیادیه لازم نیست و نیز بر کافه علماء طاهرست که مورد اختلاف مجتهدین مسائل احتیادیه پیش
 پس سبب مخالفت مذمب بعضی مجتهدین باند مذمب حضرت مسمر با وجود دل بودن آن با ادک کتاب و سنت شناسی بطرف
 این مجتهدین عاید نباشد چه مجتهد مکتف است بر عمل نمودن بکبریا که می شود بطرفشان احتیاد ادا نه با هر یک در هر یک مجتهد سابق
 آیا مخالفت امام اعظم با اساتذ که خود در مسائل احتیادیه مخالفت صاحبیه با امام اعظم در چنین مسائل و همچنین مخالفت مجتهدین
 امامیه فایده در تقسیم مسائل معلوم صاحب رساله نیست و چون اصل سنت و شیعه هر دو مخالفت بر مجتهد لاحق طعن نکنند پس بعضی
 مجتهدین اصل سنت بجهت مخالفت ایشان باند مذمب حضرت عمر حرامی مورد طعن خواهند شد و با انیمه گوئیم بهر حال امامیه مذمب بن
 یا یویه و ابن عقیل جعفر را در طهارت خمر حرامی ترک کردند با آنکه بزرگم این اشخاص شایسته طهارت از حدیث اند و علماء و حاشا جاسم
 لوث نده نسبت ثابت است اگر بزرگم جمهور ایشان نجاستش از آن یکسنت ثابت است پس طعن بطرف اشخاص شایسته عائد و اگر
 ثابت نیست طعن بطرف جمهور ایشان بجهت ترک مذمب شیخ صدوق و ابن عقیل جعفری و بترک احادیث طهارت راجع پس احتیاطا
 تسیر دفع را که در مذمب شیعه و اقصی محرومی دانسته بر اصل سنت سبب مخالفت مذمب بعضی مجتهدین ایشان باند شیعه
 که عداوت بقصور و غفلت ایشان بر صاحب تحفه لازم دانستن قایل تمام است قوله اقول سابق با تم تفصیل معروض بیان آمده
 الخ اقول سابق با تم تفصیل بوقت اظهار رسانیده شد که قتیق که حضرت عمر از ان بنی بیکر و نسخ حج لعبره بود و جواب رد است این عمر
 بار نوشته شد تا که اگر آن نموده اید قوله اقول مقام تجب نیست که سبب نایت جود و نهی که دارد و ایتی را که از سلم و اناس
 نقل کرده سدید مطلوب خود را کجاست الخ اقول تقاریر یک صاحب رساله بگویند تحفه بفرمایید حیرت آمی افزاید و آنچه در نقول افاده
 فرموده از عجاب تقاریر حیرت افزا است باینکه صاحب تحفه در ان مقام جواب میداد از روایاتی که ال بر امر حضرت
 مسلم متمتع برای اصحاب بود و تقریر جواب بد ایشان آنکه آری آنحضرت باین نسخ از اصحاب خود بنا بر صلیت رسانیده بودند و آن
 صلیت نسخ رسم جاهلیت بودالی ان قال لیکن آن نسخ مخصوص بود بهمان بان دیگر از انجا که نیست که نسخ کنند بغیر عذر این
 تخصیص روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت است الخ پس هر فار خوان میداند که اشاره لفظ همان بان لایق ترانی است که حضرت
 بنا بر صلیت باین قسم متمتع ام فرموده اند و آن زمان قتی حجه الوداع بود پس منطوق صحیح کلام صاحب تحفه آن است که لیکن قتی متمتع
 که بان قسم جناب عبود کتاب با اصحاب ام فرموده بودند مخصوص بود بزمان حجه الوداع دیگر از انجا که نیست آنکه متمتع بزمان جناب
 رساله کتاب نیز بوده چنانکه صاحب رساله از کلام صاحب تحفه زعم نموده بنیاد شبهه بر آن نهاده است بلیت بیان که گفتار صحابه
 و فهم منطوق صحیح عبارت صاحب تحفه و آنچه حدیث مسلم و انکار ادا ل خصوصیت جمیع اصحاب و نسبت نه بزمان حجه الوداع پس جواب

آنکه انجمنی توحید الکلام علی خلافت مراد قائم و اعیان الاحسان پس لیس بقا که است زیرا که عامه صحابه اعتقاد داشته باینکه
 منجح کسی که عمره مخصوص بود بسال حجه الوداع ببارت می که کر برض بیان کرده چنانکه صاحب تحفه بیان کرده نه بجای صاحب
 او نیک حاضرین حجه الوداع باشند با غیر شان اعم از نیکه در زمان آنحضرت درین سال از کتابت منجح نمایند یا بعد آن زمان امام
 نووی در شرح صحیح مسلم عبارتیکه صاحب تحفه نقل فرموده است میگوید و اما خبر بهم علی ما اعتقده بود و سایر الصحابه آن منجح
 الحج ای عمره که ان خصوصاتی تکلیف است لکن ای قدری ذکر آنست پس اصل مطلب بدل صاحب تحفه را که حکم تجزیه منقسم تمتع
 یا صاحب آنحضرت بود ترک کردن بطور زاع گفته بجا کاش نار و ابر عبارت نمودن مقام استعجاب است قوله در عبارتیکه از نووی نقل
 کرده خیانتی عجیب بکار برده انجمن گویم صاحب تحفه بقدر تشبه ابر خود که منع حضرت عمر از قسم خاص منجح است از کلام امام
 نووی افتد کرده و داب عامه بولفسن چنین است که بقدر حاجت از کلام غیر نقل نمایند اگر انقسم نقل را خیانت نام نهاده شود
 لازم می آید که انجمن بولفسن خائن باشند باینکه احرار العباد عبارت امام نووی را که صاحب تحفه بکار برده عدم تعلق غرض بآن ذکر
 ننموده بود و نقل نمایند تا بر اصحاب نظر ظاهر شود که صاحب تحفه ترک آن عبارت را بهین جهت نموده است نه بنا بر غرض بودن آن بطلب
 او پس باید و بخت که عبارت امام نووی در ان مقام نیست قال المازنی خالف فی مسئله التي هي عن عمر في الحج فقبل من منجح
 الى العمرة و قيل هي العمرة في الشرح ثم الحج من عامه علی هذا ما نهي عنهما ترغيبا في الاخوان الذي هو افضل لانه ليعتد بطلانها
 و تحريمها و قال قاضي عياض في اخر العبارة التي نقلها صاحب التحفة و جعل ان عبارت سقطه چنانکه بر ظاهر ظاهر است
 آنکه کسانی که از تمتع معنی متعارف آن را گرفته اند نهی را بر ترغیب در افراد حمل نموده اند و چون صاحب تحفه نهی را بر تحريم حمل
 کرده اند و غرض بطلان عبارت متعلق نشده لهذا ترک آن فرموده پس اگر در کلام امر بضرر مطلوب صاحب تحفه باشد که
 از کلام شیعیه بیان فرماید تا احتمال ترک عبارت بخوف حضرت تحمل شود ازین بیان عیان شد که ساحت طهارت صاحب تحفه از کلام
 خیانت پاک است و اگر کسی خواهد آن ادراک خیانت علمای شیعه باشد پس بطرف جواب فوائد سالقه رجوع نماید تا بر ادیان
 صاحب رساله و علامه علی و دیگر علمای شیعه شجلی شود قوله قد عرفت غیر مرة ان قیام صرف الکلام عن ظاهره اقول قد علمت
 مرارا ان اقال صاحب التحفة فی بیان منی قول سیدنا عمر شالح عند علمک المنون ما ادعی صاحب الرساله من ان صرف الکلام
 عن ظاهره من بعض الطنون مرت الدلائل الدلیله علی من المعنی فی جواب الفائدة الشالیه فتذكر و انظر الیه ثانیاً تجزیه یا بجلو النظر قوله
 العیاذ بالله نذر و خلیفه ثانی اتهام و جوب صلوة الخ گویم العیاذ بالله اگر در الوقت اعتقاد مروج بعد و جوب صلوة و صوم
 و غیر آن و حلت زنا و شرب خمر مثل حلت تمتع منوع شیعیه می یافت اضافت نهی آن نیز بطرف خود بطور بیان آن بنا بر تفسیر
 قباحتی نمیداشت و هیچ عاقل متدرب تلفظ بمثل اوجب اثناف علی اللواحه و لم یوجیه الی حنیفه و نهی لختب عن القمار

نمی سلطان مؤثر تر است چندان شهرهای میان علما اهل سنت هم نذر و بلکه غالباً صاحب صوابی آن متغیر بوده باشد و این
 اینکه در اینجا عبارت نودی را زیاد فرموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند
 است و میشود چه منظور از این است بر این است صاحب تحفه عمده مضامین از صوابی است و این است صاحب تحفه عمده مضامین از صوابی است
 واقعی از شواهد و این عبارت را در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند
 نذر و چنانچه در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند
 واقع است که ساخته و چنین حذف و استقاط و زیاد و الحاق ساخته باشد و مانده دارد که امر را و الحاق تکیه الاشارة و لم یکن
 لا یغنی عن عبارت قوله گویم عبارتی را که صاحب رساله از شنای کلام صاحب تحفه ساقط کرده الخ اقول سبحان الله و صوابی است
 ستم و در اینجا هم معنی کلام جناب سید کاینی منتقدش لوح خاطر رشادۀ ماثر گذشته زیرا که سطلوبه آنجناب نیست که چون ذکر کرد
 افضلیت افراد از همین باقیین با سخن فیه که اثبات نمی نماید و شاکست خدا و رسول است و تعلق ندارد چه در اینجا تفصیل
 با فضیلت افراد بر باقیین نیست زیرا که اختلاف دران در میان علما اهل سنت تاحال باقی است و آنها از جهت قول با فضیلت
 افراد مورد طعن ابداع درین مثل خلیفه نیستند بلکه از جهت نمی عمری است از ستم چنانچه خود فرموده که آنچه عمر از ان نمی کرده
 آنرا تجویز نموده ستمی که دیگر است یعنی شیخ حج بعمر الخ پس عمده غرض در ما نحن فیه الباطل این استمال باشد از ان نقل
 اوله افضلیت اعراض نموده شد چون حضرت مولوی بانیمانی نه برده اند بر دو قبح کلام جناب سید پرور ختم اند و محض نیست
 که جناب سید بعد و ستم قول تصریح بر او خود فرموده حیث قال علیه السلام نقل و قطعه از ان که کلام صاحب تحفه ساقط کرده الخ اقول سبحان الله و صوابی است
 و تمسح ذکر کرده محل بحث و نظر است این چون غرض ما در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند
 انتی پس با وجود این تصریح چنین غفلت صریح بعید از فاضل رسید باشد و آنچه فرموده سبحان الله ستمی طلب عمده که ستمی است
 است الخ مورد بحث است از جهت اینکه مراد جناب سید نه این است که صاحب تحفه ستمی طلب عمده را بدون ربط با سخن فیه
 فکر ساخته تا جواب رشیدی بآن مرتبط باشد بلکه مراد این است که در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند و در اینجا تفصیل نموده اند
 و استیکه آنچه جناب سید از مطالب جلیله و مطاعن صحابه ساقط نموده ارتباط تام با مقام دارد و خیلی حسیان است
 قوله گویم صاحب تحفه الخ اقول و لیکه نودی در کلام خود نقل نموده یعنی داند که ان یضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد
 التمسع و حقیقت دلیل نیست بلکه در آخر است که دلیل علیه ستمی خواهد و الا خصم آنرا که قبول دارد علاوه آنکه خود نودی تصریح نموده
 باینکه انصاران عمر و عثمان انما نهوا عن المتعته التي هی الاعمار فی شهر الحج ثم الحج کس عامه پس اقول دیگر را غیر متناظر شده و نمی باشد
 المؤمنین القتال و جواب روایت صبی بن عبد صالح با عرض تمهید آمده و قول لصبی لا یجوز لایما اذا کان لشیخ

بعضی الحاقیه و آنچه فرموده اند که اگر تنصیف از احادیث و علی سنیان بر این نباشد با فاده فرماید پس میگوید سالیق فاده
 آن نموده شد حاجت اعاده نیست و کلامی زیاد تر از قول عثمان ابن عباس تنصیف علی اصول بر نقد جماع علی و از آن
 بعد اختلاف فی عهد عثمان خواهد بود و لکن نا انصاف چه علاج پس وزر و وبال برگردان این بزرگان به طور برقرار و بحال
 خود پدیدار باشد و لکن الحمد و تعزیه و تحریجی بر خلاف ما انزل الله یکسان است که او انا الیه مراراً قوله گویم اینکلام عجا
 فادات است الخ اگر مراد از کلام مشار الیه کلام خودشان بوده باشد که با نیکی مع آن میفرمایند البته بجای است با محله بنا
 آن موافق ممول قدیم مردم فهم کلام خصم است زیرا که از توافق چیزی و کلی کاری نیست و نه بر اثبات تناقض در آن بلکه
 عرض جناب سید چنانچه صحیح است در کلام آنجناب است نیست که عظمای سنی و صنادید ائمه شان با فضیلت تشیع و قرآن
 فراتر قائل پس از مخالفت است که حضرت عمر با وجود اقرار آن دلیل بر بان نزد صاحب تحفه برای سنیان گزیری گزیری
 باشد پس باید که خطای آنها قائل شوند یا خطای این خطاب در کلام توافق و تناقض چه معرفت دارد و اظهار مهارت
 در منطق بعضی منطق مصطلحات آن بدون ادراک معانی آن لطیف ندارد قوله گویم بر عامه طلبه الخ گویم بر خاصه طلبه علوم
 یغنیه مخفی و محتجب نیست که عصمت مختص با اهل عصمت است و مجتهدین از غفلت و خطا در استنباطات گزیری نیست و معلوم
 است که هرگاه مجتهدی بطریق خلافت باشد و دیگر مجتهدین حلقه اطاعتش در گوش و غاشیه انقیادش بر دوش
 باشند باشند و ادعای تشبیه نپذیرد او نموده باشند در آن موافق چه و کتاب اصوب است که جناب رسالت است
 باشند پس در صورت چگونه مخالف آن مجتهدان نبوده باشد و عرض جناب سید همین است که بسیار که صاحب تحفه
 غفلت و تصور مجتهدین خود که راه مخالفت عمر پیروده اند معتز است اند و کلام فاضل شیدان نیز امیر بطی ندارد که لا یخفی
 سبحان الله سابق ازین در بعض اقوال سابقه که جناب سید فاده فرموده که طرفه ترا آنکه اجتهاد یک مستند دلیل شرعی
 باشد و صادر از قائل کل الناس افقه منه حتی المحدثات فی الحال کرد و مقبول و مستبر باشد و اجتهاد علی فحول امامیه که
 شیعه و اتباع باب ندینه علم باشند در باب سلب خلافت تنهایی نیز از آنها معتبر نباشد انتی جناب رشاد تمام
 بطریق و تاب خورده عتاب شدید فرموده بودند و نظر بسور آداب نهایت ششم را کار فرموده ارشاد نموده بودند که اجتهاد
 کل حضرت عمر اگر نزد ایش موافق کتاب الله بوده و از نهیب ایشان کتاب فقه عمری و از زواله انقطاع است
 خالیه اجتهاد علمای امامیه و سیر و کام مردم غیر معتبر میگوید بلکه اراده الزام مینماید نهی حالا حضرت عمر بچاره را چه باب است
 بدین یکسان فرمودند و اتباع انصاحب را که صایف را بجوی نشمرند و نظیر قوال شان مجتهدین شیعه نمودند این امر
 اسب و در حقیقت سوره اوست نیست جناب فاروقیت باطل اگر در حق مساز مجتهدین کی اند و ایات مثل روایات فضائل

طر فتر آنکه فقره که بعد ازین ارشاد شده یعنی قوله توجیه الکلام علی خلاف مراد قائله و ایصال الی احسان کسب لیس قابل
 اگر مترادف سابق است کاش احدی از ادکیای اهل سنت بنظر انصاف لاطنه اینکلام فرمایند و توجیه و جیه بر آن نقل نمایند
 الحاصل در مقام توجیه کلام کسی منظور نبوده و نه ایصال احسان با حدی و صحابه را قابل احسان نیستن از احسان علی بن
 و اگر مراد از عدم قبول عباد انکار از احسان است پس احسان اهل بیت نه از ان قسم است که قابل انکار و عباد با غیره
 قرآن است که در آخر کلام میفرمایند اصل مطلب صاحب تحفه تخصیص تمتع با صحابه آنحضرت بوده و نه یکلام شعرت
 تخصیص ازادی دون الزامی و بولیس بطالب صاحب التحفه فضلا عن ان یکون اصل مطلوبه و ادعا اینکه مرده صحابه
 فسخ چه مختص بپان مان نیستند دعوی بیل دلیل است و با لفظ اگر باشد چون کلام ما در استدلال بر وجه مسلم است
 است و ان اشعاری باین امر ندارد پس سنی مطلوب با نخواهد بود قوله گویم صاحب تحفه الخ اقول صاحب تحفه ادعای
 نموده که تشکیک عمر از ان نمی کرده بود بمعنی فسخ جم است و آنرا بدون اشعار بخلاف نقل نموده و در مقام استشهاد کلام
 نوی را نقل فرموده یک قول را از اقول اختلافیه ذکر نموده و قول دیگر را که صریح است در تشکیک عمر از ان نمی نموده
 بود همان متعه ایچ بوده ذکر فرموده کاش تقصیر بر نقل قول صحیحی که مطابق رایش بود میفرمود لکن قدرت
 را تا شایب فرمود که با وجود اینکه اراده القریز نقل قول موافق بود چنانچه جناب کشمیری هم بآن اعتراف نموده قصاص
 بر نقل قول قاضی عیاض نکرد شروع در نقل تمام عبارتش نمود و بی خبره قال المازی خلت فی المتعه التي هي غير
 فی ایچ فقیل فسخ ایچ ایچ العمة وقال قاضی عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین ای ای ای ای المتعه التي
 فیما انما ای فسخ ایچ ایچ العمة و عبارة و سلطان را این ساقط کرده تا قول مخالف خود را بیا و خصم نموده و لا عن عمر
 عبارة را که اختلاف فی المتعه التي هي عنها عمر مرقوم فرموده و نه است که هر ذی عقلی که این عبارة را می بیند سیدان که قوله
 دیگر مخالف قول مذکور هم خواهد بود پس از استقامت ان عن البین چه شرفه نمیشود از جمله کلمات و عبارات باید بدست
 و اگر بخواهیم محققین عمل میفرمود و مردان و اقدم قلم را بیدان تحریر نمینماید بالستیکه اول نصیح بنیو که در مراد عمر اختلاف واقع
 شده نه سبب مختار من چنین است و باز تمام عبارت را بدون حذف مابین نقل نموده و دلیل نه سبب مختار و دلیل
 غیر مختار را بیان میفرمود و یا اینکه مذکور همان قول که موافق مختارش بودی پر دست شایکند اول بدون اشعار بخلاف
 بصورت چه دم و چشم آنکه مذکور ساز و دور و وقت استشهاد عبارتی صحیح با اختلاف نقل نماید و یک نقل و سطر بدون اشعار
 باستقامت ساقط سازد و بنحیه یک کلام منقول از اهل تا آخر سبب ظاهر متقدم و مراد بنظر آید این هرگز در اب محققین نیست بلکه
 و اب خاتمین است و معنی از وی در همان کتاب تصحیح نموده با اینکه قول مختار را در جمیع متون است و در مقام اول

محل نمی برک است کرده چنانچه در کلام فاضل رشید گفته و هم آنقدر عبارت احقر منقول گشته و انفریز مطلقا ذکر آن نکرده
 پس میبایست که بر دو قبح مختار نودی پردازد لیکن اینکار مردان میدان است و آن بپاره ازین مرحله مرد آزاد و فاضل
 و آنچه فرموده اند که عبارت وسط مفسر مطلوب شان نبوده و اسقاط آن اجمال است یا شاید پس حال حضرت آن بر قلب فاضل
 شکفت بود و الا البته اسقاط میفرمود که در یک دو فقره اجمال تطویل کتاب تفسیر کاند و مداد که مستلزم ابراهیم باشد نبوده
 و که امام مفسر ازین زیاده میتواند شد که امریکه بدون شجر بخت نقل فرموده باشد از نقل قول مخالفان پردازد
 چه قائل القول نیز صداید اهل سنت اند و اعتراض شیعیان بر ایشان چیست و مربوط باین نحو که هرگاه اعتراض نبی عمر
 از تشیع حج فرمودند محل نمی بر تنزیه خلاف اصل و حقیقت و سنائی انا احرما است در آنوقت چگونه از جمله بهشت برآید
 و اگر از حمایت صدای خود دست بر سید استند و آنها را در درجه موردیت اعتراض میگردد ششند و بجهله اینکه مختار نیست
 خود را از ان در درجه بیرون یکشدیند اینهم بعید از حجت بود و احرار محبت و اسقاط عبارت و سطرانی بر دست خدای که فاضل
 مستعرض با وجود شرف تلمذ میکنند غیر اقدس استاد خود بی نبیره کنن لکن الحمد که مصاحبت اسقاط هم ظاهر شد و حال
 خیانت هم عیان بنابر قول مختارشان نیز سبیل نجات از در درجه کلام برک ایشان میسر نیست باز همان پیش در کاسه
 کما عرفت و خیانت که سیرت خائنین کاوین است لعل لاف قرابت با ولاد نسبیه ایشان و لعل لاف عصوبیت بتلاذه راشدین
 شان میرسد و هیچ وجه بشیعیان بپاره نمیتواند رسید قوله قد علمت مرار الخ اقول قد دریت نامراتان تاویل
 قول سید هم عمر یا اولوه تاویل علی فکیف لشیعیان تعلیل و بر سر تعلیل و ذلک مما اعترف بخلیفه المأمون فلا یکون
 من بعض الطغنون و ان لیل الاول لیل الیل و المکار الماؤل ذو خدع و حیل و لو کان لشیعه سماع لما حاد الرشیه عنه
 تحمل التزام الواحدین الثانیه و راغ به راغ قوله گویم العباد بالمد الخ اقول انهمه از قبیل حسن ظن و دعوی بیاد
 است و الا در ماده منع زکوة که از مالین آن برنج خاص صدور یافته بود گاهی حضرت شخین لفظ انا احرار منع الزکوة بپاره
 نیاوردند و قطع نظر ازین چون بر عزم سکا انا احرار ما مفید تاکید است و تاکید سبق انکار میخواند پس اگر کسی انکار از وجوب صلوة
 و حرمت زنا هم نکرده باشد باز خلیفه را که منصب او تاکید و حث ترغیب بر عبادات و جتناب منیات است سخاوت این
 احکام بسو حضرت خود لازم بود و لهذا در خطیب و مواظب غیر مرة ترغیب باوای فر الخ و تعد بر ترک آن میفرمودند اگر حضرت
 تاکید نبود این رحمت عبت که نبود علاوه آنکه العباد بالمد در صورت انکار هم اگر اضافت نبی بطرف خود میفرمودند و ضم ضمیم
 کانتا علی عهد رسول الله صلعم یعنی چه و لهذا نمیتوان گفت کان الحکم علی عهد رسول الله فی کذا و کذا و حرره ابو حنیفه او کما
 قوله گویم اصلا مقام نیست الخ اقول چون حیف از حق میفرمایند مقام حیف و فسوس نمی پذیرد و بپاره مختار حضرت

و لفظ انا احرمها و انی عنہا اور یک ملک کشیدہ اند پس ارادہ تبیین تحریم از کی و عدم ارادہ تبیین نمی از آخر تصف بحسب
 است و فرق بستن میان عبارتن حیث و دلیل از جاده حق است و فاضل عزیز اگر چه اعتبار نکته مذکور در انہی عنہا فرمودہ
 لکن در آخر ہما بطریق او جاری پس وجہ اول ساقط باشد از محط اعتبار اما وجہ ثانی پس اولاً مشتمل بر افادہ تا کہ است
 و ثانیاً نیست کہ ظاہر اجتناب شدیدی مذہب مفوضہ را ترجیح دادہ اند کہ نہی و تحریم حقیقہ را سند بنجاب رسالت فرمودہ
 پس اگر مقام اول مقام حیث نبود حالاکہ مقام ہر حیث است با انہیہ طعن بر امامیہ از حیثیت نقل بعضی روایات و ال
 بر تفویض تحلیل و تحریم بامہ ظاہرین گوید بول آن قائل نباشد طرفہ ناشائستہ بالجملہ نہی و تحریم رسول نیز حقیقی است
 ظاہری و اما حقیقہ پس مختص بنجاب حکم الحاکمین است پس ایچہ فرمودہ اند کہ بر آ اختیار نہی ظاہری و ترک حقیقی نکته بیان
 محض صاحب تحفہ بیان نمودہ مدخل است باینکہ نہی نبوی نیز نہی ظاہری است پس جبہ مدخل از نہی نبوی بسو نہی
 عمری حیثیت و ثانیاً این توجیہ از قبیل توجیہ القول بما لا یرضی بہ قائلہ والا حسن لے سن لیس ہو قابلہ است چہ تحریر
 خودش تصریح نمودہ باینکہ در حقیقت نہی از ان در قرآن بسنت وارد شدہ لکن سن تاکید و تہدید آئرا بسو خود بنا و
 فرمودہ ام پس انحراف فرقی در بیان بنہیدن عنہی آہی و نہی نبوی نمودہ ظاہری و حقیقی را در یک ملک کشیدہ و ثالثاً ارادہ
 ظاہری بمعنی کہ بیان فرمودہ اند ظاہر الصحت نیست چہ نیمہ کانتا علی عہد رسول اللہ شافی نسبت بلکہ معنی ثانی نیز بنابر
 صحیح نادر پس نہی تشرعی مراد باشد و حصر بیان نہی ظاہری و نہی حقیقی بنہیکہ بیان نمودہ اند ممنوع است پس ارادہ نہی تشرعی
 از کلام عمر خیاطی فرمودہ امامیہ است صحیح باشد قولہ گوئیم اثر ان الخ قول اگر تحریم نای حقیقہ و حال ادخل در اختیار فرمودہ
 پس چرا اقتصار بر حکایت محضہ فرمودہ اند باینطور کہ نہی عن المتعزول است بلکہ امر بالعکس است کہ ابان رسول اللہ و انما
 عنہما لیس انہما کات مطابق محکم غنہ باشد قولہ ہذا اخر المقالة الخ قول لا ینفی علی الالباب الاذکیار مانی کلام علی خلاف ذہ
 البانی عن التعلی المذموم و ان خیلار و شک عن الراشدین لبعید عن الشرفاء انضار لیس لیسید علی ان کثر الاستخال و
 لو یندر لیس تقبسی الکمال موزعہ لخال اہل الحال و مورثہ لالبال البال فان عداس انشا و لیس الموزعہ لالبال و ہذا
 عن کل ذی کمال فہو تافہ صریح و منافض فصح و ان خصہا بانحارجیۃ الدنیویہ فالخالو منہا لا یسمن و لا یغنی من جمیع
 تشویش الازہن بالمشوشات الداخلیۃ الفکریۃ الممانعہ من حسن التعمیر و لو سلم ذاک فہذا طرفہ شئی عند اللیبیب لان
 من خلا بالہ عن التشویش فصد و شل ہذا الافادات العجیبہ بنہ عجیبہ الختم الکلام بفضل المفضل لستنا علی ہذا القدر
 من الکلام راجعین سن التبدان بیدی بہ کل جاحد و یرشد بہ کل معاند و الحمد للہ رب العالمین و الصلوۃ علی سید المرسلین

فہرست کتب مطبوعہ مطبعہ جعفری



عمدة الطالب فی نسب آل ابی طالب۔ یہ کتاب نسب ساداتین زبان عرب بہت معتبر و قدیم سند ہے جس کی تصنیف ہجری
 کتاب میں کل سادات کا نسب نامہ و شجرہ بہت تفصیل سے لکھا ہے اور اکثر سادات عظام و اولاد و حفا و ان کے بعد میں کا حال
 و خصائص و مناقب اس میں مذکور ہیں و اولاد محمد حنفیہ و عباسیہ میں ۴۰ و غیرہ کا تفصیل لکھا ہے قیمت فی جلد ۳۰
 و اولاد ان طلب العرب مصنفہ جناب مفتی سید محمد عباس صاحب قیلة بطلہ زبان عربی۔ اس دیوان میں ۱۰۰ غزل
 شاقبہ تصانیف امیر امین کمال فصاحت و بلاغت تحریر فرمائے ہیں قیمت فی جلد ۸
 صراط النجاة۔ ترجمہ حدیث اعرابی مصنفات جناب آخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ سے زبان فارسی
 نافع کتاب ہے اس میں قریب چار ہزار کے محرمات و مناسبات کو لکھا ہے۔ قیمت فی جلد ۸
 حق الیقین۔ زبان فارسی از علامہ مجلسی عام فہم اصول خمسہ میں بدلائل و براہین شافیہ نہایت مفید کتاب ہے۔
 سفینۃ النجاة۔ ادعیہ میں نہایت معتبر و مستند ہے۔ ۸
 البواب الجنان جلد دوم۔ شیرین کلامی و انشا پر داری میں مثل جلد اول ہے قیمت فی جلد ۸
 مرآة المتحقق۔ زبان اردو مسائل اصول خمسہ کو بہت واضح طور سے لکھا ہے۔ ۸
 مجموعہ مرثیہ و سلاخا حاجی مرزا جعفر علی فصیح مصنف۔ اس جلد میں ۳۱ مرثیہ ۲۲ سلام ۲۰ بخش ہیں۔ ۸
 مقامات بدیع۔ یہ کتاب انشا عربی میں بہت مستند اور قدیم ہے انشا پر دازوں کے لیے ایک اعلیٰ درجہ کا
 ہے مصنف اس کا بلیغ الزبان ہوائی ہے جو مقدم تحریری ہے چنانچہ تحریر میں اس نے مقامات کو اس کے تتبع میں لکھا ہے۔ ۸
 کتاب القصاص و البیان و الحاکم و الحاکم۔ یہ ایک شہسوی زبان عرب بہت فصیح و بلیغ نثر و فصاحت میں بطور کا
 سند ہے میں لکھی گئی مصنف اس کا ابو یعلیٰ محمد بن ابی ہریرہ نہایت مستند و زکا ہے۔ ۴
 کتاب مطالب السؤل۔ فی مناقب آل الرسول محمد بن طلحہ انشائی یہ کتاب بہت قدیم مناقب ائمہ معصومین
 ترجمہ اثنا عشریہ۔ جلد اول زیر طبع۔ مشکاة الافکار۔ آخوند مجلسی زیر طبع
 شہسوی مطالب غیریہ۔ در ذکر و ہدایت جناب امیر علیہ السلام۔ ۱۰
 نجوم الستار۔ فی تراجم العلماء یہ کتاب زبان فارسی تذکرہ علمای ستارین امامیہ میں ہے زیر طبع۔
 ترجمہ جلال المصیون اردو۔ ۳۰
 محمد علی مالک مطبعہ جعفری ساکن لکھنؤ نواس ج

۱۹۳۷
ج ۲

796551

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

[illegible]

مر ۱۹ ض ۱۲ ج ۱۲

٢٥ ٢٤

1965

$\frac{1}{2} \sqrt{2}$

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]